

۳۸ شماره در مجله روشنی ابتداء مردیون  
ماده شماره ۱۳۳۸



مجله روشنی در مجله روشنی ابتداء مردیون

ایشانی مرحوم انزلی مدی رشتی عبدالمهدی در مجله روشنی

روشنی رشت این کتاب قدم عبدالمهدی ابتداء مردیون

بارداشت اول



این کتاب تاریخ از مرحوم عمید الاطباء به رین عبدالمهدی  
رسیده تقدیم کتابخانه امریکا طبرستان نمودم احببت اولی از  
آن استفاده نمایند - تاریخ ۱۹ شهرالعلم ۱۳۲۲ بدین  
مطابق ۱۲ آبان ۱۳۴۴ شمسی کتاب قدم عبدالمهدی الاطباء

عبدالمهدی جعفری

بزرگوارم جناب عمید الاطباء در مورد این کتاب را  
تقدیم نمایم این کتاب به زبان اردو تقدیم شد و دست جویس زده و نشری  
شده عمید الاطباء تقدیم کرد و در وقت گذشت با در نظر نام باقی ماند  
نی شش ماه و چهار روز در کفندی به تاریخ ۱۳۳۸ شهرالعلم ۱۳۲۲ بدین

بسم الله الابدني بلا زوال

سنايش ونيایش مقدس از زبان و عرزان من فی الامکان  
استان اقدس حق لا يزال بمقال غنی مقال کلمت الیکت  
وسلطان اکبروت و التاهوت الذی انظر التفظ الی ما ویاغ  
بریه البیان مشرفا بشراف ربه الرحمن و اقام مرکز مدینه المنصوره الحبه  
الفرید حضرت عبداله با شرف الاله ساطعا لا نوازه کاشفا لاله  
میتا ان باه منظر البینا مضمود البینین والمرسلین منجرب المخلصین  
جمال الابهی جل جلال اسمہ الاعظم و عم نزال فضل الیست ان تم  
الاقدم ولا اکفیرہ بالائق و شرفه کما ان نایج خاکت است  
دادن

که اوین بیوت است انما بصورت و مثال خود غایب فرمود  
ایست بندگی درگاه انیس را و او دیده که است و در هر  
ذرات متحرکه نوع بشر بذر محبت و وفا و محبت بارگاه ریش را  
بگاست و بر سر او و نمازشان بعلوم علی تکوین و تدوین شکست  
یا ابن الانسان است یکی و یکی لایقنی کیف تخاف من فانی  
و انت نذری و نوری لایقنی کیف تضرب من اطفانک  
و انت بهی و بهی لایقنی و انت قیسی و قیسی لایقنی فانسرح  
فی حکمت انای یکی تجوز فی الاثق الاصلی و در نقل سدره دنیا  
قلب جنت امی جوار رحمت کبری که متفرخه در اوج عزت دنیا  
بعد از خلق نبات جسمانیه در جهان پنهان بنم و آله و مواهب  
و در خاست لارات عین و لاسمت اذن و لا خطر علی قلب ستم  
و سرافرازشان فرمود و آثار و ازار و دوستی و بندگی ان برانکه

عالم حقی در نقطه تراب آسگار و نمایان نمودن آنکه هر روز بعدی  
 ظهور نورانیت بودیت و روحانیت محبتان اصناف مصاف  
 روز قبل در این خاکدان غلط که نوزده و روز نهم جهانها نوزده هفتاد  
 بزده است بودید و هیانت و بقا و استمرار آثار با برهان اعظم  
 برهان نشود و وجودی بقای مؤثر است در حقایق حضرت  
 روح الله و بوشع و کالیب کلیم الله و اصحاب حضرت حبیب الله نظر  
 فرمائید که چه سلطنت و عظمت و نورانیتی دارند باری چون حضرت  
 ابوالفضل که جامع صفات حمیده و فضائل پسندیده اولین  
 و آخرین و از مقربین و مخلصین درگاه رب العالمین بودند <sup>نورده</sup> مسعود  
 باین ذره خاک استخوان حضرت عبدالباقی مولی الوری روح <sup>المنزله</sup>  
 و المخلصین تراب اقدام خدایه انداء <sup>علی</sup> آنرا بوشش تاریخ حیات  
 انبیا پیشین فرمودند و برین رسانید که عبارات گفته پسندید  
 درین

و بیان و من نغمه ننگه فی الخلق لائق ذکر انقرب درگاه کبریا  
 نبوده و نیست روحی و روح الوجه بکوه الفداء با شماره دکن فی سینه  
 که ذره تراب حکایت از آفتاب میناید و مورخین از سلطنت عظمت  
 سلیمان روایت شراب ظهور اگر در جام بطور باشد نور علی نور است  
 اولم در عرف بس سنیس منظور است لذا این عبد جرات و نوبت  
 بخسارت یافت متوسلا بید المبارک التوبه الاله که ابن علی  
 آفرین ذره لاشی بر بحر درگاه را بر آنچه صدق و موابست تا بید  
 بنمایید اندموتید من اخلص وجه لوجه الکرم و قبل از شروع کبی  
 از اعراض ایشان که آخر عمر برانست که بخادم درگاه خود  
 و علی حضرت افغان لا بر زانجه بادی روح فداء در حقایق  
 گزیده هاست حضرت در ذمه مبارک که سدره رحمانه روحا خانم اروا  
 لعلها فی الفداء عرض نموده اند درج میشود که با نواز به حضرت خوش

و ادب و محبتان نسبت ببندهگان آستان مبرهن و واضح شود  
و بعد از آن وقتهای مبارک محض تن و تبرک و فائز <sup>الاطمان</sup>  
ذکر و ثبت میشود و این سواد عرفیه شایسته <sup>در این آرزو</sup>  
الطیوف روی جسمی و حقیقی را آنکس اندام بعد از مدونگی  
بمال اقدس است و نشانی و نیایش در محضر نور حضرت من  
طاف حول الأسماء معروض میدارد چند یوم قبل مبارک <sup>قیمه</sup>  
خط حضرتنا از قبل و در آنجا که طیبه التي انفخر بولایها و عبودیتها بین  
الطلقات القدسیه حضرت روحانم زاده اله غزه ذکر آن  
وصول یافت و زیارت شد مشرب اینکه چون اینبند را مرض ناز <sup>ناز</sup>  
عارض شده است که سبب پریشانی آنکار گل گشته بود ای حیف  
قرب مقام اقدس اعلیٰ اذق و بهتر است و لذا امر فرموده بودند  
که فاذا فورا عازم ارض اقدس شود چون قوه ابیکه مشرود <sup>خاشع</sup>  
عالی را

حال را بجنود مبارک حضرت و در آنجا که بکار نازد و لذایح  
از آنحضرت بیناید که او را از قبل این معدوم خدمت ان <sup>عزیز</sup>  
عبودیت و رقیب ابلاغ دارد و از ناخبر عرض جواب طلب غنی  
نماند مرض فاذا فرمن است تازه نیست همان امر من <sup>میرسد</sup>  
قد بر است که در زمستان شدت میکند بجهت خروج از بیت  
قریب بمجال میرساند تا چه رسد بسافرت و خروج از بلد  
اطاعت او امر و رفات مبارک که اجل آمان فاذا است لکن  
در سکونت سواحل بحر و بلاد رطبه اینبند ممنوع است نصف  
بیشتر امر من فاذا از همین بلاد سا جلد حاصل شده است و لذا  
قبل از آنکه حضرت و در آنجا که تشریف بیاورند منزل فاذا  
و ذکر حیف بشود مشرود جا در محضر مبارک اقدس اعلیٰ حضرت <sup>میرسد</sup>  
الودی ارواحا تراب اقدام عباد اله الذاری عرض شده بود

و باذن مبارک این عبد خازم مصر شد و با مبارک جناب  
 لاشیخ محیی الدین علیه هباته احضار شد که در بسن کتانه  
 و اسباب مساعد و نایب و چه زحمتهای کشیده شد تا فاذ بصبر  
 آمد و این بیت که در خانه جناب لامحه نقی اصفهانی علیه هباته  
 الاهی اجاره شده هم با مبارک آمدن شده این بود که  
 در تدمبار که روی تراب اقدام خدا هم الفداء شریف آورده  
 بنزل فانی در خصوص توجیه همیفا و در جای نسوان او را در  
 ادخال با رجال بیت العدل رسد آخری مذاکره فرمودند  
 فاذ ملاحظه نمود که هر سه سله فوق حد اینند و م است تا چه رسد  
 بعد اخله از اجواب اجماله معروض داشت و بعد از آن خدمت  
 مولای اجل افخم آقای لامیرزا جلال رومی فداء معروض داشت که  
 خدمت و ذمه مبارک معروض دارند که اطاعت امروزه مبارک  
 برای

برای این عبد فرض عین است و لا نظر بلا خطات بسیار رجا دارد  
 اذن فرمایند که زستانه از مذوی همین جا ایامت نماید و الا  
 نه اگر خواست دهند امر مبارک را بجان مطیع است این عبد  
 ذمه ناچیز است پناه بیست یافت و رحمت کرم آورده است  
 که ایانیکه حق جل جلاله بصرف فضل عنایت و عطا فرمود  
 بعد از آنکه نتر ما بد از جو العفورا لکرم رجا از رحمت و بند  
 پروری حضرت و ذمه مبارک ایست که از قبل فانی در محضر  
 اقدس اعلی عرض رقیبت و فناء معروض دارند و مستعدی عنفو  
 و سماح و غفران کردند و کذ لکت در محضر یافت کبری و رحمت  
 عطی حضرت و ذمه علیا و سفر آیت عنایت مرم تقدیس  
 در سائر درقات مبارک رومی و فوادی تراب اقدام خدا  
 فداء از قبل اینند و م مفقود عرض رقیبت و خلوص و عبودیت

دارند زاداته تعالى بوما فیونا حفظکم و شرفکم و رحمتکم و جعلنی از تعالی  
 فداء لکنفوذ کلمتکم و سوادج نورکم و صحتکم از سبب میب : : :  
 عبد ذیل ابو الفضل

اینتر بیضا انچه هر خضوع و خشوع و ایقان و اطمینان و ثبات و  
 رسوخ را هزار کتاب شرح ننواید بدقت و بصیرت در این  
 بیاناتان باید ملاحظه و تفکر شود قول اینعبد ذره ناچیز است  
 پناه بیت رافت و رحمت و کرم آورده است که اینیکر حق  
 جل جلاله بصرف فضل و عنایت فرمود بعد از آنکه فرمود  
 از هو العفور الکریم اینحال و این حسن اعتقاد و این نسک و توبه  
 و این محویت و فنا جالب و جاذب تا بیانات و توفیقات  
 حضرت شدید القوی و ذمیره فاستوی است و لا اینحال  
 و این وجدان هم از اد تعالی شایسته است و صرف فضل است

اما حضرت ابشرا قابل و لایق فرمود پس باید بدامن نفس  
 اعظم اندم متوجه و منوش و منبث شویم که تاسی و اندازی  
 با ایشان را نصیب و روزی فرماید از تسبیح قریب  
 غیب خلا مشرب شبینه ۲۰ صفر ۱۳۲۲ مطابق ۲۲  
 کانون ثانی ۱۹۱۳ از جواب لا محمد تقی نا جراسفهان  
 روی فداه این نظراف مجاک پای مبارک اقدس عرض  
 شد ( ابو الفضل اتقل الی جوار رحمة الله محمد تقی ) و از تبر  
 فضل و بحر عنایت مترجم و مبین لسان و بیان فضائل عدیم  
 عقار کریم ارحم الراحمین این جواب عنایت شد : :  
 مصر مرحوس محمد تقی اسنویا قد ذرفت البون و  
 احرفت القلوب من ید المصیبة الکبری علیکم بالتسیر الی  
 فی ید الرزیه العلی عباس حسن عاقبت برین

مجهول است تا در این عالم نرالی غلبه نمسته ولو بحسب نظر برادر  
معتبرین و مخلصین باشند تحت هرگونه خطر و امتحان و تغییر و تبدیلی  
و بعد از انتقال از تنبیر و زوال محفوظ و مصون آنا غیر الله و  
من عنده علم الكتاب احدی کما بوحته نمیداند و این بیان بسیار  
اعتراف و سالی الابد بزرگواری و بزرگی و احسن عاقبت و انوار  
النصایه حضرت ایشان و عزت و علو منزلت و سمو مقام  
و روحانیت و نورانیت و تقرب درگاه حضرتان را با باری  
عیان و نابان و درخشان و تابان فرمود و در قاف کل را ضمیمه  
و اعناق جمیع را راکع و قلوب دوستان حضرت محبوب را  
مجدوب نمود و الی آخر لا آخر این انوار بانی و پابنده و در دنیا  
و انشای است قول الرب تبارک و تقدس هر که را بلند کنی  
از ملک بگذرد و مقام رفعا و معانا مقیاسد و هر که را بلند کنی  
از ملک

از خاک پست تر بلکه هیچ از او بهتر اما آخر سبزه اعلی الی الی علی  
اکه تهره و مقام بسنیان و دوزخیان و بفضل الله دیدیم  
خاک مقابر اول را کحل الجواهر بانی برای عیون اهل دنیا  
و در بان اعظم و حیات قلوب خرب صفا میدانیم و در آن  
فضل اول و برهنه های پاک تابنا پناه میبریم که از خرب نماند  
بری و بیزار باشم و آنا نطقهای مبارک که الی الی باشند  
آفتاب در وسط آسمان امراته درخشند و تابان است  
و مربی العالمین محض سینت و روشنی بصر و بصیرت و ناخن  
الکتاب عرض میشود شب جمعه ۲۰ صفر ۱۳۳۲ هجری  
در بیت مبارک همانند امروز یک خبر بسیار محزون  
رسید جنود محزون فی الحقیقه بسیار شخص جمیل بود از جمیع جهات  
نا در بود نشود نفسیک از جمیع جهات کامل باشد جناب

لا بهر از اجده علی اید ز بر حال او را بنویسند تا بنویسند در نهایت  
 بود در نهایت ثبوت استقامت در امراته بود ابدان غلغلی چیزی  
 نداشت از روزی که این شخص نرسد تا بوسه نماید همیشه مشغول است  
 امراته بود با نبلین میکرد با خیر می نمود هیچ تعافتی با بنیالم نداشت  
 چه قدر فاضل و متنبیح در کتب بود از هر کتابی خبر داشت از بزرگان  
 بود از هر آیین و دینی مطلع بود سهیم و شریک من در عوالت است  
 اقدس بود در وقت احزان سبب تسلی من بود نهایت طینت  
 از هر جهتی از او داشتم بر نفسی رومی را این امر میبوست حواله باوی  
 جواب میگذاشت چه قدر خاضع و خاشع بود آنچه کردم که این شخص  
 یک خادمی در پیش خود بیکه قبول میکرد الا اینکه خودش بدست  
 اجارا نماید خودش جای درست کند هیچ اجبار هیچ اجاروی  
 در منزلت میباید خودش خدمت میکرد با صنف جسم و ناخوشی و نا  
 در

و نب با وجود بند اینها بر سخواست و بجای درست میکرد دست  
 می نمود جمیع فکرش این بود که حضرات باطنی و سرود باشند  
 بهر نحو یک باشد و اینقدرت کلمه از او شنیدم که من کفتم با من نشستم  
 ابدانیکت میبکنت خدمت ایشان عرض کردم ابدانیکت  
 از نم او صادر نیست که من علی دارم فی الحقیقه محمود فانی بود  
 در استان مقابله جانفشان بود ابدانیکت وجود از او شنیدم  
 دیگر ملک البیت چنین اقرار کرد چاره آن جز صبر نیست کلمه رحل  
 بعد بالف باری فردا صبح جمیع اجبای الهی بالا جمع شوند و  
 مناجات کنند و طلب علو درجات برای لامیرزا ابوالفضل  
 نمایند من هم اینجا مشغول مناجات خواهم بود . نقل شد  
 مبارک بکشید ۲۰ صفر در مجمع اجتامزل مبارک اردو احنا  
 لرأفة و عطوفته در محامیة الغدآم



هر آنکه در اخفیه مصیبت جناب ابو الفضل مصیبت عظیمی است <sup>چند</sup>  
 انسان میخورد خود را نسلی دهد نسلی نیاید چه قدر خوب است که  
 انسان چنین باشد تا اینکه طوب اجازت هر صحت با او گردد <sup>سکنه</sup>  
 هر وقت که بسیار دلشک بشدم میرفتم با او ملاقات میکردم که در وقت  
 خود را زائل بشد بسیار صادق بود جلی صادق بود ابد اعلی غشی  
 ندانست آثار عجیب هم که داشت نام ایاش در استهلال امر  
 مبارک صرف شد فکرش ذکرش فلش لسانش جمیع باثبات امر مبارک  
 مشغول بود قاعده اش این بود که از صبح تا ظهر مشغول بجز بر بود کسی را  
 قبول نیکو بعد از ظهر هر کس میرفت قبول میکرد خانهای فرنگی <sup>ذکر</sup>  
 میکردند چون که این زنه های فرنگی بسیار مصر میشوند و خیلی سوالات <sup>مکنه</sup>  
 و فتنه میرزا ابو الفضل مشغول تحریر بود از سوالات اینها تنگ <sup>سینه</sup>  
 نمیتوانست تحمل نماید چند نفر از زنه های فرنگی گفتند که در خیم در خانه  
 اینان

ایشان در زدیم جوانی شنیدیم اصرار کردیم فهمیدیم که در اصل است  
 ای در زدیم آخر خود با انگیزی فرمودند ابو الفضل از زنه های  
 ( ابو الفضل اجازت ) گفتند ما از خنده غش کردیم خودشان هم  
 بنا کردند بخندیدن بر کتیم از وجهش نوز مبارک چه قدر نورانی بود  
 غلبش روشن بود حکمت الهی عجیب است انسان جبران میباید  
 با وجود اینکه این کوزه نفوس مثل در باقند معلوم است که از برای  
 خود او این عزت غایت قصوی است منتهای مراتب در جود است  
 این موت از برای او جرات عظیمی بود از برای ایشان موت عظیم  
 از این نبود که از عالم برود و با کسی بیگ با او انس داشتند محبت داشتند  
 محزون میشوند انسان صمیمی بود ابد از زنده ای ندانست جمله <sup>نفس</sup>  
 صمیمی بود مثلاً اگر با استادان چهار محبت داشت در قلبش بیشتر <sup>محب</sup>  
 اگر آنرا از وصف میکرد در قلبش بیشتر وصف مینمود اگر با آن <sup>لغت</sup>

مینمود در قبض بیشتر الفت داشت صمیمی بود ظاهری نبود اگر از  
 انسانی مکرر میشد نمیتوانست با او حرف زد میلزید غریب است یک  
 از پادشاهان مصرستان شد که او را ملاقات کند قبول نکرد بعد  
 آن واسطه رفت نزد ابان گفت چرا قبول نمیفرمائید جواب دادند  
 از او خوشم نیاید لابد این خواستش او حقیقت ندارد اگر از روی <sup>حقیقت</sup>  
 بود خدا در قلب من محبت او را میبازد احت هر چه است نیتوانم با  
 از روی محبت و صدق ملاقات کنم بهتر است که او را بنیمم هیچ  
 که لوده با بیعالم نبود هیچ چیز آلوده نکشت نه بجات دستگی داشت  
 نه بجز دیگر مجتهد بود مترد بود منقطع ساطع ملکوتی روحانی بود  
 شیخ الاسلام تفضال ردی بر این امر نوشت بعضی از اصحاب جواب  
 نوشتند شیخ الاسلام رد نماید نوشت بعد از آن جناب لایزال  
 ابر افضل جواب شانه لانه نوشت نفس شیخ الاسلام قطع شد  
 نفس

نفس قطع شد خیلی با مزه بود مزه اینجاست که بجا نباشد  
 کتاب او بودند آخر کی از اصحاب با آنها گفت شما با بانی هستید  
 چرا اینقدر این کتاب را میخواهید گفتند خوب استند لایزال  
 در حق حضرت اعلی کرده است ما بجهت این استند لایزال میخواهیم  
 انهمی اگر چشم انصاف و بصیرت حق شناسی و حق نیمی فضا  
 شود مشاهده مینماید که هر حرفی از این بیان مشرق عبودیت ماسوا  
 لراب مقدم العزیز الغفار آفتابیت درخشند و تابان درج  
 عوالم نهان و جهان که درو عانیت و رحمانیت و نورانیت و نورانیت  
 و اعمال ملکوتیه و احوال مرضیه و اخلاق طیبیه و اعمال و افعال  
 پسندیده و بزرگواری عالم انسانیه را مریط و مسلم و مرق و مهند  
 الما آخر لا آخر لها و حالات حضرت زانسان میدهد و مینماید  
 و از محو و ذراتوشی و بیان و خواصوشی مصون و محفوظ است

واعظم واسرف و انور واقدم است از هزار گنا پیک ساعات و در فانی  
 نیالی و انام حیانتان را با دقایق مکرر و در فانی دانش و پیش  
 و موسکافی با فضع بیان و مانع تبیان بنویسند چه نسبت خاک را  
 با عالم پاک منع ذلک کلا اراده مبارکه محیط همین فضا متمرجم  
 سان علمت اذا ارادته شیبان ان بقول لکن فیکون حضرت  
 مولی العالمین کینای بهتای بنده با سببان آستان رب العالمین  
 تعلق گرفته که تاریخ حیانتان نوشته شود و این نادان ناتوان اتمی می  
 خاک راه اقدام با بنین بر عهدانه را بنین میساق انه را با بنین فخر و شایسته  
 ابدی سمدی سرافراز فرمودند و زود است از اطراف عالم جوهر و تجو  
 و سوافج اهل سجد که در علم و فضل و خلق و عبودیت و نبات و استقامت  
 و جانفسانی حقیقه از جنود مجتهده رب اجنودند و تقوی الله و تبت  
 و خدمت مرکز میساق انه سردار همیشه منصور و مظفر این ظهور را عظم رب  
 الاربابنه

الاربابنه بیابند و بنویسند و در میدان کیت و کیفیت حیات  
 این بنده ثابت ثابت خادم قائم داد بیان و فصاحت را از  
 و شجاعت و دلیری و شسوار می فرمایند از علی ماشاء و بیسار  
 قوی قدیر (و محلی از انام ناخوشی و صمود نشان که جانب را  
 ابوالقاسم کستانه روی فراه نوشته اند اینست  
 الاربابنه بلا زوال فضیه صمود مقصدا علی مکتوبات حضرت  
 ابوالفضائل روحی تریبه الفداء ۲۲ صفر ۱۳۲۲ مطابق ۲۱  
 ژانوی ۱۹۱۳ واقع که روز چهارشنبه ساعت چهار و هجده  
 دقیقه بعد از ظهر ندای با اینها النفس المطمئنه ارجی الی ربک ناله  
 مرضیه را اجابت و بجان و روان و کمال روح و در بجان  
 بزرگ اسم اعظم الله ابی و یا عبد البهاء ناطق و توجبه بعالم بقا نوره  
 چندی بود علاوه بر مشیق النفس خفان قلب و صنف بنده و تب

طریا هم غایب شده بود و با پا هم درم داشت و ضعف بسیار شد  
 بعضی روزها ظهر قدری از منزل بیرون تشریف میبردند چند  
 مشی نموده باه را به مراجعت میکردند بعد از آنکه بیانات مبارک  
 که بواسطه جناب لایمیرزا محمود مرقوم شده بود ملاحظه فرمودند در  
 صد در جمع بطیب برآمدند روز چهارشنبه بعد از ظهر تشریف  
 داشت و ضعف بسیار محض اینکه از آمدن شد بعضی قدری با  
 باشند خوراندند بروند بالا منزل جناب لایمیرزا تفریح حساب  
 از منزل که بیرون آمدند قوه بالا رفتن نداشتند جناب لایمیرزا  
 آمدند و ایشانرا در بالا رفتن مساعده نمودند بعد از چند ساعت  
 هزار رحمت مراجعت کردند شب ابد راحت نشدند و درم  
 پازیه شد روز پنجشنبه ۱۸ مجدداً منزل لایمیرزا تشریف میبردند  
 بین بردن دیگر امکان پائین آمدن نشد و خفقان و ضعف

شدید شد قوه خوابیدن نبود همان حال بالای نیز آهسته که  
 جلوشان بود سر را روی دست میکشیدند چند روز بر این منوال  
 گذشت و قرار شد که صبح جمعه ساعت ده جناب لایمیرزا  
 و دکتر رشید عبدالله که از سابق بحال ایشان مسبوق بوده اند  
 عیادت کنند و ساعت نهم آمدند نسخه نوشتند قدری  
 صحبت کردند و فرستادند ذواهارا آوردند و بعد از آنکه پرداختند  
 دوزجمعه و شنبه و یکشنبه آثار بهبودی ظاهر نشد مشورت  
 با شماره طبیبی کرد و صبح دو شنبه دکتر توپانسن پاشا که سن و  
 مشهور و معروف است هم آمد هر سه با هم بگردن شماره نمودند  
 معلوم شد مرض استسفات و زلزله صد تیره هم بود متوجه تفتیب  
 شده و کینین و شش هم علت دارد دستور العملی دادند  
 و از آن قرار رفتار میشد و مکرر هم اسباب مناجات و تلاوت الهی

شفا نمودند روز سه شنبه بخیل لمبیب دیگر افتادند دکتر ترکا را خواستند  
 ممکن نشد دکتر دیگر وعده کرد و ساعت ده آمد دکتر فرید هم بود مسلماً  
 شد همانست که دیگران فهمیده اند دو آنه دیگر معین نمود کم که حال صحت  
 و نفس کشیدن حضرت میرزا تنبیر نمود تمام بزرگتر حق جل جلاله بسان  
 اشاره مشغول بودند حتی بغانی عبارت اینکه بنویس من دیگر قابل  
 خدمت نیستم بعضی فرمودند که بگره بار کباب کردند باری مقصود  
 شرح حال است شب م شنبه صنف زیاد شد و روز م شنبه بطور  
 اشاره با فانی میخواستند حرف بزنند نیند تا ساعت ۴ و ۵  
 دقیقه پرواز عالم بقا فرمودند آفتاب و روز پنجشنبه کل اجاب حج شدند  
 حضرت ۱۰ احمد انندی از پور تمبید و عبد الحسین انندی از سیستان  
 و حضرت ۱۱ میرزا اسید حسین افغان از شین کوم محمد انندی سید  
 آمدند عصر پنجشنبه بحال احترام شیع جنازه شد و حال وقار و بی

اجاد و عقب نفسی بود که همه مردم تحسین و توصیف مینمودند و طلب  
 رحمت میکردند در محلی که جناب حاج میرزا حسن ساخته اند جسم  
 الطیف المهر ایشان سپرده شد و کل خون بجای استک بارین  
 میخواستند جناب محمود انندی فنی خطابه در کمال خضوع و حرکت  
 قرائت نمود که نکت حسین انندی رومی و بعد مجلس ختم در همان  
 کوچه که منزل ایشان بود مهتاب چادر بزرگ بسیار خوب پر کشید  
 زده شد و سه نفر قرائت کبار بنیادت قرآن مجید مشغول ناهفت  
 جمعیت بود که نکت دلیل که شب سوم بود و پرواز صبح تلغز  
 مبارک از غریب عجبی در قلوب ظاهر نمود که از وجود انوار سیر  
 و سکون میدرخشید امید داریم صد هزار امثال ما با بندگان است  
 زبان صحت مبارک شویم و امشب هم ختم است و تدارک نشاء  
 نموده اند جناب ۱۲ میرزا فنی صاحب که امکن نهایت سی و هفت

از هر چه می نمودند و از هر جهت سواطبت کردند و معروف نمودند

فاذ ابرو القاسم کلت ساز

جناب لامیرزا احمد سهراب علیه بهاء الله عصر ۱۳ خرداد ۱۹۱۴

پنجمه هم ربیع الاول ۱۳۲۲ مسیس هویت از قبل دوستان

محل تزیینت حضرت متصاعد الماته جناب ابرو الفضائل رومی

لرساله دارا در مقام اعلی تهیا نمود در حضور مبارک اقدس اول

تلاوت و قرأت مصیبات عالین شد و بعد بهیچ اقدس فیما

فرموده در حرم اظهر مشغول زیارت شدند و چون باندامی جانفزا

و کمن دلر با برای المتصاعد المملکت الابی زیارت فرمودند و بیچ

اجای مسافرنین و مجاورین در ساحت فضل و عطا بالتبانه زار شدند

انوقت در اطاق مقام اعلی باز طلعت نوزاد مجلس و در باره آنجا

پاک لسان مبدک باین بیانات عالیات ناطق

نالهینند

فی الحقیقه صمود حضرت ابد الفاضل بینه عظیمی بود بحیث اهل بها

جمع ممالک دنیا هر جا اهل بها افاست دارند از این مصیبت

ناثیر غریبی در نفوس اجانموزیرا جمع بدل و جان او را دوست

و محبت صمیمی با و داشتند روح کل با و منجذب بود فی الحقیقه

این عنایات بود فی الحقیقه سزاوار بود سبحان الله در این

نقوداً از هوی نبود جمیع الخار و اذکارش خدمت باستان

هیچ مگر می نداشت مگر آنکه موافق شود با قائم برهان ساطع و در

لائح واضح و بیان جمیل و جمیع عرش در اثبات امر الله در

انسان چون کتب او را میخواند کلام پیدا میکند که دلیل بر وجود

بر علم باشد کلامن ندارد مگر باقتضای عبارت کرم سیکویم خیر

یا چنان و کمن مگر سیکویم چنین کردم یا چنان کردم یا چنان شد

چنین برهانی اقامه نمودم ابد ندارد از روزیکه در نظر مجال مبارک

شد از هر چیز که دست از هر شایسته از ستمون منقطع شد نه رحمت میطلبید  
 نه آرام میبست نه شهری میخواست و نه نام و نشانی نفس عالم بود تا آن  
 آفر خدمت باستان آبی می نمود چه قدر شخص فاضل بود چه قدر  
 عالم بود چه قدر مطلع بود چه قدر در کتب جمیع علل و احوال متبحر بود از  
 کتب جمیع ادیان اطلاق داشت از کتاب حضرت زردشت کتب  
 فارسیان تمام مطلع بود تواریخ و تاریخ را جمیعاً و انقباض بود و بر  
 آنها مطلع عقائد کلمای سلف و خلفه اول را مطلع بود جمیع تواریخ  
 ام آگاهی داشت جمیع فضایل احزاب حتی مصریون اعتراف میکردند  
 که این شخص فاضلی است مع بذاتش وجود در او نبود چه قدر در سبیل  
 جمال مبارک صدمات و بلاها و در زایا و بد هیچ آرامی نداشت در  
 همیشه در سخت تهدید بود تا آنکه سجن افتاد در ایام ناصر الدین شاه  
 با وجود آن هنوز ناصر الدین شاه و نائب السلطنه در نهایت استقامت

و شوق اعتراف نمود و آنچه باید و شاید بیان کرد مدمات شدیه  
 خورد تا به قدرت او را نجات داد لکن من اجزاء از او ذکر این معنا  
 نشنیدم جز اینکه روزی ذکر میکرد که انصاف اینست که بیان شیخ  
 محمد رضای یزدی سبب اطمینان خوب شد بعد از آنکه از هر یک  
 ماها سوال کردند هر کدام بحکمت صحبت میکردیم و جواب میدادیم  
 لذا نائب السلطنه قبول میکرد و اطمینان حاصل میشد تا آنکه تا  
 محمد رضا آمد و بیانی فصیح و بیخ تمام عقائد ما را ذکر کرد و گفت نعم  
 مبارک اینست نماز اینت برخواست و نماز کرد و گفت که من  
 صحبتت بیازانها کنم جمیع امور بر این سوال است که میگویم و  
 از فساد ممنوعیم جمال مبارک ما را منع کرده است ما بگفت صحبت  
 میکردیم و چون لا شیخ رضا بدون پرده گفتگو میکرد لهذا نائب  
 السلطنه اطمینان حاصل نمود و یقین کرد که اگر فساد و دیرسان بود

لا شیخ رضای زودی میگفت این سبب نجات باشد روزی که جناب  
 ابرو الفضائل ذکر صبر خود را نمودند فقط همین را گفتند دیگر بهیچ وجه از صبر  
 صحبت نکردند، همینقدر گفتند جناب ملا رضا حسین صحبت نمودند  
 نه آنکه من زعمی کشیدم یا صدره خوردم بلکه در سببش لا شیخ رضا  
 این حکایت را میگفتند باری اول کسی بود که قلوب اجناسی با او  
 تعلق داشت سراج این امر بود نور پری بود کبکی بود لاج مخزنی بود  
 بانغ جبری بود متواج دیگر حکمت الهی حسبن اقتضا کرد پس لنا  
 الا ان رضی بر صائر و نصیر علی فصار طوبی له و کل من غلص وجهه

نه رب العالمین

از این بیانات مبارکه معلوم مقام و تقدیس و طهارت و جانفشانی  
 که آلات صوری و منوی آن نفس متقدس واضح و معلوم میشود و هیچ  
 مراتب و مواهب بدار حسن خاتمه و مسود انجان پاک محقق و شریک

و بیانی

و بیانی است و صفات الهی باقی و پاینده گردید هر چند نفس از این شیخ  
 فضل و کمال کمالش سرغ را بنهالتا بود و اخلاق مکتوبه رحمانیه و صفات  
 طیبیه در ضمیمه و بجایای حسن سامینه از روح مجسمه شانی میدرخشید و ساطع  
 بود که بر چشمی میدید و هر قلبی ادراک مینمود که فطری حقیقی ذاتی را بشناسد  
 لکن نفسی مقین کامل بر این حسن نازد و حیانت الهیه محیط و در آن  
 و احاطه بجفاتی نفوس ندارد الا الله من عنده علم الکتاب و بعد  
 آنچه در حقیقت و کون او بود تمیز میشود آید اینست که در بابام ظهور رخسار  
 احدیه که یوم بعثت و حشر عالمیاست عالم وجود حرکت و بیجان  
 عظیم باید و عظمت استسار که طائف حول کله مطا نه منظر ظهور است  
 چون روز اسفلکم اعلمکم و اعلمکم اسفلکم است در تغییر و تبدیل است  
 چنانکه در آثار مبارکه برین ظهورین سبب است که بعثت بر سه قسم است  
 بعضی بنفان و حب ریاست و شفاق و اهل امر است و بعضی



و جانفشان نمایند و حق علم حکیم بمقتضای اسم ستار در ظاهر تبولشان  
 فرماید و بکلم اسم مدبر برای مصلحتی باسی از اسماء سرافرازشان فرماید  
 خلق بخلوص موصوف و معروف شوند بدون اینکه کینوت و فخرشان  
 مبسوت شده باشد و حال نذکره و انبیا از معانی و اسرار آیات رب  
 آلاء آیات البینات حاصل نموده باشند لهذا در هر عصر و زمان با ذکر آن اسم  
 و امتیازیکو مخالف بوائشان است ششاق و منافقان را ظاهر نمایند و بر کمال  
 بر خیزند و بسبب ظهور لسانت و جانش در کون و بطونشان احکام  
 امتحانات الهیه غیر مرسوم و غیر مرسوم مانند بلکه سبب امتحان و لغزش غفای  
 و فتنه و فساد بهانه جو بان پر کشید و جفا کردند که چرا اینها وقتی از معرفت  
 مقررین بودند و از حروف خالص و اهل علیین و حال از حزب مخالف  
 و ذایل ستمین و از صف مخالفین کشند حکایت آنان همان حکایت  
 ابلیس لیم در کتاب مذکور در کتاب مبین است و بطعم و با عود مسطور

بین بنی اسرائیل که خلق آنها را و سائط بقوصات بشردند و منجاب  
 الدعوات میدادند و بعد بمخالی بر مخالفت امر الله برخاستند  
 و البته هر قدر ظهور عظیمتر است امتحانها شش شد بدتر و منافق دنیا  
 بیشتر است و مستی نفوس مقدسها هستند که در نقل کلمه از بصرف  
 کینوت و بسبب طینت بر میوزیت استخوان احدیت میدودند  
 و در نهایت ثبات و استقامتند و لکن نزد خلق معروف میشوند  
 نیستند و از حق سبحانه و تعالی در حشاشن بر حسب ظاهر عیاشی نازل  
 شده و با هم و نفسی مغفتر و منجیبی شده اند این نفوس بحقیقت بر بندگی  
 برخوردارند و دارای مسما بندگی اسم وجه در بوم ظهور و چه در  
 لغزششان کم است و اکثر از بوند امتحان چون ذمیب خالص خارج  
 میشوند و ثالث بعثت نفوس مبارکه و حقائق ندیده است  
 که هر در عالم اسماء و چه در حقیقت و معنی و مستی در نقل لوا امر الله میبوش

کرده اند آیات هابند و آیات با هر علم و نقی مویذ بخنود و اعینند و سئل  
 بنور منات فضل و عطا قائم بر اعلا کلمه اند و در جانش در عبودیت محبوب  
 بهیست چاکت و چاکاک این نقوس مبارک که سب مطوع انوار الهیه اند و تا  
 لغات ربانیه سردار چو شمس مسوره انلا قند و قائم عا که سلفه سبلان  
 سلاطین انفس و آفاق و این قلوب با اسم رب الملائکه و الروح فتح  
 نمایند و اساس آیین بزدا نیز انقبوت کلمه الهی از هجوم مار قین محفوظ و  
 دارند علیه النور و البهائم و القیمه و استنساخ من الله رب ان غزه و الاله  
 و نزد اهل بصیرت و معرفت بدیمی و سلم است که این بر سر مقام در آیات  
 حیات جسمانی چنانکه باید و نشاید مشهود و معلوم نیست و بر حقایق نقی  
 جز حضرت علام النبوی و مرکز مبایده القائم علی عبودیت احدی الاله  
 هیچ مقامات و مراتب مانند او داد و از یار و اوراق اشجار است  
 در فضل مبارک که همه در نهایت طراوت و لطافتند و با کمال صفات و صفات

و چون نسیم استخوان وزد و آتاقم فریض آید و حرارت و تپش انقب  
 شدت نماید و موسم نرسد کلهای با جلوه و صفا از اوج اعلی بنسین  
 افتند بعضی بکلی با ثمر و صفتو الاثر و انخر کردند و نثر و ارسوخن شوند و  
 فی الجمله نثارند و بر بنی انثار ابدار خوشگوار بار دهند و ذائقه عالم انبیا  
 لذت و ملاوت بخشند قوت عظیمه ظاهر نمایند و قدرت حسیه با  
 است محیی العظام و هی رسیده شوند و راست تم نفع فیها فاذا هم قیام  
 کردند اول از البتین و ضلیقین ناقصین و ثانی را حضرت  
 لا عبد الا لله حضرت ابوالفضائل و ثالث خود حضرت این نزل  
 نمایند اینست که لسان طلعت عبودیت محضه در باره آن نفس  
 مطهره و کیسوت مقدسه و مجمع ضائل مجیده حضرت ابوالفضائل  
 نرینه الفداء باین بیانات مبارک که ناطق که سراج ابن اربود نود  
 بود که کبی بود لایع نجی بود ساطع بحری بود تراج الما آخر بیانه الاله

ایشان از خاندان علم و فضل بوده اند و مرحوم والدشان از اجداد علماء و فضلاء  
 و با مطلق سبب اثباتی عشرتیه مجتهد جامع الشرائط و اعلم وافقه و اعظم  
 رؤسای روحانی کلبای بکان بوده اند از سن طفولت آثار اخلاق <sup>بجائز</sup>  
 و انوار صفات درخشانیه از ایشان مشهود بشانیکه در بیت خود با  
 خدام و خدمتگیره و منقبیه بر دادن فرمان حتی برای خواستن آب را می  
 بیننده اند و کذ لک در مجالس و ملائم و میافتها که شریف میسر برانند  
 بر حال نشکی صبر می نموده اند بجهت اینکه اگر خود برای آتش میدان حرکت  
 نمایند سبب خجالت خدام و تاثر حاضران شوند لهذا تحمل میفرموده اند  
 تا و نیز که بجزیت خود آب نوشند و فرمان برگیری ندیدند همین قسم  
 سایر احوال و اخلاقیات با اعدای ملاقات فرمودند الا با چهره کشت  
 و بیشت و به و خضوع و محبت و خلوص ساده (حتی قبل از ایام در سن  
 سن با وجود دلفزاری و اعزای منفرده بیکه سبب بیان با آنها بر طوبی است  
 میزدند

می نمودند و آنرا زانجس میداشتند حضرت ایشان با نهایت محبت و  
 ملاحظت مقابل میفرموده اند چنانکه وقتی در ضمن صحبت میفرمودند آنرا  
 طفولت هر وقت در معابر و اسواق ملاحظه میکردم بود در میزدند و  
 اذیت میکنند بقدر قوه منع می نمودم و متاثر میشدم و بد اخبار میکردم  
 و از تعذبات و نقصبات مردم محزون و در کون میشدم و متفکر  
 و متحیر و متعجب بودم که چه سبب اذیت با آنها جانراست با اینکه  
 در تقلید آباء و اجداد و تعصب و عناد ما و آنها در یکدرب و حالیم  
 با اینحال بعد از تحویل مقدمات و علوم ادبیه و دیدن بعضی کتب  
 اخلاقیه و اصول عقاید به و عرفانیه و تاریخیه و کتب عنیفه اسمانی  
 که مجتهدین شایسته خواندن آنها را حرام میداشتند و از آنان گمنان  
 میفرمودند ایشان بغیرت فرق این او هام را فرموده اند و در <sup>نشان</sup>  
 از این سلاسل آزاد فرمودند و چون برای تعلیم نفع و اصول و علوم <sup>نشان</sup>

باصفهان تشریف بردند با اینکه برایشان مصاریف آقا زاده فی و زود  
 و غنای آزاوه فی میآید مع ذلک خود کمال قناعت و تجرد و انقطاع  
 زندگی می نمود. باقی را اتفاق و ایثار بر فقر و اراذل و ایام میفرموده اند  
 و این حالت تا فوتی ایشان در اصفهان مشهور بود و در سنوات  
 تحصیل در اصفهان اوقات خود را تقسیم فرموده و وقتی را برای تحصیل  
 و تدریس و تدریس و تعلیم و تعلم فقہ و اصول و حکمت و کلام معین نمود  
 بودند و وقتی را برای خواندن تاریخ و کتب ادیان و مذاهب مختلفه  
 مشتمله و زمانها را برای تحصیل زبان فارسی صرف بواسطه کتب و لغات  
 فارسیه قدیمه و این دو قسم آخر غیر از فقہ و اصول و کلام چون لغات  
 رای و مشرب علماء و طلاب بود بقدر قوه از آنها تشریف فرموده اند  
 و عصرها را هم بسیر و تفریح و تنزه در مشربیات و باغات و تماشاگاه  
 و مسکنات با نفوس مختلفه العقائد و المذاهب و مشوقه الی الخ  
 و المآرب

و المآرب میکند را پند اند همیشه محلات پر کل و ریاحین را بسیار  
 میداشتنند بخصوص سبزه و چمنهای طبیعی را و چون در اصفهان با  
 درجه اجتهاد رسیدند راضی بگرفتن اجازه و قبول ریاست جماعت  
 کلا نعام نشدند و مخفی دیدنی بوالده که نشان فرمودند و نسبت  
 عالیات و نجف اشرف برای تکمیل علوم و زیارت شتافتند  
 و بعد از مدت مراجعت باصفهان فرمودند و محض زیادای آزادی و جدا  
 رفتن طهران را اختیار فرمودند و در مدرسه مادر شاه مدرس و توفیق  
 شدند و منزل نمودند و بفضل و علم و تبحر در علوم و فنونشان بین  
 طلاب و علمای برآیند پیش از انیام اقامت در اصفهان و اماکن  
 مشرب که مشهور و مستم کرده اند و در اندک زمانی انشاءات فارسیه  
 و اطلاعات تاریخیه و طبقات کتب دینی و تفاسیر آیات قرآنی  
 و مکاتبات و برایشان نزد علماء و امرای بزرگان و دانشمندان ایران

و فضیلهای مسلمانان و رؤسای سازادبان مسلم و مبرهن شد نصیبیکه  
 جمیع صحابه با ایشان و ادراک فیض صحبتها را غنیمت بشمرند  
 اما خود ایشان از اکثری فرار نمودند و فایده در سنه ۱۲۹۴ هجری  
 در لواج قدسیه بشارت نجات از نفعی ابدی سودان نازل بقوه خارق  
 العاده و صرف قدرت قدیمه از سودان آزاد و بعبه بوسی استانبول  
 مشرف و سن دون ادن استخفاف بزیرت جمال بیثال روی و روح  
 الوجود لذرات تراب مقارنا مقدس و مقره المقدس فدا فائز  
 و نائل گردید و بعد توجبه بایران نمود و در طهران خدمت حضرت ابوالفضل  
 مشرف شد که من دون امید دارم ایشان و تصور نفسی از مس طهران  
 با جمیع دوستان ثابت مستقیم ناز و خلاص شده بودند و چون این  
 نابود بر قوت ثبات و استقامت و محبت و عبودیت و اخلاق  
 و احوال حقیقی روحانی ایشان و تبحر ایشان در علوم و فنون مطلع شد

از

از کیفیت تصدیق و اقبال و ایمان و اطمینان نشان سؤال نمود  
 فرمودند با جناب لاجوردی که ما هوت فرودش که شخص عامی صرف  
 و اتمی محض بود بواسطه آنی استنشادم و هر قدر بیشتر معاشرت نمودم  
 بیشتر از حسن اخلاق و داناتی فطری ایشان دیدم و فریضه کردیم  
 و شنیدیم داشتیم که بهمانیت و کمال تعجب و تحیر داشتیم و تا بیست  
 و نهمتر حاصل و از خدا پدایت و دلالتها را سائل و در هر ملاقاتی  
 از مراتب تخفین در اصول دین سؤال می نمودند و جواب میدادم و آنچه را  
 بهر بیان رد میکردند و اشتباه در انابت می فرمودند که این جواب  
 منبعث از تقلید و تعصب است نه از روی حقیقت و تخفین تا اینکه  
 با ایشان متفق شدیم که وحی و کتاب و تشریح شریعت و استنباط  
 و نفوذش حجت بالغه باقیه است و چون بر این تعلیم و تبحر و تسلط  
 ایشان ثابت و عازم شدم از وقت ذکر نمودند آیا با بهایا و بهایا

دیده اند و کتب و آيات را خوانده بایشان گفتم که شمار ناما حال با این  
 مبد استم و لکن این صحت شما دلیل نادانی و پیهوشی است و این  
 صبان نسبت و هر عبارت عربی نامر بوط غلطی آیات الله و کتابت  
 نه و پیبرها خاتم النبیین و دارای معجزات اولین و آخرین بود  
 دیگر کتاب و آياتی نازل نخواهد شد فرمودند صحیح است و ما مؤمن و پیغمبر  
 شما عالم و فاضلید و من اتی و جاهل آیا ممکن است جاهلی بداند  
 چیزی را که عالم فاضل نداند ذکر شد علی ممکن است فرمود پس مسئله  
 از مسائل که دین بان ثابت میشود صحبت میکنیم تا کشف حقیقت شود  
 و طرفین متفق گردیم آن متفق علیه را میزان قرار میدهم ذکر شد بسیار  
 خوب حاضریم که بحکم آیه کریمه الله ولی الذین آمنوا یخیرهم من اقطالت  
 الی النور شمارا از ظلمت سننالت بنور هدایت دلالت بنایم فرمود  
 رجوع به تفسیر و شان نزول همین آیه مبارکه فرمائید که سلمان و ابوذر

و بلال

و بلال و امثالهم که سلسل نقلید را بقوت توحید گشتند مقصودند  
 و غیر آنها را اولیایم القاه عزت یخروجونهم من النور الی الظلمات  
 فرموده از این بیان ایشان متعجب و متعجب شدم که این عالمی چگونه بر  
 و تنزیل آیات مطلع و آگاه است ننوشته بخواند و ناکند میدان چگون  
 امر را بدیسی البطلان میدانم و چنانکه قوت برهان او را در تفسیر آیه مبارکه  
 دیدم یقین نمودم که شیطان مؤید اوست و ان الشیاطین لیرجون  
 الی ما ولیا نهم و بخود گفتم که من با علم و فضل و اطلاع ننواستم برهان  
 با او مقابلی نیابم و عاجز شدم و با بد انصافی و خلا فتم با او معاطه  
 نمودن سزاوار نیست بهتر ترک معاشرت و صحبت است و بر این  
 مصمم شدم اما لا عبد الکریم بر او داده و معاشرت و محبت و لغت  
 و انسیت افزود و هر وقت که آمد در هر مسکنی صحبت داشتم او فای  
 شد و فاذا عاجز و بشا مستغز و مستغز بودم از ملاقات او که از منزل

خود فراموش نمودم که اورا نه بینم و خورده خورده چند نفر دیگر را که مثل خود  
 بی علم بودند آورد و متعجب بودم که چگونه از دام این اشخاص خود را خلاص کنم  
 و خلاف ادب و انسانیت بهم نموده باشم حتی بجهت من آیات  
 آوردند و گرفتند و نگاهداشتند و اعتبار زیارت نمودن و خواندن نمودند  
 مدتی بر این سوال گذشت که ناخود فرار و جنرات در صحبت داناتان  
 اصرار داشتند تا اگر در خانه لا عبد الکرم حضرت را خواستم و  
 کمال ادب و صفای آنستند ما در جان خودم که کم و بیشک ولی دین را  
 بخودم واگذارید و در باره من دعا کنید و راضی نشوید از من ظلم و  
 اعتساف و عدم مروت و انصاف ظاهر شود اگر هم بیدین باشم  
 در منزلت و کراهی خود خود دایم با خدای خود لا اکر اه فی الدین  
 قدسین ارتشد من النبی فرمودند ایته انصاف ده این رسیده است  
 و طغنی باغی که آنچه نا حال صحبت داشتیم بانی علی ما علم و فیلس  
 من

مشا عا جز شده ابد پس نضیح آید رشد از غی استکار شد و ما ما اشارت نمود  
 ایمان دلالت مینمایم و متذکران میکنیم ان الذکری تنفع المؤمنین  
 ما شمارا بحقیقت مؤمن و خدا پرست میدانیم ترک معاشرت ننمایید  
 و از این نفوس بی علم فرار کنید انبوا من لا یسلکم اجرا و هم یهندون  
 این سنت الهیه است و بن تجد لسنه شدیدا و لا تخویلا در بر ظهوی  
 نفوس ضعیفای بی علم مؤمن میشوند و بر هدایت علی مؤتبه میگردد  
 بل یستوی الذین یعلون و الذین لا یعلون یعلون مؤمنین  
 عوامند و لا یعلون رؤسای عوام کالانعامند کفتم صد هزار  
 دلیل و برهان و محبت و آیات بینات را بدون همزه قبول  
 نخواهم نمود و کوشش باین حرفها نخواهم داد جواب کفتم البتة نعم  
 فادراست بر آنچه بخوابد و آنچه بکر آنچه صلح عبادت و عجز  
 مخالف صلح عبادت چه که یک ده و هزار و صد هزار و هزار

کرده بیشترند و پیغمبر است بر همه عالم در زمان خود و بعد از خود  
 اگر یک نفر را اجابت فرمود در اربابان معجزه واجب است اجابت  
 یکت یکت دور و نزدیک و حاضر و غائب را بفرماید زیرا از حج  
 بلا مرتج باطل است ایمان یکی را خواست و ایمان دیگری نخواست  
 برای اهل عصر خود ظاهر نمود و برای بعد از خود نگذاشت و یا بعد از  
 از فضل دوست معجزه محروم گذاشت نفوذ بانه عن ذلک علی  
 اگر ممکن بود اتفاق اهل عالم بر معجزه ای ممکن بود مخالف مصاحفشان  
 نباشد چون اتفاق محال است پس مخالف صلاح است و علاوه  
 علی ذلک کفر دوست معجزه مانع زنی مشاعر چه مدارک و عقول است  
 و باین جهت و در همت و وحشت است و علاوه برجه جانیستوان بر  
 و نشان داد بخلاف کتاب و آیات که پذیرت بیان کل شیئی است در آن  
 ترقی است و علاوه بر جمیع این دلائل و براهین و حج استیجاب نمودن  
 مظهر

مظهر ظهور دلیل بر غوایت و ضلالت است عرض شد سید سبحانی  
 شما خوب است و جواب نداده اما من تا یقین قطعی ننمایم که این ترقی  
 وحی و کتاب من هدایت بر صراط و سر از غلوب مطمع و آگاه است و تا  
 بر قلب بیات کائنات نمیتوانم تصدیق و اذعان نمایم و از روی  
 المرسلین که آیات الباطل من بین بدیه و لاسن خلفه است بگذرد مستند  
 نسخ آن شوم فوراً جواب دادند اگر این امر باطل است پس قرآن هم  
 نفوذ بانه باطل است و مستفاد از منزل قرآن جایل زیرا باطل از  
 خلفش آمده است چون از حضرت چنین بیان محکم متفق شنیدم در دنیا  
 بنیر و مدت و نهدت حسرت و عجز از جواب برخواستم و ختم بر این  
 من بخواهید میخواهم در ضلالت و گمراهی باشم خواستم از خازیر و نبروم  
 جمیع با کمال رأفت و شفقت و مهربانی و نهایت بشاقت و عطف  
 و انعام غیب و شرم روی نگذاشته بروم چون شستم ترک صحبت نمودم



و ساکت نشسته پس از شرب قیام و چای گفتند که اعتقاد همی و فریب  
 دینی ما نیست توله جل جلاله اگر نزد شما کلامه و جوهر است که درون شما  
 از آن محروم بکمال محبت و شفقت الفانیاید اگر قبول شد مقصد حاصل  
 و الا تعرض باطل او را با و گذارد و در باره او دعا کنید نه جفا گوید  
 بیان مبارک آبی بود که آتش قدرت غضب شدت نقیب اخوانی کرد  
 بلکه شرایب بود که مست و سرخوشم نمود چه عرض کنم که هر قدر مرا خاضع و خاشع  
 کرد و از تعرض خود عذر خواستم و غوری این بیان مبارک را زبانتان  
 تصور حقیقت و حقانیت ننمودم چنین دانستم که این بیان پیش از منشی  
 بد بریل است و سیاسی دان بمانند که اساس ادیان و راه جذب قلوب است  
 خوب دانسته است بعد از مدت زمانه مراد بد نگفتند بسیار خوب شما  
 آنچه ذکر نمودید مدعی و حجاب و شریعت باید بر سر قلوب آگاه  
 باشد و بر قلب ایمان کائنات قادر و توانا با اگر امتحان نمودن  
 منظر

منظر ظهور یکتا خداوند بمانند به هیچ کتابی است ممنوع است زیرا خدا  
 باید خلق را امتحان نماید نه خلق خدا را و انبیا دارای وحی و کتابند و مشایخ  
 ظهور غیب لابد که لایذکر لایوصفند و این منظر قدس سببه و مطایح  
 رحمانیه خلق را امتحان مینمایند و کسی را حق امتحان این منظر هر کس نباشد  
 نبوده و نیست دلیل آیات و وجوده انبیا را مطالعه کند و این دل  
 ذات بذاته را مشارق و مدانیست و فردانیت مع ذلک کجای خال منظر  
 جمال و کمال و جلال ذوالعظمت و الان جلال در اراضی مقدسه و شما  
 در طهران چگونه امتحان متصور است گفتیم بسیار سهل و آسانست  
 در طلب خود قصد میکنم و کانه غدی ننوشته در پاکتی گذارده تقدیم  
 مینمایم اگر مافی الضمیر را کشف فرمود ثابت میشود آنگاه است قلب جم  
 در تصرف اوست و محمول القلوب و الا حوال است حضرت خواجه  
 محض محبت و علو محبت بر شرافت و پدایت خلق است قبول نمودند

مطالبی را نوشته ام در پاکت گذاشتم و بالاک محکم مهر کردم و بجناب زدم  
 ملاحظه فرمائید که در پاکت دیگر گذاشتم و حاضر نمودم  
 که تقدیم من لا ینزب من حدس منی نایم و با جناب لا عبدالکریم بخانه  
 مرحوم متصاحب الجوار رحمة ربنا الاهی حاجی محمد اسمیل ذبح محبت  
 خوبه رفتم جناب حاجی تشریف نداشتند و اهل بیتان جناب  
 لا عبدالکریم را شناخته و دانستند که از راه دور آمده اند نگذاشتند  
 مراجعت کنیم با صراحت و ابرام از روی محبت و حقیقت دعوت بدخول  
 خانه نمودند و دعوتشان حقیقت بود و مجاز میجره بودند سحر از قضا  
 داخل اطاعت شدیم که کتب و صندوق الواح مقدسه و اسباب تحریح  
 مذکور بود از پشت در قلیان و چای آورده و گفتند در صندوق آیا  
 نوشته ایست اگر بخوابید زیارت نمانید چون جناب لا عبدالکریم  
 نیتوانست بخواند از من خواست برایش بخوانم محسن ادب که حجتی نماند  
 بود

بود قبول کردم کاغذی بود آبی رنگ که در آن عبارات فارسی و عربی  
 خطاب بسطان عبدالعزیز سلطان عثمانی بود که خیر نفس را اول  
 بقسط طیبیت از دارالسلام بغداد خواست و بعد نفی با دره نمود چون  
 خواندم دیدم در آن ذکر بازی سلطان سلیم در نهایت فصاحت و عفت  
 و صلوات و ملاحظه است که هر چه میخواندم بیشتر طالب خواندن بشد  
 که در مدت جهات خود بیان باین شیرین که عقل را سهوت و غلبه  
 منجذب نماید بخوانده بودم و با هر تصور می بینایم سوای تصور  
 تار سیدم باین بیان مبارک نفوس نزل انذی سنگت و نفا  
 امیرکم الذی بحکم علی العباد الا آخر بیا ان علی ان علی الاملی از  
 این بیان شدمش و منصف و سهوت و متحیر شدم و بقدر زینت  
 ساکت و غرق عجب و تفکر که این چه سحر عظیمی است و چه نسبت  
 و چه طلسم بزرگی و چه فن و استقامت شدید است آخر خود را تسلی دادم

که آخر الزمانست ناکفرها بگردد صاحب الزمان ظاهر نشود و این  
بیانات و وعده ها را ساخته و پرداخته برای فریفتن عوام بیچاره و  
تخریب امر میان فرستاده است نه اینکه سلطان مقتدر بگریزاند  
شخصی در ملک است و بگم او محسوس و اسیر است نوشته باشد  
و ممکن و مستور نیست با و این خطابات تهریز و عنایات متخلبه را عا  
بچنین سطلانی بنویسد مخصوص در عیب و گرفتاری هم باشد و غریب  
و بلا ناصر و معین و ظمیر هم باشد و یا اینکه اخبارات بتواند  
بنماید و من اعظم من افتری علی الله کذب در قلم این جنایات و  
شبهات به صیر می شود و مع این نصورت و تسولات نخواسته و لشکر  
فضل با ذنبت و خلاف محبت می آید ~~بجست~~ حضرت راضی نشیدم  
و بگم آیات سرخیه قرآنی و احادیث مرویه صحیحیه امری امرایم بخدا  
گذرانم و حق و نسب هم تبری و یزیدی بنمایم مختصر اخص مناس  
و نیت

و نجات از لاجد الکربم کفتم در این اوراق اول خبر منزل سلطان عبدالعزیز  
و ثانی با خودش فرموده اند و این سخن تصرف در مواد کائنات و بیاس  
موجودات منجزه است که هزار کیش از انبیا قبل ظاهر نشده این خبر  
که اول عزل و ثانی اخذ باید بر ترقیب ظاهر شود اگر اخذ شود در حال  
سلطنت خبر صدف نخواهد بود که اگر اول عزل شود و ثانی اخذ  
و لهند پاکت و عریضه را پاره کردم و در نفع و حصول این دو خبر  
مرتب را نیزان و محکم قرار دادم و عهد کردم که بعد از این سخن  
ایکروز صحبتها را با من نداشته باشند تا ظهور و وقوع این دو خبر و یکروز  
رفتن سجنه حاجی و دیدن آن اوراق تا سید و نویسنده آبی بود که مرا از  
گفتگوی با حضرت آسوده نمود بلکه سبزه بدست آمد که بنام خضر  
پدایت کنم و از گمراهی نجات دهم لکن حضرت از معاشرت و صحبت  
وست بر نه اشتند هر دینی بر سبزه میانه است و صحبت و حکایتی

مینمودند و از ظهورات قبله و کتب سماویه و شدائد عظیمه و بلاهای مسلح  
 قدسیه و امتحانات شده بده عظیمه وارده بر مطالع ظهور حضرت محکم ظهور در  
 روایت میکردند که مرا از سلسل و افعال او یام انام نجات دهند و  
 فاذا مانند سبکوت بود هر قدر آنها نار او یام را پاره میکردند باز خرافات  
 دیگر میبایتم تدریج و شش ماه بر این احوال گذشت و انتظار عزل و  
 سلطان مذکور منقور و ظهور خبر مسموم در نظر بود تا روزی از مسجد شاه  
 طران میکند ششم دیدم حضرت حاجی میرزا آقای افغان که از اعزّه تجار  
 واجد مؤمنین باین ظهور اعظم بودند با جناب امیرزاجید رحلی اردستانی  
 که از اصحاب قلعه شیخ طبرسی بودند و در قلعه بقدری زخم با ایشان زده  
 بودند که مردنشان را یقین کرده و با سایر شهیدانی فی سبیل الله در خاک  
 و خون افتاده رهنی داشته و شب خوردن از میان شهیدان بیرون میکنند  
 و خارق العاده بعین قدرت خود را بار دستاورد که زیاد از سبب  
 با برون

با جراحات زخما و عدم مصروف و نامر و مسین میرساند استناد  
 و با هم صحبت میکند چون بسیار از ملاقات حضرات در نعت فرا  
 بودم عبارات بر کشیده از طرف دیگر خواستم بگذرم که مرا بینند شنیدم  
 که مرا صد میکنند جناب میرزا جناب میرزا لاجوردی جواب دادم آمدند  
 و فرمودند تحت الهی بسما بلوغ و کامل شد و تعریف عزل سلطان  
 عبدالعزیز آمده است از استماع این خبر کویا آسمان و زمین را بر سر  
 انداختند و با اینگونه که بودم که مقصدشان چیست مع ذلک با کمال  
 حدت و شدت بر شستم و گفتم چه دخلی بمن دارد برادر و عمو زاده  
 او نیست فرمودند که شما ایمان و ایمان باین امر امتحان و منوط بنظر  
 خبر نترسیدید فاذا از شدت تفسیر خدا حافل نگردیدم و از زمین با نیکی  
 عزم داشتیم منصرف شدم و بنزله مراجعت نمودم و با اعتبار بنا لادین  
 و کربیه و زاری مشغول شدم که خدا یا این پر فرشته عظیمی و آسمان بزرگ

خودت دستگیری نماند که از کراهت شوم در این حالت بودم که جناب <sup>الکریم</sup> <sub>علیه السلام</sub> با دو نفر دیگر وارد شدند نتوانستم آنها را قبول کنم منزل را گذاشته رفتم و چهار ساعت از شب گذشته که دوازدهم حضرت رفته اند مراجعت کردم و حضرت بهم فرمودند تا بنزد آنست هر سه روزی مسهر کردند و بعد تشریف آوردند و عذرانش را خواستم و ذکر کردم حال باید منتظر اخذش باشیم و آنست هم مردش نیست زیرا همه میبهرند باید گفته شود و از روزیکه خانه حضرت <sup>بنگاه</sup> رفتم هزار درجه برجا پد من افزود هر حالی را اعتماد داشتم ملاقات نمودم و در اصول دین صحبت نمودم عاجزسان دیدم و برهان حضرت را خوب دانستم و بر کشف اسرار موقن شدم و آیات قرآنی را خفا نقش را یافتم و اسناد لال بر حقیقت این ظهورش پیدا میآوردم که شاید از نفسی جوابی بشنوم که بطلان این امر را مجربل بیابم و از احدی شنیدم که بر <sup>ع</sup> <sub>اطلا</sub> او در دوش با بر قرآن و ادیان آسمی و جبرئیل و کوشش در بر آنست <sup>مشیت</sup>

معنی

حق از بسیاری صحبت و انظار شواهد حقیقت امر شور بهائی شدم در حالیکه گمان حقیقت نینمودم مجمل نگذاشت ایامیکه غمناک گشتن آواز <sup>سپه</sup> دیوانه و حیران شدم و بسیار بخود زدم گاهی با خدا نزاع نمودم و وقتی گاهی <sup>مبشدم</sup> زمانی توبه و انابه میکردم و از خدا عتاب و توبه میدادم این میخواختم و مخط و حمایت سست مینمودم شب در روز آبی از این خیال راحت و آسوده نبودم خواب و خوراک نداشتم غدا هم که در <sup>بچه</sup> و قلبان شد تا شبی تند کرد و منتهی شده بخود گفتم که فریب کیال است توبه حاصلت معاشرت داری و مجادله میکنی در حالیکه آنگاه عامی <sup>انمی</sup> و بخیر از هر جانی هستند و خوب فهمیده اند که همیشه در هر وقت و بر <sup>بنا</sup> بر تو غالب بوده اند با آنکه تو خود را متقی در کتب و تفاسیر و احادیث میدانی مع ذلک دیده اند شیخ حضرت از توبه براتب از <sup>بیشتر</sup> کانه هم و مؤیدند و روح القدس در نشان نامن است <sup>معانی</sup>

وصفات ملکوتی هم از ایشان بسیار دیده شد چرا این تأییدات و توثیقات  
حضرات را بوساطت سبطانی تعبیر سینائی تو خود بل انصافی و بدای  
عزایست لیسر باید تعصب جاهلیت را فریب میدانی و باید غلام و بیست  
میگردی حال چرا خود را بان مبتلا کرده و معتدب نموده و بیکه لوح سبطانرا  
در خانه ذبیح زیارت نمودی و حکایت بازمی سلطان سلیم را خواندی  
چگونه شیفته فصاحت و بلاغت کلمات سهل متنع آن شدی آیا بکبر  
نیاید که اگر قلوب عالم را در قلبی گذارند توه اینکه در حال سجود و سر  
در دست چنین سلطان مقدر جباری باین قسم خطابه می سخن آید  
با و بفرماید پس حال منو کلا عا الله و منقطعاً مما سواه من شیباً بذیل فضل  
العظیم و متجایباً بر الرحمن الرحیم در کلمات و بیانات این ترمی اباست  
و دعی باصناف سیر و نقص ما اگر این امر کذب باشد اول ندعی مسأله  
خاست و ثانی حضرت رسول و ائمه اطهار و ائمه صلوات علیهم اجمعین

و این

در این ملائکه محتاط و حراس ابراسته و کلمه الله و خاص مسیح اعلی عالم پس  
انهار و بقا و نبات یک روز و در روزش غیر مستور و غیر معقول است تا  
رسد بر پیشرفت آن با وجود دادن جان و دیدی هر یک از اینها گفته  
گشتند ده و بیست نفر محض بر بخش خون او نموس شدند آن چندنا هم  
المقصودون و چندنا هم الغالبون و ابی الله الا ان تم نوره ولو کره  
المکافرون را اینها گفته مصداق شده اند پس برخواستیم و وضو گرفتیم  
و نماز خواندیم و آن لوح مقدس منبج که در تها نزدیم بود و اعتنائی نینمودیم  
و افعال بخواندن آن نکرده بودیم برداشتم با حال نفع و ابتهال در بنگا  
ذو العطره و الا حمال و چون گشودم و زیادت نمودم ذای الهی را شنیدیم  
و دیدیم که حضرت غیب منبج لایدرکت لایوصف ولا بذكر لایعرفت  
مظهر ظهورش میفرماید ایست برکتیم و ذای جمال ذو الجلال را بجان  
و جان و در جنان بلی گفتیم و از طرف سویم گشتیم به مقام معلوم

در جن مخطوم حضرت قیوم عارف شدم و حقیقت معجزات و خوارق  
 عادات و تقلب ماهیات را که بوجه تصور میکردم بعین البقین و حق  
 البقین مشاهده نمودم و چنان منجذب و مبهوس گشایم مبارک گرد  
 و آشفته مطلع آفات الهیه گشتم و حالتی در خود از بهجت و سترت دیدم  
 که هزار کتاب کنجائیش وصف آنرا ندارد و آن روحانیت و کیفیت بقا  
 الفاظ و عبارات در بنیاد من لم ینطق لم یدر و دانشم که از این سرآب  
 ظهور نمود در کانس فزاجا کافور جناب عبدالکریم و امثالشان سید  
 و ایشان انقوا الله ینعکم الله است پس اگر صد هزار سال حضرت را  
 خدمت کنم و جان را بجان نثار خاک را بجان نمایم از ادای حقوقشان  
 عاجز و قاصرم زیرا ایشان سبب حیات ابدی در روحانیت سردی  
 اینعبیه گشته بکه حیات فناء در این خاکه ان ظلمانی نسبت بعبودیت  
 و حمدانند سراسر است و الاقراب و در بنا آداب باری بیان مبارک  
 خدمت

حضرت امیر را فتوحا ظهور حکم موسی را ادراک نمودم و ملکوت عظمت  
 و سلطنت رب الآیات البقین را دیدم آنشب با سرور و بله پابان  
 صبح نموده قبل از فجر سجده جناب عبدالکریم مستانم و آن استاز  
 بوسیدم و سجده نمودم و چین را نوزانی و عنبرین یافتیم و بقدری  
 خدمت ایشان خضوع و خشوع نمودم که نشوونده متحمل نمایند و فرمودند  
 این حرکات و اطوار ناشایسته و نامشی از دهر است بادی و را  
 نما خداست ما باید سگر نمانیم که در ساطع است میماند ایم این محلی از  
 کیفیت تصدیق و تبلیغ حضرت ابوالفضل است که حضرت ایشان  
 با شرح و بسط زیاد برای فائده حکایت فرمودند و شاید پنجاه مرتبه بگو  
 هم با اختلاف عبارات و زیاده و کم برای احباب حکایت فرمودند  
 و حکایت فرموده اند که قبل از ایمان کتب نورات و انجیل در زند  
 و او سنا و دساتیر کتب بنموده اگر حفظ داشتیم و کمان بنمودیم

معانی و تفاسیر آنها را خوب میدانم مثل تفاسیر قرآن و بعد از زیارت  
 کتاب شطاب ابقان فهمیدم که هیچ نمیدانستم و بر تصورات ظنیه  
 و وهم صرف بوده اما بعد از زیارت آیات بدید بفضل الهی جان  
 بر حقائق کتب مقدسه و اسرار آیات قرآنیه مطلع شده که جمیع را با یکدیگر  
 مطابق و موافق دیدم و توانستم بر علل موجوده مختلفه العقاید و کلمات  
 ثابت و مبهم کنم که جمیع یکی است و یک حقیقت است و کذکف در کتب  
 مبارک سنی زیارت نمودم که جمیع من عند الله است و بشارت این  
 ظهور اعظم در جمیع صراحت نازل شده است لهذا موافق بر آن شدم  
 که از آیات تورات و انجیل و قرآن استخراج نمایم که علی را که پیوسته  
 نصاری و مسلمان بت پرست میدانند اسس آنها را صدق و صیح و  
 کتب زامن عند الله و انبیائش را بر حق ثابت کنم که جمیع یکی است  
 و از خداست اما بت پرستی در رسوم مفرقه منبعت از افکار و تفاسیر  
 دنیوی

دستی او بیان بوده که برورد و مورد بیان آمده چنانچه این بر عهدا است  
 پرستیها در ام و احزاب بهود و نصاری و مسلمان نیز در جبهه قرار پیدا است  
 که اگر انبیا و بزرگان شان بیایند از می از اسس و حقیقت این خود را  
 در بیان فرق و احزاب موجوده نمی بینند و ثانیاً اخبار و بشارت  
 کتب را با آنکه بکرات خوانیده بودم و با بجهت منسوره در آن آیات  
 الهیه نبرده بودم جان فهمیدم که با صرح بیان و اوضح تبیان شایسته  
 نمودم که مؤمنین کتب مقدسه چاره ندارند مگر اینکه باین ظهور راجع شوند  
 و تمام بشارت را در این امر عظم مصادفیش را واضحاً مشهوداً مشاهده نمایند و  
 و الا تمام لغو و بیهوده و مغلط خواهند بود و نشودان بجز انست و ادو کتب  
 و سبب بدایت خلق شمرده چنانکه در کتب نبوتات و رسالات همین بشارت  
 که کلمات بگو سفند هم خواب و خود را می شنود و زمین صاف و مسطح میشود  
 و ستاره ها از آسمان می ریزند و غنچه ها در یک بشند و آسمان مثل



ملی سبیل کتب مطبوعی پدید می شود و امثال ذلک که بسیار است و هیچ <sup>نشد</sup> <sup>نشد</sup>  
 و در قوهش علی محال و منیع است سبب الحارسان شده است و دیگر  
 از و فایع عظیمه که مزید توجه در سوخ در امر اعظم بود و انفعه عظمی و شهادت  
 کبرای حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء روحی رستخات و همما  
 الضداء که از اجله مساوات و اعزّه تجار و ملاکت و ایمان اصمغیان بودند  
 و در همان سنه درود و تعبد بطهران آن چه برادر بزرگوار بدرجه شهادت عظمی رسیدند  
 و سبب آن آنکه جمده هزار تومان از امام جمعه اصمغیان طلب داشتند امام جمعه شیخ  
 بازرئیس اجملاء که برئیس العلماء معروف و حجه الاسلام است هر چه بخت <sup>ن</sup>  
 و محض شهرت و در باست و نفوذ حکم خود در خویشی و در زندگی مانند <sup>ن</sup> <sup>ن</sup>  
 تیز چنگ بر آن متفق شدند که چنان در نفس مقدس راهبید نمایند چه که  
 سیدانسته ابله اصمغیان و اکثر فرزند و اعزاب مختلفه داد بیان و مناسب  
 و مشارب متباینه ایران بل بسیار ملاکت جهان شهادت بر بزرگوار <sup>ن</sup> <sup>ن</sup> <sup>ن</sup>  
 و اینست

و اینست و در بانست و عفت و عصمت و نجابت و اصلت ایشان <sup>نشد</sup>  
 و از هر قبیل نفوس شیفته املان و فرقیه محبت و الطوارشانند چه فقر <sup>نشد</sup>  
 و ارازل که از خان احسان مستم و مرزومند و سبب بزرگوار ایشان <sup>نشد</sup>  
 در محل خارجه دمل سازه مشهور و این نصیبه را آن کرکان بنجاسب <sup>نشد</sup>  
 و اشتهار خود داشتند که حکم و فتوای ما چون این امر واقع شود و زمین <sup>نشد</sup>  
 این در نفس مقدس در کین کرده آن کرکان شهزاده آفاق کردند در <sup>نشد</sup>  
 و متعاقب شوند و کذکک چند شقیل از این شهادت این بیان <sup>نشد</sup>  
 انبی از تلم و لسان جمال قدم در حشمان نازل ان الشهدایی <sup>نشد</sup>  
 و بخدمت امر ملاه لذ انبواب و الا نخل السلطان مراجع <sup>نشد</sup>  
 و تخریب و تشوین بر قتل آن در نفس نفیس و با خود متفق بودند که <sup>نشد</sup>  
 از نو و انلا در این نصیبه جوینست و سبب هزار تومان منزل <sup>نشد</sup>  
 بر شهرت که هیچ بزرگان و ابران در این نزدت مانع <sup>نشد</sup> <sup>نشد</sup> <sup>نشد</sup>

افتد و بس نمود و ز جزا ثبت کرد و پول خواست و برات نگرانی از ایشان  
 بجو از حضرت حاجی میرزا بزرگ اقمان شیراز ده هزار تومان گرفت و  
 از حضرت اقمان گرفت و حضرت اقمان چون از کبد آن قطع شد  
 بتجار فارسی در دوشی هندوستان خبر دادند بر سلطت فرزندهای ملک  
 و اسد هند بنام صدر الدین شاه منفقوز غزاف نموده طلب تنابت و صیانت  
 نمود و از پهران شاه منفقوز بنقل السلطان به نهایت شدت و مدت غزاف  
 فرمود و از آنحضرت مواخذه شدید فرمود و امر اکید بجای داد <sup>بیش</sup>  
 نمود و نقل السلطان حضرت سلطان الشهداء روح المقربین را شهادت  
 الاظهر فدارا خواست و طلب تبری و بد کوئی نمود آنحضرت فرمود بد است  
 و سب و لعن بنقض قرآن حتی بر امانم حرام این جواب و فرمایند که  
 سبت نوزاد است عالم آفرینش است او را کور کرد و ندید و ندانست بطبع  
 نسیب ابرائیل فرزندان شامی را مثنی در سینه حکم بر نفس و شهادت غفلت

داد و زیاده از صد هزار تومان نفوذ و جواهر و زخارف بیشتر دکاو و کوسند  
 فارت و بیجا نمود علاوه بر حسادت و ضررهای دیگر که ترسب بر این ظلم  
 فاحش است پس از درختن خوب که چون منزه بن خون گرفت جزا ثبت  
 سلطنت غزاف نمود که بعد از کشتن بزایرت غزاف بمابونی شتر نشد  
 و با هزار نیت و انقراضی بان جزو کوار عذر خواست از این ظلم و طغیان  
 حتی یهود و نصاری و ادیان و مذاهب اغوی کر بان و مالان شدند و  
 از شیراز بساحت اقدس خبر غزافی عرض کردند و لسان امی و قلم اعلی بنا  
 در آن مصیبت عظمی نوحه نمود و اتقا صد لوح مقدس منبج نازل فرمود  
 مبارکت بر بان عز صدور و نزول یافت و روزی هجدهم شهادت  
 بود که طران بز یادش شرف و حب الاله را اقدس باسم شیخ باقر زینب  
 و امام جعفر رضا بخط خوش سواد نموده در سی پاکت باسم تجران سلام  
 باقر و سلطان العلماء امام محمد باقرت باصفهان فرستادیم و در آن

سبارك خطابات قهرية وعتابات سخليه بان كركت ومارخو نغزاد  
 كزنده غزموده اند مهنا قول الرب تبارك و تقديس اصف با  
 باهي برهان اسندل علماء اليهود وافتوا به على الزوق اذ ان باهي  
 باهي حجة انكر الفريسيون و علماء الانصام اذ اني محمد رسول الله كني  
 حكم بين الحق و الباطل بعدل اصاحه بنوره ظلمات الارض و نجذ  
 طوب العارفين و انك استدللت اليوم بما اسندل علماء اهل  
 في ذلك العصر يشهد بذلك ما لك مع الفضل في هذا السجن العظيم  
 انك اقتديت بهم بل سبقتهم في الظلم و ظننت انك نصرت الدين  
 و درخت عن شريفة الله العليم الحكيم و نفسه الحق ينوح من ظلمك انك  
 الاكبر و فصيح شريفة الله التي بها سرت سمات العدل على من يات  
 و الارمين بل ظننت انك رحمت بما اخطيت لا و سلطان الامراء  
 يشهد بغير انك من عنده علم كل شيء في لوح حفيظ الا قوله تعالى علم  
 ان

ان العالم من اعزف بظهورى و شرب من بحر طلي و طار في بواهي و منبذ  
 فاسواني و اخذ ما نزل من مكوت بجالي البديع انه نزل له البصير للبشر  
 روح الجوان بسجد ان مكان تعالى الرحمن الذي عزه و اقامه على صفه  
 اعزه العزيز العظيم بصلى عليه الملائكة و اهل سرا و انكبر آية الذين  
 شربوا رحيق الخنوم باسمي القوي القدير الى ان تعرض على الذي اتا  
 بما عندك و عند اهل العالم من حج الله و آياته انفع بصرك لزي  
 المظلوم مشرقا من افق ارادة الله المسكك الحق المسيس ثم انفع  
 فؤادك لسمع ما تنطق به السدرة التي ارفعنت باي من لدى آية  
 العزيز الجليل ان السدرة مع ما ورد عليها من ظلمك و اصف  
 امثالك تنادي باهي النداء و تدعو الكفل الى سدرة الشهي و ان  
 الاعلى طولى النفس رأت آية الكبرى و لا اذن سمعت من انشا  
 و بل نحن سر من انهم با انبا المرصن ابته لو نرى السدرة من ان

لزمى آثار سبوتك فى افانها وانصافها واوراقها بعد ما خلقت  
 لمرادها وضممتها لشكر لعل تطلع بطلك وتكون من التائبين  
 انما نجات من ظلك فاعلم ثم اتين انا فى اول يوم فيه ارتفع  
 صرير القلم ان على بين الارض والسماء انفقنا ارواحنا واجسادنا  
 ابنانا واموالنا فى سبيل الله العلى العظيم ونفخر بذلك بين  
 اهل الانشاء والملك الاعلى يشهد بذلك ما ورد علينا فى نزل العرش  
 المستقيم نالته قد ذابت الاكباد وصلبت الاجساد وسكنت  
 الذمات والابصار كانت باخرة الى افق عنان ربه تعالى الهدى  
 كلما زاد البلاء زاد اهل البلاء فى جهنم قد شهد بصدقهم ما انزل الرحمن  
 فى الفرقان بقوله فتمتوا الموت ان كنتم صادقين على الذى حفظ  
 بنفسه خلف الابحاج خرام الذى انفقها فى سبيل الله انصف ولا  
 تخنن فتابه الكذب من الهائين قد اذنتهم كوزجة الرمن على

شان ما صنعتهم مدافع العالم ولا سبوت انهم عن التوبة الى بحر عطاء  
 ربهم المعطى الكريم نالته ما اعجزنى البلاء وما انصفتى اعراض العلماء  
 نطقست وانطق امام الوجوه قد فتح باب الفضل والى مطلع العدل  
 بايات واضحات وجمع بابرات من لدى الله المقنن والتقدير احسن  
 بين يدي الوجوه لسمع المراد ما سمع ابن عمران فى طود العرفان كذلك  
 بامر ك مشرق ظهور ربك الرحمن من شطر سجد العظيم الى باعنا  
 لا تظن من بركت واقدارك مشكك كشل بقية اثر الشمس على رؤس  
 اجبال سوف يدركها الزوال من لدى الله العلى المتعال  
 قد اخذ عزتك وعزائمك وهذا ما حكم به من منته ام الالواح

و در باره امام محمد نازل

يا طمى الاعلى اذكر النساء التى بطلها ناحت الاسباب وانفدت  
 فرائض الالوية كذلت يا مكرت ما لك ان ساء فى هذا المقام المحمود

الا اضغنى بابينا الرضا، باقى جرم لدغنت ابناء الرسول و  
 نهب اموالهم الكفر بالذى خلقك بامر من يكون فعلت  
 بابناء الرسول ما فعلت عاد وثمود بصاح وهو ولا اليهود <sup>حاج</sup>  
 مالك الوجوه الم سوف تاخذك نفحات العذاب كما اخذت  
 فوما قبلك انظر يا ايتها الشرك بالله مالك النيب والشهود  
 الم قد قلت الكبير ونسب الصغير بل تظن انك نائل جامع <sup>نظم</sup>  
 لا ونفسى كذ لك بجزك الخبير تاسه لا يفتيك ما عندك وما جبهته  
 بالامعان بشبه بذكرك ربك العليم قد فت على اطفال نوره  
 الامر سوف تخد نارك امر امن عنده انه هو المقدر العدير  
 لا تجوز شرمات العالم ولا سلوة الام يفعل بالياء سابطه  
 وحكم ما يريد الم آخر بيان الاحلى حضرت نقل ليك از قلم  
 سلطان قدم نازل در قشاه روز ميت و پنجم سادات آن شين

في سبيل الله در نهب اموال ميانشان که درت و کرامت مسل  
 و نزاع و جدال واقع امام جمعه خلق را بر نقل السلطان شورانند و <sup>مسی</sup>  
 کرد و او هم اذ در بار سلطان عزل امام جمعه و نفس را بسند تقدس <sup>ست</sup>  
 و از سلطان تخرافات احضارش بطهران رسید و حرکت نمود <sup>چون</sup>  
 از اصفهان خارج شد سوار محافل فرستاد که او را بسند تقدس  
 بردند در حالیکه از زمان سلاطین صفویه این خاندان همیشه امام <sup>جمعه</sup>  
 بوده اند و لقب سلطان العلماء و بعد از دو سال او را با صفت <sup>ان</sup>  
 خواست و با کمال ذلت معذب و بدترین در ضیک از عفو <sup>کتاب</sup>  
 نینواستند بر وند بهترش راجع شد و شیخ باقر ذنب از کرامت  
 امانت نقل سلطان بجف اشرف رفت و ز سید و بجهتم متفر نمود  
 و نقل نائل برای بقای ریاست بهر شش شش شد حتی زن <sup>دست</sup>  
 که از قبل با او رفیق بود نجات نمود و پسری از او شد ایام در <sup>رست</sup>

و عمامه و لباس علیا پوشانید که حجت الاسلام شود و تفصیل این  
نفر و صدواتان با امراته و خلق آنده سبب است و عبره للعالمین است  
و بنا سبب این وقایع عظیمه شهادت اند و بزور کار و حوادث بعد  
و بنا سبب اینکه والد فانی ایمنی بود و فانی بکرمان رفته بود چنانچه  
ابوالفضل فرمودند دلیل تفریر دانستند و فضلی عظیم اعظم  
برمان و اندم حجت و اکبر دلیل قاطع ساطع لاسع دانسته اند و آن  
اینست که امری ظاهر شود که در بادی نظر مخالف و مباین و مضاد  
شاعر و عقول اهل عالم و عقائد دینی و تعالیم اعم و هوای نفس جمیع  
ناس از وضع و شریف باشد و هیچ اسباب مکی هم از علوم و رسوم  
دعا و ثروت و عزیزیه و دینیه و شکر و محبت و طاعت و معین است  
و پناه هم ندانسته باشد از آن ظهور چنین امری محال و متنع است  
و بر فرض امتناع اگر ظاهر شد بقا و دوام کمیت روزش هزار و در بیشتر  
یول

محال و غیر متصور و غیر معقول است بلکه موافق هوای نفس باشد  
ممکن است نفوس عقل و عقیده ناقص خود را بگذرانند و هوای نفس را  
اجتناب نمایند و ایامی چون بهائیم در سبزه زار شهوت بچرخند و مانند  
شجره مجتبه باندک نسیم یا حرارت با پروان بچرخند و فاقد  
معدوم شود و شبانست کرد و کذکات اگر مخالف عقل باشد  
و موافق عقیده دینیه و امور نفسانیه و یا مخالف عقائد دینیه و  
موافق عقل و علم و خواست نفسانی باشد ممکن و متصور است ظهور  
و بروز و بقا بسبب پس برین شد که اگر امری با این اوصاف باشد  
ظاهر شد و بشانی مخالف هوای نفس باشد که هر نفسی با صدق بگذرد  
نسبت با آن امر دهند جان و مال و عیال و اطفال او در خطر عظیم است  
البته چنین امری نسبت بقوتی قدر در من رحم مالک الملک و سلطان  
سلاطین قیوم و شهود است و حاجی محمد کریم خان در کتابت و تالیفات

خود این دلیل را بر صدق بدعتهای خود و خفت ظنون بجهت خویش ذکر  
 نموده و تشدید اسم گذاشته و حال اینکه هیچکس این اوصاف نماند  
 با او نیست بلکه خلافتش ثابت و آشکار و جلالست او را غلوب  
 تمام شده یعنی عشریه منجذب بحبت و بعد از آن اهل بیت الهیست  
 و هر کس بیشتر نشاوتش نماید البته با او بیشتر میگردند و حملش بر شیوه  
 و امر تازه نماند و صحبتی میکند که موافق عقل و عقیده و برای نفس جمیع  
 سلب است و مشهور بعلم است و غنا و ثروت و عزت و طاعتش  
 هم اغنی و اعز و اعلی از جمیع اهل عالمی که است و نزدیک ایشان نماند عزت  
 و ثروت و غنا است و علت عیش و عشرت و راحت در رخا فاذا غنی  
 نمود زیاده از جهل برادر و خواهر و بیست و سیصد برادر زاده و خواهر  
 زاده دارد که اهل کرمان نزد هیچکس از اذن نشینند و کن هم نماند  
 هر یک سال از ده هزار تومان تا صد هزار تومان در ارض ملکی دارند و در حین  
 بنده

بنده ذلیل برای حفظ غنا و ثروت و غنی و عزت خود با او سلوک نمایند  
 چه که شایسته های مبادی را از او بداند که بواسطه بدعتهای پریشان  
 و ذلیل و حقیرند و همه در رکاب او پیاده میروند و نزدش می ایستند  
 و سالی دوست و سیصد هزار تومان خمس و زکاتش را با او بر غنیست  
 و علاوه بر موقوفاتی که پدرش گذاشته و در تصرف است و سالی ده  
 در خانه اش روضه خوانی میشود و در آخر خودش منبر میرفت و صد پنجاه  
 قلبان سر طلا از فم او خواندش بیرون میآید و پیش خدمت برادر  
 زاده و خواهر زاده هایش با قدمهای طلا و ساد رو و اکثر خلق برای  
 تماشا و هوای نفسان جوانی حاضر میشوند و با این ریاست کتبه  
 و غنا و عزت کتی در محله جزئیته فروخته باطل نمی آید  
 در حالیکه خلاف اجماع بنود خلاف شهرت بود یکی باقیل مجرد  
 طاقات نجاست تا رنگت بود و همس تنبیر نموده طاهر و مطهر است

و یکی هم عدد ایام ماه رمضان سی روز است و می توانست ثابت کند  
 و این فقه ایش را تفسیر داد و اعلان کرد و کذا لکن مقصودش در صد هزار  
 پرده از رکن رابع نمانست و همدو بت زوجه مانند صوفیه بود  
 و بالاخره از سلطنت امر مبارک مہین حضرت املی چنان خائف  
 و مضطرب شد که آتلاً در کتب متعدده خود تصریح نمود که هر کس او را  
 رکن رابع بداند او از چنان شخص متبری و بیزار است و او ملعون است  
 و تا نیا منضم بیک نفر نیست و متعدد است حضرت ایشان فرمودند  
 پس بذهب و عقیده خودش از این عالم رفت یا ملعون اگر رکن  
 رابع بود و آنجا رفتند نعمت پروردگارا و با جاهل چه که رکن رابع را  
 شناخت من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیتہ  
 عرض شد حاجی لاطار باب در کرمان است هزار تومان برای  
 مسجد ساخت و صد هزار تومان سو قورات گذاشت و کذا

۵ ہدی رنجانی و ہر نہ اورا از کرمان شہد مقدس با صد نفر ز باد تر  
 خدام و اخوان و اصحابش صیانت نمود و ہر کہہ از بیت ہزار تومان  
 مصروف نمود و سال پنج و شش ہزار تومان با خمس و زکوٰۃ میداد  
 و بعدگان و ذریات ہر دو بہ نسبت فقر و اجتناب متبلاتند  
 و انہم ابن اشیم با کمال غنا و ثروت و راحت و نعمت ابدی از زمانہ کائنات  
 اند و مرید اعتنا نمود و محابت در رعایتی نکرد فرمودند باید چنین شود  
 و باشد تا ہر دو نام شوند یعنی مرید و مراد و فاشان بندگان  
 خداست و سچہ ملکوتیان نہ عزب سلطان و شیوہ ی غویان  
 فرمودند حضرتین سلطان الشہداء و محبوب الشہداء را شہید نمودند و  
 عارت کردند و ذریات و اطفال و کسان در نہایت ذلت  
 و خواری و یکسی و باطنہا و پناہی مابین عالمی دشمن گرت خو خواہ  
 خدا مانده اند زود است جمیع دشمنان دابرشان قطع شود و جز



ذکر سوره و در تذکیر ایشان مانند و اما ذریه شهید الما ابر عزیز و محبوب القاد  
 و صاحب ثروت و غنا کردند و مشار با ایشان شوند و این از سنه  
 من تنبیر و من تنبیل الهی است که بیفرمایید اما لشکر سلنا و الذین  
 آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الأشهاد و او زبرد و مشهور است  
 و در این ظهور اعظم هر دو محترم است زیرا اما لشکر سلنا با یوم یقوم  
 الأشهاد توأم است و کذلک تقدیم کتبا لعبادنا المصلین  
 انهم هم المصورون وان جندنا لهم الغالبون فنول عنهم حتی بین  
 و البصر هم منوف بیصرون ابغنا بنا بستجیلون فاذا نزل بهم جنم  
 معنا صباح المنذرين فنول عنهم حتی بین بس عذاب و عقاب  
 صواب و ثواب ظالم و مظلوم در این عالم نیز از حقیقت است و محراب  
 مبارک و تقدس و عظیم تر از هر دو را بجهت ظاهر دیدیم و هر دو را بعد  
 بیشتر خواهیم دید و چون بیان مبارک روح الوجود سجده الفداء

قد زنت العیون و اعترفت القلوب بستانه بر توبه در من عالم  
 منتشر شده از عیون همچون خون نازل و از قلوب زفراست بموم و عمیک  
 مصفا و از جمیع اطراف مرآه و ناله و محامه و نفوس آن زندان  
 در ملکوت تقدیس تقدیم شده و در بیله بلاد مجالس و محافل تفریب بر  
 نمودند و در جرائد امریکت و مصر و بیروت ذکر صعود ایشان در شرح  
 فضائل و کمال ایشان و جان ایشان در احوال منتشر کرده از جمله  
 در هم با خبر و اشکین پای سخت امریکا مورخه ۳۱ ژانویه ۱۹۱۲  
 شرحی در خصوص وفات حضرت ابا الفضل و مجلس عزیمت ایشان  
 مقاله در نوشته است و ترجمه آن اینست در این ایام غمزه از کربلا  
 رسیده که محتوی جزو ان بکثر حضرت ابا الفضل است مشار به  
 ناطق مشهور و جامع فضائل بسیار و در عقاید مختلفه او ایمان و کتب  
 عالم پیش و نظر بودند مجلس سبایان و اشکین فردا شب حضور است

صود ایشان در ابارت نام شده و این شهر منقذ است و خطاب با ذکر شرح  
 حیات و احوال این معلم عظیم ادا خواهد شد ایام این شهر از این خبر خلی  
 محزون و دو سخن گشته ز بر حضرت ایشان زیاده از دو سال در <sup>۱۹۸۱-۲</sup> ششگتن  
 اقامت داشته بیکل ایشان جاذب قلوب بود و بالاسهای شرف  
 که جالب نظر بود بین ایام حرکت میفرمودند چون انسان بایشان  
 نظر مینمود گمان مینمود یکی از میاکیل پیغمبران قدیم است ای از عالم غیب  
 باین دنیای پر شفت و زحمت آمده است این فیلسوف شرقی  
 بتدریج بر عادات و قوانین ما مطلع شد و نهایت توصیف را مینمود  
 و در ایام اقامتشان با در یک شهرهای مثل سبکاغو و نیویورک و استون  
 و بالتور و گرین حکا سفر مینمودند همیشه در ششگتن با بر سایر شهرها  
 تفریح میدادند از جمله سفر مینمودند که چون در کوه های نیویورک و شیکاگو  
 راه میزخم مردم بیخ عیبی بن نگاه میکردند و اطفال متب من میآمدند

ز بالاسهای شرفست لکن روحانیت و آداب کین در ششگتن  
 عبادات سایر ملل بدر بریت که کل مؤدب و متفطن با مغان و شمس  
 بصغاتی هستند که لازمه الفت و معاشرت بین المللی است و نهایت  
 محبت و همکاران برانست با انسان غریب و لو از برت و درین  
 دارند پس از آنکه بشرق مراجعت فرمودند در اغلب مجالس و محافل ذکر  
 روحانیت و صفای این شهر را مینمودند و بیاد جمیع دوستان  
 خود بودند حضرت لایبزا ابو الفضل در ۱۸۴۲ در شهر کابل  
 تولد یافتند پس از آنکه در لسان عربی و علوم و فنون تحصیل شدند  
 در ۱۸۶۲ حرکت بهران فرمودند و در آنجا اول پرده فرود آمدند  
 قدیم حکیم هاشم بودند تا آنکه در قیاس ترقی علم و فضل ایشان شهرت  
 شد از شخص بی مرض شنیدند که اعانه علیزیشان بدرجه بود که چون  
 در ۱۸۶۲ کتب لغت عربی فرود آمدی که بهترین کتب لغت و کتب

تبریز بود طلاب در رسدراصفهان کجیلد نزد ایشان بخت تفریط  
 آوردند ایشان در کتیب تمام انکتاب که ۱۳۰۰ ورق است مطا  
 نمودند و بعد اظهار نمودند که این کتاب فقط دو غلط بجائی دارد پس  
 از آنکه مصنفین علمای اصفهان مطالعه و تدقیق نمودند معلوم شد  
 که این کتیب چند ساحت ایشان صحیح بوده حضرت ایشان چون امر بهای  
 قبول و از عیان نمودند اندر هر جهت ظلم و جس و نفی و غارت و اذیت  
 بر ایشان وارد واقع مستقات لاینا بر کشیده شرح حیات ایشان  
 در آن ایام تا ما مطابق شرح حیات سبجان فرود اولی است و این  
 و نایع و اذیتها بهیچ وجه مطابقت نمیکند با انکار آزادی ابن فرن  
 نوزدهم سیمی این معلم محترم در سنه ۱۹۰۰ هجری قمری در ایالات متحدہ سده پنجم  
 سال در انبولا بابت زندگن فرمودند و بهیچ واسطه منترم در مجلس  
 کبری و صغری خطاب داد بکنوند و نفوس با برود عاقبت آسمانی دوست  
 بر خورند

میفرمودند در بابا بیکر در دانشکتن بودند در کلبهای کاکر گشتان در  
 حضور جمعی در تفسیر آیات قران و انجیل خطبه دادان نمودند بنوعی که سب  
 در شناسا دارک و عقول حاضرین کردید و وقتی دیگر در دارالفتون کلبی  
 نیویورک ایشان را دعوت نموده بودند و وقت امتحان طلبه بای در  
 الفنون با پر و ضربا و بزرگان هر یک برسند جالس شدند حضرت  
 مصنف کتب عدیده هستند و دو جلد از کتابهاشان مستحق بیچ الهیه  
 در بهان لایع است و در این ملک ترجمه و چاپ شده و منتشر است  
 و مرغوب قلوب است و در جمیع دوائر عالییه و ادبیه موجود و سبب  
 نفوس است در ایام اخیره جانان مشغول تصنیف کتاب بسیار  
 مهم دینی بودند بهائیان در شنکتن با امید چنانست که آن کتاب  
 بواسطه نفوس دانا اختتام یابد غای غفرت اولیه است  
 انسانیه بحول برود نبات و آسبانت در زین اولیه زیرا اعلی از علی است

ثمره شجره انسانی است و در رتبه ثانویه بر طبیعیات جسمانی است هر که  
 معتقد و اسیر طبیعیات است اینست که تشبیر را بهر متعلقه بعد از معاش  
 شده و چون ظاهر عنوان باطن و باطن مؤید و ممد ظاهر است همیشه  
 بشوس حقیقت و مطالع قدسیه و عدالت و سلطنت حضرت احدیت  
 از شرین ظاهر شده و از شرین فرموده اینست که شر قیان روحانیات را  
 بر جسمانیات مریخ و مقدم داشته اند اکثری نصیباً و نقلیاً و بهائیان  
 و جداناً و تحقیقاً چنانکه فانی بخارنده اگر در فاین و ساعات و لیالی  
 و ایام مختلفه الی ما کن و الی زمان و المدن و البلد انشیر را که در مرتبه  
 حضرت منعمه عدالی الله مشرف بود جمع کند شاید یک سال زیادتر است  
 و بهر متش در اثباتس انوار اخلاقیه و اکتسابی تحقیقیه تبلیغیه از حضرت  
 ایشان که ابی ثمره شجره انسانی است بود و ابدان لغت و مشکر کرد  
 کمال اختصار از تاریخ حیات و ولادتشان آگاه شوند و بمخلاف

ایامی غریب که مقدم در سخن طبیعیات را بر الهیات طبیعت ثانویه  
 ایشان شده است و تا محمد بهائیان غریب هر دو مقام روح جسمه را  
 و از ایند و ظاهر نموده اند اینست که چون حضرت ابوالفضل را در علم  
 و فنون سستی از مادیات و فلسفه ادیان در روحانیات استادیات  
 فضائل او از اول و اول دیدند و دانستند تاریخ حیات و ولادت را  
 از خودشان خواستند و نوشتند و ذخیره نمودند و حال با هزاران حسرت  
 و اسف تفریبت نمودند و اعلمان کردند و تقدیم آستان اندس من  
 حلقه و عرند و اقامه علی ذکره و شانه نمودند و بی امیدوار و مطمئن  
 القلوب و الا فنده ایم که چون امر الله و کلام الله و تعالیم ربانیه و مواظبت  
 و مضامین صدائیه جهانگیر و بتقاضی در جسد عالم امکانست و چون روح  
 حکران در کماله جهان بیینیان مشرق و مغرب و جنوب و شمال که جزو  
 مجنده رب مجنونه بروح جدیت مبعوث شوند و جسم خلقت بیینی

پوشنده یعنی روح شخصی ششمی نمانی خود را فدای جان زنده نورانی جاودانی  
عالم انسانی نموده اند و بسی واضع و مبرهن است که غریبان و اورپا بیگان  
با علی مدارج و اهری معارج کمالات صورتی و معنوی جسمانیات و مادیات  
و ادبیات رسیده اند و نهایت استند و ابرای اکتشاف عالم مادری  
الطبیعیه و شنیدن ندای آسمی و قبول تعالیم ربانیه و اقتباس انوار و انوار  
ملکوتیه حاصل فرموده اند بهائیان شرف و عزب که لیکر نجات و سرافراز  
جایانند بقوت کلمه الله که روح ساری نافذ در عروق و شریان موجودات  
دست در آغوش یکدیگر نمانند و بتأییدات و توفیقات الهیه زمین را  
بهشت برین فرمایند و عالم انسانی را بوحده استصیبه اولیای انسانی که  
کلی اعصاب و اجزاء و ارکان و جوارح شخص و احد منظر ظهور نور خیرت و کمال  
و اعظمان و افاضان و اوراق و ازهار و انار شجره وجود و یکیت شان در  
بنده یکیت خداوند مهربان و موجود شده از وجود یکیت پروردگار و پرورد  
خون

خون نعت و موهبت یکت آرزو کار و از سلا لیکت بدو بزرگوار و شریف خدای  
پسنان یکت در بیکو کارند مفتخرین بناج بنیاد انانیر استنبون انانیت  
دالات و هدایت فرمایند و با علی المعارضان پروازشان دهند چه  
جف و حرمت و حقیقت و دوزخ و جهنم که مینیت مینیت انانیت از روح  
انسانی که صرف شفقت و مهربانی بنوع انانیت محروم باشیم و مانند  
حیوانات که فکار طبیعیات که تنازع بغا اسم کذا استنبهیم و حقیقت  
فناست خود را ندانند و قمانانیم و چون بر این خدمت و موهبت که نور  
علی نور است برخوانند ضمناً شرفیان مادیات و کمالات غریبان  
و غریبان روحانیات شرفیان را بتأییدات ربانیه و توفیقات مبینان  
بیاموزند و اقتباس و اکتساب فرمایند که غریبان هم جان انسان  
و فلذ امر الله شوند و از هر چه جزاه است بگذرند بحال و نسل و عمل چون  
بر آمدن شرفیان و شرفیان هم علوم و صنایع و مادیات از برادران

خزبان بیاموزند و عالم را زنده و پاینده نمایند و خدا خواسته و شده  
 و میشود اگر این ضعفای کمر از پشته کهنتر از مور از خود بگذریم و اغراض  
 نفسانی بخلایقین فانی خود را فدای کلماته بانیه بد نشاء الالهیه نمائیم  
 البته مؤید و موثق می شویم و کذا کت افتا صد عریفه در مصیبت نغز  
 استعارج الی جوار رحمة ربنا الاهی بجا کپای بساکت سوله الوری حضرت الهیه  
 روح الوجود بحدود الغذاء از ابران و مما لکت اخوی تقدیم شد که با کبریا  
 و عز و اندوه ذکر محامد و نبوت آن بنده ثابت راسخ با وفا می خاند  
 استان اقدس الی رانظ و نظر نموده اند و بدرج و ثبت دو مرتبه  
 نظم اکتفا نمود از حضرت فصیح الملک متخلص بشویده شیرازی علیهما السلام

این نیز نکوننی ببارسی تقدیم ۱۰

شدی جان جو خواهد ابو الفضل از بهمان گفتند فاضلان که کتک انفسان  
 شد کخ قدس طرز از این طرز اومی شبنام خلد تازه از این تازه سیهما  
 او کن

او کنج شایگان بد و پنهان بجاکت ماند اری نهان بجاکت بود کنج شایگان  
 بهر بدل ز مهر عزیزان مصر در سر شد پوسند انش در مصر جان رود  
 شیرین تر از زبان قش و از قلم سخن ششیر از سخن کنش و از کتک سب  
 بر جس مرغ و قمر نضله بخواست خند کفتم که فزاند بو الفضل را سخن  
 دانشوران عصر شیرین ز باخش برسان خامه دو زبان بگریه  
 لوسه بجاکت و فرغش برون کتک خود سبیه را بکل اندود چون توان  
 کلبا بجان جسم بکلبا بجان ندس تبدیل کرده شد بکستان آنجان  
 ای دل از این و ثاق مینش مجربول ای جان در این روان پراکت  
 از سفره جهان سیه کاسه دست سخی کین بزم زبان سفلا ز آبت دیدن  
 بر ما که چو زندان این عرصه سبب از حرکت بو الفضل آن فضل نام  
 فی این خطا بود که در اجماع جلوی عاریت جان جلوی زمره از  
 جانانت بهر خدمت جانان مستین هم جان در استیش هم سر بر استان

انجان

اندر چهار حضرت ابی منقر کزید پیوست رود ژرف بر دایم بگردد  
 زانجیل و زند و صحف و تورات بچوید یک تن خیر فاسد با بقان کن کن  
 که اختری بگاست از عصر جان فروز و رکوهری نماند در این عهد و نشانی  
 ای شمس عصر حضرت عبداللہا تو باش ای کز فیض معنی کہفنا لمان تو  
 که شد سہا نفضت با ناد اقباب و رشد کیا فرود مصلون باد برستان  
 شمس خلیق تو در زمین سوکت دود آہ از دل مزن کہ شمع تجلی است بر جان  
 بو افضل رفت جان جهان داد تو جان و جهان گذشت جان جهان  
 در عرش زبندہ دو تاریخ میشنو صد موبست بر تیش از خوش برسان  
 سال ہزار و سیصد و کجہ بد کہ کرد بو افضل در سفر سفر کتت جاودان  
 تاریخ دیگرش بحساب حمل شنو  
 بو افضل بین کہ دید بہار او داد جان  
 و از حضرت عندلیب کستان ابی برترہ مجازی عدیہ بہار اللہ ان شہادت

بہار ابی

طوبی لعیب دعاہ اللہ مولانا فقال لیکنت باربی و نا جاہ  
 طوبی لمرہ فدا بکل ششونہ لا اعلیٰ امر اللہ ثم اعلمنا  
 طوبی لنعفس ملتئمہ رحبت راضینہ مرضینہ الے مشواہ  
 و ہو ابو الفضائل المتعین باسجن و اسبلا، مینہنا .  
 در تہیم فی بجز الفضائل فہ کان علی الکلیل الوجود ما واد  
 بشہ اہل الفل بفضلا جمع و الفضل ما شہدت بہ اعداہ  
 لاصحف کل ہدایۃ الفضائل فبارک اللہ الذی ربنا .  
 فدا انعمت فی الکلون انہا فضلہ کاکوثر الجوان لا جاہ موتاہ  
 ہم تقرب بالتمس استحقاقہم نہر قد انفصل بالبحر منشا .  
 و بیئت حکم الہمد بالروح و کعبہ دیدنغ عزب النقص بکل قواہ  
 سئل من عندلیب م مسودہ فقال لمن اعترن بعد بکاہ

استقامت المصراع من تمام قلم ریح ابو الفضل الی مولاه  
 ۱۳۳۷ هـ ۱۳۳۲  
 و آنچه قلم عالم ربانی و فاضل صمدانی حاوی الفروع و الأصول  
 جامع المعقول و المنقول الشيخ المعلم بحلیل شیخ بدرالدین کرانی  
 منزل من السماء بمصداقند در میدان بیان در خصوص ملاقات  
 و زیارت خودشان با انصاف عالی الله و تاریخ حیات انصاف  
 الی ملکوت القدیس جولان نموده از قرار ذیل است و چون بیاید  
 شیخ بلغت عربی و کمال فصاحت و بلاغت است و نگارنده زبان  
 فارسی و طینی خود را خوب بینداند تا چه رسد بزبان عربی افاضل علماء  
 لذا در ترجمه بنقل معانی پرداخته تا رکاکت و غلطش قدری مستور  
 و بدامن فضل مؤید ضعف و موثق و ملهم عجزاء و جهل استوسل و مشتت  
 در او اقل سال هزار و سیصد و چهارده مسعود و مخلوط اندم زیارت  
 جناب استاد میرزا ابو الفضل در اداره منفس قاهره و صحبت دادیم  
 در محضر

در مسائل مباحث علمیه فلسفه شرقیه و مسائل کلامیه و یا فقهیه کتبه  
 الاطلاع طویل الباع و با علم و ادبیکر جاذب قلوب محققان و مجتهدان  
 که در افضل ایشان در مجتهد و استنیاف مباحثه با حضرتش و لکن زبان  
 طویل و مکان خالی از قایل دلیل مستندی شد و اجابت فرمودند  
 مسؤل ذیل را و در هشتم هم مکانشان و مکان خود را دادم و در نهم  
 و نهمت بسوی مکرانکه بجزکت آورد و اسوق ملاقاتشان و بگذرد  
 مرا انجذاب زیارتشان و ملاقات نمود و حضرتش از در منزلشان و طول  
 کشید ایام مناظره در ضمن مسائل دینیه و مشکل تقابلی منطقیه و کلامیه  
 و فلسفه عقلیه و مبهم حوادث تاریخچه مخصوصا سحر را که دور بود از علم و عقل  
 باینکه تا خود بود از سرچشمه دینی پس از تبدیل نمودن این نظرات با نوا  
 دیدم حالت بد نظیر و محقق است پیش و اینچو بیشترند مباحثه در مسائل  
 مباحث مسائل مختلفه بیشتر دیدم حضرتش را و حیدر در بیان و فرمودند



و ظاهر فرموده در جمیع مشکلات مقصود حق علمیم خبر را و میدیدیم در کتابها  
 در میدان حل مشکلات که براد است علم و دین و عقل مستقیم را برادر یکدیگر  
 است از او هم فلاسفه اندین و تصرفات متاخرین و تعقیبات علمای  
 دین و نزهات مارقین و فرخرفات منافقین پس غنبت داشتیم این  
 فرصت نادر الوجود را در سوال کردم که در سس دهنگ کتاب را در منطق و با  
 فرمودند و خواندیم با طلباب جامع از هر شرح مطالع اعموی و نزدیک بود  
 تمام شود قسم تصور است آن کتاب که روشن نبود عیون قلوب و اندیشه  
 ما را قدرت فائق ایشان در علم کلام در جا کردیم بخوانیم خدشان بخیر  
 و اجابت فرمودند و بعد از تمام امور حاشیه و قسمی از الهیات با ما شرح شد  
 التلغات فارغ العادیه ایشان بر سر ارگنونه آیات قرآن عظیم و در  
 جیایکه موافق است با بیان رسول کریم و عقول سلبه و ترفیقات عالم است  
 در تمدن روحانی و جسمانی پس استرغام نمودیم که تعلیم فرزند بنده تفسیر قرآن را

و قبول فرمودند جود و فضلا و لکن فرمودند بخوانید آیات را با کمال ترفیق و ملاحظه  
 کنید تفاسیر را با نهایت تحقیق هر آیه را که از فهم معنی خفیهش عاجز شدید  
 مخالف علم و عقل و تاریخ و معانی ترفیقات رتبه و نسبت اجزای بنده دیدید  
 از آنچه خوانیم و بیان میکنیم و جدید از ریاض فلسفان و حشیدیم از نوکر  
 علمان در مزدق شدیم از ماده و جهت اطلاعات کشفه ایشان در  
 این درس آنچه را که ندیده است حشی و شنیده است کوشی و ظهور کرده  
 بر قلب علمای اسلام از اثرات مسا بکه فیها تشبیه النفس و تقران  
 و تشریح القلوب و زرق طب است و در هیچکس منع بودیم در این  
 بالذ و اعظم و اعز مواعده و به زود حاشیه که هجوم کرد گرمی هوا و آهسته  
 از جهات ابران و هند وستان سوالاتی و طلب کرده بودند  
 حل آنها را بخصوص حل مسائل غامضه مختلفه متباینه و جنبه را و بال  
 مسائل و جنبه بیکه مخالف تاریخ است و مباحث با ترفیقات

واحکام بیکو مخفی و مستور است حکم و نوازند و اسرارش بچوایک معقول قبول کند  
 لذا تعطیل شد تا سنگت شدت حرارت و در این اوج بر با فرمود است  
 ز نام ظلم را در شرح و بسط معانی عالیله و شرح و توضیح مبادی ساید بری  
 هدایت ام و کشف شبهات ظلم و تضللا و دانشندان و خلاصه و مستدلین  
 عالم و متابعت نکرد مرا فرمودم در عالمی که مرزوق شده بودم بشرات  
 طیبه لایذیه روحانیه ای که در شوم از حضور واقف با سراسر انوار از مسکونه  
 علومشان و از این فیوضات و موابب لا عدل لها و کثرت شرف  
 ایشان را هم میدانم و زحمت و کلفت ایشان را نیز میباید که از حال خود را  
 عرض کردم و اذن فرمودند هر روز از ساعت دو تا چهار بعد از ظهر که  
 مخصوص بود برای عموم زائریشان و از ساعت پنج تا هشت که برای  
 گردش و ترویج نفس در مشرفات مصر و محلات اجتماع حلقه و فضلا  
 هر دو پیش ساعت مشرف و بعد از روحانیه ربنا انزل علینا مائدة

لم یسألنا لکن ان عید الازل و آخرنا مرزوق و محفوظ بود و منتهی شد  
 این اجتماع چند سال که روشن شد بر ایم و جوه نصرت این نجم روشن  
 عالم انسانی از سفرهای عظیمه شاد و سبحنا بگو امید جرات و بخت نبود  
 و مباحثات بدیهه کاشف مسائل معضله و تا لایفات منبته عظیمه  
 و استخراجشان مطالب مبهمه مرسوزه دینیه و عقلبه و نارنجیه  
 بسیار مشکل را بر این صادق صبور بگو قلوب در مطمئن مینمود و مقول  
 ترقی میداد و ابراب علوم دامیکند و در رب آیات الیهات  
 و حج التامعات القاطعات الساطعات نزدیک مینمود و چون  
 دیدم و شناختم حضرتش از در مبع مراتب و صفات و جید زانت  
 و از حوادث گذشته مملو و مطلع و از آئینه و غلبه امراته و ارتفاع  
 کلمه الله در برداشتن بیفت و سنان و روح و کذایشن آلات و  
 ابدات زراعت و صناعت و سلاح و جهاتگیری تقالیم الیه بصراغ

بشارت ربانیه گواه آگاه و مؤید بروج القدس و مخصوص بعبادت  
 و عطا فائز مرکز ميثاق بزباد بنهای بسیار و مواهب لاکسی که موقوف است  
 که صرف کند بر فطره غنیش و هر ذره وجودش و هر دقیقه وقت و عمرش  
 در نصرت عالم انسانی و خدمت به موم بندگان سبحانی و مبعی طوائف  
 و ملل با بدین واحد حضرت احدیه و وحدت ادیان و مقاصد صلحیه  
 انبیا و کتب آسمان و بلند کردن و ترویج معالم علوم نافع در اجه  
 و پاکیزه نمودن موارد علوم و حکم و انوار بکه زمین را بقوت رب العالی  
 بهشت برین کند پس دراز کرده دست رجایش را و گرفت در  
 بنده ثابت مستقیم راسخ قیوم خادم صادق نیکو کار پر بنبر کار بر کار  
 استان اقدس ایی را که بنویسند مرا خلاصه اسفار و جبهه مناظر  
 و مجمل مشقات و آرد و شان و کیفیت تحصیل و حقیقت جهادشان را  
 در اصول و در حدیثان بجزئی حق قیوم که غایب القوامی علوم و فنون

تا باقی ماند این مواعید ربانیه و مواهب صدائیه برای انبیا بشر روشنی است  
 در ظلمت طبیعت و تعلیه و بهم و ضیاع رشد در دیانت و آب حیات  
 و صراط مستقیم نجات و اجابت فرمود بعد از اظهار معاذیر بسیار  
 و اضداد و ابرام و کجای و تضرع لانهای انبیا با صحن و قشای در کربلا  
 اشغالشان و بهاجات رجال مجاهدین و مجاهدات غافلین مخصوص  
 فرمودند اجابت این رسول مأمول را بوقت گردش و راه رفتن و  
 چون هر طرف می رفتند و هر جا جلوس میفرمودند جمع میشدند اطرافشان  
 طالبان حقیقت و اهل علم و مجاهدین و مشغول میکردند ایشان را بسوای  
 مشغول مختلفه و ممنوع میشدیم از مقصود لهند افزوده خانه کوچکی دور  
 از شوارع عربیه انتخاب نمودیم و حضرت اسناد میفرمود و انبیا  
 بعد از شنیدن و دانشن و نقل کردن مینوشت و بعد از نسخ میفرمود  
 و باقی ذکر این رفائیل و مواهب تا رسید به ذکر سفرشان بسر قند در سال

۱۳۰۷ و توفیقان در آندین پنج سال و حاج بشیر جابجایی  
 از انام این مقصد و مرام مضطر شدیم بگذاریم برای وقت فرصت  
 موافقت نمودن و انقیاد بودن و تقادیر برانیه و حکم سدایه که غیرانته  
 من عند علم الکتاب بر آن آگاه نیست و مسود فرمود روح استا  
 الی جوار رحمة ربه الکریم فی مکتوبه الباقی العظیم و این اعظم که در دست  
 و عزن است برای ذابیان تراب استان اقدس و اعظم واقف  
 و اعلی و اعلی مرتبت برای اسناد آقا مختصر جیات بودینه  
 در مصر بیدار میشدند قبل از فجر و نوبه چای می نمودند و در صند ساخته نماز  
 می خوانند و مشغول بتلاوت ادعیه و مناجات و آیات میشدند و مقتضای  
 حالشان پس چای می آشامیدند و شروع بنوشتن می نمودند تا آنکه  
 ظهر و قدری بیرون تشریف می بردند بجهت رفع خشکی و تحمیل لوازم  
 زندگی و مراجعت می نمودند و آنچه باسانی موجود شده تناول می نمودند

و قیلا

و قیلا استراحت میکردند و بر بنویسند و شروع نماز و نیاز بر رکاهت  
 بدینا می نمودند و اصلاح بیت و تدارک چای میدیدند و باب منزل  
 برای زائرین و طالبن مفتوح می نمودند و بقدر وساعت بواعظ و نصیحت  
 با مثال و حکایات بسیار تشریح کرده با مسرت می بخشید و نفس را اندک  
 و تنبیه می نمود و کذکک بنا فرات دینیه و مباحثات علبه با آنها  
 بش است و در بابی مشغول پس چند دقیقه تنها میشدند برای عتاب  
 بدرگاه حضرت احدیت و بعد از منزل بیرون تشریف می بردند برای  
 سیر و سیاحت و تفریح و زینت و ملاقات با فضلا در جمیع مکان  
 تا ساعت شست و مراجعت می نمودند و قیلا تناول میکردند و در  
 صحف بزمیه و اسبویه و شهریه مختصر در می می نمودند و همچنین  
 مراجعت می نمودند پس می خوابیدند و این حال ایشان بود تا آنکه  
 در مصر برون تشریح می نمودند و تقسیم اوقات را اول بیک

بسمت اقدس مشرف شدند حضرت من اراده الله عبد لها برایشان  
 دستور اهل فرمودند فاقسل و آنچه سازد از دست بزرگ ذکرش  
 در این اوراق است که حد بعضی بر استاد و در زمان از عطایا  
 الهی بایشان منع میکرد از افاضه ترجمه آیام حیاتشان خوف اینکه  
 نسبت داده شوند بدوستی بغای اسم و شهرت بزرگ و بزرگواری  
 و چه قدر مذموم و منبع و منبع است بین تذکر و حد برای عز و حسد  
 که او را از هر چیزی منع مینماید و اگر منته و راجع نشد و پشیمان و تائب  
 گشت البته منجر میشود حاصل با عرض عن الله و اعراض بر آیات الله  
 و نقض بیان الله و دشمنی با طاعت بمشال مشرق عبودیت و لم برای  
 محمود نور علی نور من نور الی نور بیکه الله بنوره من بیست است و بیست  
 اسف است این تذکر که اعظم موانع شد از اتمام این رساله باشد  
 اصرار فانی حتی در ایام آخره که بیرون تشریف داشتند مشرف شد  
 در آن

مذمتشان برای همین حاجت و اصرار کردم اصرار کردن که گشت فرمود  
 برایم بعضی آنچه پنهان بود در صفا نشان با آنکه فانی صرف بودند  
 در ارضی نشینند اظهارش را جفا لایم الله با اینکه مسلم و برهمنی معبودان  
 و دانشمندان جهانست که اعمال خلق میزان امر حق نبوده و نیست  
 مع ذلک راضی نبودند با آنکه فانی صرف بودند و پنهان حصر  
 در انتشار ندای حق و بلند کردن لوی میثاق و بود اوست که همیشه  
 ذکر میفرمودند برایم دو جمله اول اینکه ناس کسان میکنند که عزت  
 در شهرت و حال اینکه عزت در عزت است و کسان سینه  
 راحت را در شربت و حال اینکه راحت در قناعت است و  
 اگر شهرت کند اسم شقی نزد مردم که اتقی ان تقیا است زیاد میکنند  
 این شهرت او را نزد خدا ذره بلکه بر عقاب و عذابش هر چه شقی  
 بسبب نفاقتش افزوده میشود و اگر شهرت کند ابراهیم نفعی نزد مردم که

اشقی الا شقی است ضرر ندارد و او را اصلاً به بلکه برعکس است مذا  
 اول بواسطه نفائس اربست و ثواب ثانی بجهت صفا و وفائس  
 و بناسبت اینکه نوشته شد این اوراق بعد از مسودشان بمبارج علی  
 جوار رحمت رب العالمین منفرج و مستهل است بدرکاه الهی منعم  
 و فرج شیب از سر لاهوت قدیم تویش اینک بلند فرماید درجات  
 انصاف را و نزد یکب فرماید بدرکاهش انصاف را و قرار دهد او را  
 در مجمع عوالم طائف بابش و ساجد و عاکف عقبه مقدرش از یوم  
 العطوف الزوف الرحمن الرحیم الفضال الکریم لا اله الا هو العلی

اقل عبیدته یکی از ملائکه است و بدرالدین النری

و چون همین حضرت شیخ علیه سلام الله و بهاء تاریخ حیات حضرت  
 در چهار سال از خودشان شنیده اند و نوشته اند و عربیت  
 مقالات ایشان نقل یعنی ترجمه بنماید و بکلمه فاضل بنویسد

خود را چون یکی از معلوم به بهره است و بحقیقت اتمی است و اتنی یکی  
 از الغاب حضرت خمینی باب روح العالمین ذوات جبارت  
 و عافی بنویسد و کتاب حضرت شیخ سزاوار بل لازم است بزودی  
 طبع و نشر شود زیرا برای اعراب مخصوص برای نصی و بهنا و اهل علم  
 هر گشت و مشرب نافع است و کور وجود است برای منصفین و کذ  
 حضرت فاضل حبیب لایمیرا سید حسین افغان علیه بآ الله و سلام  
 با کچه از خود ایشان شنیده اند و نوشته اند و چون بسیار کتر از حضرت  
 شیخ با آن فرج بهشتی بوده تمام است و مختصر و بزبان شیرین فارسی  
 لذا اول بیان ایشان را تبرکاً و انتفاعاً بنویسد و بعد کتاب را  
 ترجمه بیان حضرت شیخ حضرت ابوالفضل گلپایگانی  
 در شهر جمادی الاخره ۱۲۲۲ هجری مطابق ۱۸۴۴ م که سنده اشراق  
 و ظهور مبارک حضرت نقطه اولی روح مایه سوره قدرت متولد شدند

خاندان مصداق شمسعدی علیه الرحمه بودند نه قبیله من قاضیان این  
 مرا معلم عشق تو شاعری آموخت پیوستگان پدری و مادری آن  
 بزرگوار در گلهای گجان و خوشسار و صفهان همه از دانشندان مشارکین  
 بودند اسم پدر ماجدش میرزا رضا و والده شریفه علییه اش خیرالنساء  
 و چون صاحب ترجمه از زمان طفولیت در بین اقاربی که کمال و  
 دانش معروف بودند نشو و نما نمود بالطبع بحسب علوم و  
 معارف شده هر چه از پدر و مادرش تشوین بر تحصیل علوم دید بر شوق  
 و شور افزود در اول هم مختصری از تحصیل و تبحرشان در علوم  
 و فنون عقلیه و نقلیه و ترتیب و تقسیم اوقاتشان عرض شد افغان  
 باذن مرحوم شان حازم نجف اشرف و کربلای معلی و دار  
 السلام بنیاد شدند برای تحصیل زیر اشیاع علوم شیعیه و متفکران  
 و احاطه علمتشان بود سه سال قامت فرمودند و نزد رئیس اکبر  
 یعنی

یعنی مستلم لدی الظل مرحوم میرزا حسن شیرازی تکمیل فقه فرمودند  
 باین از بیان افغان اکتفا شد فاضل خواجه جبار اسلم  
 و قانون تعلیم و تعلم علمای شیعیه اینست که اول هر علمی را از روی  
 کتاب میخوانند و ضبط مینمایند و اینرا سطحی مینامند و چون سطحی  
 تکمیل شد از خارج تدریس و تدریس مینمایند و این قسم را خارجی  
 مینویسند حاجی و این مرحوم معلم شیرازی با وسعت علم و عظمت  
 فضل و علو جاه و بلندی مقام و در نهایت روح و سداد حاجی  
 بندگان خدا مؤمن و مؤمن بنقطه ادلی و جمال اقدس الهی و نهایت  
 بر عهد و پیمان حضرت سبحان بود و خدمت بسیار در مواقع عبودیت  
 با امراته و بندگان مظلوم خدا نمود و اگر ایامش را ظاهر نموده و بنیان  
 نفرموده بود البته کفیر میشش مینمودند و بر بلاکت و زبردیش فتوی  
 میدادند و این حکم حضرت اعلی است که در معنی اسم الله الظاهر در کتاب

الباطن فرموده اند بظواهر اسم ظاهر نفوس سینه که بن نظیره الله مثل ذکره  
 الا قدم نمین و موفقتند و باسمه تبارک و تقدس مشهورند و مظهر اسم باطن  
 اشخاص سینه که بن نظیره الله مثل جلال اسم الا عظم موقن و باسمه تعالی باین  
 خلق معرفت بستند و مثالی مؤمنین بیان نیست و عمل خود را  
 و خالصا لوجه الله قرار دهید اگر دین بدین میباید خدمت با مری نظیره  
 نماید در اظهار ایمان و شهنشاهان با اسم او تبارک و تعالی  
 ظاهر کنید ایمان خود را و آنچه واقع شود است و اگر دانستند  
 ایمان را مخفی استور نمایند میباید خدمت و حضرت امر بخیر  
 نماید ایمان را استور کنید زیرا ایهی و علی ثمره شجره انانیته  
 خدمت باستان اندر مبارک که ربانیته حضرت احدی است  
 انی معنون بیان مبارکت در کتاب اسماء فائسل و انرحوم  
 معنی شیرازی بشانی فائذ الحکم بود که چون شاه ایران بادوست  
 ایله

انجیز در احکار تو تون و بنا که معاهده نمود بیک طرف بر دست  
 شرب تو تون و بنا که فتوی داد همه ابران نفسی متابعت نمودند  
 که در خانه سلطان قلیان نگذاشتند و سلطان مجبور بر ابطال معاهده  
 شد بعد حضرت اسناد از نجف و کربلا بکامطین رفتند و شنیدند  
 انچه است فرمودند و باعلی سنت و جماعت مراد و معاضرت  
 و مباحثه و مناظره و تحقیق و تدقیق دلائل و براین ایش از نمودند  
 و بدین سبب محمود آلوسی که از علمای شهر اهل سنت بود حاضر شد  
 و حقیقت آراء و مقاصد و مشارب و اخلاق و اعمال و اقوال را  
 دانستند و از بطون کتب اهل سنت استخراج نمودند با اینکه علی شیبیه  
 اجتناب معاشرت با اهل سنت را با ان جماع فتوی داده اند  
 و از کامطین بکلیا بکان مراجعت فرمودند و برادر بزرگترشان را  
 تحمیل علم اصغیان رفتند بود و وجود برادر را در اصغیان فریفتند



و از والدان خواستند <sup>۱۲۸۲</sup> با صفهان مشتاقند و آن ایام صفهان  
 سرچشمه همه علوم بود و چون امام جمعه صفهان لقب سلطان العلماء  
 گزید دولت محترم در عزل و نصب ملکات صفهان نافذ بقول بود  
 حامی همین امام جمعه مرحوم مغفور برادر میرزا استبداد بود که حضرت  
 روح باسوازه فداه بخانه او وارد شدند بصواب دید مقصود صلی الله  
 مرحوم معتد الدوله منوچهر خان دیدن نمود و شتر نشد و از سبوت  
 خاصه سوال نمود و در حضورش آیات بینات در اثبات نازل  
 شد و زیارت نمود و ساجد و سونق و فدا کت و سلطان العلماء  
 تفسیر العصر استقلت نمود و فخر نازل شد و لانهایه خاضع کرد  
 و لا ابرائش را خدا عالم است اظهار داشت اما در موارد <sup>کنت</sup>  
 شتی اجاب را حفظ نمود و نجات داد حتی هر وقت دولت آراو  
 زجر و اذیت و قطع و قطع با بیچاره میخواست حاجی کریم خانبهادر  
 و اوف

میکرد و خوب میزد و حسن می نمود و امر خیری از خان می نمود و بر  
 می کردند می فرمود منافقت و دروغ میگویند عرض می کردند اینها حاجی  
 کریم خانبهادر می فرمود با میرزا نسیم و پیدایند اما اینها بابی  
 ز سیده فاند شده هستند فاضل چون این شخص شاخص بود  
 ایشان دوست بودند ایشان برادرشان را محترم داشتند و در  
 بینا و در منزل معین بودند و برادرشان بعد از شش ماه مراجعت بر  
 نمودند حضرتش نزد علمای مشهور آمدند بنده علوم غفله و نقلیه و ریاضیه  
 بسیار محنت و در آن سنوات در باران نقصانی حاصل در زبان گتی  
 بر اهالی وارد و کرانی و سخن شیدی واقع بقسبیکه جمع کبری از کرسکی  
 تلف شدند و بعضی هم با کل محوم اموات پرداختند حامی این  
 صینق و نقلی است که در کتب آسمانی بان خبر فرموده و بنام <sup>خسل</sup>  
 ظاهر شد فاضل لاده فریغ همین سال بجمع برطن نمودند <sup>۱۲۸۶</sup>

والدشان وفات نمود در سمت ایزدی پوست و شایسته نمود  
 انزجوم را اجرات عبون و زفات قلوب و حرارت صدور بازمانده  
 و طلب و فضلا و زیاد و انقیاد اگر چه از خلیج تخریب و حالات مصیفات  
 انزجوم اسباب مبر و تسلط برای جمیع بود <sup>حاکم</sup> و لو مرحوم والد <sup>ن</sup>  
 بابان و ابناال موثق نشد اما بدو جهت مغفور و مبرور و مقبول است  
 یکی اگر در الواح مبارک نیز ظهور آید حضرت مکلم طور بسیار نازل  
 شده است که هر نفسیک موثق با بیان شد والدیش و لو مؤمن نباشد  
 تفضلا علیه رحمت و اسد محیطه پروردگار و سبقت عنایت <sup>ن</sup>  
 ایشان شامل میشود و حضرت ابو الفضل را بنا کنی عنایات الهیه  
 و عطوفات ربانیه بلند و ارجمند و مقرب درگاهشان فرمود که اگر  
 عالم را شفاعت نمایند مقبول است <sup>ن</sup> و یکی اگر چنانکه خود ابوالفضل  
 در مصنفات و کتبش آن تصریح فرموده اند عقیده این اقل بنده گار

حضرت عبداله با ارواح العالمین لالغذاء اینست که بیشتر سبب انشاد  
 و شهرت اینست در میان اهل عالم که میگویند کلمات باب زمانا لعینا  
 بانه غلط است و مخالف صرف و نحو و لغت ابن دونه دارد  
 اول کلمات منجیه بجای ازل است که بدون مسالوات مبارک است  
 عربیه بیاز با کلماتی از خود شش مرکب سینود و چون با کلمات از  
 صرفت علوم او بیه بد بهره بود هر غلط و رکبیک میشد و آنها را با اسم  
 این کلمات رئیس بایه است نشر سیداد خلق از لفظ رئیس نقطه اولی  
 قرآنرا اعلی را کمان میخوانند این بود که شهرت نمود که عبارت  
 باب العباد با نه غلط است و ثانی کلماتی بود که اعداد  
 امراته خود عدا غلط و رکبیک میخوانند و با هم این کلمات بابت  
 شهرت میدادند تا در دم فریفته باب نشوند و گمراه گردند و استنباط فرمودند  
 که در سوره و بل للطفین است کلمات آن کتاب البقره یعنی سبب و ما

ادراک بهترین کتاب نوم و بل بوسه لکنه بین الذین یکتبون بوم الکریم  
 و ما یکتذب به الا کل معتد انهم اذا اتقی علیہ آياتنا قال اساطیر الاولین  
 المقوله مبارک و تعالی کما ان کتاب الابرار یعنی علیین و ما ادرک  
 ما علیون کتاب مرتوم بشده المنقولون این آیات مبارکه فرقیه  
 صیح است بر اینکه در بوم موعود دو کتاب مشهور خواهد گشت کتاب  
 سعین که نامه تجار است پس از آن کتاب علیین که دستور العمل ارباب  
 المقوله پس از آنکه کتاب بھی شهرت نمود و بنظر کل رسیده حق جل عز  
 در آورده تمام فرمود و کتاب علیین یعنی الواح مقدسه از قلم اهل نازل شد  
 و ظلمات شبهات زایل گشت و آفتاب حق در وسط السام قدرت کمال  
 گشت که کت قدر من لدن علم حکیم انبی عا می و چون ظهور ظهور  
 فضل است لذا بواسطه شهرت کلمات فر فرود همه حقیقه حقیقه محبت  
 تمام و بالغ گشت لزام حوین مغفورین و الدین حضرت ایشان مرحوم  
 و مؤلف

و مغفوند و زود است منتسبین حضرت ایشان باسم ایشان انتم انما  
 بل ایا کلها یکان و فصل و چون در تقسیم ارث برادر بزرگ خوار  
 نباید حضرتشان و بیاد ما بهار قابل توجه اند استند و لائن کدورت  
 اعم از فرموده و تقسیم نموده تقویض کردند و در اینده ای سنه ۱۲۹  
 وارد طهران شده بعد از اقامت و تدبیر برای نفع طلاب و شش ماه  
 منزل در سینه پس ماضی شدند بوردن او شاه که جب عمارت سلطانی  
 و مجمع گشته طلاب از هر طرفی اطرافشان فقه و اصول اسطی از روی  
 کتاب و در حکمت اشارات و در کلام مجرب و در بلاغت حصول  
 و در حساب خلاصه الحساب و کذا کت از علوم اخیری کتب او و کذا  
 زمانی که اینک تقویض کرده در باب است در رساله بابیهان چون یافتند  
 اینها مشهوره علوم سستی و این در رساله است ریاست انرا که سکه  
 از حالات شاه و مائش و انما کسان در تعقیب و تقلید و غیره را که

میدانند و سیل نفوس در دروس فقه و اصول حاضر شود زیرا سه دور  
 خارجی نزد اجل علماء و عظم مجتهدین با تمام رساننده بود و علونشان  
 میل مباشرت فلانسه و حکای طهران که اشهر و علمان لاهل بلران  
 و میرزا ابوالحسن در اردستان بود متخلص بجلوه اول سوطن دانش  
 و ثانی با تجرش در علوم مخصوص حکمت خلیق و شریف حساب و سبنا  
 بود و استاد اختیارش فرمود رشتن صدیق شفیق و مذاکره صدیق قوی  
 شد محبت هر دو بیکدیگر در آن ایام شاه مدرسه دارالفنون تهریز  
 و از فرانسویها برای دروس علوم طبیعیه و علومیکه در او را پانچ مرتبه  
 درس میدهند عالم شهیر (میوریناردر) حاضر شد معلم با جمیع  
 آلات و سبابیکه لازم است برای حل مشکلات علوم از حیث  
 عمل برترین و اصولیکه در او را معمول است و استاد و شریف است  
 استثنائی و معاشرت با این عالم جلیل را دشمنی شد با او که بخوبی

این

این علوم را در شب نزد این بزرگ معتم فرانسوی و خواننده طبیعیات بزرگی  
 او در پائینا در طریق تعلیم و استدلالات بر نفسا یا جمیع فرمود علوم شرقیه و  
 معارف و بدائع غربیه را در لیالی متوالیه مدت دیده و دانشای  
 اقامتشان در طهران مجتمع شدند بدو فیلسوف فاضل عظیم جلیل از اکابر  
 علمی بودیه و استقام فرمود از آنکه در عالم حقیقت دین بودار او  
 بسش قسم بزرگ و مفاسد هر فرعی و عقائد هر فرعی و محبت داشت با  
 از مسائل عالییه و مطالب کثیره فیهندیکه استعجاب و استنراب نمود  
 آنکه در عالم جلیل از سجایای محبوبه و طبائع مرضیه و اخلاق عظیمه استناد  
 در ایران همگی (بوکو یا ما کوئی جرد) و اسم آخر (نوکار و انولیش)  
 بود مخفی نماند اجتماع با این فیلسوفین عظیمین آسان نیست و حاصل نشد  
 برای هر شخصی بلکه حصولش برای اجتهاد بزرگان قوی القلوب از نوادرات  
 مثل اینست یکی از فضلای فرنگی بیاید مصره فاضل مسلم محبت و

باو معاشرت نماید بخصوص تعقیبات عمای ایران که فتوی بر پشت  
 مل خارجه داده اند و نفرت کلی دارند و این بزرگتر و سبلی است بر اهل  
 عطیه و همت جلیله و بردباری و استقامت برای اسناد عاکی  
 ایمان و ایقان و جانفشانی و کیفیت تبلیغ و کثرت توهم و است  
 نقیب و علوت است ایشان را در مجامع همان شبیکه حضرت شیخ فاضل  
 شنبده و نوشته اند فاذا هم در اول این اوراق شنبده و نوشته است  
 الا شرح استانی ایشان را با مرحوم لاجله الکریم ارباب فاذا صغیرا  
 بود زانوش و شیخ نوشته اند لا عبادته نامی ترکیب بود با ارباب  
 روزگب میکرد و شب مطول را در علم بلاغت خدمت است و میخواند از آن  
 از امراته و دلایل در پیشش برای او ذکر می نمود و او بایشان ذکر میکرد و جواب  
 ایشان را با ارباب جواب میداد و ارباب دانست و مضطر شد معاشرت  
 با استاد و اطهار را و عرض نمود مسئله دارم میخواهم بخانه تشریفه  
 ناسوال

تا سوال کنم میفرمایند حال سوال کن مانعی نیست ارباب نوشته است  
 از ذکر بانی مخصوص در رساله نقیب طلب و جنب عمارات سلطانی در آن  
 ایام بر کوه اسم بانی که نوشته میشد میگذاخت و گاه شده میخواست  
 مع ذلک که نظر بقین خود استغنائش و من اخلاق استناد ذکر میکند  
 در صفهان همسایه داشتم و گشت شد که بابت من طفل بودم و گشته  
 او را دیدم بسیار متاثر و محزون شدم و این تاثر با من بود و برادرش را  
 در طهران دیدم و مخالطه و معاشرت و دوستی نمودم تا او اصاون بفرمان  
 دانست و از او شرح گشتن او را پرسیدم جواب داد قائم موعود و خا هر  
 شده است و برادرم از شهدای فی سبیل الله است و استنها و میکند که  
 در جمیع ظهورات علی و امراء معارض با امراته و انبیاء الله واجب است بود  
 و من بر علی اعتماد دارم و شمارا هم منصف شناختم و بهم دانستم  
 نیستند لذا میخواهم نه و مخالفان و بانه الکریم سره ستر اعم الین در حق

من برابر در شهید محبت فزه مید و من غای اوله عزمین استنوم لذ قبول کرد  
 بشرط اینکه چون نجر است در کل و شرب ظرف من صلحه باشد بدون  
 اطلاع او و نداند من خواستام در فیم برادر شهید میرزا احمد بود و هندی و منور  
 و با هوش و فراست سوادش حصر در خواندن و نوشتن و در من است بسیار  
 ذبا غلبت و اذیت شایسته حضرت با آله موقن و مطمئن است که  
 موعود کل کتب و ادیان است و چنانکه در تاریخ خصیة ایشان که گشت دوست  
 بیداشت و کرامت بسیار است مجارده و سکاره را آن باقی می حسن و لایما  
 ارباب هم حضرت را حاکم و مدد خود خواسته است برای تیز و تفصیل حق از باطل  
 خواست رای بدید که بعد از تجنبن و تدقیق لذا سوال فرمود از میرزا احمد چیست  
 اعتقاد شما در باب و پست رای شما الآن و چه سایر برای او مستفیده  
 و پست اعتقاد شما در قرآن شریف و حضرت رسول و از این  
 مسائل با وضع عبارت و این دلالت جواب داد و این طلبه سوال جواب  
 در نهایت

در نهایت محبت و غایت مسافتم شد و ارباب از جوابهای میرزا احمد  
 فرمود این شخص عالم نیست اگر میخواستم او را نغمه نیم مینویستم و گن نشنیده  
 بودم عقاید با سپه را کما شیب پس اگر مجمع کنی مرا با عالمی در حضورت او را  
 ملزم مینمایم و ارباب اظهار سرت بسیار نمود از اینکه مجلس محبت گذشت  
 و منبر مجادله نشد و از اینکه خواستم در حضورش عالم انجرب را منضم نیم لاینت  
 شکر نمود و در تبط شد محبت استناد و ارباب در غایت و اتقوت روز بر  
 محکم شد و بعد از ایامی است و آمد منزلش دید میرزا احمد و ارباب و هر دو  
 معارف تشریف دارند بعد از تنظیم و تکریم و محبت فرمود میرزا احمد نسبت  
 افراد کردی بر سالت سینه ما الرسول و القرآن من عنده است و خود  
 منبهای مشکلات نموده اگر انکار کرده بود به آسان میشد برای شما اثبات  
 دینان چه که آنحضرت فرمود حلال محمد حلال الی بوم القیمة و حرام حرام  
 الی بوم القیمة و ما بینا اطلاق میکند نظر بر باب و حال اینکه علم غایت

و جواب فرمود لا محمد هادی که لفظ بنامت میشود نزد شما بر یوم قیام نام  
و نامیده اید اینرا قیامت صغری بجه دلیل و برهان و محبت قیامت <sup>مطلبت</sup> را  
مقتید بگری و صغری نموده اید آیا اگر شخصی وعده دید که جمعه خدمت شما بشاید  
میتوانید منتظر او نشوید و جمعه بعد را معنی کنید و آثار آن که فرمودید  
باسم خداست پس ب الا ارباب یعنی چه و اسناد معجم و ملزم شد و ارباب  
قطع صحبت فرمود که مجتمع نشده ایم برای با حاشه و مجادله مگر برای محبت <sup>کلی</sup>  
و دیگری که فاله نوشته و حضرت شیخ فاضل نوشته اند طایف است  
با مبرزا ابوب جوان همدب مؤدب فاضل مطلع از هر دینی بودی آگاه  
بر تورات و انجیل و قرآن و بسیار خوش تقریر و تحریر و خوش نویس و جامع کلمات  
بسیار و پدرشان نوزدهم از اهل طایفه مشهور و طیب سلطنت و پدر پسر  
مسلم بهوش و فراست و عظمت و علم و فضل و مکتب مخصوص مبرزا ابوب کسین  
سیرت و سیرت و خلق عظیم کمال شهرت دادند و این شخص معین برای <sup>ت</sup>  
اربعین

مرض نماز ارباب آمد و ارباب ذکر نمودن خان از فضلای مشهور است و  
و بلا تعصب و در این ظهور نوزدهم حضرت مکمل ظهور با ایشان صحبت داشتیم  
نظر کنید چیست سبب توفیقشان است و فرمود بسیار شنیده ام او صاحب  
جمله و کمالات جلیله شان را و مشتاق بودم زیارت و صحبت با شما را  
چه دیدید در این امر که از دین چهار هزار سال خود که در هر ظهور عظیم مژمن نشاید  
و حال مؤمن و مؤمن و مطمئن بدیانت بهائیه گشته اید فرمود من بهم شنیدم  
با شما صحبت داشته اند و با علم و انصافشان میخوانند منجر است طایف کتم  
و سوال تمام سبب یقین نمودن شما چیست فرمود میدانید در ائمه است  
چه قدر برهید ذلت و کتب و اسیری و در بردی حاصل شده و بهر نوزدهم  
خود را حفظ کردند و حال سبحان در این دین جان مبدی بنده ذکر شده چه دیده  
و دانسته اید فرمود در تورات نصیحت است هیچ در بارت این ظهور و <sup>ت</sup>  
تاویل و تاویل نیست الا برای نفوسیکه گروید و نگنجد و در ظلمات <sup>ت</sup>

و تقصبات است کرده اند و اسناد و جواهر پسندید و فرمود باید مخصوص را خود  
 بخرانم تا بدانم استنباط شما صحیح است یا نه بعد از شرب جای سؤال کردم  
 به ایشان معجزات تاویل میکنند بعضی امر و بعضی معرفت و فاران  
 محبت و ثعبان قدرت و شوکت تعبیر مینمایند و ما بعد از این قصص  
 از تورات داخل قرآن شده است پس اگر سیانات تورات قابل تاویل است  
 و دلیل مثبت دارد مخصوص قرآن هم قابل تاویل است فرمود بسیار  
 نعتب دارم از این سؤال بعد از جواب سابق من که مخصوص صریح تورات است  
 اثبات این امر را مینمایم مخفی نباشد بر شما من بآن موقر مطمئن العظیم  
 و اگر عبارات تورات صریح بر تاویل نبود چگونه مطمئن میشدم و حاضر من  
 از مخصوص تورات بر تاویل معجزات ثابت کنم و بعد هم صحبت داشت  
 و از انجیل و قرآن هم شواهد بسیار ذکر نمود و با قوت بیان و دوست  
 باطلح این شخص بیودی از اصل که حقیقت خارق العاده بود و اینست

مع ذلک کلام من و موقر نشنیده و هر چه باقی که فرخ میبودند و هر چه در  
 میشکند نورا بویهم و تقلید مجاز غلط و واهی انظم و تقلیدی القل میباشتم و صبر  
 و مسخ و قلب عقل از رویت و اصفا و دسترس و در کار کن منون منع میبودم  
 عالی حضرت ابو الفضل را در امثال ابنو قانع و بهیته بیانات شستی و امثال  
 لا تخصی و تخصی و حکایات معجزه سترت بخش برده پاره کن بسیار بود منها  
 میفرمودند کسی معماری داشت که چون از بل سوز است عبور کند عمای  
 بهترا و عقب بر میگشت لذا از او دیکته بل بشد عمار را بر میگردد آیند  
 که بل عقب سرش واقع میشد تا او را از بل بگذرانند و میفرمودند مثل  
 الذین اتخذوا من دون الله آلیا کمثل العنکبوت ان اتخذت بیتا  
 وان ادمن البسوت لبیت العنکبوت لوکانوا یعلمون باهر کرمی بل  
 میشود از اثبات و بیش سؤال کینه چون از او است اینرا هم سید است  
 و از جوایب بان نسبت تبدیل میشود هر قدر پرده های او با هم در میانم



انام پاره شود فوری اغلط و اعظم و اقل و اشر قبل میبایند و از آن حسن  
 دست محکم منین گمان میبایند و کبریات و عزت با حضرت ایشان  
 تجرّب و استمان نمودیم و در محلات و شهرها نیکه معروف با ستمه نبودیم  
 و عقلا و دانشمندان بودند مطلب عقلانی روحانی آسمان را بیان  
 میفرمودند و بجمیع دلائل و براین آفاقیه و نقیصه ثابت و محقق و محسوس  
 و مشهود می نمودند و کل بضاعت و اذعان میکردند که چنین است و الهما  
 سرت میکردند و سگر می نمودند و بعد و همی از اولام ما انزل الله بها  
 من سلطان را انهار میباشند که مثلاً خود قبال هر گامش کتب فرسخ است  
 و ما بین دو کوشش نیم فرسخ است و هر مویش سازی میزند و مغایر  
 کوهی است از ناکولات و مشروبات که در نهایت میل خیر نمونین  
 با ته میخوردند و بعد از خوردن معلوم میشود که پیشتر خواست و معنی  
 داخل هر خایه میشود و در مجلس بعد از پیمان اشخاص سوال می نمودیم بیان

قبل همه تفسیر خود قبال با حفظ داشتند و مطلب عقلانی که از حد نظرشان  
 و انسانها از حیوان جدا میکند نظرشان نبود و این تفسیر فطرت اولیه  
 از عقل و رؤسای روحانیه علی و امم عالم است <sup>داشتند</sup> و نقل و لکن بنا کنده  
 با هر عالم و عارف و حکیم و محقق و متبحر و کاتب و ناسخ و احادیث <sup>مطلع</sup>  
 از ادیان و مذاهب کفری و مجمل اعتماد بعلم و تقوی و انصاف و در این  
 اود داشتند و با شنیدن فلان بدلائل بطلان امر اعظم را ثابت میکنند  
 و یاد و نوشته است ملاقات میفرمودند و آنچه از اولام ما انزل الله  
 بر این و احتجاجات شنیده بودند انهار میباشند و جواب کل را  
 فرض در من و بد اطلاق از دین و ایمان خود و بد انصافی او و در قرآن  
 و صاحب قرآن و منزل قرآن و انبیای الهی و آیه های میدیانه  
 و بر این و آیه های بیان را غالب و قاهر و مثبت نبوت و رسالت  
 و کتب آسمانی و انبیای ربانی میباشند حتی از کثرت مناظره

و مجاوره بانفی ای حسن طرقت مقابل حضرت از اینها ثابت جازم مؤمن  
 مطمئن اعتقاد میشود و بسبب ولین و ششم و بیستمی بر باز آشنایی میشود  
 و با این واسطه قبل از ابیان و ایقان معروف بجزب الله شدند لذا بر طلب  
 و مجاهد و وسیله کتب آسمانی و استدلالات مظاہر تقدیر و مطالع آسمانی  
 و توجیه الهی و توشیح بظاہر امر الله و کرب و زاری و نماز و نیایش و تکرار  
 و تضرع و سیر در سیرت زکات و استدلالات نازل در قرآن افزونند و مهم  
 شدند مقصود لاریب فیه هدی للنفین را که اول رتبه تقوی مخفی و  
 تدقیق دین است و عوام مخفیشان حصر در شنیدهای از پدر و مادر  
 و از بزرگترسانت و علما از امثال خودشان و تاجد و بدن و قائل  
 قابل روح ایمانی نشود و تحقیق نماید و خود را از آلائس تقلید و تعصب  
 و تمسک و توهم فارغ و آزاد کند البته لائق روح ایمانی نخواهد شد حسب  
 حیوانی قابل روح انسانی نبوده و نسبت و بر روز متوجه بخرق مجاہد

در نوح سماج و گشتن مبینی و کشف سجات جلال میشد و با درکت  
 و عرفان حوریات مقصودات مستورات در عرف آیات کتاب و بیانات  
 حضرت رب الابرار فائز میگشتند و حضرت رب الرزاق الابرار  
 کما بی را مشاهده میفرمودند و بیارت آذین جا به و اینها لند بهیم بسببنا  
 مسرور و سنبشتر میشدند تا آنکه شبی بعد از نظیر و تزی که وصلوه و ادعیه و نوحه  
 و نذیر یادشان آمد لوح مقدس مبینی از آثار علم الهی روح الوجود بوجود الهی آفر  
 نزدشان آمدنهاست موجودات و در حقیقت بزرگوارت و توادش نغمه بود  
 خود را طاعت میکنند که اینمقدار تعصب از جا بیست است خدا حال تواتر  
 شائش هم پایت است و اقرب من جل الوردید است و دستش سببیت  
 بل دیده بسو طمان بنزل بایشا کن یثا صرح قرانت و انبارک لوح  
 مقدس صبیح دایره هشتم بعد از سوره الرحمن الرحیم و اهو ذبانه من استیطان  
 الرحمن با توجیه زلال الله و انتطاع از ماسوی است ذبانه و توادش نغمه بود

و ندای حضرت مکتوم طور رسیده و کفوت توت و قدرت غلغله و کفوت  
 و سلطنت و جلالت را دیدم و بیان امیر المؤمنین روح القربین له العزرا  
 که فرموده است فموتوا لعلکم موسی من الشجره را در دستم بنظر ظاهر  
 کشف و معاین موصوف را بحق البقین انظر والنور و احراز شش وسط  
 السماء دیدم انحال با فاد بر وصف و ذکر و حضرت و منین بنوید و  
 من لم یذق لم یدر و ما قبل از نجر بشکر و حمد و سرور رسانیدم خود را بجان  
 جناب لا عبد الاکرم و خاک عتبه بیت را بر سید و سجده نمود و  
 ایشان رسید و حال خود را اظهار داشت و بساحت اقدس من لا یزب  
 عن علمه من شئی بعد از سه روز سستی و انصاف در خانه جناب کور این  
 مبارک را بلایز یاده و نقصان عریضه نمود رتبا انسا سمننا و یانیا  
 للابان ان آمنوا برکم فامنا رتبا فافغر لنا ذنوبنا و کفرنا سبنا  
 و توفیق الابرار و باس فیض و فضل و مهربت و رحمت و نعمت

در روح و نور ابدی سردی در سال هزار و بیست و نود و سه شرف و برزق  
 و موند و منقود سرد و مطمن گشتند و این تحفه و هدیه من است ابله دانش و  
 ارباب فضل و پیش و این فاضل سبیل هزار بار و هر ساعت متحن شده و  
 و صافتر از آسمان خارج شد و شادان عظیمه و مصائب کثیره بگیره و در عیانت  
 بسیار و مشقات حسیه در امر آن کشید و از اهداء دید و برود و بهجت و استغنا  
 کبری تحمل نمود علاوه بر مناظرات بدیهه و استدلالات منبیه خاتمه ال  
 کاشفته الابرار و لامنه الابرار و اسفار طولانی بسیار و مع ذلک کفر  
 اسفادی را بنا کرده است بهندسه علوم و قوت الهام و سینه افلام  
 اعلامی از حصون و امن از قلع است برای ارواح و عقول و حال هر  
 یکس که بزرگ بلایا و روزیایک بر خیزش دارد شد و لو تعلم و قرطاس تمام نشود  
 و لا یدرک کفر تا یرک کفر و کذ لکت برای نوز سبک میخواند و نیکو میبوسید  
 قصوری میبنا بند که با جوشش بقدر زمین و آسمان فرق دارد و در چشم

مغنی نانا و انتقال انسانی از عالم بجا چه در علو و رفعت و چه در و نود  
 در احوال و اطوار و اخلاص تأثیر بسیار بنماید و ظاهر مشهور دیگر در محسوس  
 اگر انتقال اعتناق برین و ذمی باشد با اراض و بسبب اول طلوع و  
 اثرات است و جمیع اهل عالم از وضع و شریف و عالم و جنات و هر چه  
 مکرر و کذبش بخصوص که منتقل از علما و فضلا باشد بی ممکن است در دنیا  
 عزم و ثبات و صمودت حال قدیم خود را اظهار کند و حال جدید است  
 نماید مع ذلک البته ظاهر می شود و یقین المروری من عمل السور و حور  
 و بصیرت و قوت و قدرت و ایقان و اطمینان که برای انسان  
 حاصل می شود از انتقال دین نقلیدی و تثبیت با و ایمان و اصنام موام  
 با عتقان دین تحقیقی بخصوص ظهور کلی الهی که موجود جمیع ملل عالم است  
 بخصوص از علما باشد که توه ابات کردن داشته باشد هر قدر بخوابد  
 سر کند از بیان و وجهش معروف بشود و از مسائرش معروف  
 دهن

حضرت است و قبل از اسبابان از منظر ایشان مشهور شده بودند و مورد  
 ملامت و ملامت اعالی و ادالی بودند و در آن ایام مرحوم حاجی محمد حسین  
 قزوینی که از بغداد بوصل ما جمیع کثیر و جم غفیر از رجال و نساء و اطفال  
 بهائیان اسیر شدند و نفی گشتند و ارد طهران شد و این شخص حسین نام  
 فاضل قوی القلوب مستقیم ضعیج طبع حاضر جواب بود و حضرت ناصر  
 شاه برای شکار خارج طهران و شمس کاران میرزا نائب السلطنه و وزیر  
 جنگ و حاکم طهران و عادت شده بود هر وقت مسیح و عالمی از بیابان  
 وارد طهران می شد شیاطین انس در عقده فساد می دمیدند و فتنه  
 لعن الله من بقطارا با تمام و الا ذیب و اباطیل پیدا می کردند و حمل  
 اسباب سیاسی می کردند و حالت را مضطرب و اولیای دولت را  
 بخیال عزت و ذروت مانع بگرفتن دستن و مس کردن او و مسائرش  
 و دستکش می نمودند و درین راه پایش را منززل و پریشان می کردند و

مفسدین را بجزکت میاورند و در غزوة و تخریب هزار و هشتاد و نود و سه نایب  
 السلطنه را اغوا و تخریب باخذ حاجی محمد حسین سابق الزکر و مس اذین و  
 رئیس اشرار یعنی مجتهدین لاسب و صادق بود و محمد حرم نامی باشد  
 کتلی مدبول و اراضی و املاک استاد در دست او و طبع خردن اموال  
 و اراضی و املاک استاد و ندادن طلبشان آن بیدین بیروت طلب  
 بر آن داشت که رفت و بجزرت نائب السلطنه خبر داد که میرزا ابوالفضل  
 رئیس و مدرس مدرسه نادرشاه بهائیت و او ناما ناس و طلباب را  
 دعوت میکند و محل اجتماعشان خانه لا عبد الکرم است در برصند  
 و حکومت تخریب و ترفیب مینمایند و خلق را میخورانند و نائب السلطنه  
 امر کرد که بفرقن و آوردن استاد و لا عبد الکرم و اول استاد را آوردند  
 فرمود جناب شما بهائی هستید فرمودیم فرمود پس علاقه و معاشرت  
 و مراد و شما با بهائیان برای چیست فرمود از اهل علم هستیم و لا به مثل

منی باید مطلع بر عقاید و براین عموم طوائف و ملل و مذاهب باشد  
 و گوید که رانه تصدین و تکذیب نماید فرمود محمد حرم میگوید بابت  
 نام را دعوت بنماید و بر صند دولت وقت خلق را ترفیب مینماید فرمود  
 تا دو ساعت قبل کمال دوستی و یگانگی را بمن اظهار میدادند حال  
 معلوم شد نفاق بوده است املاک و عقارات من در دست  
 و کتلی بمن در بیوست معلوم است قصد ندادن و ندادن اموال  
 و طلب و او دارد و تحقیق فرمائید تا بر حضرت و الا صدق من و کذب  
 و افزاء و نیت او معلوم شود و تحقیقش هم حضور فایز لازم ندارد صحیح  
 اهل کلیکها بجان و اطرافش میدانند و سوال فرمائید فرمود من سکنی  
 فرمود نیکم فرمود چرا فرمود اولاً چنانکه بر حقانیتش دلیل ندارم  
 بر طلبشان هم دلیل ندارم تا بشیخ انور اذن بس و لعن اعدای  
 حق عبده اصنام را نفرموده و بصراحت و برهان منی فرموده و تا

خود از اهل علم هستم و تقلد نستم و تکلیف خود را میدانم و انکه این مسئله  
از اصول دین است و با اجماع تقلید در اصول دین حرام و منکر و منکر است  
و برای من ضرر ندارد و خداست که جمال تکلیف خود را پس شد بد شد غنبت  
السلطنه چون در جواب استاد طریح الطبع از تفریح بر جهل او بود و کلمه  
نمود و تبسم کرد و فرمود بینه علماء را جاهل میدانم فرمود علماء را جاهل میدانم  
حکم بغیر ما اذن الله را از منصب جاهلیت میدانم و امر که در مجلس استاد  
در خانه اش در غزوه غیر غزوه یک حاجی محمد حسین را صبر کرده و منزل داده  
و در خروج با استاد فرمود محزون و کینه و بنا شد از بودن در این منزل  
زیر اینچوایم از شما در چند مسئله سوالاتی نمایم و استاد فرمود کمال  
معاذرت دستم را دارم و دور و ز بعد احضارشان نمود و فرمود ما هم  
و منصب جاهلیت نداریم اگر دلیل بر حقانیت باب و جاهل است  
دارید بیان فرمایند با کمال حریت و استاد در اینست مقصودش از او  
و غیره

و اعتراف است فرمود دلیل حقانیت را سوال فرمایند از بهائیان و  
جواب عرض میکنند و میدانم الآن در همین دولت سرای حضرت والا  
از علمائشان حاجی محمد حسین است و خدمتشان رسیده ام و نقل و تواتر  
نطق و بیانات فراوان دیده و شنیده است از او سوال فرمایند و اگر آنجا  
فرمایند ناخود محضر شود ایشان مسکون نیستند هر چه سوال فرمایند  
البته تقویت و جرات جواب عرض میکنند فرمود از ایشان نقل کنید  
که ملاقات نموده اید ذکر نمایند فرمود از محارم و امسای حضرت اجل  
والا که آنما از بهائیانند و منازل و محل اجتماعشان را میدانند سوال  
فرمایند و شنیدند و سنن نمود و یکی از مقام محرمش را خواست و فرمود  
بهائیان کجا جمع میشوند و اساسی بزرگان ایشان چیست عرض کرد از  
علمای ایشان حاجی محمد حسین است که حضرت اجل اشرف ملاقاتش فرمود  
و ماضی که بهائیت داد قبل هم خانه ای که مستأجران در طهران

خبر داشت و تجاہل کرد و منبتر آفرمود بودن این شخص در طهران برای دولت  
 خطر عظیم دارد علی بن موسی نشانی که کشتن او را از شیر مادر حمل کرده باشد  
 میدانند و فرمود که مجتمع میشوند عرض کرد در بیت <sup>لا</sup> عبد الکرم و در این  
 صحبت بودند که <sup>لا</sup> عبد الکرم را آورند با کمال غضب و سطوت <sup>طبیعی</sup>  
 به <sup>لا</sup> عبد الکرم فرمود ببینید و ببینید این شخص راه داده است کسی را که  
 دولت او را از طهران اخراج کرده و منضوب دولت وقت است  
 و این شخص یعنی اسناد را بخانه اش برده است که او را اغوا و اضلال  
 کند و دشمن دین و دولت نماید <sup>لا</sup> عبد الکرم عرض کرد آه از حکم دولت  
 ابدت با خروج فاضل ابد آخرت استنم و اجناسان هم در <sup>نزل</sup>  
 من جهت معامله تجارتي بود باری <sup>لا</sup> عبد الکرم راهم ميس نبودند  
 و لکن در مجلس خانه نه در خانه نایب السلطنه و شاه از سکار مرصحت فرمود  
 و اضطراب و انقلاب درین راهی و ایالی در شنید و دانست <sup>نایب السلطنه</sup>  
 قوی

تویح و تکوینش فرمود و مفسدین و مخربین فساد زنده و مخوف نمودن  
 فتنه آیین تیر خواهرش کرد و شهر را امن و ایام را راحت دنا که فرمود  
 زیرا او لا هر یک نفری را که با اسم به نام میکشند اقل صد نفر طائفه و شیر  
 و دوست داشت بلکه دشمن و مغرض هم بسیار لذا دولت نشانی  
 و مضطرب میشوند و میکوشیدند برای خلاصی او و دشمن نشانی  
 ذلک و نایب احمدی از خود و عاقله و طائفه خود آسوده نبود که نشانی  
 در طائفه من هم باشند و من مطلق نباشم و یا شاید مراد با یکی از  
 بستگان دزد و یگانم را متهم نمایند لذا البته در ایام زلزله و مضطرب  
 حاصل و بازار از حیف و آلا ذیب و فتنه جوانان رواج می یابد  
 باری حضرت شاه خلق را راحت فرمود و خواست مسجدین را بگردد  
 کند اما نایب السلطنه کوشید که قفسه را بزرگ کند و حسن تیر بردن  
 و مذمت خود را با علی حضرت بجا بوند بناید و باین جمال اطل نعلانی

معنی خراب بیگنا هر کسند وکن مرحوم غلام اسفندیار میرزا حسین خان  
 مشیرالذکر صدر اعظم قبل و وزیر امور خارجه و بجز تبه اصرار دولت بر کسی  
 اسرای فی سبیل الله تا اینکه منتهی شد بحکم شاه که شش ماه سجده با  
 عامی فاضل کوهستانی حضرت امام محمد فائزین روحی زریبه الفداست  
 که در علوم و فنون سستی مشهور تمام ایران و علماء و فضلا و ادباء و وزراء  
 و ارکان و اعیان بودند و با اینکه مرحوم شیخ در نفس اعلی الله مقامه  
 با صدی اجازه اجتهاد نداشتند لکن طبعشان اجازه محقق شدن دادند  
 و با اینکه حکمت را بدرس مرحوم حاجی میرزا هادی سبزواری نگه میداشتند  
 مستم حاضر میشدند اگر حکما و طباب حکمت حضرتش را در حکمت ترجیح  
 میدادند بر حکیم استادش و در فائز صاحب سبزواری و محراب و منفذ  
 و پیشوای کل در ریاست تامل داشتند و مطاع و نافذ الحکم و دارای غنا  
 و عزت و ثروت و طائفه و جدم و چشم بودند و نتوانستند حال

و ایمان و ایقان و دل و شوق و انجذاب و جان نسیبش از  
 ستر و پنهان نماند از قبل است هر که را اسرار حق آموختند که هرگز  
 در هانش دوختند حضرت ابی الفضائل روحی تقدیر میفرمودند که هر که  
 اسرار حق آموختند صد هزار زبان باد برای بیانش دادند حتی اسرار را  
 در بازارها و بر فراز دارها اظهار داشتند و آشکار نمودند باری حضرت  
 فاضل کوهستانی را محمد مذکور دلگشایه و استعاره و در هزار پرده ظهور  
 اسرار و بروز آثار و سطوح انوار و طلوع آفتاب جنت را بشارت میداد  
 و طراز حال در فشار و کردار و گفتار عاشق بیچاره رسوا میشد تا اینکه  
 ایشان را در قافین گرفتند و از تبت کردند و امواتش را فادرت کردند  
 و املاکش را حکومت تعریف نمود و اسیر اسفلوا مقید ابهران  
 بودند در چون و بطن و بیان و مذوبت لسان و لاحت تبیان  
 و قوت برهان و جید فرید زمان بودند از قافین تا طهران و در



و بلد و قریب بیکه واردشان کردند دانشمندان زبانشان نمودند و از قوت  
 تقریرشان و آله و جبران شدند و مجذوب و معقولان گشتند و با یکدیگر  
 طاعتیان بیج بلدان ایران فتوای قتلشان را دادند و خوشترند و کج  
 کردند و امراء و وزرای طهران مخصوص مرحوم بنیر و میرزا حسینخان <sup>نالدرد</sup>  
 که صدراعظم بود کوشیدند تا اینکه حضرت پادشاهی امر با آزادی <sup>بزرگ</sup> وجود  
 طهران و خراسان و قباقرین و انزلی و کوشیدند بپشتن ایشان فرمود  
 و لوح مبارکت بدیع منبع حکمت از سماه عنایت حضرت جدت باقی  
 ایشان از قلم سلطان قدم نازل و الواح مقدسه بسیار بر فراز ایشان  
 صادر گشته است و حاجی محمد حسین قزوینی در دارالسلام بغداد <sup>نظیر</sup> و کاتب  
 و عیبات عالیات و نجف اشرف از اعاظم و اکابر ایرانیان و شیر  
 و سنار و ولستان و تخستان بودند و چون شاه ایران غم زیارت  
 کرلابی مصلح و نجف اشرف فرمود از جهالت علیه عثمانیه اخراج بهایان <sup>بسیار</sup>

از بغداد و اسخده و خواست و اجاب را بعزت و دستور لعل قفسل <sup>ن</sup>  
 گرفتند و استتقان نمودند که هر نفسی تیزی کرد و ارضی سبب <sup>نشد</sup>  
 بهائیت و با بد اخراج شود این شخص حاجی محمد حسین عرق غیرت <sup>می</sup>  
 آبیانی و وطنیس پیرش و حرکت آمد دولت کرد و در مجلس استتقا  
 حاضر شد و از قبل اجاب صحبت میداشت و مدافعه مینمود و بر نترجم  
 غالب بشد و عاجزش مینمود مترجم ایران چون خود را عاجز و غمخور  
 بجای مذکور خطاب نمود که تو چه کار هستی که از بهائیان سبب  
 در عایت میکنی و مدافعه مینمائی و جواب میگوئی فرمود این نفوس  
 میگویند مسلم و مؤمن و مدعی بقرآن و ما را جاره خاتم الانبیاء <sup>است</sup>  
 تو چه کار هستی که سخنانی ایشانرا از اسلام خارج کنی گفت مترجم  
 دولت حاجی خدا پرست قومی القلب هم فرمود مترجم تلتم <sup>ن</sup>  
 دولت ایران الخراجها را خواسته بود و ارضی تیزی نشدند <sup>نمی</sup>

مذکور هم حکم ایمان و صریح قرآن تبری نمود بغیر ما حکم برانکه در قرآن <sup>عین</sup>  
 اسلام حکم بنفیان نمودند و حضرت را با ایشان ظلم و زور را <sup>ع</sup>  
 کردند و نفی بوصول نمودند و بعد اترانه را دانت و از معاشرت با  
 اجاب و زیارت آیات تینات موقن و مطمئن مشتعل و منجذب  
 و حامد و شاکر شد و بر خدمت امرانه و طلب منادانه بجان درود  
 موند شد و بر خاست و صعبت گشت و جانفشان نمود تا جان را  
 بجان آفرین تسلیم نمود و با فن عزت ابدیه پرواز فرمود  
 اما جناب شیر لاله و امیرزا حسینخان مرحوم سنین عدیده و سفیر کبیر  
 ایران بود در عقبه متطنطنیه و از اول یادوم سیاسی دانهای دول  
 و ملل مسلم عالم بود و در خدمت دولت مشرفه خود و ترقی ایران  
 و ایرانیان نهایت جد و جهد را فرمود که در ایام ایشان و بعد از <sup>ایشان</sup>  
 بایران ایرانیان در حلت علیه عزیز و محترم بودند و سبب حرکت دادن

جمال

جمال قدم و اسم اعظم از بغداد بعلیه و از علیته باورنه و از اورنه بدین <sup>نیز</sup>  
 عکاد در ظاهر این شخص شده و عداوت را با آنها رسانید مع ذلک <sup>ش</sup>  
 اصدق الصادقین در خدمت دولت علیه ایران صادق بودند  
 بزرگ بایران و ایرانیان فرمود و زمانیکه شاه شهید حضرت ناصرالدین  
 شاه برای زیارت عینات عالیات از طهران حرکت کرد و سبب <sup>بنا</sup>  
 بوصول شد این سفیر کبیر هم از علیته برای تبریکت مکتب با بونی بغداد  
 از راه حلب حرکت فرمود و در حلب حضرت سلمان سعادت <sup>بنا</sup>  
 و سبب عریفه گرفت و آنچه از مال التجاره خود و هدایای ساحت اقدس  
 داشت ضبط نمود و حضرت سلمان را در منزلیکه نزول اجبال نموده بود  
 در اطاق فرالی ابر کبیر فرمود که از روزنه های در و دیوارش بیرون  
 سخن بگوید و بشد و حضرت سلمان فرمود عصری با مقاسل و <sup>عصنا</sup>  
 و اجزایش در فضای خانه راه میفرستند و دیدم و شنیدم فرمود

داد بارة حضرت بها الله معقده و جازم بودیم که امرشان پولشکی و سیاسی  
 و مقصودشان ریاست و جمع زخارف و سلطنت و بقای ام است  
 و با این واسطه در تدریج بر بند میرشان بسیار کوشیدیم و هر قدر از تبت نمودیم  
 و نفی در نفی در نفی کردیم و تقویت دو دولت با ایشان معارضه نمودیم  
 آنچه کردیم بر قدرت و قوت و شهرت و بزرگی و بزرگواریشان افزود  
 و لاینها به مشکوک و متعجب و منجبر نمودیم که سبب چیست حال دیدیم عرضی که  
 با این شخص است نزدیک سبب است ابراز کربیات و حکومت و  
 وقت با اینها از بیانات و حسن و نفی و قتل و غارت که هر یک از اینها  
 در آن وقت وارد شد شکایتی نیست و ذکر می نه عرضی که با او است کلت  
 تیشات و ترجیانش هر در مطالب روحانیت که خدا با او از شرف نفس  
 و بموی حفظ و استقامت بخش و بر جستی خود ثابت بر آن نوبت بندگی  
 علی فرما بر خدمت اوست تا بیدکن و از خدمت آزاد ما توفیق ده که اعلی

عالم را خدمت نمایم دست قائل را بپوشیم در حق کنان و با کوبان  
 دست زمان بقر با نگاه مستجابیم و سرور نیندایم خواست داد کرد  
 بخوانند و بسیار از شیرینی عبارات عرائض و فصاحت و بلاغت  
 کلت تریف کردند و فرمود ما برای چه متعزض نفوس خدا خواه خدا جوی  
 خدا کوشیم حکایت مؤمن آل فرعون را خدا در قرآن برای تذکره  
 نموده و بیداری و هوشیاری مؤمنین فرموده اگر کار زب است تمام  
 میشود و اگر صادق است و متعزض او شدیم و از تبت کردیم البته  
 ما نام میشود و معتذب ببناب الیم خواهیم شد علاوه خلاف است  
 وقت از ایشان دیده و شنیده نشده است آنچه شنیده شده یا از  
 ملکان و دشمنان بوده و یا از بیخبران و انگی دیدیم و منجر کردیم  
 هر چه بیشتر تعزض نمودیم زودین و منجبر کردیم و سبب ملاکت و تدریج  
 فراهم آوردیم سینه شدند و قوت و قدرت و عزت و شهرتشان <sup>بیشتر</sup>

و حال در نهایت سخت و کمال ترس و غایت سترت زندگانی میباشند  
 حضرت شهباده را میفرمود و آخرین نصیحتین میبودند و شاید در دلیل ذکر  
 میکردند و زود صبح مرا خواست و عذرخواست و فرمود امر را بر ما مشنبه  
 نموده بودند و بسیار منظم از شما و مشکرم که شایسته تذکره و انبیا بودند  
 شدی حکومت نباید برود جهان و امور روحانی ایمانی داخل نماید  
 و عرائض ما را محبت فرمود و آنچه از مال التجاره و غیرها که در دستم  
 خواست و حاضر کردند در حضورش تسلیم نمودند و سفارش بنای  
 فضل بیروت نوشت که شیخ را کمال محبت و رعایت و مینت  
 نمایند و با آنچه با اوست از عطا تسلیم حضرت عباس افندی کنسید  
 و فرمود دست حضرتش را از جانب من بیوس و عذر بخواه و سکت  
 غوغونا در جای تابید و توفیق کن که تلافی ما فات نیام و کدکک بعد  
 که بپلبران رفت و وزیران و بزرگان و اعیان و بدن میبودند و رحم

بمورد ما می میرزا رضا قلی بنده و خادم و برادر پدیری جمال قدم جل جلال  
 دارد شد و حضرتش را مسترئی نمودند که برادر حضرت بهاء الله و ارازه  
 و خوف فرمود من پدر دارم چرا بپدرم در انبیا سانسید حضرت شهباده  
 بر آسفت و توبیح فرمود که زهی منافرت و عزت و مساوت که بر  
 حضرت بهاء الله باشید بسیار شرف و فخر ایران و ایران است  
 که حضرت بهاء الله ایران است هر شاخه زاده و وزیر و امیر که هر وقت از  
 بعینه رفت از جهات عذبه سب ذلت و حقارت دولت وقت  
 ایران شد و هر روز باین در خانه توبیر دآن در خانه پاشای امیر متقی و  
 ذلت و شکایت و بدگفتن از شما ایران و بزرگان ایران نمادی کرد و  
 مسکت بخشش و طلب مواجب مسترئی نمود و توحش و بربریت  
 و فقر و دناست طبایع اهل ایران را نشان داد و فنا بایند و حضرت بهاء الله  
 با اینکه سرگونی دولت بودند قیامت آینه و طایفه و در قار و سلطنت

حکمت فرمودند که ایران داریا پنا را زنده فرمودند و چشما زاره دشمن بدین  
احدی نرفتند و ملاقات نفس مانحو آسند هر کس خدمشان رسیده کل  
ملاطفت را فرمودند و از تقدم تمدن حسن آداب و انسانیت ایران با  
حکایت فرمودند و منی حکمت فرمودند که کل بزرگی و بزرگواربان نهان  
داوند و دانشنده و بدند که در ایران چنین اشخاص که سر خسته معارف و مبین  
تمدن و انسانیت هستند موجود است در مجالس متعدده که اعظم و اکابر  
حاضر بودند که آنرا وزارت فرمود بقوت و دولت و نذا بر سینه  
دول با حضرت بهار آهه مقابلی خواستم و معارضه نمودم هر چه بیشتر  
کو شدم قوت و قدرشان بیشترند و حکایت اخذ و منبسط حضرت  
سلطان و عزائن و خواندن آنها را چنانکه گذشت فرمود لذا دانستم  
قوای خلقیه از مقابل نمودن این امر عاجز است و بجز حضرت سلطان هم  
همانند که تفرمن با خیر ب برای دولت مفران بسیار است در میان  
ن

بسیار که در بلاد ایران با غوای و جاجله امت و طبع اولیای دولت  
اجبا آهه گرفتار شدند علت خلاص و آزادیشان این شخص خاص  
عاقل منصف با مروت شد و در مجلس شورای دولتی فرمود دولت  
ایران در نفعی و اخراج حضرت بهار آهه از ایران است بسیار که  
فرمود زیرا اگر سرش غالب و جاجله است اگر در ایران سجون بزرگ  
از اطراف عالم برای زیارت معاش میباید و بر نغا و ثروت  
ایرانیان بسفزه و مثل حال که اموال ایرانیان که برای زیارت که  
مقطعه و درین سوره و بقاع بیشتر که بخارج میرود از بعد هم برای زیارت  
بقعه حضرت بهار آهه و مهاجرین و انصارش بخارج خواهد رفت  
و با جمل چون بصدمت تمام و بصیرت کامل بدولت و ملت ایران  
خدمت نمود و در این امر اعظم هم بعد از تقدیبات و اذنیات  
لامنایبات انصاف داد و شنیدگر شد و بقدر قوه خدمت نمود

جنگ که حضرت سلطان شهید بصره طبع محبت و صیانت آن  
 مظلوم را در سنین اخیره میخواست لذا از رحمت منبسطه رحمانیه  
 کلمه غفران در حقش نازل شد از سبقت رحمت العالمین <sup>فان</sup>  
 و میرزا هدایت الله برادر اسناد و یکت نفر از افاضان از کلبا بجان  
 بطهران آمدند برای خلاصی ایشان و نتوانستند و با بوسه مرهمی کردند  
 و از او شدند بهایان مقصدین سحر نین پنجم جمادی الاول ۱۲۶۲  
 و خرد جان موافق شد با عید سعید حضرت علی و مدت زندان  
 پنجاه و پنج روز و برای بهایان دو عید سعید مبارک شد اما از یک  
 مرتب بر این مجلس و جلای فی سبیل الله برای اسناد حاصل اول فن  
 اموال و زخارف و طلبشان بود که محمد رحیم سابق الذکر تنبیهیت  
 نائب السلطنه و علما خورد و زیاده از صد هزار تومان بشد ثانی  
 بیرون کردنشان از مدرسه مادر شاه و قطع کردن بستری بودند  
 مگذر

مگذر شدند و فخر و مباحات و خوشی و مسرت میفرمودند که امیرال  
 فایده و زخارف دنیای دنییه برای نفوس فایزه دنیاست و عبادت  
 خیر و البقی و عاهد و شا کر بودند و بر حسب شتی بر فضل و علشان افزون  
 زیرا قبل غولی بود بدون فعل و اسی بود بلا سنی و ملا و طلبان  
 چه برای درس و چه برای دانش امر الله بر حسب شتی زیاد تر شدند  
 و بخانه ایشان میرفتند و بعد از چندی دانستند دولت از فراد و طلبان  
 با ایشان راضی نیست و کرات در نهایت ملاحظت و مهربانی  
 از طلبان عذر خواستند و ادوات شریفشان را مراف و عفت  
 خدمت امر الله و نشر نجات الله و اعلاء کلمه الله و معاشرت با  
 اجاباته و نوشتن اسناد لایات بر بشارت ظهور کلمه الهیه  
 باسم الهمیت و ربوبیت و پدر آسانی جا ویدانی که موعود مسیح  
 کتب و صحف ربانیه است و از صحیح آیات کتب و بیانات صحیح

کتابت فرمودند که نصف بنرضی را مجال توقف و انکار نیست  
 پرداختند و چون آتش طغیان و عصیان و سرکشی شیخ عبیدالله کردی  
 از قبیل طباس و عزمه آقا از قبیل سکور در سال ۱۲۹۶ در شوال درویش  
 خفیة نویسان دولت برای اطلاع حال اهلای معین فرمود مخفی نماند  
 ظالم ترین و شقی ترین ماس خفیة نویسانند مخصوص ابرانی و مردمی  
 ابرانیان باشند که محض اظهارند مت مردم را متهم مینمایند مخصوص  
 اگر با کسی فرضی و یا حرکت و با طمع داشته باشند و بالخص با طغیان  
 مبنویس و مردم دولت و ملت البته او را هر ساعتی تهمت و افترا  
 زحمت میدهند و از تبت میکنند خبر دادند حکومت را که بهانایان  
 اسلحه و تفنگ بسیاری جمع نموده اند که برای سرکشی یا غی بفرستند  
 و با او متفقند و مخا بره سرتیبه دارند و آن اوقات حاضر کرده بود  
 دولت (گفت دو مرتب فرست) مسایر برای نظم محکم معین بپس  
 طران

طران و او نامور شد و شبانه اطراف خانه ها بگردانند و زده بودند  
 عساکر مسلحه پیاده و سواره گرفتند و با کتف از دیوارها بالا رفتند  
 و ریختند در خانه ها در یک خانه یک نفر مرد و یک پسر دوازده ساله  
 و در بعضی خانه ها بیشتر و یا کمتر گرفتند و بستند و در سرانفرزان  
 و اطفال را در اطراف حبس کردند و همه جای خانه ها را حتی جاه را  
 بدقت گشتند اسلحه و آلات حرب ندیدند که سهل است کار در  
 بیاز خوردگنی هم ندیدند و چون نامور بودند مردان و پسران دوازده  
 ساله را بردند و حبس کردند عاقی طران بود و در سنچ غلیمی بر پاش  
 ملاحظه فرمائید بر نسوان و اطفال نصف شب عساکر مسلحه پیاده  
 و سواره بر خانه هجوم نمایند و بزرگترانش را اسیر و زنجیر کنند و زنان  
 و طفلان را حبس و نفسش منازل و محلات نمایند چه میکنند و بیکه  
 زنان و اطفال را از تبت نمودند و فرات کردند بسبب ریاست

گفت) بود و چون صبح شد و این هجوم مشهور بر نفسی بر نفسی دشمنی  
 و غرضی داشت و باطنی او را شتم نمود و بازار مقصدین و منزهین  
 و رؤسای بکه بخون خوردن بهایان تشنه اند کرم شد و تا عصر مقصد  
 و مستاد نفر را با فتوای قتل علی بنطیه بردند و حبس کردند و از بسیاری  
 علما و یا اجزایشان رشوه گرفتند و مرض کردند و بنطیه نفر ستادند  
 و اکت دوشت فرت) رئیس نظیبه و پانی و نیزض آشوب و ریاض  
 خلق و فتنه و فساد طاعتی از اید شبانه بدر بار پادشاهی رفت  
 و معروف درشت خانه پائیراک شبانه هجوم کردیم و رجالش را اسیر  
 و تفتیش و تفتیش و تفتیش نمودیم صاحبانش مردمان عامی ساده کاسب  
 دور از این انکار و خیالات بودند و علاوه بر اینکه سلاح ندیدیم  
 کار دکوشت خورد کردن هم نیافتیم و امروز بسیاری را با فتوای  
 قبل بنطیه آوردند و تا دوسه روز دیگر به پانصد هزار میرسد و میرسد

دو بیت و صد بسته و نزدیک دارد و کذکک منرض و دشمن  
 و اگر می آشوب خواهند و البته تزلزل و اضطراب عظیمی در طهران  
 و سایر بلدان ابران حاصل میشود و عاقبت بسیار مغرور و خیم است  
 و مخالف سیات و مباین رقت پرور است لذا اعلی حضرت  
 امر باستنطاق مسجونین فرمود و فتاوی علما را اقتا فرمود و در است  
 مسجونین ثابت شد و با اینکه کبریات و ذات صدق بهایان  
 و کذب و بهتان شیاطین موسوسین در صدور را تجربه و امتحان  
 نموده بودند و حضرت سلطان هم بالطبع راضی تفرض نمود و حفظ  
 و اساسی بهایان را میخواستند و با ثبوت بر ایشان از شدت اجاز  
 علما مره واحد امر مجلسی مسجونین فرمود بعد از ایامی یکت یکت را  
 به فضات خلاصی بخشیدند فاضل و ایامی گذشت که حضرت  
 استاد در فتوه خانه در در خان مروی که قتل نریمت و سبت اکابر



و اعیان نشسته بودند با جمعی دوز معقول و منقول و ذوق در صیقل  
 صحبت میفرمودند سه نفر وارد شدند و قریب با ستاد جاس و چای  
 خواستند و استاد بفرست جاسوسی و مراقبت اینها را داشتند و بعد  
 از شرب چای بیرون رفتند و طفلی را فرستادند که بنجوی با ستاد  
 ذکر نمود بیرون قهوه خانه خانمی ششمارا میخواهد استاد تعیین فرمودند  
 سه نفرند و نامور کبر فتن در بردن ایشانند و با احترام و بدون دبدون  
 و دانستن عموم عوام کالانعام زیرا میدانستند باذن و خانمی را می  
 دانستند ندارند صحبت را قطع فرموده و برخواستند و بعد خواستند که  
 کار واجبی پیش آمد و چون بیرون آمدند آن سه نفر در نهایت ادب  
 و ملائمت ذکر کردند رئیس نظریه گفت ایشان را نخواسته و استاد بیرون  
 سؤال کرد برای چه فرمودند حاضریم و میرویم و در راه بزرگترشان عرض کرد  
 جناب ششمارا عالم و مشهور و مفضل و دانائی هستید حیف نیست با این شایسته

و در مجمع عام دعوت میکنید و برضت دولت خلق را میخواهند استند  
 فرمودند شما گفتید رئیس نظریه تو را خوانستند و آدم و از شما پرسیدیم برای چه  
 در خواسته است شما را هم چه کار بکار و حال من و بخل شده و عذرخواست  
 در رسیدیم و رئیس حکومت نمود و غیر ترجم در مجلس گذاشت و فرمودند  
 بهایان خوب میدانید که او را بایان کلام و قول آن تغییر میکنند و لو  
 گفته شویم و من میدانم مقاصد شما را که خبر است و نافع است برای  
 عموم طوائف بخصوص ایران و ایرانیان و لکن رد ساسی روحانی امور را  
 در سپگاه حضرت سلطان مشبه نموده اند و دارم کتب شما را دیده ام  
 آیات نبیات و تعالیم و احکام حضرت بهاء الله را پس استند فرمودند  
 بهایان از جان و و جبران دوست دارند که حاکم شوند در بلاد مردمان  
 با علم و فضل و انسانیت و اطلاع تا نظر کنند در بر جری از امور بهایان  
 و جو روحانی بنظر یک کاشف حقائق است و ما سروریم با علم سرور

و کمال تشکر را داریم که در بلاد ایران اسس مخافت و حفظ حقوق انسانیست  
 گذشته شود و خواستن مثل آنحضرت را از او و پادشاه صادق این است  
 که حضرت پادشاه مقصودشان تا بس عدل و رعیت پروری و ترقی  
 ایرانیانست پس بیست نیست که از اهل ایران مثل شما کسی کاشف حقانیت  
 و حاکم عادل و مخافت و بیغرض و دوست عالم انسانیتست  
 چه اگر بود آنحضرت را آنچه استند و محتاج بودند و بهایان حامد و شاکر  
 از آوردن آمدن آنحضرت و قدر این موهبت و نعمت را میدانند زیرا  
 کسی که خواند و بدید نفایم حضرت بهاء الله را و بیغرض است مقاصد  
 خیریه را میدانند و بعین البقیع مشاهده میفرماید که مؤمنین این امر را  
 خدا مقدر و مبری فرموده از دخول در سیاست و رعیت صادق  
 مطیع دولت و دوست و خیر خواه دولت و قند و قندی و عزم  
 جوی ندارند مگر صرف دیانت و خدا پرستی و از دون خدا چشم پوشیده  
 درضا

در ضایح الهی را بجان شناسند فرمود اول آنچه منجی است از ستمها پس  
 نمایم خود بخوبی و در ضایح فرمودید و ثانیاً دیده و دانسته ام خواند و شایع  
 خیریه شما عاقبت ایران و ایرانیان را ترقی میدهد و متمدن مینماید اما  
 قسی حرکت نمائید که آخوند پاره فتنه و فساد کردن مینماید و دولت را  
 مجبور بماند و جس شما نمایند استند فرمود آنها از افکار باطله و مفاسد  
 مقاصد خودشان بد سانس و وسوس خلق و جعل فتنه مینمایند و از  
 کلیه مغایر دولت و مصلحت و منافی راحت عموم و اساسین  
 نفع انسان و ترقی وطن و اذعان و ابیان اسلام و تعظیم حضرت  
 خاتم الانبیاء و آینه هدایت نشینند اند و حضرت اجل هم خوب از دینت  
 ما اطلاع دارید و هم در انبیت که شریف دانسته اید و نظم هر ان  
 در نهایت و اساسی عالی منوط بکفایت و درایت حسن تدبیر  
 و سیاست و عدالت شما بوده صدق عرض اشغال این بنده را

و کذب و بهتان آخوند با را در دست ابد ما چه کنیم کتب خلاف قانیه  
از بهایان صادر شده بفرمانند چه بوده از دینان نیکه رند و  
انسانیت را نمیتوانند بشهوات نفسانیت و خود پرستی آخوند با <sup>بیل</sup>  
کنند شما بفرمانید چه کنیم تا بدینم و از حد خود تجاوز ننمایم فرمودند از غلظتی  
و لوجرتی از شما ظاهر نشده است هر نسبت قبیح فضیحه بهایان داده  
بمنجین دستیم کذب و بهتان است و ناشی از حسد و ظلم و دشمنی است  
و ما خوب میدانیم در مستقبل همت شما بهایان ایران ترقی میکند و ما  
منتظران بشوئیم و استناد در حق میکند و عذر بخوابد در اجابت <sup>بیک</sup>  
تشریف داشتند فرمودند و برای حاضرین حکایت فرمودند و بعد  
سفر فرمود و بلا و ابراز اسامی فارس و کرمان سیاحت فرمود و با <sup>علما</sup>  
و فضلا و روسای روحانی ادیان و مذاهب ملاقات فرمودند  
و صحبت داشتند و کمال مهربانی و ادب و محبت با هر یک از <sup>مرا</sup>  
دشانه

دشانه القای کلمه حق فرمودند سوامی حاجی محمد خان ابن اثیم کرمانی  
از علمای شیخیه و صنفی علی شاه از مرآت صوفیه را که قابل ملاقات  
نداشتند و تفصیح اوقات داشتند و با جمله حوادث و وقایع و  
مصائب و مصایبیکه از سال ۹۳ تا ۱۰۲۲ واقع شد دلوسبباً  
عظیم و کبیر و جسم بود اما نسبت بسین قبل اهمیت و خوف <sup>منظر</sup>  
داشت و عزت و نعمت و مرتبت و ... است بود و ما میگوئیم  
در احقصار و الجمار و فانیکه فائده علمی و تذکری و حل مشکل دینی و <sup>دینی</sup>  
و حکمتی در او باشد عامی آن انام را طهران بود و سبب <sup>نشانه</sup>  
فرموده اند که حضرت شیخ نوشته اند با اینکه اهمیت بسیار از <sup>چینی</sup>  
دارد و آن دو امر است یکی آنکه خود حضرت ابو الفضل روحی <sup>تشریح</sup>  
الغذاء در هر مجلس و محفل تکرار میفرمودند امر عظیم است عظیم و امتحان  
و از بابش جسم است جسم چینی است و از سنن سن تغییر و لن <sup>تنبه</sup>

ربانیت خوبت نفوسیکه آرزوی فداشدن از راه خدا دارند  
 همیشه از الواح مقدسه و آیات بدیدر تانبه با خود داشته که بفرمایند  
 حضرت روح صلیبنا را با خود حمل نموده باشند که اگر نغمه منبلی و  
 گرفتار شدند چون برهان و شاهد صادق این بها بود نشان با خود  
 در راه قرار دهند و نگارند و سخن نگویند و پاک و خالص از آتش آرایش  
 بوده مالک آفرینش بقوت الهیه خارج میشوند و بقوت قلب و  
 استقامت عظمی و شجاعت کبری سعادت و توفیق میگردند و بجان  
 جازا نشان تراب استخوان جان بخش مینمایند روی لبانه غذا آرد  
 و ثانی آنکه در اکثر الواح مبارکه من لا یزب عن علم من شیء که آن  
 ایام با تقوا هر یک از فدائیان عبده مقدسه میرسید ذکر استخوان  
 واقفان بندگان ساحت اقدس و نبات و استقامت کبری  
 و عروجشان بعارج قدس بود لذا معتقد و مستقر از ایشان بزرگ  
 بودند

بودند و متصل بناجات و تفرع و انبار مسلت حفظ و می بست  
 و صیانت ذرات تریایه سحر که در هوای محبت ربانیه از غما  
 و ذواب استخوان بنمودند و علاوه از محارم و غلوتیان نائب السلطنه  
 که فدائی تراب اقدس و غیر مروت بودند و در سینه سینه مجری  
 دو سال فی سبل الله بلایا و درزایا و اذیات سخن و غارت و دقت را  
 بمرت تحمل فرمودند خبر دادند که حضرت نائب السلطنه فرمودند ما  
 تا نام بهائیان را شناسیم و از مقاصدشان مطلع نشویم راحت مطین  
 نمیشویم و دولت در خطر عظیم است از حصار عرض کرد از معارفشان  
 که بر رای می شناسد و بر او را جانشند بگیرد و تطبیح فرمایند خلعت  
 و انعام بدهید و اگر نشد شگنج و عذاب کبند تا بر وز دهد و بگوید  
 عارف شوید فرمود مکرر واقع شده است که آورده ایم و انواع و  
 اقسام عقوبت را نموده ایم نگفتند و حق در علی اکبر که از معارفشان

خواستیم و هر قدر نوازش و مهربانی فرمودیم و وعده انعام و احسان  
 کردیم و خواستیم که نشان دهد و اسامی نامها را بگوید گفت خود بهائی  
 هستم و احد بر این بنامم و بعد بسیار از بیت و زجر و عقوبت و عذاب  
 باد نمودند و صبر کرد و ستر نمود تا حاضرش نمودیم و فرآشان <sup>غیباً</sup> در بر  
 آمدند و آنچه سنجید و عذاب نمودند اظهار نداشت و پس از آن ایست  
 بسیار که نفسی طاقت تحمل آنرا ندارد امر دادیم که در مجلس مقابل <sup>عین</sup>  
 دندانهایش با بکنند و بر سرش بکوبند در این حال بگفتی عاصی شد و گفت  
 بچه انصاف و دردت و دیانت و خدا پرستی اگر بدانم و بشناسم  
 بگویم و حال اینکه باین قسم ظلم و اذیت و جفا بینانید هزار جان  
 سیه هم و صد هزار عقوبت هر روز قبول میکنم و دوستان و بندگان  
 خدا را سز میکنم و حفظ میکنم و اگر بگویم و اظهار کنم جواب خدا را چه  
 بگویم و اگر بگویم عمل من نفع است از عمل شتر و بزید و چون این رفتار  
 و کردار

و کردار و گفتار از او دیده شد فخل و شبها نشدیم و او را بمجلس کشش  
 فرستادیم و از این اجبار متصلا از روایت متعده و حتی از منصفین  
 غیر مؤمنین هم میرسید و چون این خبر را آن شخص این مؤمن داد  
 و حضرت ایشان مشهور بعلم و فضل و دشمن ایشان فرعونیان  
 و نفوذشان هم بسیار و اکثر خلق هم شخص ایشان را با سوره بر سرش <sup>نهند</sup>  
 بخلاف سایر بهائیان و مبلین که اکثر را دلواستاز میشدند  
 شخص او را اینها سزاند و اگر هم بشناسند چون معروف بعلم و فضل  
 نبست مثل ایشان خصمی خود نخواهد انداختند <sup>مگر آنکه</sup> لذا اصلاح دیدند  
 حضرت ایشان برای تبلیغ امر الله و نشر نعمات الله سازند  
 فرایند و سفرشان با احتشاش پر خیر و برکت و مغبه و شتر در  
 در میان جان و جان و جنت و معراج و مسود بهقام تفسیر  
 اول برای حضرتشان و بعد برای طالبان و مجاهدان بود علاوه <sup>بیک</sup>

قد بکسکه برده شده شود بانی ابدیت و تنبیکه فی سبیل الله کشیده شود  
نفوس را اجابت بخش است و نورانیت و روحانیت و در حمایتش ابدی  
سرمد انور پاست است فاضل در سال هزار و سیصد همدی دهی  
همی دارد طهران شد عاصمی بنده لیس ایسی اسم خود را بنده علی اکبر  
گذشت زیرا مرحوم متصاعد با من عزت ابدیه جوار رحمت رحمانیه  
دستی باین اسم شخص شاخص غنی کریم مومن معتمد ثابت مستقیم برادر  
زاده این همی بود و حمایت دولت علیه انگلیز که همیشه این بظاهر  
عمود عاصمیه نشین مجلس او در بزه خوارخوان احسان او در سرفراز با هم  
او بود بعد از مراجعت از ساحت اقدس و عتبه بوسی در طهران طهران  
بجای پنهان حضرت رحمن نمود و این سبب همدی دهی بدست  
و وسایل نوشتجات و مخلفات انرحوم را با اسم ایسکه بوزارت <sup>مستقیم</sup>  
و مؤمنات انتقام عدالی جوار رحمت ربه الاهی برساند تصرف نمود

و کمر را

و پیش را اسم انرحوم گذاشت که لک ستارک انفسه است بیایند <sup>مشکل</sup>  
و پنجاه سال اسم ستارک را العالین بر فجاج اعمال و افعال و احوال  
و امال شیطانیه او پرده کشید و چون سوء ایات و شهادت و خود  
پرسنی و نفاق و نفاق او از حد گذشت و خود او نتوانست سر کند  
و خود پرده خود را درید سبحان الحق الاهی بیامل کل نفس علی شاکت  
منزه است خداوند بکه قادر است انسان را با علی درجه قرب رساند  
و از ملک بگذراند و با سخانی با سفالت طین از قرب از جن رحمت  
فرماید و مقدس است پروردگار بکه در قرآن فرموده است <sup>وین</sup>  
للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون و چون خواست ذکر این  
ناحق مردود و منافق مطرود و ناقض رحیم و ناکس نسیم را با ابرار جای  
اعزاز هزار مرتبه معتمد شده نماید و حشمت کرد و جلال و حیرت نمود بخاتم  
دلرزید بنام و مضطرب شد ارکانم و مکتور و مضرب شد بیانم و بنده <sup>شیان</sup>

بردم و پس مبارک مولی الوردی الذی یطوف فی السماء اکسی و تصفا  
 العلیا حضرت عبدالهیا روح المفزین و المخلصین لرب اقدام خدا  
 الغداء منوئل شدم که از سر نفس ناره دوساوس شیطانیه و دسلس  
 ختایه این بنده درگاه و بندگان استن اقدس را حفظ فرمایه زیرا  
 نفس عمود مخصوص عهد حضرت مقصود و ابای از سجود از شیطان بود  
 که خلقی من ناز و خلقه من طین قیاس نمود و ناضین عهد جهال قدم  
 واسم اعظم این قیاس شیطانیه را هم ندارند همیشه بنده و خادم حضرت  
 عبدالهیا در جمیع جهات جبا و سببا و جبرتا در دماغا بوده اند و ما بود  
 بسجود و شیطان بزرگ نفس ناره است که این نوع را نکند است دخل  
 سفینه نجات شود و هلاکت نشود و سامری را از حسن جهات خارج  
 نمود و هبوطا را از روح روح بخش حضرت روح مجرد داشت و دریا  
 این قصص و استنانات در جمیع ظهورات بوده و از سنن الهی من معتبره

ولن بتبدل است و اگر نفس عهد دومی و هجید دیگر چون مروان و  
 زیاد و یزید و امثالهم از مظاهر نرودیه و فرعونیه و بوجلیه نبود که  
 جنف است معانف بکرشان منبر شود و آلوده کردد مصادیق  
 فهل یظنون الا مثل انام الذی خلوا من قبلهم و امثالها ابدی معلوم  
 نبود و موهوم بود و اگر بصیر توحید نظر کنیم بحکم آیه مبارکه و افینا لهذا  
 کما بدکم تعودون فریقا بدی و فریقا حق علیه الضلاله و آیه مبارکه  
 یوم نطوی السماء کفی السجل للکتاب کما بدنا اول خلق نعبد و عدنا  
 علینا انما کتا فاعلین مشا به ما نیم مشهود میشود که آنچه در ظهور است  
 قلیله خبریه و مشیره از مؤمنین ثابتن و یا منافقین ناضین  
 ظاهر شده در این ظهور نذر حضرت محکم طود با علینا و ادینها و انورنا  
 و اعلینا بایه واقع شود و ابی الله الا ان نیم نوره و لو کره الکافرون  
 الت نعنون المشرکون علی عقابهم اکسون مخفی بر اولو البصائر

المبیره و ذوی العقول مستفید نبوده و نسبت که احکام و خطابات  
 و بیع و ثنا و قبول و اظهار رضا و انواع عنایت و الطاف از حضرت  
 فضال قدم که بر نفوس حادثه اسکانیه مستفیده ظاهر میشود مرتب  
 بر صفات حسنه و افعال طیبیه ظاهره که ناشی و طائف ایمان  
 او بانه است و با او است مادام خلاف و ضدش از او بروز نموده  
 و چون ظهور نمود معلوم و محقق و مشهود میشود که ایمان و انبیا صلی  
 مستودع بوده و مراتب ز مستقر و ثابت در مبداء و آب  
 و چون تبدیل بقض عهد و عداوت شد آنحال و آن شخص شخص قبل  
 سراج قاهر و شایسته است مادحش صادق است و چون خاموش شد  
 قاهرش صادق است و در هر دو حال آتش سراج است <sup>حاکم</sup>  
 استدالات و بیانات بیناتی حضرت شیخ فاضل بردین بهائی  
 درباره دهمی و همپهای امثال بسیار است و فانی ترک کرده و مختصر

نمود و عرض میکند این ناقص ناعین مسافری بعد از غروب آفتاب بحال  
 ذوالجمال حضرت رب الارباب مرتب بجهه سال شب در روز <sup>بیت</sup>  
 مستعد و کثیره در رد و کذب و ترویج ناقصین ناکهین علی اعتقادیم  
 نوشت و در مقابل ناقصین امم قبل بار داد و اقبها و نطلبها و جعلها  
 و اشغها و انقضها و انتنها ناقصین کتاب عهدی حکم مخصوص چون  
 بیان مخصوص جمال قدم و اسم اعظم دانست و بطریق کتب است  
 و بیانات مبارکه سبحانی مردود تر و شرکتر و ملحدتر و ناعقبر و منافقتر  
 شمرد و ثابت نمود و هر هزار کتبش با طراف عالم رفت و بجای  
 اعمال و فتنای اخلاق و افعال و احوال و تقدمات و اذیات و  
 اکاذیب و باطیل و انشیات را با مرآت و مرکز بینان واضح برنگار  
 نمود و نشان داد بعد از همه این استدالات بجهه سال و آن  
 اظهار خلوص ارادت و بندگی و محبت و خاک راه نامین بود



چون متابعت طمع نفس اماره شیخانیه حیوانیه شهوانیه ادرافرمود  
 شرک و کفر و کما و نفاق و نفاق و نفاق با نفس را ظاهر نمود و معلوم  
 شد که ایاتش از اول بطبع و نفاق بوده کافر و مشرک خود را شرک  
 و کافر نمیداند ولی نافع و منافق میدانند نافع و منافق است  
 و دانسته بر خود لعن میکنند حال مقدار جهالت و کجاست و تفاوت  
 و کجاست او را ملاحظه فرمائید که اعتبار با اولی الالباب حضرت  
 رب الاربابیکه از اصول دینش محبت جمیع ادیان و مذاهب و توحید  
 انسانست و در جمیع الواح و کتب و زبور و صحف قلمه میفرماید منی مرتع  
 اکید واضح از سب و لعن و مایکتد رب القلوب فرموده و از ضرورت  
 و بد بیبایات دین و آئینش گشته در صد و زیاده لوح مبارک منقذ  
 ناقصین عهد حضرت نقطه اولی را با اختلاف بیانات یعنی کل  
 الذرات و لغنهم الکائنات و لعنهم لسانهم و لعنهم اركانهم و لعنهم  
 ذواتهم

ذواتهم و لعنهم حفا لغنهم وان الذی نقض العهد علینا المکت و المکت  
 نازل فرموده و باین قهر و غضب و سخط ذکرشان نموده حال  
 حال ناقصین جمال اقدس و کاسرین عهد و میثاقش و مخالفین  
 کتاب مبارک اقدس و کتاب عهد و اکتسابش که جب انقلم با  
 هو کائن است بدانند چه قدر مباحین با مقاصد خیریه همیشه اجتناب  
 و بچو مد مصدا و راحت و آسایش عمومیست و بچو شان معنی  
 تعالیم و قوانین ارتباطیه الفیه است و چه قدر معارض با شران  
 مجال بمیثال است که باین قهارت لعن فرموده و کذکلام  
 و نازل آیه هاشم و الان دیان بالروح و الزمان در هزار لوح منقذ  
 منیع منی اکید واضح صریح فرموده از معاشرت از لیسای ناقصین عهد  
 حضرت اعلی حتی فرموده اما اگر ممکن بود منی میفرمودیم دخول منی نیز  
 که یک نفر از ناقصین است زیر نفسان سینه دارد و هر قدر

انسان قوی البینه باشد ناچار سم در او تا اثر نینماید و کسل و ضعیف  
 و در بخورد و محمودش میکند و این بسی معلوم و مبرهن است که شیطان  
 با سم حرم در قلوب القای شبهه بیناید که اگر او را بشناسند البته او را  
 رجم میفرمایند نمود بانه اگر حرکت لباس کوفته داخل کوفته شود  
 بی ناقضین اعداء الله خوانند و مت کردند که مقابل جنت فرود  
 ساخته تعمیر شده فرزندینها ماشینی النفس و تقر الایمن و تلتذ  
 ان الذان مطرز دست قوی قدیر بیده ملکوت الامر و الخلق و هو الخاف  
 علی خلقه یفعل ما یشاء بسلطان و یکم با برید با حسانه جهنم و محیی بانه  
 ولی این حسرت را بگور میبرند و سلطان ممالک غیب و شهودت میکند  
 و قطع میفرماید و ابر ناقضین را و امرش در مرکز نشانی و انقضت میفرماید  
 و از خلاف و اختلاف و تناقض و تناقض پاک و مقدس میفرماید  
 حضرت ابو الفضائل نورالله مرقده میفرمودند جمال ذوالجلال ارشاد فرمودند

هر جا ذکر فرموده اند هر دم در صفتش نازل فرموده اند یعنی دست برد  
 نیست و ختم است که جمیع روی زمین را بهشت برین فرماید و این  
 مانع منافقین چون وارد طهران شد هر نفسی ضیافتش میکرد و دعوتش  
 مینمود میخواست از او که نفوس همه اجباب را هم وعده بخوابد و  
 بیسلاوه جای صبح و عصر و موافقت شب عمومی باشد لذا در کجا  
 هفتاد و هشتاد نفر موعود بودند و هجرت و سیصد نفر هم داخل  
 و خارج بشدند و منافق مثل خود او هم وارد میشد با اینکه از نیر  
 ظهور حضرت محکم طور در الواح تدبیر بسیار دلوح مبارکت منفذی  
 خود او نمی صریح فرموده اند که مجالس زیاده از نه نفر نشود و هر دم  
 میدانشند و با او هم اعتراض کردند جواب گفت شان نزول  
 ایاتر ابدانم و بنض اراسته نمود بانه در دهم است و یاست  
 و تعلیم همه اجباب کمد و کرس کرد و فان نهران بود چون این

حصان و طغیان و کفر از ازاو دیده خائف و مضطرب شد سفر  
 نمود فاضل از اتفاقات با منافق لباس فروشی صحبت داشتند  
 و او را در مجلس عمومی آوردند و کتاب مبارک مستطاب انبیا  
 باو داد و آن منافق کتاب مبارک را با ناله و زاری در فریاد و <sup>سینا</sup>  
 نزد حاجی ملا علی کنی اعلم علمای طهران و غنی غنی ایران برد و غایب  
 شگایت نمود که خوابیده بهائیان اسلام و قرآن را محو نمودند و حجاب  
 بکنی از حد گذشت امر با فرجش داد و بذلت پیرانش کردند و چون  
 این مجتهد طردش نمود جوش و خروش و ناله و فریادش بیشتر از <sup>سینه</sup>  
 شد و بجای سبب صادق که گریز و خونخوار تر از کنی است شنید  
 و بنای شگایت از بهائیان و کنی که است و سبب صادق علاوه  
 بر اینکه بخون بهائیان سبب است دشمن الدکنی هم بود و همه بر <sup>سینه</sup>  
 و غنا و ثروت او داشت بقبیکه کنی را تا عمر در منبر میگفت و او

او را سبب کاذب بنامید لذا سبب صادق و نصیحت بر بار سینه <sup>لشند</sup>  
 تا جداری نوشت و عریضه هم بنام سلطنه و از شاه را خودش  
 بواسطه تقدیم نمود و از نایب السلطنه را بلباس فروشش شاکی  
 منافق مطرود داد و با یکی از خواص خود با کتاب مبارک انبیا  
 نزد نایب السلطنه فرستاد و نایب السلطنه سوال نمود تو بخانه ایشان  
 رفتی یا ایشان بدون دعوت تو بخانه تو آمدند عرض کرد من فریم  
 و نایب السلطنه هم زجر و طردش نمود و چون شاکی منافق در <sup>کلی</sup>  
 اوسبب صادق از این دوسه و دسیسه مابوس گشتند و عاقل و نجیب  
 و اهل منبر و در ادبش را تشویق و تحریص و تطبیح نمودند که در منابر و <sup>محل</sup>  
 عمومی و اسواق انواع فساد عقیدت و فساد و شرارت و تباهی  
 اعمال و فضائح افعال را نسبت بهائیان بدهند که دین اسلام  
 محفوظ ماند و خدمت بزرگی سببه انام نموده باشند و سبب <sup>من</sup>

نایند و تبری و پزیری جویند و عوام را بشورانند و چون بازار این  
 حیل و خدعه شیطانیه رواج گرفت و شهرت یافت بعضی خیرخواهان  
 دولت و ملت و دوستداران انصاف و دردت برسوء عاقبت  
 این رفتارها و گفتارها و شورشها مطلع شدند و سبب علیحضرت بیاید  
 رسانیدند و از دربار سلطانی قدغن سخت اکیده غضب آئین شد که ذکر  
 بهائیان را بسوء نمایند عاصی قصه شیرینی بنظر آمد حضرت سلطان  
 بیزاد علی اصغر خان صدر اعظم فرمود نظار منای و عظم بمدانی را بخوار  
 و بکوزن قجه ولد الزنای بدرسوخه محضد شر برفته جوی نور بعینت  
 و حال و اعمال بهائیان چه کار از اسلام و ایمان اسلام من مسلم  
 من بده و لسانه در بنبر مسلمین را متذکر کن و صدر اعظم آن مفسد فرود  
 خواست و برخواست و او را استقبال نمود و مقدم بر خودش داشت  
 و بعد از چند دقیقه امر نمود او را در مجلس بر پا داشتند و آنچه شاه فرمودند  
 داده

داده بود با کمال غضب و سخت با و داد و چون پیام شاه را رسانید  
 برخواست و او را آورد و مقدم بر خود کشانید و فرمود الما سوز  
 شما از پیشوایان مسلما نمانید و احترام شما بر ما واجب <sup>فانسل</sup>  
 و مجالس اجاب که عمومی بود از شنیدن و قدغن و سخت اعلی حضرت  
 جبارتشان بیشتر شد و سلام عام او خلویا بسلام آئین دادند و نوع  
 فوج داخل و خارج شدند و شهرت امراته و دین الله براتب سنی بیشتر  
 و اتمیتش زیادتر گشت و طاغوتیان و قسطنطنیه جوان و سا و خواهان  
 و دجالیان بمرکت آمدند و متحد و متفق الکل شدند و گفتند و نوشتند  
 و داوریتها را بعنان آسمان رسانیدند تا امر را بر سلطان و اولیای  
 امور مشتبه کردند و از سلطنت و عزت و ثروت خود ترسیدند  
 و امر ستمی بگرفتن مردم بهائیان شد و بنیت بر خانه هاشان هجوم نمودند  
 و کردند و بستند و حبس کردند بر جان تا پسر بمشت سارشان را

و در نوزن هم در حبس مخصوص حبس نمودند و آوردند کتب و الواح  
 و آیات و آثارش را بگنجهت چون امر چنین صادر بود و گرفتند بیشتر  
 از چهار صد نفر را با حضرت استاد و چون نهی سلطان از غارت اموال  
 و از بیت سنوان و اطفال شده بود و رئیس نظیبه هم گفت در اموال  
 تصرف نمودند و سنوان و اطفال را هم منتقل دادند و آن دوزن هم  
 چون نطق و حاضر جواب و مسلط بودند در محل مخصوص تحریر نگاشتند  
 عامی در این قیامت کبری بگاشان مویه بیشتر نغمات است در تشار  
 ابراسته و بشارت ظهور استه بود و این فتنه بتهه بدن و جان و قمرای  
 ایران سزایت نمود و بهانه بدست جهال موسوم بعلم و ذناب طمس  
 لباس راهی اغنام و جهال منتصب و ارباب مناصب و گرفتند با  
 مال مردم و تشنه های خون ناس بکینیا افتاد و گرفتند و بستند و  
 و شکنجه و عذاب کردند و غارت نمودند خانه ها خراب کردند و زنان  
 و طفل را

و طفل را زدند و زجر نمودند و پول گرفتند و زینت و لباس و دست بند  
 و گوشواره ها را از آنها گشتند و گرفتند و هر چه خواستند ظلم کردند و بیشتر  
 و بی انصافی بی باکی و همتاکی فرو گذاشت نمودند و بخواهند استادن  
 با کسب و مال ترک علی نظر با من دانند و لکن بفرهیم الی اجل منی الی آیه  
 صد هزار مرتبه بدتر از طهران کردند زیرا طهران محل سر بر سلطنت و اجتماع  
 سفرای دول بود و رئیس نظیبه اش گفت سبحان الله عجب است  
 و تصرف دست غیبی است و حقیقت انعام محبت است و اظهار سلطنت  
 و عزت و قدرت و تانین است که در درشت و کاشان و ما زدن  
 حکومت علامت بهائی بودن را اعلان نمود و دستور العمل داد  
 که هر کس را گرفتند و آوردند و سؤال و جواب کردند و بنواهند از او  
 افزار بهائی بودن او را بگیرند شراب و عرق و قیام ترابک حاضر  
 کنند و او را تخلف باشا میدان یکی از این جنایت فایده اگر برین

تا تل آسا مید مسلم است و اگر با او امتناع نمود و گفت نخورد و ام و درین  
 اسلام حرام است و نه سس صریح کتابت بدانید بهائیت حتی صلحا  
 هم اظهار داشتند که این اعلان و این امتحان ملتیت فرزندان است سبعا  
 و مخالف صریح قرآنت گفتند شیطان این زبانانی اغوا نمود  
 که نقیه را حرام میدانند و نقیه در دین اسلام واجب است و این امتحان  
 خوبیت سبحان الذی ختم علی قلوبهم و علی ابصارهم  
 فساد و ختم بکم علی فهم لاریحون فاضل گرفتند و ضبط نمودند کتب  
 و اوراق کل را و کل میداشتند در کتب و اوراقشان ذکر مخالف و متغای  
 نیت و ملت تذکره نوشته و هدایت و سبب انان محبت لدا برود  
 و شجاعت و قوت قلب تسلیم نمودند و از آنجمله کتب و الواح قدسیه  
 و اودهی و استدلالات حضرت است و بود و چون نزد نائب السلطنه  
 آوردند نشان و دیدند کتب و اوراقشان از لغاف و با و نظرفوس پرده  
 داشتند

داشتند برای نقتیس کردنست و از اینجست سرور و بنا کردند اما  
 از اینکه در هم است و در نتیجه و پاشیده است لانهای مجزود کشند  
 و اجزاد داشتند که نائب السلطنه نقتیس کردن اوراق را این باشی معلم  
 عربی خود و عباسقلیخان معلم انگلیزی خود حواله فرموده عا می  
 عادت نائب السلطنه و پولونیک او با بهایان این بود که هر کس را  
 نزدش حاضر مینمودند بحال ملائمت و ملاطفت با او صحبت مینمود  
 و اذن جلوس میداد و اگر تبری و بیزار می بنمود با نهانیت سخت  
 و مهربانی مینمود پس باید برای تحقیق بانی یعنی صبی شوی و از آن  
 و عجاب که زینت کتب تاریخیه است نفوسیرا که با هم بهائی آورد  
 و غیر معروف بودند اکثری اقرار نمودند و تبری هم کردند که انداخته  
 و نغمیده سب و امن مخالف حکم رمن و نص صریح قرآنت و بیک  
 از تبری و بیزار می نفسی مذر بنواستند که مختلفه تبلیغ امر است و باز

کردن و زنی دادن مشاعره دارک و نشد که نمودن بود یکی  
 عرض کرد در سباحت عکاسی و حضرات را دیدم و کمال بزرگی  
 و بزرگواری و ملاحظت و مهربانی در حقم فرمودند و بجز معرفت  
 و آداب انسانیت از ایشان ندیدم و مخالف و معاری از ایشان  
 نشدید حضرت والا مالک الترقابست آبا صبیح است و از <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>  
 بدروع و تمت و اقربا ایشان را باز ایستادیم و پیش مالک الملک  
 و حضرت والا بدروع که و مجل باشم و نزد و جدان خود سرساز  
 و منفعل و یگری فرمود کتب استند لایه حضرت را دیده ام و  
 خوانده ام خدا گواه است دلایل و براین و همچنان بسیار محکم و  
 متقن است و شواهدش آیات قرآن و احادیث صاحبان  
 قرآن است و آیات نشان بینها آیات قرآن ولی یقین ننموده  
 و تبری هم از خدا میترسم برای حفظ جانیکه او داده و خلاصی از زندان

نایم نایب السلطنه تبسم فرمود و فرمود پس نشریف بریدیم <sup>نایم</sup>  
 یعنی صبیح از نعظیم کرد و با فراسان بزندان رفت و کذا لک از <sup>نفسی</sup>  
 که سوال نمود و اقرار نکرد اما جوابهای محکم منین داد کرد و نفر که  
 قبل از سوال تبری نمودند و بد گفتند و سنهای کذب نالایق  
 نسبت با جباب و مستظلمین نقل امر دادند و نایب السلطنه از پیش  
 از اظهار استغافشان و جلوس صدر مجلسان مطلع بود بسیار <sup>متنبر</sup>  
 شد و با کمال غضب و خشم و شنبه ام فرمود پشت کردن از <sup>نایم</sup>  
 زدند و فرمود در صد نشستین و قلیان و چای اول گرفتن <sup>سینه</sup>  
 مرغ دستی خوردن بهائی ثابت جازم فدا کار افاده کنید و در  
 استخوان قبائح اعمال بر زبان حسن الاخلاق و الافعال نسبت <sup>سینه</sup>  
 و منافقیه و ان المناقین فی الذکر ان اسفل من النار و جبر <sup>نایم</sup>  
 سخت فرمود و بعد از دو سال که حضرت سلطان بصرافت طبع

بدها بنا بر آزادی مجتهد و عرض فرمود اند و منافق با با و سا لفظاً  
 هر دو را مقصد ما و متو قرا امر با خراجشان از خاک ایران فرمود تا غیر  
 یا اولی الالباب فاضل آوردند شخصی با فرمود بهائی هست عرض  
 کرد مسلم موثق باسلام و ما انزل الرحمن فی القرآن هست ما سئل  
 فرمود محقق هستی معلوم میشود بهائی ثابت جازمی عرض کرد عرض  
 مسلم و موثق باسلام هستم فرمود لمن کن ذکر نمود خدا لعنت کند  
 کاذبین و ظالمین و منقرین بر خدا و رسول را و خدا لعنت کند ضال  
 و مضل را فرمود شخص معلوم که تو را با شش آورده اند عرض کرد  
 حضرت اجل و الا شنبه ند که منقری علی الله و مدعی کاذب در این  
 کردم در قرآن میفرماید لا تسبوا الذین یدعون من دون الله  
 و نیز میفرماید لا تقولوا لمن اتقى الله ان یسلم لست مؤمناً فرمود  
 کن عمر را عرض کرده چنانچه در قرآن با سر احدی را لعن فرموده پس تا

انظار و حجت و حیرت و عجب و دشت نمود که به بنید با انبر و  
 کرده اند که عمر را لعن میکنند و فرمود لمن کن میرزا ابو الفضل را ذکر  
 نمود عرض شد قرآن و شریعت سید امکان اذن لمن احدی را  
 باسم نفرموده عمر را که همه بد میدانند و سب و لعن مینمایند من تقلیداً  
 بلا تحقیق لمن بینکم و این شخص حاضر را که نمیشناسم و خود میگوید  
 مسلم و مؤمنم و لباس سلیمان و علم است چگونه جاز و  
 مباح است لعن کردنش و با بجمه از روز تا غروب با بن گفتگو کند  
 و امر فرمود استاد را در طاق نزدیک خلوتخانه اش نگاهدارند  
 با کمال احترام که همان عزیز من است و بعد از منرب خود آمدند  
 و از راحت استاد سوال کردند و بعد از عشا ایشان و حضرت  
 حاجی قلی اکبر مرحوم را احضار نمود و فرمود خوب میدانم که شما در  
 امر مصائب و بلا یا باه متاعب و رزایا بنه شده اند عظیم قبول کرده



و درین کیفیت خود را خالصاً لوجه الله حفظ کرده اید تا سزاوارست یکدیگر  
 از سلطنت و حکومت باشید زیرا حکومت از آنچه قبلاً از بهایا  
 فتنه و فساد و مخالفت و محاربات دیده خائفانست و تکلیف خود را  
 در زجر و قلع و قمع میداند بی بسیار بر شما اذیت شد و راه را  
 و آسایشان بسیار تنگ و تاریک و حکومت از شما مطمن نیست  
 چنانکه شما هم از حکومت مطمن نیستید و حال حکومت میکوشد که  
 راهی برای راحت فکر و اطمینان خود و آسوده گی و اطمینان شما  
 کند و باین واسطه از شما و امر میخواهد یکی حضور انشخص که از شما آمده است  
 و باین قسم با او کرده اند و فریفته او شده اند و این غوغا و ضوضاء  
 و آشوب شده است و یکی هم عدد نفوس که از شما در طهران است  
 و میدانیم هر دو این امر بر شما بسیار مشکل است چه که دیده اید  
 گرفته و سینه زدند و اذیت کردند و جس نمودند و گشتند و راه

سلب نمودند ولی چون مدار اطمینان طرفین دولت ریشا منوط باین  
 دو امر است من که نایب السلطنه و پسر پادشاه هستم قسم باد میکنم  
 بر شاه و حضرت امیرالمؤمنین که قصد کشتن و اذیت نداریم و قسم  
 میکنم که کشتن ممنوع و تمام نمیشود لذا عزم جزم دانستن و دیدن و بختن  
 کردنت که بران قانونی مرتب نمائیم که دولت ابد مدت بهایان  
 راحت و مطمئن شوند است و اذن خواست که جواب عرض کند  
 فرمود بفرمائید فرمود اول فرمودید بابیان فتنه و فساد نمودند  
 و با بهائی هستیم ملاحظه فرمائید از زمانیکه حضرت بهاء الله در راه  
 السلام بغداد تشریف داشتند تا حال که نزدیک سی سال است  
 با آنچه بر حضرت بهاء الله و فدائیان در کاهمش اذیت وارد آوردند  
 از هر قبیل اذیتی با حدی مبتدئ شده اند گشته شده اند و نکابت  
 نموده اند اطاعت و انقیاد حکومت بر بهائیان واجب فرمود

میزنم و صدق و صیح است اما علت راحت و اطمینان نبوده و بنویس  
 و متعلق بان دو امر است و استاد ذکر نمود شخصیکه از حکما آمده است  
 از احاد بندگان حضرت بهاء الله و در جهتی زیادتی ندارد هر کس  
 از حکما بیاید اجاب با و احترام میکنند و زلفیه و شبنم نازک عکاس  
 هستند و ابد آن شخص او را عشا ندارند و ایمی ندارد و طهران یا هر کجا  
 باشد اگر بداند حضرت والا وزیر عظم طالب دیدن او بند مقصود می  
 جز تخفین ندارند اگر برضا و رغبت بجان حاضر نشود بهائیان طرد  
 می نمایند که از جانش خائف است و بندگان خدا را مستلک کرد و خود  
 او فرار نمود و حال آنکه مقصودشان تخفین است نه ازیت اما پھر  
 بهائیان طهران ممکن نیست بدو دلیل اول دعوت این امر ساری  
 و نافذ در قلوب و صدور و عروق و شریانت و مکران بر جان و  
 وجدانت و عددشان هر روز و هر ساعت دوازده باد است و ثانی

بسیار بهائی است و دیده ایم که سالها استنا و رفتن بوده ایم  
 و مراد و داشته ایم و بهائی بوده است و مراد بهائی بشاخص است  
 مع ذلک ابانش را ستر نموده است و بسیار پدر بهائیت و پسر و دختر  
 و خیال و کسان او نبیندند و بازن مؤمن و مؤمن است و شوهر  
 پدر و مادر و کسان او نبیندند و کذکک و کذکک و دیده شده است  
 شوهر وزن و یا پدر و پسر و و برادر و و خواهر و و شریک و و  
 مؤمن و منجذب امراته بوده اند و از حال یکدیگر مطلع و آگاه نبوده  
 و از هم ستر و پنهان میکردند پس هر عددشان ممکن و منقول نیست  
 و اما شناختن و دانستن بر حضرت والا مخفی نیست که نفوس را که از بیانی  
 شناسید و اسامی اخوان را از آنان بخواهید برضا و سرور است  
 بگویند و نشان دهند پس نمایانده ای که اجبار و این هم دو قسم  
 مستورا است قسمی صاحب بصیرتند و توفی النفس و مطمئن قلب

و فتح القدر و جان دادن فی سبیل الله را اعظم مواهب الهیه  
 و فوز بنیم و آلاء نهاییه جاودانی میدانند البته با انواع عذاب و  
 عقاب راضی میشوند و صبر مینمایند و با آنچه برایشان وارد آوردند  
 برادرانشان را مستور میدارند و لو کینه و سوخته شوند پس برای  
 دولت بنمانند که اذیت این نفوس بدون ادنی فایده و نتیجه  
 علاوه سبب بیداری و هوشیاری بسیاری میشود و ضد مقصود  
 دولت اثرش میشود بسیار تجربه فرموده اید که بعد از تشبیه  
 بیشتر شده اند و قسی صبر بر بلا و اذیت ندارند این اشخاص هم بسیار  
 ثابتهن مستقیم موصوف و معروفند لذا بقدر قوه خود را از <sup>ایشان</sup>  
 این نفوس ستر مینمایند و در مجالس عمومی حاضر نمیشوند پس اگر کوبند  
 اسم شخصی را مبنی است بر ظن و گمان و خوف از جان پس اخذ و  
 بکنند نفوس را که با مرتعلق ندارند و متعلقان تعلق ندارند و کاسی

دامود متعلقه بدنیای و معاملات و اینها هم کبریات حضرت اجل است  
 والا استخوان فرموده اند پس زیاد میشود اضطراب و انقلاب در دنیا  
 و مستولی میشود بر خلق انواع و اقسام الخار و جلاله که نشان حضرت  
 بصالح دولت و راحت ملت و امید امانی ممکن است و بعد از  
 رفتن پروردی علم حضرت و چون دلائل محکم و براین متعلقه  
 اسناد و شنبه پسندید و فرمود جمیع صواب و صلاح است و فرمود  
 همه این بیانات صحیح را بجا کپی علم حضرت اما بونی بعرض مبرسم  
 و صحیح و صواب است و همه اظهارش و نقد بقاش برای خواگهان  
 اسناد و بهائیان بود که نشوالات نفسانیه و تصورات و تمییز  
 مفهومات ترقیات خود را با علی درجه ریاست کتبه در دنیای  
 دنیای اذیت و ظلم و کسین بنده کان خدا را تشبیه بگیرد و در دربار  
 سلطنت با انواع خدمت و زود بود و هلاکت و نه میر این حزب بکنند

مذاخره بگویند و متواتر شود تقاضای بر این استناد در او عده است  
 که با صلح حضرت عرض کند هر صورت نفاق و حیثیت شکان بود و در  
 دیگر نیز استناد و حاجی ملا علی اکبر را خواست و فرمود صلح حضرت تمام  
 مصمم شده اند شخصی که از عکا آمده است ملاقات فرماید و من  
 سلطان با مانت و دیانت و درست نوی و وفای بهبود شمام  
 کیت کدام برود و او را بساوردید و من کفیل و ضمان بشوم و بخت  
 خود مینویسیم که حکم بر قتل و حبس و ادنی از تبتی و بخت حرمتی با نشود  
 بعد از ملاقات برود هر جا میخواهد و بسی یقین و اطمینان دارم که  
 از این بیانات شما ملاقات آن شخص نتیجه خیر است مگر دولت  
 و آسایش بهائیان حاصل شود و استناد ذکر نمود از عده و قوه  
 من خارج است و نیروم و لاجناب حاجی نظر بایک خانه و عیال  
 و اطفاش ترا دیدنی نمایند و تسلی دهند و تدبیر معاششان را نمایند  
 شاه

شاید راضی شوند و بعد از گفتگو با راضی هم شدند رئیس نظیه گفت  
 بزبان فرانسه عرض کرد کسی را که میخواهد این شخص برود او را بساورد  
 یقین است یا فرار کرده است و یا مخفی شده است و این هم که برود  
 یا فرار میکند و یا مخفی میشود پس کیت که برود و هر دو را بساورد  
 و کلام گفت، را نائب السلطنه ترجمه نمود و با فرمود که ما بشنوبم  
 من نهایت اطمینان را بر وفای عمود بهائیان دارم از جان <sup>میرزا</sup> <sup>کلیان</sup>  
 میکذرند و از وفای بهمه میکذرند و حاجی خواستند موکد کنند  
 وفای بهمه بهائیان را و لکن استناد قطع فرمود بختا بش سجناب  
 که ایشان محتاجترند بفرستادن شما از خواستن شما بدین فرمود  
 سبحان خود را اگر فرستادند برود و الا در حبس بنشیند و توکل  
 بر خدا کنید و العاقبة للمتقين را ناظر و منتظر و اخیرا نائب السلطنه  
 نمود که حاجی بروند و این امر مهم را انجام دهند و بخت خود نوشت

من نایب السلطنه شاهزاده دوالی طهران سردار عساکر منصوره سلطنت  
 مقرر و ضامن و متعهد شدم که بر سببه مهدی حکم حبس و ادنی عقوبتی نشود  
 با کمال حریت و احترام و مهربانی با او معالجه شود بیاید و بجاکبای سبک  
 اعلی حضرت پادشاه عالم پناه مشرف شود و محترمانه مرزاد مسرور را خوش  
 و مختار است که هر جا بخواهد برود و بهر مخصوص عطوفتی خود فرزند نمود  
 و حاجی باموریت خود رفتند و در مجلس بودند استاد و اکت (نمبر نسبی  
 صحبت داشت و نایب السلطنه فرمود سبک بود قبل از میرزا ابوالفضل رانایان  
 نمودم فرمود ما ما مورد دعوت کردن خلق و شلیخ نمودن بستیم و اکت  
 از این بیان مقصودش این بود که استاد تصدیقش نایند و اینست  
 از نظر نایب السلطنه برداشته شود و سبب راحت و آسایش بهایان  
 گردد و تصدیق استاد نزد سلطان بر آن نجات و آزاد شدنشان قرار  
 دهد زیرا امید است که طاعتیان و فرعونیان که دشمنان صدق و حقیقت  
 و علم

و اعلم خصم فضائل انسانیتند نفس امر را بردار و نشان مشتبه نموده اند و  
 اکتش فتنه افروز خواند و قلمنا و افراخته اند که کل را بر ظلم عظیم مظلومان  
 معصوم نموده اند و حضرت استاد با سلوب خوشی که صدق و حقیقت  
 بود تصدیق اکت (فرمود که صحیح است ما و اینکه از ما سوال از  
 و اعتقاد نموده اند حرام است اظهار کنیم و تفسیر آیین خود بخوانیم  
 و ولایت کنیم و اگر سوال نمود و اعتراضی کرد واجبست بر این و  
 دلایل جواب داده شود و اکت (بیان استاد محققیت است  
 و تحسین نمود و از مسجدین بهائی جناب علامه محمد رضای بزدی بود  
 که متقدم در سن و نزد نایب السلطنه در مجال دولت بصدق و  
 استقامت و ثبات موصوف و تقویت طلب و شجاعت و انصاف  
 صدر و تقیه نمودن مردان و همین واسطه مقبول کل اولیای امر  
 و شاهزادگی مقام و نایب السلطنه بود و چون مجمع میشدند

مینمودند و از اعتقادش سؤال میفرمودند و با کمال شوق و شغف و  
 قوت قلب امران و عظمت و اکثیت ظهور را ثابت میفرمود و در  
 دوام رفتن حاجی نائب السلطنه فرمود نیامدند و دستار فرمود دانستن  
 منزل سید مهدی با این حوادث و اقداسان نیت و بسیار بسیار  
 صعب است ولی آردن هر دو یقین قطعی است و روز سوم جناب حاجی  
 مراجعت فرمود و کتوب سید مهدی را نشان داد که حاضر در سفر  
 شدن وقت را حضرت اجل اشرف و الامین فرمایند و نائب  
 السلطنه نیز خواست که شاه و وزراء بدانند که بهائیان باین مقدار صاف  
 الوعد و مطیع دولتند که با اختیار خود جس را اختیار میکنند و بجان  
 وفای بوعده و عهد میمانند و میخواست بنمایند آوردن و گرفتن بسیار  
 کردن بهائیان از حسن تدبیر است و اعظم خدمت بدولت وقت  
 ایرانست لذا شب را پنهان از تکلیف معین نمود و نائب قدغن کرد و  
 از بزرگان

از بزرگان بکشتب برای مؤانت و یاتد ابر ملکی و با سنا طره با بهائیان  
 میآمدند راه ندهند و عذر بخوابند و از اتفاقات باران در نهایت  
 شدت و تاریکی بسیار عبور در کمال سختی مع ذلک در ساعت صلوات  
 حاضر شدند و در مجلس جز نائب السلطنه و حاجی که نامور بجز حضرت  
 رفتند و سید مهدی را آوردند و عباسقلیان معلم انگلیزی او را  
 نمود و نامعت ساعت از شب صحبت از مقاصد خیریه و تقالیم  
 اتحادیه عالم و امم بود که حضرت بهاء الله من عند الله تائیس فرمود  
 و زین را بهشت برین نموده و میباید و بعد خواستند آنجا بخوابند و  
 قبول نمود و فرمود بروید و همین قسم چند شب آمدند و رفتند تا آنکه  
 نگاه داشتند و بی همی را در اطرافیکه حاجی بودند که آمد و رفت داشتند  
 همین منزل همان باشد و خدا عالم است که چون دینت بر سر است  
 صوم و منوم شد و چه عده او داشتی و به کونی و سو خلق از او دیده شد

وقت دو سال در مین از سوره خلق این دیوانه نسیم چه بر اجزاء است  
 گذشت دو ماه دو ماه با کسی تکلم ننمود در وقت غذا خوردن است  
 میکرد مردم بشانی اطوار و رفتار و کردارش به و قبح بود که اجزاء خلق  
 او خفت میکشیدند و نیز استند نزد خلق از او زمت نمایند و عموماً  
 شاه و بزرگان شهبارا برای مناظره با بهائیان و دیدن و شنیدن  
 دلایل و براین ایشان و مجادله نمودن و رد کردن حاضر میشدند زیرا  
 اکثرشان بعلم و فضل و اطلاع از معقول و منقول و قوت بیان و  
 برهان و بیان موصوف و معروف بودند و از خود مجلدات مؤلفات  
 داشتند و بالطبع چنین اشخاص بایل بچین مجالس و مباحث و مسائل  
 و آمدند و جناب علامه رضا را بردند و استاد داشتند برای مجادله است  
 و بسیار متاثر و کدر شدند چه که جرأت و جسارت و قوت برهان  
 و بیان و ایقان و اطمینان او و ملاحظه نمودن حکمت و تقضیات و قوت  
 و سخنها

و سخن با از ایشان میده استند و کذکات فرود و نخوت و کبر و تجبره  
 قناعت قلوب و عدم انصاف و نفرت طابع ایران داران را  
 از شنیدن کلمه صدق و حق و انکس از عامی بیعلم لذا آرزو نمودند که  
 بودند و اینکه استم از عکس نماوز نماید و گذشت در تفکیک حساب  
 و بر سر رفتن و داخل شدم در مجلس نائب سلطنت و محاسن سلطنت  
 هرات و محمد الدوله صاحب تصانیف و تالیفات و له اکتساب  
 سبب و قلم و نیز در عمومی حضرت سلطان و وزارت از اراء و وزراء  
 عظام و بعضی را شناختم و علامه رضا است است نزدیک حضرت  
 والا محمد الدوله دستا شنید که میگوید در چهار ساعت هزار بیت  
 آیات مثل قرآن از قلم و لسان معجز بیانشان نازل میشود و معجزه  
 بسوییه و استهزاء که میبکنند در چهار ساعت هزار بیت آیات مثل  
 قرآن از لسان و قلم معجز بیانشان نازل میشود و استهزاء که میبکنند

حضرت نواب والا وزیر کبیر از چیت ناچار کلام خدا را علامت و نشان  
 و شاپست که از کلام خلق ممتاز مینماید و جدا میکند پس آن علامت  
 و نشان دژ و ثورا در هر کلامی که مشاهده فرمودید اگر چه یک سطر باشد  
 محبت است و اگر آن علامت و نشان نمانده باشد ولو هر قدر فصیح  
 و بلوغ و خوش اسلوب و طبع باشد و سرعت از لسان و ظم جاری شود  
 و با فکر و تانی ترکیب کرده در دو دست و کلام بشیر است معتقدان  
 فرمود صحیح است بچه تمیز میدهید و جدا میکنید کلام خدا را از کلام بشر  
 بیان کنید پس استاد ذکر نمود بقانون مناظره ایضاح و بیان آن  
 مستجاب حضرت اجل اشرفت زیرا حضرت رسول بوسی حضرت مرتبه  
 العزیز فرمود ان کتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فانوا بسوره من مثل  
 وادعوا شهدائکم من دون الله ان کتم صادقین ضمیر مثل حضرت رسول  
 راجع است و کده لکت من دون الله فرموده اگر می گفتم و مشابیه بگوا

عربیت که آفرش بود و نون چون بعلون و یا و نون چون سادین  
 و الف تنوینی است و رجال نفسی مانند بصیرا و امثال ذکر بسیار  
 آسانست بر هر عرب و عربی دانی و کتب و مضامین و مضامین غیر  
 با کمال فصاحت و بلاغت بسیار است و اگر آفرش هم بعلون  
 و صا و فین و بصیرانیت اعطانا و اجلال القرآن و اگر برای کلام  
 علامت و نشانیت که محض نیست و محاسن و مشابیه کما و پس  
 بیت طمس و متمنی است بیان فرمائید و واضح کنید و مناظره بطول  
 انجامید و معتقدان از مشایخ با نزهت میبرد که شایسته مناظره نماید  
 و عجزش ظاهر نشود پس نائب السلطنه فرمود جناب الامیرزا ابوالفضل  
 خواهش دارم که شما داین مسائل با حضرات اعمام بجزیت صحبت کنید  
 زیرا قصدشان مجادله و مجامیر نیست عزم بر نشان دادن و بیجا  
 و سخن است و این خواهش برای این بود که بعد از این استاد میداند



حضرات اعمام نمیدانند و از افتاد بر بان وقت عاجزند استاد غایب  
 و قاهر است مباد بیان اسناد در بعضی اثر نماید مخصوص چون عمر حضرت  
 شاه به کتبه استاد فرمود حاضریم که کمال صراحت این مسئله و سائل  
 افزای را توضیح و تشریح نمایم که مجال شبهه در بنیاب و اقراض و اجتماع  
 برای احدی نماید و نیز نایب السلطنه بیان اسناد را قطع نمود و فرمود  
 یکی از ایشان نامه از عکا آید. است ملاقاتش با من خواهد و اذن <sup>باید</sup> سفر  
 و لایح ابوالقاسم تنها که فرودش که جهان عامی ساده بود احضار کردند  
 و آمد و نزدیک استاد اذن جلوس دادند و حسام السلطنه شمار بر  
 تحریری و فارسی اصطلاحی این عصر و فارسی صرف و عربی استاد را  
 در فارسی عالی و قبل و عربی دیده بگذراند که شهر نشینا که بفضل <sup>نست</sup> ابوالفضل  
 و بفرست دانست ایشانند و خطاب فرمود میرزا ابوالفضل است  
 که رسائل منشیانه فارسی و عربی است ایشان و فصیحی عرب و علم را

عاجز نموده و چشم ایرانیان زاروشن کرده و کل را منجذب و فریبسته  
 دیدن و خواندن تحریرات نموده اسناد با کمال خضوع و ادب  
 اشاره نمود بی پس مکرر کرد اسفا علیک را و اسناد ذکر نمود تا <sup>تفت</sup>  
 حضرت اجل از پست و برای چه چیز است عا دیم و سرور و کرام  
 سبقت فضل و عطوفت و تقاضا فدیم بیده از نه ان امور را کشت  
 معرفت و نهب اموال و قتل و قتل و فساد و فحشاء و مسکری بمانند  
 نهایت اینست منتظر ظهور قائم آل محمد ایدیم و ندائی شنیدیم و بخت  
 و تحقیق نمودیم و مجاهده کردیم و شناختیم و متابعت حضرتش نمودیم  
 و در محبت و عبودیت استانش که عین عبودیت است آن حضرت  
 احدیت مبس شده و ایم اینو هست را مثل و شبی بنوده و نیت باز  
 حسام السلطنه اظهار تاسف و تضرع نمود که مثل شما باید که <sup>عظیمتر</sup> کاتب حضور  
 سلفانی باشد و اقبال فرمود بنایب السلطنه و ذکر نمود میدانید به نحو

انسانیکند مثل این شخص شش یا در عالم نیست یا نادر است <sup>بسلطه</sup> و ثابت  
 فرمود دیده ام و میدانم و باز اظهار اسف نمود که این شخص شایسته است  
 سال پنجاه هزار تومان مواجب مستتری از ملت داشت باشد <sup>کدام</sup>  
 جواب داد که پرسیدم کلاه و مقابل حضرت اجل شستم برای تحری  
 آفرهای منابت و مرمت خواهید فرمود اما حال عمده دارم و <sup>مخوف</sup>  
 شهزیه نیست و ملت عدل و انصاف مینمایم و دعا گویم خندید و  
 بنائب السلطنه تجوی نمود و دستادانت فتوای کشن ایشانست  
 و چون شیخ ابوالقاسم بواسطه مسافرت تمام زلفه و تفسیر لباس فرود  
 وارد طهران شد و داخل بس و زندان گشت مستند الله و به تجارت  
 نظر نمود و فرمود ببینید و ببینید این فقرا و ساکنین را که از اول <sup>پیش</sup>  
 و مؤمنینند و دستادبی اجبار فرمود قول تعالی و از آنک آتسرا  
 مثلن و ما انبئکم الا الله بنهم از اولنا باوی الترائی ما نری کم <sup>علینا</sup>

من فضل الایر و اول آیه را که قال الذین کفرواست حکم نخواهند و فرمود  
 حضرت اجل و زیر میدانند همیشه فقرا خائف امر الله بوده اند فرمود <sup>جنین</sup>  
 و از شیخ پرسید عکاکه رفتن عرض کرد رفتم فرمود برای چه رفتی بپرس  
 رسانید برای معیشت و تجارت از ایران مسافرت نمودم و در <sup>پرو</sup>  
 ناخوش شدم و شنیدم نزد یکت بیروت شهرت عکاکه و ایرانی <sup>نجا</sup>  
 بسیار است و بسیار همسان دوست و همان نوازند مخصوصا که فقیر  
 و غریب باشد و مخصوصا اگر ایرانی و هم وطنشان و رفتم و اکرام <sup>کنند</sup>  
 نمودند و بجان خدمت کردند و معا کجایم فرمودند و چون صحت یافتم  
 مرضم کردند فرمود بزرگش زایدی عرض کرد بلی پس از وضع لباس  
 و معاشرت جمال قدم و دخول اجار و اجبار بر حضرتشان و بیان <sup>نشانی</sup>  
 در مجالس عمومی و خصوصی و در خلوت و جلوت و نگذاشت خبر <sup>بها</sup>  
 که سوال نمود حتی از رنگ لباس و فرس منزل و اکل و شرب و <sup>سما</sup>

وچای و اسباب چای و جواب داد شیخ آنچه دیده و دانسته بود پس فرمود  
چیز که بجز آنی عنایت فرمود عرض کرد بی بعد از درجایم که مناجاتی هست  
فرمانید که بخوانم و عنایت فرمودند فرمود بخوان و خواند : ۱۱۱

هو الان قدس الان اعظم

سبحانک یا محبوب من فی السموات و الارض و مقصود من فی ملکوت الان  
و اخلق اسسک با نعم ساء عرفانک و لئالی تبحر ملک بان تو تدر فی  
علی فرق الیجات النی منقنی من التقرب الیک و التوجه الی سکر  
ای رب ترانی مقبلا الی انک الی علی و متمکنا بحمل فضلک یا انک الی  
ای رب انا العانی الذی اراد کور بقانک و العقبه الذی اراد بحر عنانک  
و الکلیل الذی سرع الی سبیل ساینک اسسک بشرق و حکم مطیع  
ایانک و بانیا انک و اصغیانک الذین ارسلتم لانا لظهار امرک و دها  
خلقت بان تجلس فی کل الاحوال فانما علی خدمتک انک انت الذی

لا یجوزک

لا یجوزک شی و لا یسکت ان نفضل باننا و حکم ما نرید انک انت المقصد  
الغریز انجبد و این شیخ ابو القاسم از شمس فضل جمال قدم در ک  
کرم اسم اعظم سنکت مناجاتی نمود که بخواند و امر فرمودند خادم مساز  
مبارک لا میرزا محمد اصفهانی را که از اجله علی و حکم بود بنویسد برایش  
از مناجاتهای نازل از نظم اقدس را آنچه مناسب حال شیخ مذکور است  
و در نسخه نیکه سواد کرده بود بوده است با غصانک و بالتذی جمله  
خادما و بانیا انک و در وقت و دفع مرض شدن شیخ مناجات را  
محض تبرک در تبرک تقدیم ساحت اقدس مینماید و با غصانک  
و بالتذی جمله خادما را محو میفرماید و لانا یا منار مساز مسوزند و منبرانه  
از حال بنای مخریف گذاشته اند و لکن خدا حافظ امر خود و آفات  
خود است و محرفین را غایب و خاسر و رسوا میفرماید چنانکه فرمود  
و این مطلب ذکر شد که به انشد احاطه عقل نمی و علی و علی و قدرتی و تعزیری

و کس و ند بیری حق جل جلال اسرار اعظم و غم نزال فضل انعام را بخواست  
 و وقایع بعد و قدرت و قوتش را بدفع و منع در دشمن و این کجاست  
 محو فرمودن جمال قدم حقیقه بیانی و بصیرت مخفی است ببندهگان  
 استخوان و دندانان خاک درگاهشان که اخصان و خادم استخوان  
 از کتاب علی بن مغزیب ابرار محو میشود و در کتاب سنجین اصحاب شمال  
 قمار ثبت میگردد سبحان اسمی اعظم الذی لم یولد ولم یکن له کنوا  
 احد و با نیمی در الواح قدس بصراحت و کنا به اطنع از تصریح  
 تصریح و توضیح و تشریح فرموده اند نفوسیک ناظر بخوارق عادت  
 و معجزاتند این قبیل آیات مبارکات لا تحسب است الواح ملکوت  
 و سلطانین انبیه علی اصلاح العالم و اتحاد الهم اولین و آخرین را  
 کافیت زیارت نمایند و فکر کنند که با آنچه برایشان واقع میگردد  
 و در ملکشان حادث میشود ظاهرا یا باهرا خبر فرموده اند و سگرمینیم

قبه مقدسه رحمانیه را که چشمان بندگانش را روشن فرمود و گوشش را  
 شنوا و قلوبش را آگاه و عقولش را معارف و مشاعر و مدارک و مسائل را  
 ترقی داد که حق مقدس از ظهور و غیبت و منزله از صعود و نزول و  
 متعالی از حلول و خروج و دخول و مرتفع از اولیت و آخریت را  
 بیاسن دل علی ذاته بذاته و منزله عن بجانه مخلوقات عارف گشتند  
 و دلیل آیات و وجوده اثباته را ادراک نمودند و بقیه مقدسه اسرار  
 سجده نمودند راجع بیان قبل شوم پس مستدله و ادراک شیخ  
 پرسید مردم اعنا و احترامشان مینمایند عرض کرد خود مکرر دیدم  
 اعیان و بزرگان دولت و ملت و مملکت از قبیل پادشاهان  
 و قاضی و مفتی و معارف و علما حتی حاکم با کمال خضوع و خشوع و ادب  
 در خدمت حضرت عباس اند می بخجل آرند حضرت بهاء الله شریف  
 و شرف و محبت خارج از وصف شریف بشوند حتی بزرگتر دیدم

مناسب آمدی از عتقا بفرستی که نیم فرسخ از مدینه دور است و حضرت  
 والدشان منزل دارند محض اخرام پیاده میفرستند و جمیع پاشاوات و  
 حاکم و علما و فضلا و بزرگان با کرمی هوا در خدمتشان پیاده میفرستند  
 محض اینکه ادراک فیض زیارتشان را نمایند و بجلاوت بیانشان دراز  
 کردند و اکثر متعجب و ذرفیفته حضرتشان بودند و امید شرف شدن  
 در محضر حضرت بهاء الله را نداشتند و خود را قابل و لایق نمیدانستند  
 و جمیع اهل مجلس مبهوت و متعجب و متعجب بل منضمق و مدبرش گشتند  
 مخصوص معتمد الدوله که انصافش بوضع مشهور شد که کل احکام کشید  
 زیرا دیده بود خرد جانرا از طهران بذلت کبری بود و شنیده بود خرد  
 از بغداد بعلیه دور و سائر اعلییه بجم سلطنت و اربیت و جلال و عظمت  
 بود و که نکت از علییه باورده و از ابد نه بکجا که مقصودشان قطع و قطع  
 و فراموشی و خراسانی این آتش بود و حال در عتقا بروز و ظهور نورشان  
 برآید

برآید سنی بیشتر شده است و باین شان رسیده و بقدر و بقیه  
 مجلس ساکت و صامت شد و حضرت ابو الفضا فی فرمودند حضرت  
 اجل والا خوب میدانند که این سلطنت و عظمت در بلاد غربت  
 و حال و عدت و شدت محنت بدون تأیید و نصرت الهی محال  
 و تمنع است و این قدرت و نفوذ تصور نشود مگر برای مطایح  
 نمود ربانی و مشارق و می رحمان پس معتمد الدوله در نهایت  
 حدت و شدت غضب و کمال عجب گفت آبا فلان محنت زمانست  
 و اسم مبارک را ذکر نمود و استناد فرمود اگر او نیست پس کس است  
 العصر و الزمان زیرا انشی عشریه مخصوص کما و عرفانسان معتقدند  
 که در هر زمانی انسانی که ملهم بالهام ربانی و محل تخیل انوار صمدانیت  
 در عالم باید باشد اگر اظهار فرمود اوست و این مخصوص بانسان است  
 و در دوره فرغان قائم موعود است و اگر اظهار فرمود در غایت

و حجت است من حیث لا یعلم احد لولا ان تجر ساخطت الارض بالهناجیه  
مشهور است معتدله دوله فرمود علی مقصود است استاد فرمود  
اولاً منهم از علما استم و نائب السلطنه فرمود حقیقه عالم متبحر است  
معتدله دوله فرمود سید انم نائبا حضرت اجل بدانند بیکدر در روزی  
مگر آنکه میآید حکومت را از این علما احکام متناقضه بلکه از یک شخص  
در یک سند احکام متضاد اینانند لهم بالهام ربانی و محل نقلی بود  
صدائی معتدله دوله خندید و فرمود صبیح است اسلام و سلین انما  
کردند و ثانیاً خودشان هم معتقد نیستند و مدعی نیستند و معتقدند که  
لابد است از حججه قائم و ملهم است داد هم کیت و در پیشود و از قبل  
ذکر شد معتدله دوله تصنیف کتب مستعده نموده و حتی در جزایا  
دینتوانند ذکر جا بلقای موبوم و شهر مجهول غیر معلوم کند لازم بود  
مانع نیست و چه ضرر دارد برای حکمتی و مصلحتی و منفعتی و فرغی در عا  
ماذ انهم

ماذ انهم منزوی دستور باشد استاد فرمود اول بعد از ظهور این امر  
حکمت و منفعت و فرض را نمیدانیم و تصور و فرضش را هم نتوانیم فایم  
و انبیا من باین اعتقاد متولد شدم و باین عقیده نشو و نما نمودم  
و چون کتب کلام و حکمت را خواندم و مطالعه کردم بیهوشان در اعتقاد  
نور حاصل شد و جزایا بکل این مدینه موهوم در افراب نمود  
چنانکه حضرت والا نتوانستند ذکر جا بلقیا بفرمایند و محو بل کلام و  
بیا از اینجا بیک نمیدانیم فرمودند سیاهن شبر بشیر زمین را دیده اند  
و نبات و حیوان و صنایع و بدائع و علوم و فنون و رسوم و اخلاق  
و احوال و آداب و عادات و اعتقادات و محبتت هر جا بر او شسته  
و سنجیده و معین کرده اند گذشت زمانیکه عاقل قاضی کند و قول  
ناید که محمد بن احسن السکری زنده است و در شهرت که از اجابا  
کویند پس در خسارش آثار الزام ظاهر شد و منتقل شد از این مطلب

نشست نمود بر میان دست موموتر که همیشه معرصین از اجل است  
 و جیل بعضی من العذاب الهین پنج و شش هزار سال است گمان نمود  
 و آن تغییر و تجدید شریعت است و چون عاجز شوند تک نایبند  
 بضروریات دینیه و مذمبیه و از این هم که مقهور گشتند تشبیه منبأ  
 بخاتم النبیین و از آن هم که طرم شدند توکل منبأ بعبادات و  
 از این هم که مغلوب گشتند چنگ نیرند بخوارن عادات و مجزآت  
 و از این هم که عجز خود را دیدند میگویند که آیات مخالف قواعد عربیه  
 و از اینهم که جواب شنیدند مشغول بشوند با کلمات و فقرات  
 عامی هر یک را از قول معتدله دول ایراد فرموده اند و از حضرت  
 ابرو الفضل رد و اثبات خلافتش را مشر و حایبان نموده اند و فانی  
 گذاشت و گذاشت زیرا بجهاد الله فضل ظهور نور حضرت حکم طور من  
 فی القبور را زنده و سهو فرمود و عقول و مدارک حتی معرصین را

رتنی داد که حال از انظار این ابرادات اکثری غلبت میکنند علاوه  
 بر اینکه در کتب است لایات پر است و دیده اند فاضل و خواننده  
 حضرت استاد لوح مبارک منبع مدیح مقتضی خود را بخوانند و خواننده  
 یا ابا افضل با بنظر طبیه که چون آفتاب از افق لوح الهی شرف  
 ناظر باش یعنی لایسان ان بظلمه ما بفرج به العالم لا ما برقع به  
 حین ان ام ندادین الله لوهم بمرنون نذ امر الله لوهم بعلون نیا  
 مذمب الله لوهم بشدون ان غلی ان علی فی کل ان جان بحول  
 مضار الموعظه و البیان و کمن اهل الان مکان سیمون و لا یعلون ان  
 من شاره و کتب المبعین القیوم آفتاب عدل اسحاب تیره ظلم از برای  
 منع نموده البته روزی اصبح اراده مالکنا حدیبه حجاب مانع را فرق  
 فرماید و انوار آفتاب عدل ظاهر و باهر و هویدا گردد و چون  
 تمام شد استناد فرمود من خود دیدم و زیارت نمودم از برای ایا

طهران از این بیانات نصیحة لطیفه سهله منمنه چناه هزار سطر نازل شده  
 معتقدالدوله فرمود چه قصد فرموده اند ازان قلمی الی علی بخوان بجزرا  
 ثانیاً و خواست مناشئه نماید و چون خواندند گفت قلم است  
 ناجولان کند استاد فرمودند بدو ام خوبتر و بهتر و شیرین تر از این است  
 اذن فرمائید تا بخوانم خطب و مباحضهای عرب را که قلم را تشبیه بجواب  
 فرموده اند و میدانست ثابت میکنند صرف نظر نمود و فرمود ای برادر  
 شما عمران بیشتر از منیست و بهاء الله را ندیده اید و استاد فرمود  
 چهل سال دارم ما حال آفر عمرانست و شیخوخت رسیده ایم و غده  
 بهاء الله رسیده ایم و ایضا از خوب میشناسیم و غرض تقرب هم  
 نداریم نسبت برای ایشان این مقام بلندار مجدد اعلی و سرادار این دیار  
 که شما اعتقاد کرده اید که ظهور کلمی الکی موعود و منتظر کل ادیانست  
 نبوده و نسبت استاد فرمود صدق و صحیح است آنچه حضرت اجازت فرمودند

و همین سبب علت است که مغلط و در نمیاندان و طالبان حق و مجتهدان  
 فی سبیل الله فریفته و منحذب و منفسق و مندهس گشته اند زیرا دانستند  
 داخل مدرسه نشده اند و تحصیل علوم و فنون نفرموده اند و از بیست  
 علم و فضل نیستند و خاضع شده است کردنهای علمای بیکه در درجات  
 و طبقات بلندتر و بزرگوارترند از امثال ما علما و علماء یا حضرت اجل  
 ملاحظه فرمائید اگر نفسی معی علوم و رسوم و فنون و حکم امم عالم را بداند  
 و قنادرودت من علی الارض ما و لشکرش معی اهل امکان باشند بنوا  
 مقابل خدا باشند و بگوید اوجی الی بدروغ و خدا او را مهلت ده  
 و در عیش نفرماید و لو نقول علینا بعض الاقاویل لاخذناه بالهمین  
 ثم لفظنا عن الوتین فاما کم من احد عن حاجزین و از تکرار لفظین  
 این برهان را تذکره متقین فرموده نه دو نشان گفت بر آنها صحیح است  
 و با همین شخص خود من شطرنج بازی کرده ام و خود با ایشان شراب



خورد و ام بدو غ و افزاء و تمت چون از بر برهانی عاجز شد و از  
 دلیلی ملزم و از هر حجتی بزانو درآمد و مضم کشت با ایسکه این شخص <sup>بسیار</sup>  
 در همه ایران بدوری از این ارتکابات منهیه مذمومه حتی خدا شام  
 از خویش مرگب میشدند با ایسکه عادت و سجیه و شان امر او بزرگان  
 ایران ارتکابست ملاحظه فرمائید تقلید مذموم و تعصب ملعون و  
 حقد و حسد شیطان چه قسم انسان را از انسانیت بیرون میرد که در  
 میشود بدو غ و قبا ح اعمال و ستیبات بخود نسبت دهد و از ار  
 بار تکاب منهیات رد اعلی الصدق <sup>بسیار</sup> کند اعوذ بالله من <sup>ت</sup>  
 النفس و اهلها و فقی نوشت همین معنی الله و له سماجی غلامی کن  
 که اعلم و اسشهر عثمای طهران بود چه که مناقشه و مشاجره با هم داشتند  
 سنا میثاریه ما را از اهل حکومت و ظالم و حرام خور با ایسکه خدا  
 من از خوف من جنت شرب مفر و قار کردن ندارند و اما مشا <sup>بسیار</sup>  
 مانی

غمهای شراب و آلات داد و ادات تغطیر شراب و تبدیلیش بچهره  
 موجود است و میتوانم از خانوات بیرون بیادرم و رسوای خاص  
 و عامت کنم دست نقدی و از نیت و غارت اموال سبکان  
 بردار و قصه این کتوب را بسع اعلحضرت پادشاهی رسانیدند و فرمود  
 عم افخم صدق و صیح فرموده و این قصه ذکر شد تا خوانندگان پند گیرند  
 و متذکر شوند و بجد اپناه برند که چگونه پر شده است قلوب امرای و  
 بزرگان ایران مداران از عداوت بهایانیکه میخواهند مردم را بر سر  
 و درستی و دوستی و آشنی و بگنجی و خدا پرستی و کسبه است امرای  
 تعصب جاهلیت و انداختن است ایشان را در اسفل درکات تو خشن  
 که اتم و اعطشان حبا و نسبا و خلفا و معلقا و امهرشان شانان و  
 معانما و علنا و فضلا بخود بکذب که افنج صفات مذمومه است افنج  
 اعمال منهیه را نسبت میدهد که محبت و برهان مناظر بهائی خود با <sup>عل</sup>

کند و حق را پوستاند و نیت کل امر بر سولهم بیاخذ و جادو با باطل  
 لید حضوره اکث و لکن این شان از اعراض و اغراض و جعل بهتان بخود  
 لا اعراض دیده و شنیده نشده بود و تصورش را نفس ننموده بود <sup>مستور</sup>  
 بعضی خرم را رضی بردن خود مستند که بصاحبشان ضرر رسانند این <sup>قبل</sup>  
 نقص و دفعات است و لکن ابی الله الا ان تیم نوره ولو که <sup>از</sup>  
 کتاب الله لا جلین اما در سلی مضمی نباشد که مناظره و امثال این <sup>س</sup>  
 و مواقع از اعظم بیایات و مصائب و اکبر زیات و مصائب است  
 زیرا ممکن نیست بتواند نفسی نسبت اشتباه بمناظر خود بدید <sup>نفس</sup>  
 تا چه رسد نسبت دروغ و افترا بعد از آنکه مشاهده مینماید از سلی <sup>سین</sup>  
 سیول خون جاریست و از حرکت لسان و تنفسش های سرور است  
 که از کردهها جداست و در پر و از است پس ممکن نیست که آنکه <sup>مصلحت</sup>  
 با لهامات ربانیه و ظهیر و مجریش قوی قدیر و حضرت است و بحال

ادب و نهایت خضوع و تعظیم انظار داشت که این قبح و ذم <sup>با</sup>  
 قبل از تصدیق و بعد از تصدیق سببار شنیده ام و خوانده ام که همه  
 انبیاء مرسلین نسبت داده اند و انجس را بحضرت کلیم الله و حضرت روح  
 الله نسبت داده چنانکه نفس قرآنت و قلت نفیاً و انحضرت <sup>هم</sup>  
 از ار فرمود که قلها اذا و انامن الضالین ففرت منکم ان <sup>ختم</sup>  
 لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین و کذکت حضرت مریم یا استیسی  
 قبل پز اوکت سیافیا و ملاست نوم یا اخت هرون باکان  
 ابوک امر سوء و ما کانت اکت بیثیا و اعتماد بر لایق میگیم چنانکه  
 بر سابق نگردم و از سنن تنزیر آئی دانستم که همیشه مظاهر ظهورش را  
 بخلاف مامولی معمولی ناس مینفرستند و اگر بر طبعی خطا و گناه <sup>نشان</sup>  
 خطه نماید نموده بانه و سبتنفر الله باید ترک جمیع اوبان کند و ضمیر  
 راضی طیبی بودن و دهری ز بسن نسبت و لامستند و له از کز <sup>تج</sup>

استفاد بود که این دروغ بسبب نخودش برمانست که جوابش منع و محاسنت  
 و در قلوب شوکت شکوک بارید بود و لطفت جواب استاد و ابانت  
 بانند و با تغافل و تجاهل نمود و انگی از استاد بیشتر از پیشتر خست  
 و خسوع و نزوئی و ادب در خواست برهان کذب انقرائی خوشی  
 خود را واضحه و منوکه نرکند و جناب ملا محمد رضا بیانش صحبت او را  
 قطع نمود و فرمود از قبل همین نسبت را دیگری داد جوابش کفتم تو بر من  
 خود اقرار نمودی و شهادت مقبول و مسوع نیست تا هر رسد نسبت  
 بنظر ادراته و موعود هیچ کتب و صحف و ذر صمداتیه و این بیان حکم  
 نزول صاعقه داشت و جمیع را خاموش و در هموش نمود و است  
 برای ملا محمد رضا بسیار پریشان شدند که چه خواهد شد و در چهره <sup>الرد</sup> <sup>بممنون</sup>  
 آثار سخط و غضب نمودار و در کس تعبیر کرد و سیاه شد و ثابت <sup>است</sup>  
 برای خاموش فتنه نوربه و دهنیه فتنه کلبه برخواست مجلس تمام شد  
 و منقض

و منقضی گشت غایبی و این معتمد الدوله ناز اول وقت و نقیبت  
 نازش کمتر زک میسد و مساوت طلس بر وجه بود که در ابتدای صلوة <sup>اول</sup>  
 بقل نفوس میبود و حضورش میباشند و او در ناز و نیاز بود و با <sup>منزل</sup>  
 میآوردند و او مستول بخواندن اوعیه و مناجات بود و گاهی هم چشم  
 نفوس را ملاکت کند سر بر بند و یا سگم پاره کند و با قطعه قطعه نابند  
 بالطناب بیندازند استخاره میبوده است و دیده شده گاهی <sup>بین</sup> هم در  
 ناز اشاره بقل میفرمود و در مجلس بعد حضرت ابی الفضال <sup>تجه</sup> <sup>تهیه</sup>  
 بالفتور و واضحه بر معتمد الدوله نمودند و ثابت فرمودند و از او سوال  
 نمودند که حق سبحانه و تعالی مختار است چگونه مختار است میفرماید  
 بر عرش نفیض بایستد و حکم باری بدستوری است میفرماید بدی <sup>و</sup>  
 مسلم است فرمود بر کرسی لائیل عما نفیض و کل عن کل شی <sup>است</sup>  
 مستقامست فرمود یعنی است اگر نفسی بر یکت این شون <sup>است</sup>

از حق سبحانه و تعالی نفی و سلب کنه حمد و شکر و کافر و ملعون است پس  
 بکمال ادب و تعظیم نتیجه گرفته که این شأن حق در ملک و عالم ناست  
 مظاهر دارد با نداد و میفرماید مظاهر دارد و در مرتبه اولیه انبیای صا  
 وحی و کتاب و سرعینند و در مقام ثانی اوصیاء و اولیای مضمومین  
 ظهورند پس در کمال ادب میگویند اگر اقرار کنیم و شراب بخوریم مسئول  
 و محکوم و معتدیم زیرا خود و معتدیم اما مظهر ظهور است صاحب شرع  
 و کتاب مقدس از این حدود و قیود است عصمت طائف او و انصاف  
 و اعمال و احوال و اقوال است و مستبانه بنائب السلطنه میگوید خلد  
 فرماید جناب امیرزا ابوالفضل بچه خوبی و خوشی مطالب خود را  
 القاء مینماید و تقدیس انبیا را ثابت میکند حقا که ابوالفضل است  
 و تجوی هم صحتی داشت که تقریریه حال و مقال معلوم بود که اینجور با همگیس  
 و بیج چیز با کشتان بنیاید مگر ششبر و این تمت و انفره معتقدند و

حضرت اقدس من لا ینزب عن علم من شیء و جواب ساعتی مانند تا حضرت  
 و در جواب حق الزامی حضرت ابی الفضائل عرض شد و در جواب  
 منبع همین ذکر او را فرموده اند بیان ازب بتبارک و تقدس  
 اذ ان ارض کل فی بسع مظلوم رسیده که فی الحقیقه سب جبرت شد  
 ثواب و الا صمد الله و لا فریاد میرزا در باره مسجون فرموده آنچه ذکر  
 محبوب ز این مظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم طاعت  
 نموده آنچه در نظرات و در باره در مرغ محله شیران که متفر مظلوم بود  
 تشریف آورده که اولی عصر یومی و کوه ثانی بوم جمعه صبح شکر  
 آوردند و نزد یک مغرب را حجت فرمودند ایشان عالم و آگاه  
 بناید بنیر حق تحکم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید این  
 کلمات را امام و جز از قبل مظلوم ننگور دارد

بجو البسبیم انجیر

یا ابن الملک حضرتک را بتنی من قبل کا عد من الناس لم  
 نتوجه اليوم زانی بنور لم یدر احد من اهلہ و بنا لاند ری  
 نفس من اشعلها ولكن المظلوم یدری و یرف و یقول  
 اهلته یدار اذ الله رب العالمین و اوقدها ید القدره سبح  
 من زینب ما تامة قد اتى الوعد و حکم الطور یطق فی سدره الظهور  
 و العوم اکثرهم من الغافلین یا امیر قد کنت سائر امری اظهر فی  
 و کنت راقداً یفطس نمت الله فلما رقت زیدی سمعت من کل  
 یا ایها الناطق فی السدره طوبی لارض تشرف بقدمک و بنفسک  
 سبکک و لوجه توجیه الیک تم و قل یا طما ان ارض لبست نکا  
 الخارکم و لا امشی فی طرکم اذ کرد ما و عدتم به فیا نزل من قبل  
 و فی کتابی البسین اذا فت و نطقت بما امرت به پس بنا  
 من عذی بل من لدن مقدر قدیر اسئل من حضرتک العبد  
 و ان نصاب

و ان نصاب فی هذا النبا العظیم و هذا البناء الکریم کحضرک ان  
 تسئل الامر الالی فی سبید سکت الی ماء و نصبت الرزق  
 و تسکت الصدور و ذابت الاکباد و یضعن العباد الآمن  
 شاء الله رب العالمین لیس الامر بیدی بل سیده انه جو  
 العوتی الغالب القدير

و ابن یوح مقدس منبع را بحضرت معتمد الدوله رسانیدند و با احترام  
 گرفت و عرض نمودند ما موریم برای حضرت اجل اشرف بجوانیم  
 مرمت فرمود و خواندند و متفکر و متبحر و مبهوت شد و کلمه سوتیه  
 و یا حشمته تقوی نمود و چون اذن مرضی خواستند سبب از پیشتر  
 ادب و انانیت و خضوع نمود و با احترام اذن فرمود و سکت  
 دعای خیر در حق خود نمود و بعد کله سوتی از ایشان نفس شنید  
 و شنیدند که در مجلس بزرگ عمومی ذکر این امر اعظم شده بود است

خبر مؤمن آل فرعون را که خدا در قرآن نازل فرموده است و قال جل  
 مؤمن من آل فرعون کذبوا کلماتنا و انقلبون على اعقابهم و ان الله و قد  
 جاءکم بالبینات من ربکم ان یکذبوا فبئس کذبا فیکذبون و ان یکذبوا فبئس  
 بصیرکم بعض الذی یدکم الایة فلیعلم ربانی و دستور اصل سید است  
 که این قبیل و قائل را انکار و تکذیب ننمایند و تفویض بجهت کسبند  
 و که نکت قبل از این صورتها سه سید طران در برابر کتاب مبارک  
 ایضا فرموده است نمود و فرمود تا حال کتاب باین خوش و منی و شیرینی  
 و مستقنی نوشته شده است و مضموم بیان مبارک است در آن شجره  
 الزقوم طعام الایمیرا که بائیم کرمانی کریم فی الاسم و عزیزین الایمیرا  
 و ایتم فی الکتاب تفسیر و تفسیر میفرماید بسیار تالیف میکند که هر قدر  
 خوب و صراحت مصداق آیه مبارک را نشان داده اند و مشهور فرموده اند  
 و همین واسطه زیارت کتاب انعام الهی باشد حکم فرستادن از ذناب حفظ  
 فرمود

فرمود و رعایت نمود و در طران چنانکه گذشت هر قدر بی انصافی و  
 توخس از او ظاهر شد اینست که گفته اند الملک عقیق بجان باطلی که  
 مباد این امر اعظم برای سلطنت و عزتشان مضر باشد و حال اینکه  
 عزت در عزت و سلطنت در سلطنت بود اگر انصاف میدادند  
 و با منافع برنجواستند و از حمایت بندگان خدا در شیرازش  
 و التماس دعای در طرانش و خواندن آیه مبارک که قرآنیاش و انکار  
 و تکذیب نباید نمود نتیجه گرفتند امید عفو و غفرانست از فضل قدیم  
 هست فاضل پس بسیار و شمل شد هر روز و هر شب از اکار  
 و عاظم و دوزار و امراء و شاهزادگان مناظره شان با بهائیان و حضرت  
 استاد بالاحض در محضر نائب السلطنه و با محل سمن مظلومان در مقام  
 ایشان و اخیرا منتهی شد بخوانستن معجزه فی از معجزات و خوارق  
 عادات و بهائیان چون حضرت استاد و بیاری فرمودند منظر ظهور

حق حاکم است نه محکوم مطاع است نه مطیع سلطانت نه رعیت حضرت  
 باید خلق را امتحان نماید و خلق او را امتحان بناید و نشاید و کفر و کفر  
 و کما دا است بل میتوان با و تقالی شایسته شد و پناه برد و سئلت انقیاد  
 و اطمینان نمود معجزه کتبه کافیه و اقبیه بالغه باقیه لم یزل و لا يزال  
 در جمیع ظهورات قیام منظر امراته است بر امراته و وحی و کتاب  
 و شریعت و استقامت و ثبات و نفوذ اراده است و لکن کل  
 متفق الزامی و متحد الکلام بودند که اهل بیان موفق و مطمئن القلوب  
 اظهار ظهور خارق عادی بنمایند نفوسیک شهبه دارند و خواهش و  
 معجزه بنمایند و ایمان خود را معلق ظهور معجزه می نموده اند تلقین  
 و پست موجود است از صاحب امر بخوابند و چون مناظرات  
 مستلیم بار شد نائب السلطنه استناد و اخلاص و فرموده امیرضا  
 و بعضی میگویند و معتزند که معین کنید یک معجزه برابر چه باشد و  
 جز

دینند و بزرگان را حاضر نمایند و بتلفاز از حضرت بهاء الله بخوابند  
 اگر ظاهر فرموده دارد و کذب مینمایم این امر را در مناظر و محلات  
 عمومی مجزشا از اظهار میکنیم و تبری و یزاری میجوئیم و همه بلاد هم  
 اعلان مینمایم پس است و ذکر نمود حضرت و زبرد صدق و لا محضاً  
 موفقت و ثبات و استقامت در امراته بخوابند و البته  
 دارد که صاحب امر اجابت میفرماید مسؤل حضرت در موجوده نشانی  
 و الا باین صراحت و وضوح و عده ظهور معجزه مینماید فرموده امیرضا  
 در این مسئله مستلیم میجوئیم برانم جواب داد کمال تعجب نه است  
 حیرت را از توقف و تأمل حضرت و زبرد و خواستن دانستن زانی  
 نانی دارید دارم و بسیار هم جای تعجب و تخر است زیرا در بر نشانی  
 کمتر فرموده و فرموده اند تا معجزه می نماید و بکنیم نقد بن بنمایم  
 پس معین کنید هر چه میجوئید و خود و خلق را راحت و آسوده نماید

و حضرت وزیر بدانند که اگر ابرو افضل ببرد البته بر خیزد و بیعت شود  
 اعلم و افضل دانند و اثبت و ابرخ و اعرف و اعلم استقامت و اعلی  
 انقطاعا و جانبا از ترزا ابرو افضل اگر چنانچه صد و هزار مثل من و افضل  
 از من کشته شود بقدر سرسوزنی باین امر ضرر نیرسد و بعد از آن چنانچه  
 هزار مرتبه بر قوت و نفوذ و تصرفش در قلوب میزاید کشتن و بستن  
 و زدن و زجر کردن منع نمیکند خدا را از اظهار امرش و خلق را از این امر  
 و البته حرکت و طلب و جهد و جهدشان زیاد تر می شود و چهل است  
 سخن برآمده آید که هر قدر تفرض داشته و نموده آید بیشتر کرده اند  
 و توفشان بیشتر است و اشتغال و انجذاب و الهاب و قوت قلبشان  
 بیشترند پس واجب است که طلب معجزه فی از صاحب امر نمایند و بحق  
 حضرت بهاء الله و مظهر و سمیع و در سلسله قسم بعرف خلوص و تقویت  
 عرض می شود و دلم میسوزد بر خود و سلطنت و عزت و قدرت و طاعت

و ایران

و ایران در ایشان و مملکت و رعیت خود رحم نمائید معارضه با خدا  
 میسوزد و در زبانش لایخصی است فرمود اگر میسر است  
 و اذعان نموده بودیم فرمودند تا حال دیده و شنیده آید و یادگاری  
 خوانده آید که نفسی اظهار وحی و رسالت فرمود و کتاب و شریعتی با اسم آیت  
 و نسبت الی الله آورد و ثببات و استقامت نمود و کلامش بانی  
 نفوذ نمود که خلق سبحان امرش را قبول نمودند و اقامتی تشکیل فرمود  
 و کاذب بود فرمود راست میگوئی ندیده و شنیده ام پس ذکر نمود  
 نشوید که استان و در تاریخ مثل احوال سابقین باشد و خوب سزاوار  
 معارضین سلف او در تاریخ خوانده آید و گمان نفرمائید که تو محمدا  
 و سایرین اعمادشان بر قوت ایمان و ابقانات است صاحب این  
 حضرت بهاء الله در بنده و حضرات عمل را در تعیین معجزه نماز فرمودند  
 داد و اجازه فرمود و مفسرش اینک شیخ عبد الحسین علی کرمانی است



و بخت اشرف را در کاطین علیهما السلام دعوت نمود و جمع گشتند و  
از مدعوین حضرت شیخ اکبر اجل مرحوم مبرور شیخ رضای انصاری و شیخ  
شیخ عبدکبیر انظار داشت سبب دعوت و وقت اجتماع را که مقصود  
فتوای همه علماء است در نقل و تدبیر و بلاغت بهایان تا بقدره نقل بهر  
نمایند این طایفه منازعه می کردند را از رئیس و مرؤس گشتند و هلاکت  
گشتند و نام نمایند بشبهان و دانش این قصد حضرت شیخ اعلی الله تعالی  
بی اختیار خود را برخواست و تعرض فرمود و علما بسیار اصرار و ابرام بر تشریف  
داستان شیخ نمودند حتی دانش را گرفتند و پایان را بوسیدند و ذکر  
کردند تشریف داشته باشد اول مشورت بینا ایم که صلاح حفظ اسلام  
و سلین با این طایفه است و محضرت هم رأی خود را بیان فرمایند قبول فرمودند  
فرمودند خود میگویند ما موافق با آنه و آباءه هستیم اما فتوای منساز ابدیم  
و با در مجلس شورای منان هستیم استغیر از من نه از انب العظیم

روز در اجتمع بخت اشرف فرمودند و بجز حضرت شیخ سستی و مقصود  
در اجتماع و اتفاقان حاصل شد و لکن عده سان بسیار و بسیارشان  
بجز بهایان نشدند و نشسته صحبت کردند و فرسوده فتوای نقل به  
زیرا بجز شیخ اجل مبی خارج شدند تا اینکه متفق شدند بر برزستان  
ملا حسن عمو که بیگادوت و حاضر جوابی و علوم و فنون شیخی و حکمت که  
اکثر مسلم بود انتخاب نمودند و خدمت حضرت بهاء الله فرستادند  
که بقوانین و قواعد علییه حضرتشان را مانع رساکت و لزوم بهایان نشدند  
و خائف و مضطرب و پریشان گند و اگر نتوانست از طرف علما اجراء  
ایمان معجزه ای نماید و چون شرف شد و در مجالس و عظمت و  
حضرتشان را شنید فوت محبت و برهان و فصاحت و بلاغت و  
علییه و همیشه بیانشان بلعید جمال طنون و او بام و مقدمات و شیخ  
علما را و شکست اسام انگارشان را و بقدر دو ساعت بجز بیانشان شیخ

و نالی علیه و کتبه از اصداف کلماتش ظاهر و خامن مندرجست و تخریب است  
 نفسیکه سوال و عرض کلمه بل را نشناخت و بعد چای خواستند و انظار  
 و عطف و برادری و برابری فرمودند که خامن زباز استایش و محام  
 کتود و بر من رسانید بجمع دلائل و بر این وجه انبیا و مرسلین امر است  
 فرمودید در راه شهید دریب و سنگ و انکار و فرار و استکبار را از هر طرف  
 بسیند در علم و احاطه همین علی العالین و اول معلم و مرتب عالم و توبه  
 من مندانند و پادوی الی سبیل الرشادید و ایمان و اطاعت آنحضرت  
 ایمان و اطاعت الهیت و لکن بر همان علی و شواهد کتب آسمانی در پی  
 نبشوند و دیدن معجزه نیز است و درخواست مینمایند و حضرت بهار  
 فرمود مع شوندها و مسورت کنند و تنقش شوند بر هر معجزه بیکه میخواهند  
 و روشن استس و با بر گردانیدن شط بعد از باشد بر خداست ظاهر فرمایند  
 و خامن عرض شد و دیدند با شنیدند بایش را برای علماء ذکر نمودند و

خامین خائفین منظر بین متنقش گشتند و صرف نظر ننمودند و چون  
 بایران رفت و همه جا در مجالس امراء و علما آنچه دیده و شنیده که بفرست  
 عرض شد فرموده بود حتی نزد بسیاری هم معروف بهایلی شد  
 عرض این حکایت اینکه تا محمد رضا و امثال آنحال و اعتمادشان با  
 این بیانات حضرت بهار است حتی اذن فرموده و بندگان را  
 با علما مناظره نمایند و تحت الهی را از هر جهت بالغ و کامل کنند و اکم  
 فایده نشوند مباد نمایند اما مباد از امور است که واقع نشده و  
 چه که محال و متعجب و غیر منقول و غیر منقولات اجتماع ضدین و تضییع  
 مثبت و نانی هر دو البته موقن و مطمئن نیستند تا چار طرف باطل را  
 میشود عاصی عرض میکند اعلی و اظهر و اوهی و انور بیان مبارک است  
 در این مقام در لوح مبارک منبع صیمن حضرت سلطان الجانش را می جهان  
 از می سلطان بر آن قرار میگرفت که این عبد با علی عصر صبح میشد و در

حضرت سلطان ایبسان مجت و برهان مبنمود اینجده حاضر و از حق آمل که  
 چنین مجلس فراهم آید تا خفیت امر در پیشگاه حضرت سلطان واضح و لایح گردد  
 و بعداً امر بیدکت و انا حاضر نقاء سر بر سلطنت فاکم لی اوقلی (باراد)  
 محیطه هینته رتبه للعالمینی ایبسان مجت و برهان در محضر سلطان خواسته  
 و نه شرط فرموده اند اتفاق علماء در تعیین معجزه فی ذمه معلق با ایبسان  
 نموده اند روح الوجود لرحمة النقی اعاطت و سبقت الا ولین و الاخرین  
 فراء و این شخص لا متحد رضا جمیع مواهب و مطالب امرت را بلا مجاب  
 و نقاب و عقائد بهایبناز حضور نائب السلطنه و شاهزادگان و وزراء  
 و امراء و بزرگان ذکر نمود حتی الوینیت در بوجوبت جمال اقدس اسی را  
 بکمال بهجت و انصرت و قوت قلب دستقامت و ذمب السلطنه بجهت  
 حاجی علی اکبر انظار داشت و ایبسان حکم ستر نمودند و ذکر نمودند فی الجمله  
 نور حضرت منکلم طور مبدی هم فرموده و میگوید بنیب لایدرکت لایدرکت لایدرکت

لایدرکت است جواب دادند غلو نمود دست ایبناز خواست و فرمود  
 شمارا عالی میدانند و میگویند عرض کرد ایبسان هم همین اعتقاد من را  
 دارند و حضور حضرت اشرف مکه ستر میباید لذلنا ناسب السلطنه و بزرگان  
 اعتماد بصدق ایبسان بیشتر از دیگران داشتند نفوسیر اباسم بهائی  
 حضور نائب السلطنه آوردند و سؤال کرد اقرار نمودند و ایبناز احاطت  
 و سؤال کرد و این اشخاص بهائیند جواب داد و از ایبسان پرسید مرا شناس  
 و پرسیدند و جواب گفتند بنشینیم ذکر نمود من و دامادم بهائی هستیم  
 و در اکثر مجالس بهائیان وارد نمیشویم لذلما مار بنشینند ایبسان نشناخت  
 بهائی بای سهاور باشند و باین راستی سبب آزادی بسیاری از  
 و حبس شد که و جویسی نقدی سیکر فتند در عرض مبنمودند و در حبس طهران  
 بروفت ایبناز زدند و از نیت کردند سرور و حامد و شاکرشان دیدند  
 و آنچه از خارج زندان بهائیان بر ایا و تحف از نمود و انواع ماکولات

و طبوسات با کمال زحمت سبزه سناوند و باین شخص مقرر نمت میدادند  
 با نقل قناعت میکردند و بقدر او کرسنه ها و برهنه های مسجودین غیر بهائی  
 میرساندند که بعد از چندی شخص سبحان و قرآسان و زندانان همه مجذوب  
 و فریفته ایشان شدند و کتبه و زنجیرشان نسبوندند و در بزوک وطنشان  
 گرفتند و حکومت آوردند و حاکم بی انصاف امر نمود خمر نشین را چوب نزنند  
 تا از امر و صاحب امر تبری نیابد و نیز ای جوید هر قدر زدند از ایشان  
 صدائی و ندائی نشنیدند و عبا بنان را بر سرشان کشیده بودند و فرشان  
 میزنند و میکوبند تبری نیکنی اقل از زیاد و نارنا و التماس و در خواست کن  
 کلمه نشنیدند گمان کردند بهوش شده است عبا را برداشته و دیدند  
 مستباز سرورانه و ساکرانه بر از و نیاز و مساجات مشغول است و فر  
 بیرم نرم کرده و حاشش را عرض نمودند و آن بمرودت جس و زجرش نمودند  
 تا آنچه اهلک و بیوت و زغارخ و مال التجاره دشت داد و نوشتند

بعد در بزوک کالی نماید و هجرت بطهران فرمود و بزوک و نور نیست و مدت بسیار  
 و بسیر نشان باین نشان بود که چند سال قبل از اینکه جمال اند سراسر ای  
 روح الوجوه لذات تراب مقامه محمود فدا سرتاده و علنا اطهار امر فرمایند  
 جمال سلیمانیه تراب مقدم مبارک اعظم حبت بود و انجمنات بسیار  
 داشتند قصیده عز و ذم فایده از قلم سلطان قدم نازل چون شنیدند  
 شد و زیارت نمودند شهادت داد با شهدا شده قبل خلق السموات  
 و الارضین و مؤمن و مؤمنه و مطهرین القلوب شد که حضرت آمدن ایشان  
 موعود کتب و صحف و زبر و قرآن و موعود و مشرب میمانند که  
 صاحب بیان جانش را فدای ظهور و قد و نشان نمود و در بریه بیان  
 نداد و بشارت داد بنظور و اشراق خالق و مالک بر تبه با هم من نظیر آن  
 و کتبیا باطبع از تفریح و طبع این از توضیح با هم مبارک اندس ای  
 فرمود فاضل از جمله ما فرایند که در غرض خانه نائب السلطنه منزل

و ممبران و در حضورش در ساعت شد و از اسناد و حاجی ملا علی اکبر  
 و قاضی رضا واقع با سهام الدوله و معین نظام و ناصر الملک و وزیر نظام  
 خال نائب السلطنه و مقصودشان بود که با یکدیگر بدینگونه که را آنچه فساد  
 و فتنه از آن استقام شود و بحول الله و توفیق و فضل در مرتبه اتی سبقت  
 و اطاعت العالمین و صلواتهم و انضمام و انجهم و اخبارهم نتوانستند  
 و نشینند بر عهد و شکر و توکل علی الله و توکل الی الله و رضا و تقوی  
 و تسلیم با فقی الله و تدریج و محبت و اطاعت دولت از صمیم قلوب  
 و هر روز مجلس میکردند و شور می نمودند در کیفیت و نوع تمام نمودن  
 و محو و معدوم کردن بهائیان و کم کردن ایشان و از آموزش نمودن  
 آثار در سونشان و تدارک کرده برای اجرای این عمل سببانی و تدارک  
 نفسانی و در زندگ و خوشخواری اسبابی منها عزل کردن ولایت و حکام  
 و مصلحت و ناموزین ممالک و مدن و بلاد و قرا که فی الجمله عدل <sup>نفسانی</sup> است  
 دولت

دست مبدع شدند و از ظلم و امتساق با ملازه فی تبری و بیزاری داشتند  
 و منها ترویج کردن و بزرگ نمودن علی بنیکه بخون بهائیان تشنه اند  
 و بخلش معین و مشخص نمودن دلالت و حکام جهات و ناموزین  
 اطراف را از کسانیکه بخون خواری و فساد قلب و ظلم و بیرحمی  
 و بیروتی مخصوص با بهائیان مشهور و موصوفند و کذبات با عملی که  
 تخریب بهائیان نمایند بی اعتنائی نمایند و ذلیل و خیرشان کنند  
 تا چه امراء و بزرگان و وزراء و چه علماء و رؤساء تجار و لایا و در خوشخواری  
 بیرحمی تربیت شوند و ابالی را خوشخواری تعلیم دهند و بفرمانند که  
 تقرب بزرگان دولت و غنا و ثروت در رخا و راحت در اندام  
 بهائیانست که بجان دروان بر بگویند و در واقع خوب است  
 و تیر نیست برای منع کردن بیعت انسانیزا بطبیعت کرکی و گفتنی  
 پس از خراسان رکن الدوله برادرشاه که فی الجمله درین اقلب <sup>نفسانی</sup> است

زیاد و باندازه دستدار عدل و حقانیت بود و حسام السلطنه عم  
 که بر بیباکی و همتاکی و شفا که ویرجی و خوشنوازی و دشمنی با بهائیان سرزنش  
 و موصوفت گذشتند و این شخص شاخص و امیر دوزیر مشهور باندازه بمرور  
 دستکندل بود که در مجلس شورای دولت فریاد کرد تا دوستی نفر از اهل  
 وطن گشته نشوند که یکی آنها بوانع بهائی باشد محالست بنزایم اینطائفه را  
 تمام کنیم که نسبتاً بشوند عای شیخ تقی مخفی اصفهانی که کت کرد  
 حجت الاسلام اصفهانی بل ابران گفت ما اهل ظاهریم و شیخ بر ظاهر حکم  
 مینماید و نائب امامیم و حافظ بیضه اسلام علم نبیب نداریم تکلیف  
 شرعی ماست هر کس را نسبت دادند بهائیت و شهودی شهادت داد  
 و از عدو لند اجنباط فتوای قائل را بدیم که شاید این عرض مسری از بین  
 بجلی برداشته شود و کند لکت فتوی داد که نهمت و افتراء هر عمل نسیج  
 دشمنی دین و آئمه اطهار و کفر و شرک و اکاد با بیخرب بر مید که علوم  
 اینان

ایشان نشوند و گمراه کردند و همین بشیطان رحیم بعد از صعود و غروب  
 آفتاب جمال اقدس رب العالمین و قیام مرکز عهد و پیمان و مرجع  
 امر دین بر عبودیت استان اقدس و نشر تعالیم و اوامر و نواهی حضرت  
 احدیت تبارک و تعالی در سبزه نوا عام عوام کائنات نام گفت آنها  
 المسلمون ما سرور بودیم و خود را استی میدادیم و امیدوار بودیم که  
 شخص مبارک الله تعالی شاریت و ظهور کلی و کتب چون از این عالم بر  
 امرش بجلی خواستش و فراموش بشود و حال مشهود شد که پسری دارد  
 که اسم حقیقی او را سزا شده گذاشته است و اسم خلقی او را عباس افندی  
 و او را مرکز عهد و پیمان است و همین کتاب و احکام و آیاتش قرار داد  
 و کتاب عهدی در حقیقت نازل کرده است و هیچ را بتوبه و اطاعت  
 و انقیاد و محبت و و داد امر نموده و من اجرتی و من اطاعتی  
 و من توبه را بفرموده توراتی و من خالده خالقی و بل من خالده و استرگن

گفته و در داستان ادا و وعده لغیرت نموده دستپايش کرده و در حقیقت  
 و عا نموده و مخالفین او را نفرین و انکار پیش کرده او اسم خود را عبدالمبارک  
 گذاشته و او را خدای رحمة الهی گویند و خود را بنده درگاهش خوانده  
 و صبح قرآنت خواند است و صدقات و لم یله و لم یولد است و گفت  
 و شلی ندارد این پسر بر بندگی آن پسر بر خجسته و عا نبره و فاسلتر و شجاعت  
 و قوی الغلب ترا ز پادشاه بر تاشی و از ابروی باذیت و جبر و نفی  
 قتل پروان دارد و پسر نیز نماید و ترویج و شمشیر او بر پیشانی تمام جان  
 روان بخت کرده چارائی ندارد کم کرملیت جان و مال از قوی بدم  
 و بداند که امر و خدمت با سلام و اطاعت است با نام و محبت آنرا اطاعت  
 و بندگی خداست که بهترند بر و بسبونی که بتوانند این طائفه را معذور و محم  
 بنامید و لکن آینه منزه و از لا یصلح عمل المفسدین و بر قلب سینه خراش  
 اصمغان القا فرمود که اگر فتوای مخفی را بظهران و علی حضرت سلطان خیرندی

بسیاری گفته و سیر و خارت شوند چنانست بزرگ بر دست و دست  
 و مسئول و مؤانده و معاقب خواهی بود لذا نظر افرا عرض نمود و بطن  
 شاهانه با صفتان شد که اگر کسی با هم دین و مذمب بنفسی تر من نموده  
 اذیت کرد او را میگویم و خانه اش را خراب میکنم اعلان کند و فصل  
 و عزل کردن از امانندان و طبرستان محمد خاوند نصب کردند میرزا ابراهیم  
 سهام الدوله را و خواستند والی رشت و کیلان ما و فرستادند عبد الله خا  
 که علم ما خواست از ذکر قسمی از اقسام و انواع رذالت و دمانت طبع  
 قباح و دونو فطرت و شهوات و نفسانیات او و که نکند و که نکند  
 و گوهر و خانه نشین کردند بر منصفی با بزرگت و امیر کردند هر عالم مستغنی را  
 و صابزه کردند و حیل و کوشان این شد از بر طرفی با خوب مظلوم نزد  
 نسبت هر نفس و فساد و نزاع و جدال و دشمنی با پادشاه بدیند و صفا  
 گفته و شهرت دادند و وسیع بصفتت جمابونی برین رسانند که فرزند

صاحب این امر مخالفت و محاربه با دولت را نهی نموده و عوام مؤذنبان  
 باشد از کجا بدانیم برای خواب کردن دولت و تفرض نمودن بهبانیان  
 نیست و چون جمعیت پیدا نمود و قوه مقابل با دولت در خود دید  
 این حکم را نسخ ننماید و حکم اقلوا المشرکین کاذبه را امر ننماید چنانکه تاریخ  
 و نسخ احکام قرآن بسیار است علی اگر شارع حرب ظاهر بود اینجام  
 نباشد احتمال تغییر دادن کمتر بود و منها نائب السلطنه و دشمنان صدق  
 و حقانیت ترغیب مینمودند علی و مطالب را که اعلانات منفرد از آن  
 بهبانیان نبوسند و شهابه رو در برابر جماع و جماع و معابر عمومی محسب  
 و نفوس را برای انجام این خدمت کما شتند منها نائب السلطنه استسقا  
 بهبانیان مظلوم را که کفر صدق در او نبود و تماشای کذب و افتراء و مستنطق  
 میرزا حسین خان پسر سردش بود و اینم نائب السلطنه او خواستند نوشتند  
 و تقدیم حضور حضرت سلطان نمودند و بعدری فتنه و فساد و مغزات و کلمات

باشند و جعل کردند و شهرت دادند که گویا بر خود جلال و مغزی بیشتر  
 شد و صق و صبح پنداشتند و بر حضرت پادشاه بیکر چهل سال تجرید کردند  
 که بروفت بر سبقت با بنحرب خدا پرست مظلوم دادند بعد از تخریب صدق  
 و امانت و دیانت و مفت و محبت و اطاعت دولت و حکومت اینجانب  
 و نهمت و انزای مسکران و دشمنان ثابت و محضن گردید و در نهایت  
 که بصرافت طبع رعیت پروری حمایت و رعایت از اسفلو رسید  
 بشان مستبند نمودند که بر قطع و قطع شجره نیراک بر بد الهی فرس فرمودند  
 نمت نمود و از طلائع قوی خواست حامی حامی تا علی کنی که ریاست  
 کلبه و نفوذش از هر جهلای معروف بعلم و در کان در لباس که سفند بیشتر  
 بود و فرود تر و در لستر و شیطان تر نوشت : قوی داد عوام این عرب  
 تفسیر و گناه داد تا دشمنان بجد قتل برسید است او را بر اینا مشبه کردند  
 صلاح و فلاح و عدل و انصاف و حکم است : بیست که اطمینان و محضین



و مبتدین و متوقفین و محرمین این حزب را دست در زبانها از قطع نمایند  
 نمانند بدست بنویسند و استلال کنند و بزبان دعوت نمایند و برهان  
 آورند در محض از حبس آزادشان نمایند و عوامشان را هم توجیه دهند و <sup>بیش</sup> بگویند  
 نمایند در هائی و آزادی بخشند و با نیواسطه بجای محو و معدوم و مضمحل میگردد  
 واحدی نزدیکشان نیسود زیرا دست و زبان بریده شان خلق را برادر <sup>سبک</sup>  
 از آنها دور بنماید و از نزدیکی و معاشرت قطعاً منع مینماید و بسیاری از  
 طایفه بنیان هم رآمی و فتوای این بر سس موسوس باشند بدند و امضا کردند  
 و لاسبه صادق که در زده تر و کرکر و خونخوار تر فتوی داد و نوشت کل <sup>تا</sup>  
 از کوچک و بزرگ کشته شوند و از بی از ایشان نماند و زمانه از شهری  
 بشهر بگردند و آزاد نمایند و بشهر آخر شهر اول و مساد عقیده او را  
 فراموش مینمایند و اطفال سفارش را اگر از دین و آئین شهرشان و  
 بزرگان تبری نمودند و سب و لعن کردند و ناسب شد مرتد شدند

باید نشان برهند و با آنها اخراج کنند و آلتزدایی بسیار نشان  
 و با حکام و عقیده اسلام ترمیم نمایند و بعضی که گاه نم این فتوی و  
 حکم شیطانی را رعایت داشتند و امضا نمودند و سب صادق و سب از فتوی  
 و نوشتن پدما حکم برآید تا خوش و بستری شد و بر نفس دیدن و <sup>بیت</sup>  
 او نمود و میر رسید دشمنان دین و دولت وقت را کشتند جواب میدادند  
 در تهیه و تدار کنند میگفت شاید باشید همین قدر خوب شوم که شما  
 حرکت کنم خود بجهنم خانه بروم و بدست خود همه را پاره پاره میکنم و با <sup>سبک</sup>  
 سلطان برانندام مفلومان معتقد شد و حتی بود نیز بتانی و ناقص <sup>منت</sup> آن خبری <sup>است</sup>  
 و مانع حضرت سلطان و عده بود و چنانکه ذکر شد والی جدید از <sup>ن</sup>  
 میرزا ابراهیم خان چون وارد شد بالشکر پیاده و سواره اطراف <sup>کرد</sup> <sup>را</sup> <sup>نزد</sup>  
 گرفت زیرا نام اهالی آن فریب بزرگت از بزرگت و کوچکت <sup>بها</sup> <sup>بی</sup>  
 بودند و عده شان چهار صد نفر بیشتر و بزرگتر در <sup>بها</sup> <sup>بی</sup> <sup>نشان</sup> حضرت <sup>ع</sup> <sup>نشان</sup>

که بز پر دورخ و نقوی و علم و فضل و منبع درآیات و اعادیت مشهور است  
 کحل علم بود و مردانش را گرفتند بستند و زدند و زنجیر کردند و زنان  
 و اطفال را اسیر نمودند و اموال را غارت کردند و بیوت و زراعت را  
 تخریب کردند و آنچه ممکن بود برداشتن بردند و امثال اشجار را سوختند  
 و کل را مغلولت و اسیر آمدند ساری بردند که ایالت نشین است مردان  
 مسبب نمودند و زنان و استبدات را بجزایر منزل دادند و سر باز نگهبان  
 اطرافشان گذاشتند و سبده عاقله فاضله علویه خانم و زنازاد و زوسوم  
 بدار امکو در حضور والی و اولیای امور بودند و حاضر نمودند و بعلو بر خطاب  
 کردند توفی صدقیه طاهره فاطمه زهرا خیرنامه اهلین جواب داد  
 استغفر الله و اتوب الی الله اسید وارم از کنیزان آنحضرت باشم  
 گفتند خود گفتی که من رجعت آنحضرت فرمود نمود ما بینه که بر قلب من  
 خطور نموده و یا از لسان من جاری شده باشد نهدت و افترا و بیعت  
 و کفر

و کفری بابت شهیدان خدا لعنت کند کسی را که چنین تصور باطل و نوتهم اکاموی بر  
 قلبش خطور نماید و خدا لعنت کند که اذنب منقری را اما حال که برای دین  
 مثل اهل بیت نسبت به المسلمین خود را اسیر و خیر باز بجز در حکومت استیلا  
 و بسته و برهنه از لباس ساتر و پدم دانستم که بفضل الله از ذریه کنیزان  
 الصدقیه طاهره ام و کمال تشکر و افتخار و مسرت و مسایات را دارم  
 که اسیر فی سبیل الله و خیر لجهت الله و سبحون و در اول خانه ولادت و استیلا  
 در عبودیت الله اکتف شد ام و در پسر صغیر دشت با اطفال مسافر  
 اغری و دستش را برشان گذاشت و فرمود بجان باطل شما مردان با  
 گناه کارند از زنان بر عصیان ظاهر شده که زنجیر و اسیر نموده اند  
 زنان هم بتوهم شما طفیان نموده اند این اطفال مسافر که در مسیح ادریان  
 معصوم و بیگناهند و حتی وهری و طیبی بر آنها رم بنمایند و اهل مجلس غلب  
 شدند و یکدیگر نگاه کردند و قصه امرای کوفه و شام و آهسته داد و بدند نهاد

شوروت کردند و زنان و طفلانرا بعد از چند روز از آن دادند که با هم فرود  
 راحت نمایند در حالیکه نه خانه دارند نه لباس نه فرانس و نه معاش  
 حتی نموت لایوت نبود و علاوه ایامی فرامی اطرافشان اکبری برایش  
 و سب و لعنتان هجوم نمودند و آن سپاه یای غارت شده خدا عالم است  
 که چه قدر زمت و محنت و کربت دیدند و بعد از قلیل مدتی انتخاب نمودند  
 و حضرت قلیجان دسی نفرش را اسیر با غل و زنجیر طهران بردند و بانها  
 بعد از نشو و کرفتن سبند آزاد نمودند و با هم فرود رفت راحت کردند در  
 بود بهائی مشتعل و متعجب چون برادرانش را اسیر و سجون دیدند نصیب  
 از حضرت نبیل زندی که طلسم است شب بجز که بر طولی شده  
 سباه موت بها بها فلک آتش که تمام شد ز فروغ دوت بها بها  
 با و از بسیار بلند راه رفت و خواند و سبانییم خوش میخواند که کل را  
 شنبه دفریفته و کرد خود مجتمع نمود و بطرف دار الحکومه باین  
 رفت

رفت و رسید و آوازش شنیدند و حاضرش کردند نزد سهام الدوله ولی  
 و ذکر نمود بهائی هستم و میخواهم با برادران خود محبت شوم و با ایشان خود  
 غذای تراب آستان حضرت محبوب بهایم بنام و هر چه کرد حال و بیگنا  
 پنهان کند قبول نمود از خاک مازندران با خرمی و سوار و کعبان در خرام  
 اغراضش نمود چه که با و ارادت داشت و از او خائف بود و ناسک  
 و لکن خدا نخواست و باطل فرمود که شایران کان کرم ترول منند  
 ابجبال و فرستاد بجهنم در دو شب متصل بهم سبید صادق اگر خود  
 گفت بدست خود بها بنا را میکشم و حسام اسلطنه را که خلعت باست  
 فراسا ترا پوشید و در خارج طهران سر برده اش زود بلند نمود که فرود  
 حرکت کند و بیارت داد که از با نوزده ساله تا نود ساله هر کس را  
 دادند بهائیت و احتمال صدق دادیم میکشم و خانه اش را غراب سکیم  
 و اموالش را بینا میدهم و عیال و اطفالش را در بدر و بیجا نینمایم که خلق

به بیند و نرسند و اسم بهائی محو و مسدوم و کم شود و با بنوا سلسله سلطان  
 ترسد و از فضل پشیمان شد و منشی گشت بحسب امری و در نهایت است  
 خواب دید که سراج روشنی در دست دارد و باد از جهات در نهایت <sup>بشداد</sup>  
 و بیدار شد و تعبیر فرمود که حکم قتلان صادر شده و لاینها به سر رسیده  
 و عمار و ساگر شد که من غیر استخفاف دستند و لیافت و قابلیت  
 فقال قدیم اکرام و احسان فرموده و مت کف استند و بلند و از چندی  
 که در سبیل اسم و امر و محبت او قتال شانه جان عاری بنی ناقابل انداخته  
 و باز خواب دید شمدان که در دستش روشن است هر قدر باد بیشتر شد  
 میشود در دستش و از خون تر میگرد و بیدار شد و تعجب و تیرتیر کرد  
 خوابید و حکم خداست و صبح ضوضاء و غوغا و فریاد غلبی از شهر  
 شد که گمان کردند از اذحام اراذل و او باش است که بجهت هجوم آوردند  
 و اغنام است و اسرای فی سبیل الله را ببردند و خوف را بخوردند و در تبه و <sup>تیرتیر</sup>

مذلتون و جان دادن و جاری شدن خون و رگین نمودن زمین بودند  
 بناجات و قترع از درگاه فقال قدیم قادر مقتدر رحمن رحیم نبات عظیم  
 و استقامت کبرای عظمی مسکت می نمودند که خبر آوردند حسام تسلط <sup>کمال</sup>  
 صحت و نزودت و فرعونیت و صد هزار مال نفعانی خوابید و بعد از  
 ساعتی بر وز کرد قهر آتشی و چهار پنج ساعت با انواع واقسام در اولم  
 و زجر و اذیت و عذاب شدید عظیم مهین مبتلی و معذب بود و تبرش  
 و اراج گت ما اغنی عنی مالیه بلکه عنی سلطانیه مصداقش این قبل  
 ابو جلیانند حامی و چهار و پنج روز قبل از این واقعه اسرای فی سبیل <sup>تر</sup>  
 بسیار چال که برای قاتلین طاعنی که حکم قتلان صادر شده است و در  
 بس خانه است برده بودند و کل اخبار و اخبار و همین و جوایز شیر  
 وقوع و حصول شهادت را موعظ بودند فاضل بعد از ساعاتی آمدند  
 که حضرت سلطان کشتن بهائیا را موعظ فرمود و امر نمود که از آن <sup>مکن</sup>

و نازک بخت اول که بالقبه روشن و وسیع و پاکیزه است بیاد در نشانی  
 این دو غنچه خارق العاده مخصوص ثانی در نفوسیک ان بر او کل آیه لا  
 یؤمنوا بها تا بر نفوس اول بر عداوت و بغض و حسدشان افزود اما نیز صانع  
 متذکر گشتند و در باطن طالب دانستن و فهمیدن شدند و علاوه بر تبحر  
 و عمال و ضابطه سخن بنظر و بصیر که قبل میدیدند تو این و آن خبر میبودند نظر نمودند  
 و عزت و ادب و محبت معاشرت می نمودند و خلاصه بیک بردن سبب ادب  
 و حسام السلطنه متولد شد تغییر اراده سلطانی و از نزول صاعقه آسمانی  
 برخوردار سبب و حکم اعدام را بحسب ابدی تبدیل فرمود این قبل و فاسخ  
 انسان را دلور قدر بیدین و مکر الوهیت در برهیت و شهوت پرست  
 باشد اگر فی الجمله توهن مکر به و عقل در او باشد البته با و ثابت مسکنند که توهن  
 عجبیه و دست قوی قدر کار کن است که احدی با او تعالی راه ندارد  
 و آگاه نیست که بواسطه انبیا روح الوجود سجود هم الذی او چه سجود و سجود  
 شاه

شاه بحسب ابدی حکم فرمود دل دشمنان انسانیت و خصای عقل حیات  
 بر سادس و دوساس و جنات و خدایع که کشیدند که آتش غضب سلطان  
 بر افزودند و بندگان خدا را بسوزانند و محو کنند و اما دوستان را سنی  
 و درستی و عدل و داد که قبل از توهن مکر آمدن در حق خائف و مضطرب بودند  
 بر قوی این واقعه عظیمه صاعقه سبب صادق و حسام السلطنه تغییر اراده  
 سلطانی و تبدیل حکم اعدام بحسب ابدی خوشان کتر و جوشان شیرین  
 و بحقیقت خبر خواهان دولت و ملت بودند که کشیدند در پنهان و  
 پنهان آنچه آسمان روشن کردند اینان خواستش فرمودند یکی از نشان  
 باستاند نوشت که دو سال مجوس و صحن خوابید بود و اسناد داشتند  
 از خود نوشته است از علم خیر آگاه بر ما کان و ما کون است و داغ  
 شد در صفر ۱۳۰۲ صادر شد امر المحضرت سلطان بفرج و آزادی هبایان  
 از قبه حبس و زندان و تعیین فرمود که هیچ این تووعات از تقداری و سکا

نائب السلطنة و دشمنان عدل و صدق بوده و بعد از خلاصی استوار منزل  
 گزینند در زریه اقلهک (که از فرمای شیران و خوش آب و هواست  
 و تا هزاران از اول تا آخرش در فرسخ پناش فرسخ است و سخن  
 سلطان و وزراء و امراء و بزرگان و اعیان و سفرای دول خارجیست  
 و مملکت با صفا و منتزلهش بسیار است و چون سفره او شناخته  
 المشرب و المقاصد در این فری ساکن لذا نائب السلطنة حاکم وقت  
 طران جاسوسان و خیمه نویسان کجاسته و کز ایشانست که مراقب  
 رفتار و کردار و گفتار مردم مختلف المشرب و المذهب و المقصد الم  
 شوند شاعی نام که جاسوس و مراقب (قلهک) بود نوشت با  
 دشمنان دین و دولت که میرزا ابوه افضل با پانزده نفر بهائی مسلح  
 اقلهک) با اینکه مراجب و ماهیه گانیه از دولت داشت و از مردم  
 میکرد و با استناد هم اظهار محبت و ارادت مینمود ایشان هم حسان  
 و نام

و انعام باد میفرمودند و آمد خدمت استاد و خبر داد که شاه امر بآورد  
 گرفتن شما و بهائیان فرموده و استاد بفرات خدا داد است که خود  
 این شاعی با غرای شیاطین خبر دروغی بگوست داده و حال باله  
 بهمان شیاطین با استاد خبر داده است که نقل مکان نمایند و پنهان شوند  
 تا شاید صدق خبرش شود لذا استخوان علی الله و مقوضا امره الی الله  
 و مطمئنا بان الله لا یصلح عمل المفسدین منتک بصبر و سکون شدند  
 و منتظر قضای پروردگار همچون و آبابی گذشت که نائب السلطنة ایشانرا  
 خواست و ذکر نمود میدانم که بخت و شما اهل فساد و نینبید ولی تکلیف  
 حکومتی من اینست که در اطاق نظامیکر مخصوص صاحب منصبان مستور  
 باشید و در ذی قعدة همین سال صبر تمکید شد و در آنجا منصبان حسان  
 و مواظط طیبه طاهره صاحبان مناصب ادالات میفرمودند چنانکه  
 بعضی از ارتکاب منیفات اجتناب نمودند و در جهادی الاول

نخواست مذاجدون نرخی و نتای خودشان خلاص شدند حامی حضرت  
سلطان در همان سنه هزار و سیصد بعد از صد و دو حکم بس ابدی بهائیان  
از طهران برای زیارت مشهد مقدس حرکت فرمود و سهام الذول  
وال مازندران که بهیچ نمود و حضرت ملا علیجان بسیار بر اسیر و زنجیر  
نمود و بسیاری برد و بعد بطهران فرستاد برای استقبال رکاب همایون  
سپهان رفت و شرف شد و در سنه اول نایب السلطنه و طبع خاک  
ایالت مازندران برایش بماند بجا کبابی همایون از حسن تدبیر و خدمت  
و شجاعت خود پیر من رسانید که اگر پنج روز در گرفتن و حبس ایالتی <sup>که</sup> نماند  
در پیش کبیرشان ملا علی جان یا علی طاعنی حامی دولت وقت تاخیر  
شد بود قطعیاً دو سال عساکر منصوره سلطان نیز از متعهد و دولت  
اجرت را مسئول می نمود و با اینکه سلطان چهل سال در بدو <sup>دولت</sup>  
بر ذوق بر نسبت سوتی با نخریب دادند کذب و بهتان بود چون <sup>نقضیه</sup>  
مازندران

مازندران قبل از ایلخانداری منظر سبحان واقع و ذوق بین بابی و بهائی را  
نیدانست لذا امر نمود که بعد از تحقیق و تکمیل عزم حرم محاربه ایشان است  
حکم کند بر ملا علی جان آنچه مقتضی طغیان و عصیانست و دشمنی دین  
و دولت است متحققین هم عالیشان معلوم و نخواستاریان محققین و سلم  
حضرت ملا علیجان را بجنود نایب السلطنه در دوسای روحانی و حسنی  
حاضر نمودند و بدون اینکه سوال کنند تهیه اسباب محاربه و تیغ <sup>نفتنگ</sup>  
و آلات نزع برای چه بود صحیح است یا مستقیم و با هر سنه مسلم و یمن  
تقرآن و با جا به الرسول اسخام منستی بانه ذکر کردند که از امر بهائی  
تبری کنی و بیزاری جوئی آنچه عادت کرده اند از اهل مغربت متبهم  
و خانه پاراهتبر از اول بسازیم و با مواجب و مستمری و اغلب <sup>تجارت</sup> از بسای  
و عظمت سلطانی و کمال عزت و راحت میکنی آن شبردل روئین <sup>تسبیح</sup>  
فرمود دوست بدینا و آخرت نتوان داد صحبت بوسفت از در <sup>معد</sup>

از اول روز ایام و ابقانم امروز را بد ما و تصریح و قبیل و ابقان از درگاه  
 غنی منال سوال می نمود و اقامه ای بحضرت سید الشهداء را در سخن خون روا  
 در راه خدا از زود داشتیم و البته از این نعمت ابدی و موهبت سرمدی  
 میگذردم زمین فراتر بجای رینا لیا شکر و لانا عدل عظیم و آنچه بیشتر اصرار  
 نمودند اصرار ایشان در جان دادن بیشتر شد تا آنکه طوافیت فتوای قتل  
 دادند و طاغوتیان جاری نمودند انکلیما جا کم رسول با لاهوتی به انفسکم  
 است که تم فریقا کذبم و فریقا نقتلون بیک حسد افش است که در سایه  
 دینی فتوای قتل میدهند و در سالی ملکی شهید مینمایند تا آنکه باز بجزیره  
 فراتان و میر غضبان و از دحام او با شش بقر با نگاه و میدان سهاوت  
 بردند و در راه که بیشتر از نیم ساعت بود با سنگینی زنجیر که دو طرفش دست  
 میر غضبانست در بسیاری صنف نیز بر سر من با چهره افروخته و نصارت  
 و شادت فوق العاده راه میرفتند که بیشتر از میر غضبان بوده اند  
 کازوید

کازویدن حال و آنچه ایشان میی از بر قبیل حتی اسرائیلی و فارس سبانی  
 مندرک گشتند و شرف ایام و ابقان مستزف شدند و در غل فدایان برآ  
 استان شدند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء غالی را تم رسا و در منزل ایشان  
 و مؤالسن و معاشرشان و بهمانشان بود بسیار مؤدب و مؤقر و مناسیح  
 و بئان منجذب و فریفته امر کشینت و آشفته مجال قدم و محسن اعظم بودند که  
 بذرک امشان از حال طبعی خارج میشدند و گاهی بی اختیار اشکشان جاری  
 و وقت خنده و سرشان ظاهر و از جمال اقدس مبع مقدس منسب متغیر بود  
 که با علی خطاب فرموده اند و کمر بر کمر میفرمود علی علی شسته  
 و بخودت مشغولی جوازنده خدا ندهد چرا اجل وجودت مندرک نشد  
 آیا تا بیک در مض کنان بقر با نگاه بر روی آبا لیاقت خدا شدن داری  
 آیا این کاس طهور نصیب تو خواهد شد خداست و با علی خطاب فرموده است  
 از نظم مجال قدم جاری شده و از این بیانات حالات بدیهه شریفه



از حضرت بسیار دیده اند اما حسن تربیت و علاقه منته و عزت نایبانشان  
 در تربیت و تعلیم و تهذیب اخلاق و تزکیه و تطهیر و امانت و دیانت  
 و صداقت و حرمت و خدمت و محبت بنوع بشر و عفت و عصمت و شایسته  
 ذلالت اینکه در مدت هفت و هشت سال اول برادر عیالش شهیدانی  
 بسبب آنکه سید آقا جان منابط و که خدای ما هفت و ذک معروف بود  
 بحسن معاشرت و بهمان نوازی و امانت و رعایت فقرات کهن  
 و ساعی و جاه و صلاح و صلاح را تبلیغ مینماید و بعد عیال و مادر عیالش را  
 و سادات طائفه عیالش را و کوشید و جوشید و همت نمود تا هزار  
 سو چهار صد و پانصد نفر که بکشت و بزرگ ما هفت و ذک و فرای اطرافش را  
 تبلیغ فرمود خانه های انجمنات مخصوص فرای خارج دین متصل و منقطع  
 بیکدیگر نیست و مشکل است و در خانه های بسیار شخصی بقدر توجه و دوست  
 و همت خود هزار و ده هزار زرع زمین را خرید و دیانت صرف ننموده خانه  
 بقدر

بقدر کفایت خود ساخته و بانی زمین را سبزه و گل و سیاه و غیره گشته  
 لذا اطرافش خانه نیست و دور از هم است بقدر دو یا سه هزار زرع  
 کمتر و بیشتر و دور و دیوار ندارد امر فرمود دور خانه یاد دیوار حاشیه  
 دور که اشتند که باز بسته شود و در هر خانه محلی را عبادت خانه در نهادند  
 صفا و پاکیزگی ترتیب دادند و در زمان بیچاره و سائر حرکت میکردند  
 فرمود از صبح تا شب همیشه در چادر باشند و موی و بدنشان را بپوشانند  
 چنانکه حکم اسلام و سایر ادیان قبله است و در حال و ساء لباس  
 کارشان مملو باشد و لباس عبادت و معاشرت و عبادت  
 و اجتماعشان پاکیزه و لطیف و لطیف و صبح و عصر و منزه نظیر کنند  
 و داخل عبادتخانه و باذکار و نماز و نیاز مشغول شوند و بعد از فروغ  
 در حال نشاندن و نخل شوند و پس از فراغت تغییر لباس داده و لباس کار پوشانند  
 و مشغول بکارشان شوند و کذ لک عصر همین قسم کنند و بعد از عبادت

و تناول ما قدراته لهم و در ختم بربارت کید کبر و مکارات اجتماعات ایات  
 و مناجات خوالی بروند و از دلائل و براین وجه امراته و مسائل مشکله در  
 اسلام و سایر ادیان صحبت کنند و کشف نمایند و کتب فائده پس از آن غیر از کتب  
 و خزان معین فرمود و چون اهالی سوای زراعت و ملاحهت کاری داشتند  
 و ایامشان کسالت و بطالت و فقر و مسکنت میکشیدت و صنایع میشد  
 بعضی با کتب و صنعت و بعضی با تجارت پند فریدن و پند دانه ایشان را  
 بیرون آوردن و پاکت و مرغوب نمودن و فروختن امر فرمود و تجار  
 ابرار و داری و روسی میفریدند و بر وجه دمالکت افزای عمل میبودند  
 و با این واسطه ما بین خلق مبروف بر استی و درستی و دوستی در هر چیز کاری و  
 خوش رفتاری و غنا و ثروت و عزت شدند و حسادشان هم بسیار شد  
 و چون طبع در نفوس موجود و غفلت و نسیانیت لازمه وجود است  
 بعضی بنا گذارشتند در پند و نعت کوبند و بد را در خوب پنهان کردند

و ختمش با اینک مشغول بر غلط و نسیانیت میفرمود و نژاد و ربانج و نسیانیت  
 راستی و درستی را نشان میداد و نذر و زبان و خسارت و فحاک و نسیانیت  
 همین خلافتش را مع ذلک بعضی نقیب نمودند و نفی است دانست  
 و نفوس این بیزمن دوست بیخ را بر کماشت که سر آرسیده که از پند  
 و خبر دهند و در دوسر مرتبه واقع شد که دانستند فلان نقیب نموده و سبب  
 انقضا حسی خواهد شد فرستاد و پول خود خرید و فرمود کل را در پند  
 بردند و بدون اطلاع صاحب آولش و بدون اینکه بدانند متقلب کتب  
 پند پارا آتش زنند و بسوزانند و سبب را نقیب بگویند و قدر و جوه  
 تقدیر صحیح بیندازم ولی سبب و چهار صد تومان میشد است با اینک کما  
 ثروت و غنا نبود و این عمل مبرور و حسن تا بپراوتن علت پشیمانی و  
 پریشانی متقلب شد نهایتاً تعلیم ستاری و غفاری فرمود و منع از  
 بشاک و رسوائی و نالسا نغوی و بر پند کاری را نشان داد و در ایضا

نابانید در روشن نمودن که جنات حطب با سب است و مزادار سخن جنات  
 واضح نمود که ایمان و ایمان و انقطاع بفعل و عمل است و سادتها  
 منافع شخصی را انسان باید فدای منافع عمومی نماید و سبب غایب  
 اعیان و تشکر و تعب مشربان شد و نامتعلق انبال ناس  
 و اعتمادشان بر حالات ملکوتیه بهائیان گردید و راه رسالتکاری و  
 حیات و نبات را روشن و وسیع و رحیب نمود و در مدت قلمبند  
 علویه عیالشان و نفوس را صاحب خط و ربط و علم و تفریر و تخریر و  
 تهنیب و بعضی را خوش نوبس و خوش بیان فرمود و آیات و الواح  
 مقدسه را جمع نمود که اکثرش بیچاره و زینت بیوت خائین و بدای  
 طالبین شد و علویه خانم جلالشان بعد از شهادتشان دو پسر داشت  
 و مرحوم شدند با اینکه جوان بیت و سه سال بود زوج اختیار نمودند و  
 صرف دو وقت خدمت امراته و اجتهاد فرمود و بر نبات استغنا

کبری و توکل و انقطاع از ماسوی استه قیام و نیت نمود و مسافرت طبری  
 برای تبلیغ امراته بلهران و یزد و شیراز و خراسان و رشت فرمود و بقنا  
 کبری شکست فرمود و در مسافرت از خود صرف نمود و زحمت شخصی نداشت  
 و سبب آسایش یکباران شد و بعد از فرود آفتاب مجال ذره بحال باذن  
 مرکز میثاق الله روح المقرین و المخلصین تراب اقدام خدام الغدایه  
 بوسی و طواف مطاف ملا علی روح العالمین لذات ترات ملا علی  
 الغدایه و زیارت خاک پای حضرت عبدالهبار شریف و توبه و مؤمن گشت  
 و ایام و سهنوی بطواف و زیارت مسرور و در مرضی از علم فضل مرمون  
 و بیان عظمت بانها الهبار مفسخر و ستایشی و سرافراز گردید و پیش از پیش بر  
 جانفشانی و ذکاوری موافق شد و کوشید و بیات نظیم و شادان  
 حبیبه بر او وارد شد که شرحش خارج از مقصد این کتاب است و می گشت  
 و دستگامتها الغدایه و حال با پیری ساعتی آرام و راحت نیت و منفصل

در حرکت و مسافت و خدمت است و در وطن و غربت شهرت و تربیت  
و تهذیب مشغول و متوہیات فاضل و از جمال قدم و اسم اعظم ارشد  
استاد برای تبلیغ باصفهان و بلاد ایران حرکت فرمایند و غرض کتب  
موفق بر حرکت کردید و در قم و کاشان آبادی را بدین اجزای تبلیغ  
و ابتلاف و اتفاق و تهذیب و تربیت موفق و بعضی را طالب و برخی را  
منجذب و فریفته اراسته و ظهور آتیه نمود و ۴۰ رمضان وارد صفهان  
شدند و این اول سفرشان بود و توقف فرمودند پنج ماه <sup>صفهان</sup> عالی  
بود و در یک منزل بودیم و دید لباس تبدیل و تغییر دادن ندارند و <sup>بسیار</sup>  
گفته است و با عزت اراسته در انظار مخالفت فرستاد و از جو حقوق  
که آذون بصرف بود عبا و لباس حاضر نمودند و تقدیم نمود فرمودند  
لازم نیست و عزت اراسته و ادب اراسته لباس نیست در <sup>بسیار</sup>  
بندگان این ظهور اعظم بحیثین محال الذل و انست گانه انبت یک  
دازند

وز غرت نبوده و نیست و در قرآنت و عبا، الرحمن الذین یثیون فی الکر  
همونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلما و عبا را قبول نفرمودند و لباس  
تغییر را باصرار و اجبار قبول فرمودند و در بیرون اوقات و هر جا تشریف میبردند  
و هر کس خدمتشان مشرف میشد تا نیم مشرف بود مکرر عبادت  
که روزی سه نسیامت کمتر یا بیشتر خلوت را دوست میداشتند و چون  
علما و طلاب بسیار معروف و بدانشین علوم و فنون و حکمت و تفسیر  
و تاریخ موصوف و طیند و همدرس هستند و دوست و رفیق بسیار از  
قبیل داشتند و بعضی هم ایمان و ایفای فرمودند و محبت و خیر نمودند  
و طبعا ملاقات و سؤال و جواب میخواستند و نفوس هم کشیده بودند  
بصرف محبت یا کتاب بحالات زیارت ترا طالب و مشتاق <sup>خطه</sup> لذت  
حکمت و بیدار شدن فتنه نامه و بجزکت نیادن و جا جلد و بوجلبان  
شبهها حرکت میفرمودند و از مبارز عمومی عبور نمیفرمودند و لکن ستم

روشن بر قدر حساب خلیفه باشد روشنائی با ظاهری میناید سلج را نتوان  
 حجاب نمود سائیم ربع زمین از وزیدن بر اهل امکان منوع نشود و محاب  
 رحمت از در پیش باران جانت بخشش بازماند بد قدرت پرده را بدرد  
 واصب رحمت مالکت بر تریجی از این نماید و بسوزاند بعضی از وفا و عهد  
 مطلق شدند و با کمال شوق و شغف با دشمنان زیبارتسان شتافتند  
 چون دلائل واضح و بر این فاطمه و حج لامنه امراته شنیدند اندک رضوان  
 سکفتند و چون غنچه جان باز شدند و داخل صف حزبانه شدند  
 تراب استمان اقدس گشتند و نفوسیکه میخواهند مباحثه و مجادله و ایراد  
 واقعه ارض کنند حضرت ایشان چه کنند اگر مسترزمانند برات خورشید  
 و فسادش همیشه است چه که میگویند نفوذ بانه تبری نمائید و جز آن  
 و پنهان شده اید مذمت علمای اعلام برسید و این تهمت و پنهان  
 شهرت را از خود سب نمائید زحمت و بیت باصناف لایتمنیشینشند لانا

نورانی

فامور برای در الواح قدسیه رحمانیه را در استقامت و ثبات اعظم  
 محبت و برهان دیدند و در شنیدند لذا بر نفسی وارد شده و سوال نمودند جواب  
 مشائی شنیدند و بعضی کفر مستغره قوت من مسوره فرار نمودند و بسیاری  
 رفتند و خوف انسان شد بسیاری هم در پرده شتر نشاندند و در علو  
 و قوت حج و بر این افاقه و نفی و نفوذ امراته در شراب عالم  
 مطلق شدند و بدوستی امراته و حزبانه فاکر گشتند و از سلطنت رسیدند  
 و بیفین رسیدند اما مومنین و موقنین و ذائبان با دست کتبا  
 و محبوب بهیمنای حیات تازه و جذب و ستوری و سرور و جوری یافتند  
 و شتی بزرگی گشتند برای بازمانده کمان حضرت محبوب الشهداء روحی تر  
 چه که دل بیت سلطان الشهداء را حضرت حاجی میرزا محمد آقای نخل میل کبر  
 الشهداء با در جمال قدم جل جلال اسمای اعظم برداشته و بساحت اندرس  
 حضرت مقصود توجه نمودند و این حکایت در انجیل در است و در

و بصیرت و بصیرت بخش است و مصداق اذ اراد ان یثب ان یقول کن  
 بگویند بعد از شهادت حضرت بن محبوب الشهداء و سلطان الشهداء  
 لرشحات دمها و ذرات تراب مرقد هما الفداء اهل بیت سلطان  
 الشهداء عرائض مستفاده باحت اندس تقدیم نمودند و کبریه و زاری و <sup>نیل</sup>  
 و بیقراری کثرت استیذان و سوزش نار فزانش از آبینه بوسی محبوب کثرت  
 و نا طلبیات و خدا بیک از اهل شفاق و نفاق دیدند بعزم رسانیدند  
 و بدامن مبارک منوش شدند که یا اذن شرف شدن فرمایند و یاد دین  
 خداشان فرمایند زهی شرف و مغفرت که خون بی قابلیت تا <sup>نقش</sup>  
 در راه ازلته و خدایت شود و از چنگال درندگان راحت شوند و بدر باران  
 بوصول ابدی رسند و با عظم جان و وجدان فائز در رزوق کردند لاجرم  
 حاجی سابق الذکر در لوح مقدس منبج امر فرمودند که حضرت ابرو دارند و بجرم  
 جانان بجان شتابند و حضرت حاجی چون بزیارت مبارک لوح بیج <sup>شرف</sup>  
 و بصیرت

و بصیرت خود را داشت عزت در بای نشتر و خیر و خست و عزت و اندوه  
 که بدکم اگر نوری الطاعت نکنم کن عظیم و خطای بزرگ نموده ام و اگر بخوانم  
 الطاعت نمایم راهس بجلی مسدود و اظهارش سبب گشت و خیزری و خرابی  
 و اسیر است و فایز اخوانند و تکلیف خواستند عرض نمود تکلیف مال  
 بطاق از عاقل قبیح است و بصیرت انحضرت از خالق عقل کل است  
 آنچه در نزد خلق و تو مش منتهج و محال و غیر مستور و غیر معفولت نزد من  
 بسیار سهل و آسانست با قوت ایمان و ایقان و اطمینان بهر شئی <sup>بیش</sup>  
 ممکن است لایزالنا هذا القرآن صلی جبل لرآینه خاشعا منقده غامض <sup>باید</sup>  
 لوح مبارک بصیفت قرآنت و حضرت تعالی جبل باید خاشع و متقی شود  
 و صدیق فرمود و شهید نیست و نیک اراده الهیه نطق با بری کثرت <sup>شرف</sup>  
 فراهم میاورد و باید منتظر اسباب شومیم ذکر شد خود انحضرت باید متوجه <sup>الذکر</sup>  
 و متواضع بنیل الفاظه تمیز و تدارک اسباب فرمایند و او تعالی سلطنت

تائید میفرماید فرمود بی صحیح است و لذا اذن حکومت حرکت آبا مکن است  
 عرض شد صد هزار ضرر و خسارت دادد والبته صحیح نیست و با بجز قرار داد  
 که بجزرت والا نقل السلطان عرض کند که از دود مصائب و متاعب  
 بر این مانده که بعد از خدا حضرت والا مجرب و پناهنده صفاهاست  
 روشن برایشان تارکین اگر حضرت والا اذن فرمایند میخوابیم بجز تخطئه  
 مشرف شویم و جان دروان مانا زه کنیم و بدعای دولت بقای عمر و عزت  
 حضرت اجل برداریم و اخوی میرزا احمد را وصی خود و کبیل کارهای ذرا معنی  
 نمودم و بخاری زیر سایه حضرت اجل اشرف میگذاریم و با این نقل از اهل  
 مقصد و مقصود شما را خوب میدانست ارض مقصود است و عتبه اوست  
 اندس دستخط نمود که سرور بن ملتین حرکت کنید و در حرم و بیست  
 در حق من دعا کنید و میرزا احمد را امر فرمودیم در کارها بسزای ما اینست  
 نمایند و جناب حاجی و اهل بیت با خدمت چشم و دستگاه و عزت در  
 اراد

العاده حرکت نمودند و زائرین وزارت با خداشان متجا در از بیست نفر بودند  
 و با احباب و اعیان که نامه فرسخی مشایبت نمودند محبت بقدری بود که در  
 بزرگ آتش شد و خلق بران دسرگردان که این چه مکانی است یقین داشتند  
 خانه آن خراب و ویران شده است و این خوب از پنج دین کند و شده و نام  
 شده اند این چه سلطنت و عزت و غنا و ثروت و قدرت و عزت و حرکت  
 حضرت بر لایمیرزا احمد مرحوم و عاقله محبوب الهی بسیار اثر نمود و مجنون در سخن  
 گشته خراز محمودی زیارت و طواف و چهار دوری و همجوری از حضرت دور  
 حضرت ابوالفضل بابایی بعد از خروج حضرات واقع است که ذکر شده  
 بزرگی بودند برای حضرات و هر شیکو دعوت می نمودند و نیز نشان در دست  
 حضرت ایشان میرفتیم بایه یک هفته ما نیم زیرا دخول و خروج آنجا نیست  
 برمانی و ایشان مشکل و خارج از مکت و حضرت مرحوم لایمیرزا احمد آمدند  
 که قبل قبول کلام الهی سیدانسته هر روز شبی سه چهار نفر را حاضر می نمودند و ایشان

اهرانه و حج و آبات و تیناس را بیان میفرمودند و بسیار ایشان موزن شدند  
 و غیره. غیبی هم محب و بل ضرر گشته و این نبود که از خلوص امیرزا احمد و  
 معظمتین بمنزله منین منفورین متعاریتین الی جوار رحمة ربهما الی بی والد  
 ماجده و همبیره طلیعه امیرزا احمد و اخوی که یکت ایشان حضرت امیرزا محمد طلیعه  
 و اتادب و تمام خدمتشان زنده و فرخنده گشته روحی لهم الفداء باری  
 زیاده از پنجاه نفر از اطلاق مشهود که اجازه داشتند و داشتند و امام و مدتی  
 و اهل منبر و اعطای بودند اما ریاست کلمه نداشتند بواسطه خدمتشان رسیدند  
 و با اندازه تی بر عطلت و نفیوة و تصرف و تشریح ادرت و اطلاع حضرت ایشان  
 بر حقایق کتب آسمانی و اسرار و رموزش و قوت و قدرت بر ایشان داشتند  
 و چون دانستند امر بزرگیت و نخواستند آمل و آرزوهای نفسانی سرلی لای  
 وینس خود را ندانند که لذات و زیاراتش از اجلی ستر نموند و بعضی دیگر  
 یا جتاسنایش نمود و یا احدی و نسبتا مساوی امرات شدند و از قوت بی

ایشان انظار داشتند و ایشان گفتند که اینها در اربابان  
 معقولات و متجرد علوم و فنون مسلک کل و از قبل با ایشان نسبت مساوی  
 و دوست موافق بود بعد از آنکه خدمتشان رسید همه جا و نزد هر کس فرمود  
 از قبل ایشانرا حفظه فطن و پرده کاوت و فرات بیستیم و تخرشان  
 در علوم و فنون دیده بودم و حال که ملاقات نمودم دیدم و دانستم که  
 این شخص شخص قبل نسبت امواج مجرب ایشان سفینه نجات نوح است  
 و قوتت بر ایشان همه مای مرسوبت که ستمگی را از طوفان نجات  
 میدهد و شبهات فرعونیا را میبلعد و ایشان تعلیمت است و زنی  
 نموده که قبل در مقام نطفه بوده و حال ببلوغ و کمال دانش و سنش رسید  
 بشانیک انسان سهوت و حیران میشود که این کیت و این توه از کجاست  
 و این تغییر و تبدیلی از پر است آنچه را در کتب خوانده بودیم از صفات و افعال  
 ملکوتیان از ایشان دیدیم حتی بعضی ایراد نمودند که این محامد و نموت



سبب اضلال و گمراهی انفس من مشود فرمود چکنم و بدینم را انفس من ستر زان  
 نامم ایسا زاد بهم که اگر این سیدان شاه باین بزرگی از علما و فضلا و حکما  
 و عرفای اسلام و ارباب عالم پرسود و مخالف ایشان و مجامحه و مجادله  
 با ایشان نمایند خردس پرشم از زرا میبلعد و منجورد و تمام میکند همه را  
 مغلوب و مقهور و عاجز میفرماید و کل را زمین میزند و با خاک یکسان میکند  
 این قوت طلائف لسان و قوت برهان و علوجان و نورانیست <sup>چنانچه</sup>  
 در روحانیات و در جسمانیات الهیات باشد با طبیقات در ادراک  
 ندیم و فرخند و باطل هم نمود بانه نسبت بولای ایشان در <sup>بین</sup> <sup>توانست</sup>  
 داده بود و که لکت میرزا عبد الغفار نوسرکانی که صاحب <sup>بسی</sup> <sup>مهر</sup> <sup>مهر</sup> <sup>مهر</sup>  
 در ریاست و علوم فریب و بیزه و ورع خود را موصوف و معروف نمود  
 و از اصدای ایشان و در فقه و اصول در صفت واحد بودند <sup>در</sup> <sup>توانست</sup>  
 ملاقات نمود چون میباشند بیت سال که سخی خورده و در <sup>کتاب</sup> <sup>کتاب</sup> <sup>کتاب</sup>

و حال بر بخت رسیده و بجمع و مسائل و در سلسله هم شد مثل است که بر است  
 کتبه و قبول عامه برسد لکن اقلینا مؤمن نمیشود بکلیه اسباب عبادت نمود  
 فساد میشود چون انظار طلب و تحقیق نمود و مجلس خلوت خواست تکلیف  
 ایبا نشان ملاقات بود و اگر ملاقاتش میفرمودند معادش بیشتر عمل  
 بر خوشان و عجزشان از برهان و معادست با خود نمینمود و شهرت پیدا  
 ندهد برای ندانستن او منزل را و نشناختنش احباب را در خارج شهر کتبه  
 میرزا معین فرمودند داد و اجمالی فرمودند و از صبح تا عصر آنچه سوال نمود  
 و اعتراض کرد با منتهای شفقت و مهربانی که جلی فطری ذاتشان بود  
 جواب فرمودند تفسیکه راه و بخش و که درت برایش نکند اشتند <sup>چون</sup> <sup>را</sup> <sup>با</sup>  
 و کامل فرمودند و این هم از فضائل خصائص حمیده ایشان بود که در <sup>مست</sup> <sup>مست</sup>  
 رد و کتبه طلبی نفسی میفرمودند و جواب از برهان و سوال خود او  
 استتراج میفرمودند و همین قسم سوال و جواب دادند و ملاقات

و با منزهت منفی شد و این بیروت منور خوش شهبان سیرت بر  
 رفت نزد صلابت که رب است کعبه داشتند و فریاد و ناله و فغان کرد و عمامه  
 سبزه اش را زین انداخت که میرزا ابو الفضل سیران و بیان و بر پایه  
 اسلام و اسلام با ساز فرقیه و سینه دین خود میباید و اسلام را میباید  
 میکنند و کتک در سینه و هر مجلس ذکر نمود که بر پایه با او مفاومت ننمایند  
 الا برهان ششیر و محبت تدبیر و امثال خود بود جلیبا زاجرکت آورد  
 و رد سالی ملت مثل زب این زب و کرگان بحضرت و الا نقل سلطان  
 نوشتند و کفر و ارتداد و وجوب قتل و بلاکت و اعدام را حکم کردند  
 و قوی دادند و آتش فتنه را افزودند و عوام و خواص را شو را نه و بگویند  
 سبکان خدا مقلدین مستعین و فتنه خواهان و کرسه های اموال ناس  
 مخصوص بجایان و شنیده های خوش را بچوش و فروش آوردند اما  
 ظل السلطان والی و مکرر نصف بیشتر ابران بجهال خام برای سلطنت خود  
 تبتان

تبتان و نذر کت میبورد و بعد از شهادت خرمین سلطان الشهدا بجز  
 الشهدا و فخرت امواتان دیده و دانست این خرب جاز را بجان فدای  
 استخوان محبوب عالمیان میباید قبولات نفسانیه و نفسوانت شهبانیه  
 همراهی و حمایت و رعایت این خرب خدایرت را راه گشتن حضرت رسیده  
 و بزرگتر از او دانست و بجان داهی باطل بندگان خدا را بر دمره  
 اعضا کردنشان شد و پنهانی ملاقات میبورد و اظهار محبت و همراهی و توفیق  
 میکرد که ایران بل جهازا لقبوت ششیر زیر سایه بهایان در مساورم ذکر شد  
 در این امر عظیم سن سبف و ایمان اجباری حرام ابدست و ملت با اولی  
 طلوع و اشراق نیز آفاق و تحمل اعظم بلایا و در زایا برای برداشتن مغبنا  
 اختلاف و اعتنا است و کذا استن محبت و ابتلا و انصاف است  
 میفرمود و در کتاب مبارک اقدس صبح مژگانت سلطانیک بر حضرت خیر  
 مظلوم بر خیزد انصروه بالاموال و انفسوس و نبیسه با او معارضه نمود که

نخاره و قتال و فتنه و شاد نیست و اینهم بسیار دیده زنده است و سلم  
 عقلای عالم است انسانیکه امر را بسیار طالب است و بخیال خود <sup>زند</sup> زند  
 ترتیب داده و منتظر نتیجه گرفتن است جسم و گوش عقل و ادراک است بهوش  
 سه و دو زایل میشود و الا این شخص که حکومت نصف ایران مقوم  
 بکفایت و درایت است باید اینقدر را عنایت و متذکر باشد که این  
 نفوس خدای پرستند نه بوی پرست و فدائی امر آینه نه فدائی افکار <sup>بسیار</sup>  
 و بجانبان با عالمیان مقابلی مینمایند و از صراط مستقیم دور میشوند  
 محکم تویم مولای خود خارج نمیشوند اینقدر اشاعریستند که اگر بقول و امر  
 و خدایس تو مرتکب چنین عمل قبیح فضیحت شنیع ملعونیکه مخالف عقول  
 و عقائد عقلی و جمیع ادیانست مخصوص دین خودشان که باطنی از باطن <sup>کن</sup>  
 راهش نشان مینمایند شدند و تو با مومل و موملت که سلطنت و <sup>بکنت</sup>  
 الرقاب و استبداد است رسیدی ای پادشاه طفل شیرخوار در کوهواره <sup>بخریب</sup>  
 دنه

زنده خوابی که داشت چه کردیدی از تو شنیدند در باره دیگری <sup>بمکن</sup>  
 از دیگری هم بشنوند در باره تو باری نفوسی کرد او جمع شدند و او را <sup>بمکن</sup>  
 و نشوین بمسکت گیری و تاجداری نمودند که اگر شد خود بوزارت <sup>بمکن</sup>  
 و ایالت و حکومت و غنا و ثروت برسند و اگر نشد باین منقعات <sup>بمکن</sup>  
 ریاست کنند و مردم را بچاپند و زبردستانزاد برزند و بخورند و بخیال <sup>بمکن</sup>  
 باشند و بندگان خدایم را که از فساد و کفران و از دخول در سیاست <sup>بمکن</sup>  
 کمان کردند میتوانند بر بایند و فریب دهند و خدا را خواب و <sup>بمکن</sup>  
 و حال اینکه از اتالی که با نکار دنیه و خیالات و همی افتاد در صد لوح <sup>بمکن</sup>  
 اخبار و انداز فرمودند مفضل متعاقبا که با اظهار حمایت در عیت <sup>بمکن</sup>  
 دوستان الهی فریب خوردند و داخل من و شوند و تعرض نفسی <sup>بمکن</sup>  
 لکم من ان نقلوا باری باین واسطه این شخص شاخص حمایت <sup>بمکن</sup>  
 و صنوعا و غوغای ناروده را درین حضرت ابی الفضل <sup>بمکن</sup>  
<sup>زند</sup> <sup>بمکن</sup>

کبریات و عزت خلاست و ملاقات نمودن آنها برتبت و ملائفت نمودن کتب  
 ابلغ از تفریح مقصودش را اظهار داشت آن حضرت ایشان متقابل کنایه را  
 مبغض نموده اند و در اظهار حمایت خود فرمود شنیده ام نزدیک صد هزار نوحه  
 اهلک و ذخره شمارا قارب شمارده اند عرفیه کن مبع را با ابره اول  
 فرمودند و بنام نابل نزاع و لائن بدل نیست و اینقدر قدر ندارد که آن  
 راضی بر بنامیدن دیگر می برای نفع خود بشود و لو حشش نباشد از این بیان  
 انقطاعی که سراج بنایات و مشکوٰه کلمات است بر آشف و سر زلف نمود  
 و نسبت سفاهت داد و بسا ملقت فرمود بر بنامیدن غیر و منفعت و روح و  
 شمار میخواهم البته عرفیه کن چنان میکیرم که کبر ایت و که درت بر سید  
 بصلح و اشق منتهی نمود و فانی همان آیام مامور بکرت شیراز شد و بعضی  
 امرتیرا ایشان حواله نمود و عازم شد و یکا مکثت که تعلیق ایشان با  
 شد که انبارت شخص معلوم ظاهر معلوم شد چ این سبب که میاد اصرار  
 بعین

بعینان منتهی شود لذا بنجر از اصغهان خواستم مرکت کنم و که ام طرب  
 اصلاحت جرت دایم و نه آنکه که امر مبارک اقدس رسیده و زیارت  
 کردید که تبریز بروم و از راه طهران عازم شدم فاضل و در اصغهان  
 فرمودند (دکتر بروس) انگلیزی فیلسوف لایونی مشهور مسلم لدی الحق را  
 بر جا و خواستش خود دگر مذکور و از اد سوال فرمودند چه منتهی شد است  
 روسیه بر بد بند مرو و عشق آباد و انجبات و منع انگلیز از استیلا و غیر  
 ایام متفق گشتند فرمود علی متفق شدند اما اعتماد بر معاهدات دولت  
 روسیه نیست فرمودند بل چنین است ولی بر میتوان نمود بعد از آن  
 خدا خواست روسیه بر شرق آسیا متولی شود و تصرف نماید و کتر  
 از خدا خواست است دولت که استاده بطلب و معنی را از کتب آسیائی  
 استخراج نموده اند و دانسته اند پرسید از چه این طلب را دانستند و سبب  
 چیست فرمودند از تواریخ و قرآن و غیره می دانستیم کتاب قرآن را

خواننده ذکر بسیار متعجب و شکرگشته و فرمود صحیح است و صدق و حق است  
 از فضلا و علمای تورات و لا برتبان انجیل مدت چهار هزار و دویست هزار سال نیز  
 و خواننده ام که بر این صراحت نبوت نفسی آگاه و مطلع شده باشد و شما بهائیان  
 اول کاشف حقائق این آیات و اول مسین این مرد و زانیه و طمیه بهائیان  
 ربانیه و شکر زیاد نمود و فرمود از این ملاقات استفاد و استفاد نمود  
 بقدریکه از لا برتبان عظیم و سلطان بزرگ مستفید نشده بودم و بعد از  
 نیز خواستش ملاقات نمود و در تبریز نجف و اعتماد کلی و طمیان همه خرد  
 بفضل و وقت نظر و حدت بصیر است و کاشف اسرار کتب مقدسه است  
 انظار داشت و ذکر نمود در سؤالات که ما بهائیان اختلاف لا برتبان  
 و بهائیان است اگر مسائل حل شود و کشف گردد ثابت و برین مشهور  
 آید و این دین را دین است و این امر را امر است و این ظهور را ظهور است و هر چه  
 کل کتب و صحف و ادیان خواهیم دانست و استاد فرمود حاضریم در این دنیا  
 خوام

خواهم که این اختلاف را از قبل با شماست فرماید و هر سوالی بفرمایید بر جواب  
 کافی شانی رافع حجاب صحیح کتاب و رافع اختلاف جامع اعزب مفضنی  
 ابتلاست مؤبد شوم بفرمایند و سوال کنید آنچه میخواهید و وقت ندانستند  
 و متعلق بر مجلس آفرمودند و حضرت اسناد و بعضی و قانع همه مجبور بر خروج  
 از اصفهان و مراجعت طهران و بعد از سه روز مسافرت تبریز نمود و آفر  
 فریفت ششم سفر هزار و سیصد و چهار دارد و تبریز گشتند و در بعضی شدند  
 و تا اول بهار فامت فرمودند و بر خدمات امراته و نشر نغمات آنه و ملاقات  
 اجتهاد آنه و الفاء کلامه موثق و مؤتبه و طمیه شدند و شرح و تفصیل بسیار  
 و مقصود نگارنده و اختصار است و اظهار آنچه متعلق بر موز و اسرار کتب مقدسه است  
 و فائده علمی و تاریخیست راجع به سبب اجتناب بیشتر است لذا که از شکر  
 نظر نمودیم و خلیل نامی بود که ملحقا اظهار ایمان نمود که اخبار الطوار و حرکات  
 بهائیان را بر دستنمایان برساند زیرا خادم آنان بود و آمد و ذکر نمود

انجیلی که در اصفهان ملاقات نمود حال نبرزاست و سلام برساند و در  
 ملاقات بنماید. و سه روز وقت دارد و امید است وقتی را معین فرماید  
 و وعده خوابی نمود و اجابت فرمودند و وقت را معین نمودند و با حضرت  
 در قاروی تراب نرینه الغداء و همین مجلس تشریف بردند و در  
 و از تبرین پرورشانی (وارد) نام و میرزا یوسف خان سناریالدوله  
 که عالم فاضل ذی نفوس و از امرای بزرگ ایران و چند نفر مسلم و نصرانی  
 در مجلس تشریف داشتند و بعد از تحیت و اظهار سرت و شکر و منوبت  
 (دکتر بروسی) ذکر نمود در اصفهان عرض شد اختلاف انجیلیان بین <sup>بیان</sup> <sub>کلی</sub>  
 با بهائیان در رسالت است اگر جواب صواب و موافق کتاب فرمائید  
 حقیقت ختیا را جدید ثابت و برین میبود است و فرمود نیز فرمائید  
 فرمود یکی آنکه لا یوتیان معتقد و ثابت و حاجزیم <sup>درین</sup> <sub>مجلس</sub> <sup>و</sup> <sub>العلمین</sub> <sup>و</sup> <sub>القلوب</sub> <sup>و</sup> <sub>الکف</sub>  
 اب اسیت از اسماء حضرت غیب لا بد رک لا برف و لا یثار و لا یوسف

و شهابیان هم شخص معین مرئی شد و میدانید و دوام شناختن  
 انجیل و قرآن هر سه را از خدا میدانید و موسی و عیسی و محمد را پیغمبران خدا  
 و دارای وحی و کتاب و شرح میخواهید و سلیمان قرآن و صدها کتاب  
 خدا و انجیل و تورات را تعریف شده و با آسمان رفت میدانند و  
 بسبب اختلاف بسیاری که قرآن با انجیل و تورات حتی در تاریخ  
 دارد ما نمیتوانیم قرآن را کتاب الله و محمد را رسول الله بدانیم و نتوانیم  
 آنها معتقدید بسبب حقیقت نوحیه است و ممکن است اطلاق صحیح  
 بر محمد و غیر او هم بشود و ما اعتقاد ثابت بازم را نسخ حازم داریم که  
 مسیح اسم شخصی مبین حضرت مسیح است لا غیر است و فرمود صحیح است  
 جواب سائل ملا را معنی مجلس آخر فرمودیم و بعضی حوادث را محجوب <sup>کن</sup>  
 نمود و حال هم آمده ایم برای ملاقات و زیارت ز سناظره و چون <sup>سنا</sup> <sub>اب</sub>  
 وقت ندارد و این مجلس هم مجلس علمی است اگر میخواهند و اذن میدهند <sup>مجلس</sup>

این مسائل و مشاغل ثلث اصعب را چه بنام فیلسوف سائل و حاضرین  
 با کمال منزلت و بشارت و منونیت فرمودند بسیار مبارک و میبایست  
 و آفات ناخبر بسیار استناد فرمود اسما، آیه در جمیع ادیان توقیفی است یعنی  
 جائز نیست بر احدی که اطلاق کند لفظی درسی را بر خدا مادامیکه نازل نشده  
 در کتاب خدا و تشبیه است از لسان انبیای خدا و هر تصدیق نمودند که کتاب  
 بخصوص فیلسوف مذکور فرمود اشکال با همین است پس استناد فرمود لفظ  
 اب در قرآن نیست و کذکف در کتب بود و برهما دیده نشده است بلکه در قرآن  
 و نصاری بن تعبیر را اخذ کرده اند از تورات که بنی اسرائیل را اول زاد خود  
 فرمود و حضرت آیه واحده است پس بهتر بلکه واجب است که جمیع متورات  
 کنیم و اعتماد و انحال در حقیقت این مستند بر نفس کتاب تورات بنامیم که  
 فیلسوف سائل فرمود صریح است میزان کتابت و فصل الخطاب است  
 و رافع اختلاف آیات تورات است استناد فرمود حال به نظر کنیم در تورات

که لفظ اب اطلاق بر حضرت غیب شده با بر شخص مشاهد و منی و دکتر فیلسوف  
 و حضار فرمودند جوابی محکم و مستغنی از این جواب نیست در امثال این  
 و مثل این مشاغل کتاب اعظم و اقدم و انور فصل الخطاب است پس خواننده  
 استناد فصل نهم کتاب استنباطات این آیه مبارکه لانه یولد لنا ولد و لعلی  
 ابنا و تكون الزبانه علی کتفه ویدی اسر عیبا مشیرا الکتا تقدیرا ابا ابنا  
 رئیس السلام و لنور باسنه و للسلام لانا یه و فرمود در این آیه مبارکه  
 مبعرفا به شخصی متولد میشود و او پسر است و خواننده میشود باین اسما غایبه  
 و صفات متعابیه یکی از جمله آنهاست پدر جاودانی و از آنهاست رئیس  
 سلامت و شکی و شبهه و ریسی نیست متولد شده انسان است و مشهود است  
 و مرئیت و حضرت غیب لم یلد و لم یولد است و اطلاق نشده است لفظ  
 اب در غیر این آیه بر احدی و این شخص است که وعده فرموده نظیرش قرآن  
 و سلین منظر غیبی و اسرار اویند و سبحان او را از اسما و انبه الهیه

و حال اینکه اسم انسان البیت ز ذات نسیب و خطی کرده اند لا بهرتیان  
 زیرا وارد نشده و مکرر این موضوع که اسم انسان رسمی نیست و قرار داده اند  
 ثالثاً تا نامی مثلثه و چون واضح و لایح و ثابت و مبرهن فرمود که لفظاً  
 بر انسان مشهود محسوس اطلاق شده و تسلیم و اذعان نمودند و اقرار  
 اقرار کردند که احدی از علمای تورات و لا بهرتیان انجیل حقیقت این  
 مسئله را در انجیل نداشتند و خواستند جواب مسئله ثانیه را بفرمایند  
 او کتر بر حسن ، فرمود از جواب این مسئله عذر میخواهم و کشف نقاب  
 جاسوس را میخواهم زیرا احاطات و اطوار محمد را ما خوب میدانیم و فائده  
 ندارد و صحبت و مناظره در این مسئله هرگز دردت نمی نذارد مسئله اول  
 با کمال محبت و حقیقت آن اذعان نمودیم و بوجدان و جنان و لسان <sup>شهادت</sup>  
 دادیم که حق با آنحضرت و بر خط و اشتباه ننوده بودیم و کمال مسئولیت را  
 داریم اما همین قدر بس است که استاد فرمود اول ذکر شد بنیاده ایم برای

بحث و اثبات مطلبی و آمدیم برای ملاقات و شما با ما را طلبتین و  
 کشف مطلب و جواب مسئله را خواستید و بجز آنکه و تأیید و توفیق  
 بنماییم جواب اند و مسئله را هم بگویم بعضی که کل سرور و شاکر سیدیه فیست  
 فرمود انکار قوه شمارا بنمایم پس تکلیف خود را در دخول این دو مناظره  
 نپذیریم مستشارالدوله بدکتر فرمود ما لایق به سرور و عاهد و شاکر شدیم از حضور  
 در این مجلس شریف و بیشتر ممنون و شکر شدیم از شما که فتح باب مناظره فرمود  
 اولاً دانستیم آنچه نیت داشتیم و بفرموده حضرت عالی لا بهرتیان حقیقتش را نداشتند  
 و ثانیاً دیدیم از انبای وطن خود شخصی را که میداند حقایق را و میخواهد کشف کند  
 و ثابت نماید و نظیر مثیلی به شهادت شما ندارد ثالثاً آنجناب نیز منیر  
 منصف و اهل فضل و دانشند و چون دانستند بیان ایشان محکم است  
 و در نهایت انقیاست تصدیق فرمودید و همین ننوید را بنماییم مستغنی  
 دستنید میگویم و واسطه شما بوده اید چه ضرر دارد جواب مسئله آخری ایم



بفرمایند و بشنود اگر دایمل و محبت در ایشان تمام و کامل است در آرزوی  
 و تطبیق رکاب و سپهر چه بهتر از این که این اختلاف دوسه هزار ساله با شما  
 تبدیل شود و اگر قبول نفرمودید شما از فضل و فیض و انعام و عطا و لایحه  
 عیسی و بزرگ مسیح که انصاف و بلاغت و روشنگاری علم و لسان شریف  
 آفاقت با حضور و شفای تفریر فرماید و یا عیانا و نقلی تخریر و مارا هم عزیز  
 رحمت و عطوفت و احسان خود فرموده اید. فامنا حضرت میرزا فخر  
 متقی حل نمایند این دوست را که کل سرور و شاکر شوید فرمودند نه نزد محبت  
 در اینجانب تکلیف خود نمیدانم ذکر شد بسیار خوب جواب است و سوم در مسیح  
 حقیقت نوعی است و با حقیقت شخصی را بفرمایند فرموده امر از نفر مایند و از  
 حال و مقال معلوم شد (دکتر برین) آنچه است و راستی نبود حضور (وارد)  
 معلم و مبر امر بجال لعنت قرآن در سالت سید امکان اقرار کند و راستی  
 بینا لطف و انصافی و مجادله و مباحثه هم نبود لکن هر قدر را حاضر نمودند قبول نمودند  
 و مجلس

و مجلس کمال محبت و عزت ختم شد و نهم رمضان هزار و سیصد و چهارم از تبریز  
 برای سیاحت مدین و بلاد آذربایجان که عاصمه پیش بفرز است حرکت  
 و از آب و هوا و صفا و روحانیت کوه و صحراء و دوزخ انواع نعم و آلاء  
 و جمال و کمال مسوری اقبال و نقیب حسنی و وطنی و زنجیران حکایت فرمودند  
 و با عل و فضل و حکمی خاصه و عامه یعنی اثنا عشریه و سنی و جماعت کمال  
 ملاطفت معاشرت فرمودند و بذریع محبت الهیه و بندگی درگاه حضرت هدیه  
 و وحدت ادیان و وحدت انسان را در ارضی قلوب افشاندند و بواسطه  
 مقصد عزیز از راه معناد سیر و حرکتشان واقع نه و وارد طهران شدند و  
 از اقامت آیامی برای همان حرکت فرمودند و بهایان ایندین طیبیه بود  
 و شید و علی التلبند و از قدیم کمال مباهبت و منیت و نهایت معابر  
 و عداوت و غایت بغضا و مناخرت را داشته اند و همیشه هر بسید و حیدر از  
 و جنابیکه بر مسنوده اند و از تفضل امراته و قوت و تصرف کل از سبانه

مؤمن بانه و موثر ظهوراته شده اند و اختلاف و امتساق ایشان با سبب از ایشان  
 مبدل و کل مانند شخص واحد ندانی امر و کلام مطابقت محجوبه محبوبان گشته اند  
 و متوجه غیر نفحات و سطوع انواراته و تحمل بلا یا در زایای انجمن گشته اند  
 و حضرت استاد دقت را غنیمت دانستند و دلایل و براین وجه فاطمه  
 لامه ساطعه ظهوراته را بسط و تفصیل و تشریح و توضیح و تفسیر و تفسیر هر  
 فرمودند و تطبیق با قرآن و تخیل و تورات و اصطلاحات علی اللسان فرمودند  
 که هر یکی است و حق است عبارات استی حسیک و احد عای در  
 شهرت نمود که پیغمبر بهائیان آمد است با معجزات بی پایان و طاعت  
 طاغوتیان خلق را شورانیدند و حکومت را بچورد نمودند و حضرتشان را  
 اخذ و حبس نمود و شرح و تفصیلش را با ابی که خوب میدانستم فراموش نمودم  
 پیرست و صد هزار فراموشی مختصر اینکه رؤسای ارتت بمدان برضدیت  
 و معاندت و ازیت و ملاکت حضرت ایشان متفق الزامی و کل گشته اند

و انواع نعمت و انزاسبت دادند مخصوص رؤسای سبیه که مطاع و نه نذ  
 الحکم و دشمن الله بهائیانند حکومت را خودنا و طمعاً حرکت دادند این نرا  
 اخذ و حبس نمود و در حبس بودند که وزیر بمدان که عالم فاضل زوی فنون و  
 خدمت ایشان تحمیل نموده و در زن ایشان کمال فصاحت و بخت  
 معروف و بغاری نویسی صرف زبان قدیم ابرائیان مرموف و این  
 و کلمات را از اتمت حضرت ابی الفاضل آمرتیه و از ملازمه ایشان  
 و در بجه طبعند و زارت و امارت از حسن توجهات و تعلیمات حضرتشان  
 رسیده و علاوه از صحافت و رسائل فارسیه صرفه و عادی این زمان  
 ایشانهم بسیار جمع نموده و مؤمن با امر از نسبت اما فرقیه و منجذ حالت  
 و اخلاق و صفات ایشان است و ارسال و مرسل هم دانسته این شخص  
 شاخص ساد از دانت بهائی مسجون حضرت استخوان پنهان و نهان  
 مدندان خدمتشان رسیده و امر با احترامشان نمود و با کجبه اخبر از تفصیل

دبزرگاری و کمالات بصورتیه و معنویة اخلاق و کمونیه ایشان برای مکران  
 حکایت نمود و در آن مجلس سزا و سزا سبب شد که حاکم ملا فاشان نمود  
 و محامد و نفوتیکه از وزیر دبیر شنیده بود بچشم و گوش خود احساس و ادراک نمود  
 و بر مواب و عطا با بیک من عندانه بترف فضل ایشان عنایت و احسان  
 شده با نذازند آنگاه شده و خلاص و آزادشان نمود و خواهم فرموده مسلمان  
 نماند فاضل و در اواخر خریف ۱۲۰۰ یاد و کرامتاه شده و جناب  
 مرتضای زانی که از مؤمنین و فدائیان ترابستان دعوتشان نمود و در  
 صحبت و منوات عرض نمود در این شهر شیخ شهاب الدین است مرشد است  
 عالم فاضل فیلسوف که حکمت و تصوف را با هم جمع نموده و نفوس را طراقت خود  
 جمع کرده و بجز کردن مردم در فرب دادن خود را غلبه مرشد نابایند و برای  
 خود ریاست و عزت و برجیت و ثروت و نام و اسم و اسباب فرشی تبارک  
 نموده است و عادت سینه این شخص است که چون خبر شود مبلغ و ناطق بهائی

دارد شده است با هم طلب با بریده اشش دارد میشود و در بین مناظره مناظره  
 بمناب و چون عاجز میشود بر ما را تبری و سب و لسن و نهنمت و انفر افر  
 میدهد و آن مبلغ ناطق بحکم دین و اعتقادش مناظره اگر از روح و برکات  
 و صفای محبت و مسرت و جنان تبار و ز نود صحبت و مقابلی و معارضه  
 حرام میداند لذا ساکت میشود و شیخ سکوت را بریدان عجز از دلیل و برهان  
 نشان میدهد لکن منتهی دستم طلب ملا فاش را بر وقت خورشید  
 بخوانید و حضرت است و کاهی تشریف میبردند در مسجد عماد الله و له العالی  
 میشدند و حاضر شده شخص موثر مخربیکه از مسیت و ادبش ظاهر که از اجنای  
 الکابراست و از خلق و بیانش با بر که از منصوفه است و جالس شده و سوال  
 نمود زانچه و قاصد عنایت عالیات فرمودند مقصد کردن سبب است  
 بقول تعالی انهم سیر وانی الارض فکون لهم قلوب لفقون بها فانها لا  
 الابصار وکن تسمى القلوب التي فی الصدور جلال الدین مدعی از حضرت

رسول سفلی الله علیه وآله وسلم روایت و ترجمه فرموده که بر شیخ لازم است  
 زیارت کند رجال را و در اینجا گفتم که از ملاقاتش استفاده حاصل شود ذکر نمود  
 از فقها شیخ عبدالرحیم رئیس المهندین و از ملاقات شیخ شهاب الدین و از ملاقات  
 که از ملاقات و معاشرتش استفاده و استفاده حاصل است و فرموده است  
 و عبت و میل من در ملاقات اهل علم و فضل از هر قبیله و طایفه است زیرا  
 از فوائد سیاحت و لذت مسافرت و حفظ نظر فریبست و الا تمنا می نمودم زیرا  
 نه بجهت من و نه قصد مجتهدان شدن دارم و کذا گفتم که طالب برشد و غوث گفتم  
 و در جای غوث شدن و ارشاد نمودن دارم مثل انجناب پس از جواب  
 استاد بر خضوع و خشوع افزود چه که بوی هم خود دید از مذمت و شکرش در آن  
 ملاقات فرمودند پس معرفی خود را نمود که میرزا ابراهیم کرمی و از قبیله کرمی است  
 و با خود عزم جزم نمود که استاد را با شیخ شهاب الدین هر دو سینه بزنم و از مقابل  
 و مجتمع نماید و در غرض من است اهل علمیه و حکمت و عرفان به مناظره نماینده تفضل  
 شیخ

شیخ بر استاد معلوم شود و ذکر نمود شیخ به روز دو مجلس درس دارد یکی شیخ  
 و حاضر میشوند از طباطبای و از هر قبیل ناس و درین هم عصر دارد و از این  
 اعظم میخوانند اسفار اگر موافق است در خدمت آنحضرت برویم و ملاقات  
 فرمایند چه که از نفوس است که مثل حضرت عالی واجبست ملاقاتش فرمایند  
 حقیقت و جد عصراست و فرید زمان فرمودند که مجلس درس برای طلب  
 و برای ملاقات نیست و من تازه وارد ایندین شده ام و آبائی آنست  
 بنمایم انشاء الله بفرست و وقت ملاقات شیخ حاصل میشود و با کمال  
 استاد نظر محبت و در جای لاسبیه رفتنی چنانکه ذکر شد خدمت میخوانند  
 ابراهیم محسن فلنیکه شیخ دارد ساعی و جاهد ملاقات استاد است شیخ  
 مذکور و مسترا هر دو در مسجد از خدمت استاد استفاده نمایند و غرض محبت  
 و امداد اظهار میکنند و کمال سترت و شکر را از زیارت استاد دارد  
 و بعد از آبائی عرض میکنند قصد مسافرت با ذریعان برای زیارت والد را

و طالب در اغلب دستگیریم که بقدم شریف بجز در این درج و سبب است  
 فرمائید و جای صرف شود و استمرار آمدن من بسبب برای زیارت حضرتعالی  
 بود که قلبم منجذب خلق دخیل انحضرت شده و الا آمدن من در مسجد نبود  
 و وعده خواست و حضرت ایشان دانستند که سید ملاقات باشی است  
 و سوال فرمودند فیروزین کبک عرض نمود امدی نیست و چون کجای بود  
 و خلاف محبت هم از او دیده نشده بود اجابت فرمودند و قرار داد فرما  
 کسی را نبرسند که دلیل شود و فرستاد و تشریف بردند و بعد از آنجا  
 نجان جای وارد شد شیخ بدین نیت محبت و ملاطفت نمود که خوش  
 و مصافحه و معانقت نمود و خطاب کرد با حضرت ابوالفضل که تشریف آورد  
 و چنانچه منزل خود وارد نشدید و چنانچه فرمودید که خدمت برسم و خوف  
 اظهار سرت نمود و سرتی ایشان را بهر امانش نمود و کمال استاین از کج  
 و ذکر نمود طهران با شما ملاقات نمودم و اسناد منداگر نشدند ملاقات

و وارد شد میرزا عبدالرحیم مستوفی ابن میرزا ابوالقاسم و زبر و متابع شد  
 و دو دانی ای اکابر و اعظم ملائذ جناب شیخ و مجلس بزرگ از محبت کون  
 شد و جمیع از زیارت است و سکر و سرت نمودند و میرزا عبدالرحیم ذکر  
 نمود و در تیب آمدم در مسجد محض زیارت حضرتعالی و بدینجا مشرف و ناز  
 نشدم و با اینکه واجب بر هر یک از ما که تقدیم نایم خلوص ارادت را  
 و اظهار داریم احترامات فائده باحضرت علاوه اصل مقصودم سوال از  
 مستد بود مرت کردم ایام عمر خود را در ریاضات و عبادات و محصل  
 علم برای عرفان و تقرب غوث اعظم و مرت جلیل و چه روز با صام و چه  
 قائم و بتفریح و تهل و ابتهال مشغول و از هر آرایش و آسایش و آرایش  
 که مانع سادگت طالب مجاهد بود بجا چه در ریاضت خود را میزد نمودم  
 که غوث اعظم را عارف شوم و دستم را بگیرد و از جرت بجا تم نمید و بجا  
 ابدی سرفرازم فرماید و چندیت از عابرین و مسافرین بعضی عوام <sup>طنین</sup>

بشارت نمود آن غوث اعظم و مرشد اقدم انجم را می شنویم و میگوئیم که در تمام  
طالب و شائق زیارت و ایمان و اقبال بخدمتش هستیم و هر ارجان در پیش  
تأثر مینماییم کت و کبات میگویند در حکایت میگوئیم از برای مرشدان  
و معجزات و خوارق عادات و آیات و معجزات بسیار است برای این اعظم  
هادی و اقدم داعی و غوث اعظم معجزات و آیات باهراست میگویند  
است و بسیار است میگوئیم ما ندیدیم میگویند باید برود و مشرف شود  
و مشاهده نماید و آنچه میخواهد بنماید البته ظاهر میفرماید بشنیدن  
و دیدن در کسب طلب و جاد و سلوک من لکن و جهان وسیع بر تنگ  
و غائب و خاسر و نابوس میشود زیرا قدرت مسافرت ندارد معیت نور  
بسیار است و محتاج بعیثت و کوشش نمند و زیاده از پنجاه نفر را باید نگاه داشت  
نمایم لهذا مسافرت ممکن نیست و نقل و نقل مخالف انسان و مرد است  
و تخفیف الایطیات و از ماضی قبیح است و غوث اعظم خالی عقل است

چگونه

چگونه پایست و اعلیٰ بر من و دیدن و شنیدن بنیاید و مسائل من هزاران  
بل ناخصی است تکلیف من و آنان در اینجا چیست استند فرموده آیا  
سأدر ایمان و ایقانتان بر آید سابقه سبوحات بوده و یا کتب درستی  
از این را هم خوانده اید گفت خوانده ام و همیشه میخوانم و از حد میفرمایند  
مشغول تحصیل علم با اینگونه مستخدم دولت و حکومت استند فرموده  
و غوث و هادی و دستگیر و بجات بخش اعظم بل مثل حضرت رسول در  
نیایند است و در قرآن آیات بسیار است و در غایت مباحث است  
که قوم هر قدر از آنحضرت طلب ایمان میجویند نمودند اجابت فرمودند  
ظاهر نمودند و بر صدق نبوت و رسالت خود احتجاج و استدلال فرمودند  
مگر تبران از استماع این بیان جمیع اهل مجلس مندمش و منجب شدند  
و انکار عظیم نمودند که استغفر الله ولو کیت آیه ولو کین بر نموده و نسبت  
و عجب نیست زیرا قبل از ظهور باب اعظم مشرقت و دی با شراق جمال

احدی از علمای سابقین و لاحقین لغت این سرعظیم ظاهر همین نشد بلکه  
آیات در فایده صراحت و وضوح است که معجزات و خوارق عادت  
مثبت نبوت و رسالات نیست چنانچه معاینه اراض مرتبطه و دل  
و دلیل اعظم و اول محبت طیب است وی و کتاب شرح و تفسیر ذوات  
و استقامت دلیل مرتبط متصل اولی اصلی رسول صاحب شریع و کتاب  
علی بن رشدی استلال کرده است و بعضی رسائل که نسبت برای معجزات  
دلالت استغالیه بر صدق نبوت و رسالات بخلاف کتاب که دلالت  
دلالت مستقلة اولیه متصله مرتبطه است و لا صرف تحقیق دانسته و نفسی  
اعتنا نمود و در جمیع کتاب که محبت باینه بالغه است نغمه بود بر کتاب علم  
فصل الخطاب عافی خود این رشدی هم تحقیق نموده و صراحت آیت  
کتاب را ادراک نموده زیرا که ادراک نموده بود بر مفهوم و تحقیق خود  
آیات ظاهره الدلالت با بهره از حجتا جات را مشاهده آورده بود  
و اگر

و اگر نفسی در آیات کثیره کتاب نظر کند و وضوح و صراحت و بهایش را  
ملاحظه نماید که علاوه بر اینکه در کتاب بغیر از وحی و شریع و کتاب آیات  
احتجاج نغمه نموده و آنچه قوم اصرار و ابرام در انبیاان خارق عادات نمودند  
انحضرت جاست نغمه نمودند و غیر آیات را محبت ندانند و خوارق  
عادات و معجزات را سب هدایت نغمه نمودند در بسیاری از آیات  
نقی خوارق عادات و معجزات مفهومی موهومی نام از خود فرموده  
قل لو كنت اعلم الغیب لا استكثرت من النبی و ما منی السنه ان انما ان  
و بشیر لغوم یؤمنون قل لا اقول لكم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب  
ولا اقول لكم انی انا ربکم ان اشیع الا ما یوحی الی قل بل یسئرون انما انما  
افلا تشكرون واذ اتلی علیهم آیاتنا بآیات خال الذین لا یرجون  
لقائنا استبقرا ان غیر هذا اذ به لقل ما یؤمن لی ان ابد له من لقاء  
نفسی ان اشیع الا ما یوحی الی انی اعرف ربی ان عصیت فذاب یوم عظیم

و اذا مثل عليهم آياتنا بينات ما كان محجهم الا ان قالوا انما آياتنا ان كنتم  
 صادقين و قالوا لن نؤمن حتى نخرجنا من الارض فخرجنا الي كنان  
 بانه شهيد ابني و بيكلم اذ كان بعبا و خير العيسرا و سر ابيدش كراؤ  
 ابراست برهان و شبه و دليل عقل و نقل و حجت آقا فبه و انفسه اظهار  
 فرموده در سلب اين الحقا را بطله عنقه سر هومته جا بلمه تقليد به از خودش  
 عقل كلى و مشت اول به نيکه در نيفه قدرت دست نيفن عالم ايجاد  
 و محبط و مهين است بر ما كان و ما يكون و ما مننا ان نزل بالآيات  
 الا ان كذب بها الا اولون معجزات سب بايت فرعون و فرعون  
 باعقاد خود شما در زمان كلیم الله نشه و خوارق عادات حضرت رو  
 علت ايمان بهودان گشت پس اظهارش ميخانه بلكه مضر است و س  
 هلاكت و بار جبهه للباسي و عد للعلمين مناسبت لكن اتيح المحي اهرام  
 لفسدت السموات و الارض الا به برامى نوزد عرض شد مقدود است

ابن سراغات آيات النفسى شاهه كند و نه استن على و فضل و حكما  
 و عرفا و مفسرين و محققين و مدققين هزار و دويست و شصت سال <sup>منين</sup> <sub>تيز</sub>  
 قرآن كه حجت باقيه بالذات الهيه است بر عالمان و متصل بخوانند و روف  
 الوثيق لا انقسام لها مبدانند بعلم اليقين و عين اليقين و حق اليقين  
 و نور اليقين اذ اكد مبدان به و شهادت مبدان كه كتب استاني <sup>بن</sup>  
 علوم نامتناهى ربانى و كذا نرحمك و اسرار صمدان به لا رطب ولا يابس  
 الا انى كن بسبين و فيه بيان كل شى است و مسه و در استفول و نه نام  
 عز مهور و مخموم است و منقاحش زبان و بيان منظر ظهور مروج و بعد است  
 و بهج معجزه نى در نيب كمشه و مثل اين معجزه كه در اول ظهور ظاهر مبرها به  
 تصور ميشود و اعلى و اقدم و ابعسى و اعظم از هر معجزه است و هر نفس هم ادر كست  
 بسمايه چنانكه مومنين اول ادر كست نمودند و اين است ان يقون <sup>ان</sup>  
 اول كت المتقون با انكه على از صدر اسلام المومنا هذا امثال ابن ايا <sup>رست</sup>



از کلمات دانسته اند. مع ذلک این قسم از معنی و تفسیر ظاهرش غافل و غافل  
و محجب مانده اند تا غیر دایا اولی از بصارت بنی صاحبان کتاب و من نزل  
بینهم الکتاب میده نشند و بکنایه فرمودند و در صراحت فرمودند زیرا از  
خصائل مخصوصه ظهور بعد است که بوم ایاب و ظهور آوایل است و لکن  
تا ویدله فاذا قرئناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیان فاضل و میرزا عبدالمجید  
سبحونه دستنیز گفت پس آنچه تا حال شنیده و خوانده و دانسته ایم ابراهیم  
و عرفات بوده است و فرمودند چنین نیست و لکن حضرت رسول بومی  
ربانی در قرآن که فرمان رحمت است با فرمود و اجابت فرمود آوردن سخن  
هر قدر قوم امر را نمودند و فرمود کتاب معجزه است جماعه واحده انکار کردند  
که بجا و در جای قرآنست که بخوانند ایم و ندیده ایم و هر نفسی قسمی سخنیه نمودند  
تلاوت فرمودند از آیات مبارکه است آنچه کمال را مبدت و مصلحت است  
و ما فرود بعضی با عقل و منعمل نمود و بعد فرمودند آنچه از تزیید و تجمد و مقام لیل  
(بر)

و صیام نهار و تجرد و انقطاع خود از دنیا ذکر فرمود بد معنی مانده بر شاگردان  
صیح علیه السلام اعظم مرشد تجرد و اگر غوث منقطع از دنیا بود و بسیار  
صیح و واقع است که اجابت فرمود اهل ذنابش با از اظهار معجزات و نشانه  
خارق عادات و فرمود طلب دیدن آیت نبویه که سریر و نیز بر سر  
با صراحت انکار نمود و آخرین بنا بر فرمود شیخ از منزلش بمبیل آورده دانست  
تبعظیم گرفت و خواند ندی و مقصود خود را فرمود با این دلیل و صراحت  
نابت لایح آیا میتواند نفسی طلب دیدن آیت و معجزه نماید آخرین فحش  
تصدیق نمودند و میرزا عبدالمجید فرمود طلب نبویه اما من من مشومم که هر که  
انکار فرمود و دیدیم و اسناد فرمود علاوه بر اینها مشومی جلال الدین روی  
نسبت سبک و مشرب استا منصرفه تالی قرآنست و فرمودش را تحت سبک  
و مانند الف و بی ایجه است که همه بردفت بخوانند و اعظم در شش مبدت  
و اعلی فرودش بخوانند و اگرش را حفظ دارند و بنهم بیانش از شمار میمانند

تسخیر فرموده است در ایام بلال حبشی که سبب سجزه نمود و نسبت بود در حبس  
 بنام سجزات بوی نسبت کند بذب صفات سجزه از بهر تهرکت  
 بوی نسبت می دل بردنت پس برخواست شیخ و فیض و غیب و کفایت  
 یا حضرت ابی افضل شما نبودید من بودم در بغداد ایام کسر حدود حضرت دیدم  
 بچشم خود قیام اعمال و افعال اینجذب را چون حضرت استاد و اجازت کسب  
 در سائل متواله نشود و در هیچ جات جواب اشغال این اعتراضات و تزلزلات  
 فرموده اند و اکثری دیده و میدانند که اگر سبب را میفانده دانست و در نزد  
 شیخ احتجاجش را باین شبهه که برخواست شخصی و ادعا کرد قائم موعود بودی  
 منظم و رحلت نمود قبل از اینکه نماندند و امرش و ثابت کرد و کلامش  
 و برخواستند و در نظر معاش و ادعا کردند و بیکدیگر را الحاکم نمودند یکی یکی را  
 و مجال و دیگری مقابلش را شیطان گفت پس تکلیف نیست مگر انکار کنیم  
 هر دو را مخصوص از هیچکس ندیدیم آنرا خوبی مگر انماک در شهرات و انماک  
 در ایام

در نفسانات و جنات دتیه و سئون جوانتیه و نشر سئون و نجر مستغنی  
 مقام قائم موعود بالبداهه نبود، نسبت استناد فرمود به تیدی اخلاف  
 دو نفر بالبداهه مستغنی بطمان هر دو نسبت و الا نشی می شود سلطان مسیح را  
 سابقه و انبیای رالفه چنانکه از کتاب جنات امنی و سل سلطان است  
 نسبت اگر در کتابان منی شده باشد. و ما در این منزل نیامده ایم برای انبیا  
 ختی صی و ابطال باطل یا رحمتی شخص انسانی و شیطانیت و بگری  
 و شما سید ایند مناظرات اگر برای افاده و استفاده نباشد سورت کراست  
 و که ورت بل موجب بغض و عداوت میشود مخصوص اگر دینی و اعتقادی باشد  
 و نزد من حفظ محبت و ملاحظه و صفا و حسن معاشرت افضل و اعظم است  
 از انبیاات امر صاحب امری و ابطال مدعی کا ذلی چه که هر مطلب خشک کراست  
 منتهی شود مانع و حاجب و حاصل تصدیق و اذعان طرف مقابل میکرد و چشم  
 انصاف او را که میکند و از زبان و ایتقان اگر در اعتقادات باشد محرم  
 و نسبت

میشود و سبب خلقتش که ایهی است که از مناظره حاصل شده است <sup>طفت</sup> و اگر با  
 و محبت و بر داری و در بابی و شفقت و مودت مناظرات دینی و <sup>معتق</sup>  
 ختم شود در اینج کرد ازل ای که محبت باقی میباشد که عفت خلقت و آن  
 راه ابلان و اقبال او و اخذ اعتقاد صحیح برایشان بازگشاده در <sup>مشو</sup>  
 و در حقیقت جهاد کبر ملاحظه این رتبه و این مقام بلند اعلی و مرتبه ارجمند  
 اصفی است که در این بعضی و خداست و در باب محبت و العفت و <sup>منظور</sup>  
 نسبتیم ظهور و صیغی از او صبارا و زنده است کتب خدا که <sup>مطهر</sup>  
 القلوبیم جمع آنچه فرموده یحیی الوقیع است و در کتاب و عده فرموده  
 حضرت رب الارباب به و ظهور مستقل در دعوی اگر باقیم ظهور شایرا  
 موافق با کتاب و مطابق با سنت <sup>لن</sup> نجد سنه الله تبدیلا و لا یستویلا  
 بجان مؤمن بشویم و پروان متابعت میکنیم و لو مخالف گفته او را و گفته  
 و انکارش نماید تمام اهل عالم و اما اینکه اشاره فرمودید و حکایت فرمودید

ازاد اگر امرش حق است <sup>من</sup> عنده است و او عاقل صدق البته نمیخاست  
 با ثبات ثابت زیرا خدا غالب بر آنچه بخراهد و غایب است بر آنچه از او بزرگ  
 و البته امرش با نماند و جاری میفرماید و اگر امرش باطل است و او عاقل <sup>کند</sup>  
 و مغزی علی الله است پس نفع نبخشند او را اثبات و لو نقول علی بعضی <sup>ان</sup>  
 لاخذناه بالیمین ثم لقطعنا عن الوهن فاما کم من احد عن سما جزمین پس <sup>نکند</sup>  
 میکنیم مجادله را مخصوص آمدیم برای زیارت است شفیق و وداع با او <sup>که</sup>  
 عازم مسافرت پس شیخ فرمود ظاهر شد از این بیان شما که باطل <sup>است</sup>  
 نماند نبشود و غالب است و حال اینکه در انجیل مقدس صریح است <sup>دخا</sup> از <sup>ان</sup>  
 شخصی ظاهر میشود و از عای الوهیت میباشد و نماند میشود امر و قول او <sup>و متابعت</sup> میکنند  
 او را بسیاری و حال اینکه باطل است پس استاد فرمود اولاً از قرآن <sup>سوره</sup>  
 و لو نقول علی بعضی الا فادیل با و اما شاید دیدیم <sup>بن</sup> بیازاد را <sup>انجیل</sup> بخوانید  
 نایشویم و دیدیم و خواند شیخ اصحاب ثانی از رساله بوس سول با باطل

ت لوبک و زینت نفس بر ریش آ پس سوال کنیم شمارای برادران  
 آمدن رب مایسح مسیح و اجتماع بابا و اینکه زودتر فرغ نماید زمین را  
 و مضطرب نشود ۲ ز از ریح و ز از کلام و ز از نوشته که کوا از ما باشد بان  
 فطنه که شباه روز مسیح نزدیک است ۳ و یکس سهیچ پر شمارا نفر سید را  
 واقع نشود مگر آنکه در اول او تعداد طاری شود و آشکار شود انشخص گناه که فرزند  
 هلاکت است ۴ که او با آنچه سجدا یا مسجودستی است مخالفت نمایند و نفی  
 یجویه بضمیمه در هیکل خدا چون خدا میشوند و چنین مینمایند که اوست خدا  
 ۵ ایابا دندارید زما یک ز دشما بودم این را بسنا کفتم ۶ و حال میدانید که  
 هیت نادرنت خود نلهدر آید ۷ از انجا بکه بالفعل آن مستور ناست  
 متراست و بیکه آنچه مانع است از میان برخاست ۸ از وقت آن که  
 ظاهر خواهد کردید و خداوند او را بنفس بان خود فرو خواهد گرفت و جلوه  
 ظهور خود مدوم خواهد نمود ۹ و ظهورش از عمل شیطان با هر قسم عبادت

کاذب باشد ۱۰ و با کمال دلیل با راست نسبت به کمان از انجا بکه نیاستند  
 محبت راستی تا نجات یابند لهذا خدا با آنها از منکرات خواهد فرستاد تا آنکه  
 آنان دروغ را باور نمایند ۱۱ تا بر میز آنها حکم شود که راستی را باور ننموده اند بلکه  
 بنا راستی خوردند بودند و چون تمام کرد شیخ بیان این راستی را دستا فرمود  
 چه قدر خوب است این عبادت و چه خوب و جدا فرموده صدق را از کذب  
 و دشمن را از شیطان و نشان داده و خطاب فرمود شیخ را با بستنی اگر جواب  
 گویند شمارا امت بهائیه که نبوت این گناش ظاهر شده و محبت بر صبح  
 کشته زیرا حضرت باب اول برخاست و دید روح جات در تلو بسای  
 که بجان اجابت دعوتش را نمودند و چون از این عالم رحلت نمود برخاست شیطان  
 مادی که خبر فرموده است از او در انجیل مقدس و ظاهر شد انشخص گناه که فرزند  
 هلاکت است و ظاهر کرد ایاتیرا بکذب و افتراء و بر کرد انید مؤمنین را  
 روحانیت و نورانیت نطلبات مشوات و نفسانیات که در کتب شده اند شیخ

و هر فریبی را چنانکه آنجا سبب مجسم خود در دیده و اشارت فرمودید پس ظاهر شد  
 جنینی و این حضرت بهانه آن است و فانی و معدوم فرموده سلطان دارد و  
 خطبه و فرزند ملاکت و پراشم را بالواج مقدمه و محبت قبایلش که نفوس آن  
 مبارکش است و او را طرد فرمود و معدوم نبود بجلوه و اشراق آفتاب غیوریش  
 و متابعت کردند او را دشمنان راستی و دروغ را با او کردند تا بر آنها حکم  
 کرد راستی را نخواستند چه خواهی بود فرمود در جواب ایشان پس شیخ ظاهر کرد  
 بیاضت و بشارت و مسرت را و فرمود بتلاذه اش بدستی که حضرت <sup>بفضل</sup> <sup>العلما</sup>  
 بل ابو الفضائل و نیت مثل نفوسیک از بهایان دیده و اید در علم مناظره <sup>بل</sup>  
 شخص است زیرا نخواست اقرار و اعتراف کند که مطلبش حق است و محبت <sup>لبی</sup>  
 از هر جیتی نام و با نیت است و در کرد به استوار و ذکر نمود با ابا افضل من <sup>میج</sup>  
 حاضرین نسبت منسوب را از شما داریم و کمال مسرت و شکر را از زبان  
 و ملاقات شما حاصل نمودیم و مستفیض شدیم از همین وقت مجلس منعقد میشود  
 در منزل

بزرگوار عبد الرحیم و امید داریم از فضل ابی الفضائل که منت گذارد بر این <sup>بفضل</sup>  
 فرمایشان در اینجا تا از حذور و بیاناتشان بیشتر و خیر است نهادن <sup>بنا</sup>  
 لذت و بهجت زیادتر یابیم و البته نخواهند شنید از هیچیک که این <sup>بنا</sup>  
 محبت و مضاف و مسودت و وفا نباشد و شکر آن مجلس منصفی شده <sup>بنا</sup>  
 شدیم با کمال سرور و فرح و نشاط و تهنیت خودی این مجلس این مناظره <sup>بنا</sup>  
 سبب ایمان و ایقان ابراهیم خان شد زیرا بواسطه اعراس ازل در امر است  
 متوقف بود و از صراط گذشت و بیعت عرفان داخل شد و ما <sup>بنا</sup>  
 که در چنانچه شنیده اند و مشهور است نیت و نالت بسیار می طالع <sup>بنا</sup>  
 و شهرت نمود در مدینه که اسناد در مناظره شیخ را عاجز و خاضع <sup>بنا</sup>  
 نشانی بسین سحر همین شبهات او را بلعیده و نیز مقابل شدند در این <sup>بنا</sup>  
 بطلب حفظ الصحی که از القبا می شود محترم بود یکی از خلافت <sup>بنا</sup>  
 چون از دانا یان بود بسیار داخل آیین بها تبیین شده بود و مشهور <sup>بنا</sup>

دبب شدند حقد تعصب و بغض حکیم نصیر را و او هم با اطلاع از تورات<sup>عبرانی</sup>  
 خود مسرور از امانت با استاد را با بودن محبت بنی اسرائیل از حافظه<sup>بصیرت</sup>  
 خراست که غلبه اش را مشاهده نمایند و بر دین پیوسته مانند پسند<sup>بصیرت</sup>  
 به دند خاند حافظه القوم و آن حکیم نصیر و پسرش با تورات عبرانی و سید<sup>بصیرت</sup>  
 مغان چای داخل شد پیغمبر کن از علمای فاقد حکم و اسس<sup>بصیرت</sup> لاهور میسرور  
 که احکم و اتقی و حسن علمای شهر است و سبب حسود او تفر کرد و وجه نماز  
 از تفریح و توضیح با بنام و طبع مخمیل شد زیرا مقصد حکیم نصیر سوال و جواب<sup>بصیرت</sup>  
 در مسائل متعلقه بدین بهایان بود و ناچار شد با تقسیم سوال کند گفت  
 قرآن شریف را را متهم کرده است که بداند را مخلول دانسته ایم و این<sup>بصیرت</sup>  
 غیر معقول تحقیق با معاشه بود تحمل کردیم هر شدت و امانت و استاد  
 وقت و عمارت و ذلت و فریب و گرفتار و حفظ کردیم و بابت خود و  
 کن بیان تورات را زیرا او دست خدا را باز و محیط و همین و غالب سید است

پلکونه نعتش بود انکار کنیم قدرت و قوت الهیه او بگویم بیاد جنود  
 و حال اینکه منظر ظهور غلبه قدرت و سلطنت او تعالی شایسته<sup>بصیرت</sup> کنیم  
 در فرانت که پیوسته گفته عزیز پر خداست و اینهم نیز غیر معتقد است  
 از آنکه معتقد شده باشد باین عقیده و با وقتی گفته باشد این کلام را  
 و نبییل فرمود عالم مذکور در جواب اعتراض اول با آنچه در تفاسیر خود  
 و شنیده و فرمود پیوسته بود در نهانیت فقر در زمان حضرت رسول  
 و فقر و سکن و احتیاجان زیاد شد و شدت نمود و گفتند بر<sup>بصیرت</sup>  
 استناره و گنا به از آنکه خدا با مان عطا و عنایت فرمود پس نازل شد  
 این آیه مبارکه و جواب گفت حکیم با سیدی این صحبت فرانت زیرا  
 عطا و فقر یافت بشود در هر امتی همیشه و هر قدر شدت کند فقر بر امتی  
 آیه ممکن است حکم کند باین کلام در حق خالق و صانع خود و زرض<sup>بصیرت</sup> کنیم  
 از جهال است باین کلام خوش حساب است نمود آیا بر است کلام<sup>بصیرت</sup> میفرمایند

مصائب بسوند و یا جائز است جرات فردی از افراد است را تمام است  
سبب دهمند و خواست عالم مذکور جواب گوید حافظ القوه عرض کرد  
مولای حکیم نصیر شنید جواب حضرت تعالی را اگر قانع شده بود و میتوانست  
غیرش را هم قانع کند البته ساکت شده بود پس تأمل فرمائید و اول  
به امید ایشان جواب بفرمایند چه که قبل از ورود آنحضرت ایشان  
مناظره با حکیم نصیر بودند و استاد فرمود با حکیم با اعتقاد شما خدا  
تبارک و تعالی قادر است نسخ فرماید شریعت تورات را و بفرستد  
بعد از موسی پیغمبری اعظم از آنحضرت با فادریست صیوت و منجیر  
و منفکر شده زیر اینچیز را دانست و بعد از دقیقه گفت قادر است و کتب  
شرعیست تورات را نیز بفرماید و پیغمبر اعظمی نیز فرستد استاد فرمود کجا  
و چه وقت عهد گرفتید از خدا و یا خدا با شما عهد فرمود که نسخ نفرماید  
تورات را و نفرستد رسول اعظم از حضرت موسی جواب بفرمایید با  
و این

و این عبارت من غیر تفصیل و تشبیح جائز میدانید نسخ شریعت تورات  
و ارسال رسولی اعظم از موسی را با جائز میدانید مستاصل و مضطر شده  
و حکیم نصیر گفت جائز نیست ابد پس استاد فرمود اینست معنی مخصوص  
اینکه مهیو دست خدا را منفلول دانسته اند و ساکت و صامت و تاج  
و خاضع شد حکیم نصیر و سرور شد حافظ القوه و در کمال فرح و مسیحات  
فرمود ثابت شد صدق قرآن ای حکیم و استاد توضیح و شرح فرمود  
که نسبت آنچه نازل شده است در قرآن که شما مسخر بود بقول گفته اید  
بداشته منفلول بدینست برای خدای تعالی دستی است و آن منفلول است  
بلکه اعتقاد قلبی صمیمی ثابت جائز شما که ناسخی و رسولی بعد از تورات  
و حضرت موسی خدا نفرستد با اینکه اول و اقدم و اعظم است  
تمدن و ترقی و نجات عالم در همانست که در قرآن نازل شده است و شما  
بداشته را منفلول دانسته اید و اما مسئله اینکه عزیزانست چون اشراق نمود

حضرت روح سستیدنا عیسی و ملا و مقبرین انجیل استمدال مینمودند و خبر  
 آنحضرت بصیارت و آبات تورات و از بعد استمدالشان این ابراهیم  
 بود استنابتی و انا ولد کنک و ذکر کرد مقصود از این بیان بشارت  
 حضرت عیسی علیه السلام است و استبان آن در ذکرند عیسی یا یسوع  
 باینکه مقصود از این آیه عزرا کاسین است نظر بحسن خدا یکم میبود نمود  
 زیرا بنی اسرائیل چون مراجعت کردند از اسیری بابل در ایام اردشیر  
 ابران بودند تحت رباست عزرا و آنحضرت بنا فرمود برایشان شیبا  
 و تازم فرمود بسن تورات را نوشت برایشان احکام و او امر و نوا  
 و اسفار تورات را مثل اینکه عزرا توله فرمود بنی اسرائیل و آنچه تسلیح  
 فرموده است حضرت موسی جدیداً لهذا خدا باین بیان تحت و ثنای  
 عزرا را فرمود و مطول شد مناظره شان تا لازم شد حکیم نصیر مخصوص  
 استاد فرمود یا نصاری صادقند در دعوی خود که مقصود حضرت مسیح است

و یا عزیر را بود گرفته اند این آنه و مقصود از این بشارت پس ساکنان  
 و مقصود و عاجز نشد و حافظ الله از شدت مسترت بره از نمود و بیبا  
 فرمود و برابان و ابقان افزود و این مناظره هم سه مرتبه نمودند  
 در جمع مجالس و محافل و جمیع الس خلق بنابه متنبهانی مسئول شد و با  
 سلب بیدار نشد و حرکت آمدند طاعونیان و در بین راه خدمت  
 رسید حسن خان که از وجود برین بود و عرض کرد چه کرده ای که درین منزل  
 آمده است حکیم نصیر را مبهوت و منضم نمودید و شیخ صاحب الدین با  
 سبت و مندگن فرمودید فرمودند از من سبت از قوت ربانیه  
 قدرت صمدانیه و غلبه سلطنت الهیه است که مرا عده مبغض یا بد صفا  
 که بر عالم و امم در محبت و برهان غلبه نمایند و کل الملزم و عاجز و متوهم  
 و مخدوم و شکر علی ذلک و باین سبب زیاد شده بیجان و وسای روحانی  
 فتنین بود و اسلام مخصوص علمای ملت فخریه اسلامیه که نوشته در بار



و اسرار نمودند و قوی دادند ولی را که زمین العابدین خان پسر بیخ برالی بود  
 و مجبور نمودند بر اخراج و تبعید استناد و والی شنبده ۵۰ دانسته بود فضل استناد  
 و ملزم نمودن شیخ شهاب الدین و حکیم نصیر را اذ در خفا و پنهانی کرد استناد  
 خدمت استناد حکیم ابراهیم را که علما مجبور کرده اند مرا با ذنبت و تو این <sup>منجیر</sup>  
 شما پس بهتر است که خدو برید و راضی نشوید که از من خلاف مراد <sup>نصرت</sup>  
 ظاهر شود و استناد جواب فرمودند اطاعت حکومت بر ما واجب است  
 و بجان حاضر در خروج و مسافرت اما از شدت و صولت برداشنا  
 مسدد است و عبور و مرور قوا غل ممکن نیست آنچه تکلیف را همین <sup>خروج</sup>  
 مطیع و منقاد و مسرور و شاکرم و حکیم ابراهیم رفت و عرض کرد و جواب <sup>آورد</sup>  
 که صحیح است در ساقزنت نظر عظیم است لهذا منزل را تغییر بدهند و <sup>رازد</sup>  
 و معاشرت را کمتر و پنهان نمایند که گمان کنند شریف بردمانه واقا  
 فرمایند تا صولت از دستان بگذرد و لذا تغییر منزل دادند و توقف فرمودند

تا اواخر نشنا و حضرت حاجی میرزا ابوالحسن لقب حاجی امین علیه السلام  
 وارد کرمانشاه شدند و ملاقات نمودند و نسبت ایشان در ۲۱ جمادوی <sup>انالی</sup>  
 ۱۲۰۵ هجری مرت فرمودند برای کرستان و دار و مسند شدند در ۲۰  
 همین ماه و زیارت نمودند استاد و اطباء و علما و مکن و ابراء و غطا  
 و کبریا و بدو را آمد و نام <sup>در</sup> و صنایع فانت و نسبت دانستند استناد و از استناد  
 و ملاقات فرمودند شیخ سکرانته کردی را که اهل علم و افتخار و اعرف علما عرفا  
 و حکمای آنجا است و بعد از صحبت و مؤانست بقدری نزد استناد <sup>منح</sup>  
 شد که گویا تلمیذ ایشان است و فرموده بود قبل از ملاقات ایشان خود را  
 مشغول در علوم و فنون و معقول و منقول میدانستم و بعد از آنم طفل <sup>که</sup>  
 خانم <sup>را</sup> حاجی امین شیخ محترم منصف بر جاود در مجلس مهر زبان و بیانی  
 از حضرت ایشان سستایل فوق العاده نمود و فرموده بود علما و فضلا <sup>تقریبا</sup>  
 دیدم و صحبت نمودم جز ایشان فاضل متقی ندیدم کل را ناقل دیدم <sup>علم</sup>

کانه ایشان علم را از سر چشمه اش اند فرموده بودند و بحقیقت صدیق  
 تدبیر خیرین الف ترویه بودند فاضل و بهشت روز احباب و مرام  
 و اختره مدینه از زیارت و ملاقاتشان منتفع شدند و هر قدر خواستند و هر  
 میزودند عذر خواستند و حرکت فرمودند عاقبت خدمت ایشان عرض  
 نمود که با انخسوع و خضوع شیخ شکرانه طلب و سئلت علی و اختره سبب  
 تعجیل حرکت آنحضرت چه بود روحی از اب زرتشت الهی از فرمود میباید  
 باید مراتب این بیان باشد نه هر چه دانسته است گفته میشود و نه  
 هر چه گفتنی است دانش آمده و نه آنچه دانش آمده با شش حاضر شده و نشن  
 بنامه بود و شش حاضر نبود بدی افشاندیم و حرکت کردیم اگر بی  
 پرده راه میباشیم پنجاه سال در انجمن راه و دخول امراته تا خیر شد فاضل  
 و حرکت فرمودند برای مدینه کزنوس و باران در نهایت شدت بود و در  
 ملاقات فرمودند فاضل خان منزه تورات و انجیل را از عربی بخاری و بر  
 کزن

کشان سیسی اعتماد دارند و حتی نوشته اند اسس را در کتب مطبوعه در  
 عاقبت میفرمودند این شخص با اینکه در تاریخ و عربیت و علوم کامل بود و با  
 خدمت ایشان هم نهایت خلوص ارادت را حاصل نمود و بر فضل صبیح  
 و خصال بر نبیه شان خاضع شد ولی مفاهیمش حصر در مسووعات متفکر کرد  
 بود مددک روحانی و تشیع و جلدان داشت فاضل و بعد از آن  
 سه روز نشرف بردند بهمدان و اول بیع بود و تلال و جهال صحاری  
 حتی در دیوار خارج این شهر نرین و مطرز با انواع واقفام سکون با  
 و کلهای طیبی مختلفه الا لوان و ان اشکال بود که هر قدر انسان نظر میبرد  
 حکایت از بهشت برین می نمود و بهجت و نشاط و انبساط زیاد است  
 و ندیده بودند این صفا و طراوت و در جایت را در توابع و مدن اخری  
 و از عجایب و غرائب اینکه دیده نشده است مدینه بیکه دخلش بگفت  
 دو ساعت و عفو من بهمدان و خارجش از ده و صحنی و اطراف دانی جزین

و در نشانی اقامتشان بواسطه طلب بهائیان اسرائیلی واقع شد مناظره بین  
 استاد و رئیس پرستانان و سپس فتنه و او از اول قبل از ملاقات  
 معذرت خواست از غرض در حق مسائل و غوامض مشکلی در مناظره  
 خوف اینکه ملزم شود. فقط نظایر آیات را منتک شوند بجان اینکه  
 محال است و وسواسی مشتبه میکنند امر را بر جمال و معتقد کردند بجلوس  
 در خانه دانی رو بهین را که کشیش فتنه بایک تبلیغش میرزا سعید کرد است  
 که اصلاً مسلم بوده و نصرانی شده و کشیش فتنه دخترش را با داده و مهره  
 و مجلس مملو بود از اعیان یهود و یهودیان و مسلم نبود جز حضرت است  
 و خواست استاد از فتنه دلیل بر صدق دعوی حضرت مسیح منتک شد  
 فتنه باینکه مسلمین معتقدند بر صدق مسیح و او را روح الله میدانند لهذا صحیح  
 نسبت مطالبه دلیل بر صدق ادعای آنحضرت پس استاد فرمود  
 مخفی نباشد که آباء ما از دشمنین بودند و چون ایمان آوردند رسیدند بجهت  
 بارش

بارش تصدیق نموده مستبدان عیسای را بکن دلیل که تعلیم فرمود حضرت  
 تهادیث از ایمان و دلیل است که ثابت کرده است حقیقت جنسیت حضرت  
 محمد را قبل از تصدیق حضرت مسیح پس اعتماد بر صدق دعوی حضرت عیسی  
 فرع و بعد از ایمان و تصدیق حضرت محمد است و معقول بمنصور نسبت  
 تصدیق حضرت محمد را نماند در اینکه عیسی روح الله و کلماته بود تا  
 صدیقاً ظاهره و ظاهراً فرمود آیات با هرات و ابراهیم که او را بر مس  
 و احیای المولی و آنچه فرموده است در حق آنحضرت است لال کنبه و  
 شا به بیاد و به بفرایس کسیکه او را کذب مینماید همچنانکه ما را ممکن است  
 منتک شویم بحقیقت حضرت مسیح بدلیل که شامل نسبت بر اثبات  
 حقیقت حضرت محمد و ترک کنیم رسالت آنحضرت و دعوت او را  
 و تصدیق کنیم آنچه فرموده است در حق حضرت مسیح و حال اینکه فرشت  
 بر تصدیق حضرت محمد مخصوص در این مجلس حاضرند نفوسیکه مؤمن نیستند بر اثبات

و صدق و عفت این در رسول عظیم القدر و الشان پس لازم شد و اذعان  
و تصدق نمود که چنین است که تو میگویی در شرح کردیم بخواندن فصل یازدهم  
از کتاب اشیا از نزوات و نسبت عبارتش حرفینا یا و نهال از نش  
ایشی برآمده و شناختی از ریشه هایش قد خواهد کشید ۲ و روح خداوند که  
روح حکمت و لطافت و روح شجرت و جبروت و روح علم و خست <sup>سید</sup> از نش  
بر آن خواهد آمد ۳ و لذت او در خست از خداوند است پس موقوف <sup>ن</sup> به  
چشم و شنیدن گوش خود حکم نخواهد فرمود و نسیه نخواهد نمود م بلکه <sup>بسیار</sup> در  
بعدالت حکم و برای مساکین زمین برستی تنبیه خواهد نمود و زمین را <sup>نش</sup> با عصبانیت  
زده بروج بهایش منافق را خواهد کشت ه و کمر بند کمرش میگویی و خدا  
و ادانت نطقی با نش خواهد بود ه پس حرکت بازه ساکن شده و بر  
بازغلا ساکن و هم که سال و پروار بها با شیره جان هم خواهد خواهند شد  
و طفل کوچک را علی ایشان خواهد بود ۷ و کا و باخوس میچورد و بچه <sup>نش</sup> کان آنها  
هم

با هم میخوانند ریشیر مثل کا دکا و خواهد خورد ۸ و شیر خواره بسوزن غ  
مار بازی خواهد کرد و کورکت از ریشیر با نشسته دست خود را مینازد <sup>ن</sup>  
دراز خواهد نمود ۹ و در نامی که مقدس من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد  
زیرا که زمین از دانش خداوند مثل آهبا نیکو در بار بار فرو میگیرد پز خواهد  
شد ۱۰ در از روز واقع میشود که ریشیر سی بجای علم اقوم خواهد ایستاد  
و لطافت آنرا تجسس خواهند نمود و آرا کجا بهمش با جا خواهد بود ۱۱  
و در آن روز واقع میشود که خداوند بار و بگرد دست خود را دراز خواهد نمود  
برای تحصیل فرمودن باقی ماندگان تو شش که از مصر و اشور و بزرگ  
و کوش و عیلام و شنهار و حمت و جزیره های دریای باقی ماندند  
۱۲ و علم برای قبائل بلند خواهد کرد و رانده شده کان اسرائیل را جمع  
نموده پراکنده شده کان بود را از چهار طرف عالم فراهم خواهد آورد  
۱۳ و صد فریم دفع و کینه بود دفع خواهد شد که ازیم بر بود صد نبرد

و بعد از فریم را کینه بخورد و دست ۱۲ بلکه بجانب سرب گرفت فلسطینا  
 هجوم آورده با هم دیگر فرزندان شرفزایینا خواهند بود و دست خود را  
 برآورد و مویس دراز خواهند کرد و بنی عمون نیز فرمان برایشان خواهند شد  
 ۱۵ و خداوند را با توبه بای مبراهیم شک گردانیده و دست خود را با باد شده  
 بهر خواهند افکند و او را بهفت شب پیش خواهد زد و بنوعیکه با نعلین از آن  
 عبور خواهند نمود ۱۶ و از برای بقیه قوم خود که از اشور باقی مانده اند نشانی  
 خواهد بود بطوری که برای بنی اسرائیل روز بیرون آمدن ایشان از مصر واقع شد  
 دست و عقبه جواب فرموده که این بشارت تصدیق نمیکند و موافقت  
 با ظهور حضرت مسیح بدلائل بسیار از نصوص نورانی و همین اصحاح کلام  
 فرمودید زیرا اولاً همه عالم منتظر ظهور آنحضرت نبوده فقط بنی اسرائیل  
 منتظر بودند و نمومن نشده ثانیاً نجات نداد بنی اسرائیل را نجات آید  
 و ثالثاً عزیز نشده بلکه بعد از ظهور آنمظهر تالی بر تاسیستی و بیست و هفت مرتبه  
 در آنجا

در اربعانی اسرائیل را از اطراف ارض مع فرموده بعد از ده پراکنده و متفرق  
 دست کشند و که لکن علامتیکه متعلق بنیل مصر است از او در  
 هیچ معنی ظاهر نشده و سر او است که منتظر ظهور این علامات و آن بجات  
 ابدیه و انقراض سرمدیه و آن اجتماع و آن وسعت و آن اتحاد و آن تقاضا  
 و آن خست که در این فصل بشارت فرموده بشود و مناظره شان رسالت  
 تقریباً استناد یافت و کشیش قسه آثار بغض و سوء خلق و غیظ و غضب از هر  
 و حالش ظاهر بود و عمداً در بین مناظره بکلار چشم همین تخم میزد که استناد  
 ترک مناظره فرایند دست دادید ترک مناظره مسلح و صواب و موافقت  
 حکمت نیست لهذا هر قدر نشانی و درستی و درستی صحبت میکرد استناد  
 و محبت و بیانش و کلام لین معانی فرمودند و او با کلام و بیان خود  
 رد فرمودند و از ظهور اعظم میگوید جمع ملل عالم بشارت فرمودند و بشارت  
 کتب را با ظهور ظهورش نشان دادند و چون کشیش قسه از هر طرفی خود را  
 در آنجا

و قهقور و مغارب و بد و در است جیل وضع و تدبیرش را نقل دانسته و  
 مقابل بود اظهار کند برخواست با کمال کدورت و خشونت و غیظ و غضب  
 و از مجلس خارج شد و تا زده قشوه و پیردیکه حاضر بودند طالب دانستن امر آینه  
 شدند و زیارت است و در بدون حضور فرست مسکت نمودند زیرا دیدند عجز  
 و بی انسانی و بدین اثر شد با طوطی و کلام خشن و خلاف ادب و کج  
 فترا و دانستند حق با استاد است و قوی قادر مبین می بود ایشان است  
 و قش غیظ و غضب راه فرارش از مناظره بود و استاد اجابت فرمود  
 مسکت حضرت را و اکثر بل کثان مومن و مؤمن و مطمئن و نامتور  
 شدند علی قدر هم و اجتماع و مناظره با قش در بمدان شهرت نمودند  
 عطیسی و در ایندین یکی از ابناء ملوک خوات از استاد که بنویسد  
 شرح ایامیکه تاریخ ظهور است و تفصیل در توضیحش را چنانکه شنیده و نوشته  
 از استاد جناب شاد نزاب استستان اقدس را عبد الحسین حسین جیل جناب

لا محمد نقی اصوناً علیهما بآیه آله الاهی در مجوده خود هر که بسیار شرفمند  
 میرزا حسن خان از عاقله فاجاریه در سنج کرکستان سوال از استاد نمود  
 از آیات قرآنی که دلیل است بر همین زمان ظهور و طاعت فرمودند  
 از سوره سجده بدرالامر من السماء الی الارض تم یرج الیه فی یوم کان  
 مقداره الفسنته تمامه دون بعد از انقضای دوره نجوم بدی آینه  
 اثنی عشر کرد است و نسبت سال ببلند شد ادرانه و قطع شد و حی است  
 هزار سال از شماره شما پس سوال کرد خان سابق الذکر که بنویسد این  
 آیه شریفه و امثالش و تفسیرش را در کتاب مخصوص و استاد از آن است  
 تصنیف و تالیف را در چنین روز بگو مرتفع است صریحاً اعلی دعوات  
 ندای جمال اقدس الاهی زیر آتش خود را مثل مرغ کریم القوت بیج آینه  
 میفرمود نسبت بنیة بلبل حبیب الشیخ که با بدع و حسن و اعلی نعمات  
 بر شاعر سدره المنتهی در خسته المادی بسراید و منظم شد این خوش

جناب میرزا جعفر علی که چنین کتابها نایف نامم و بسیار طول و کمد شد  
 چون اجابشان مجرب بود و عدس کرده ناملاقات نمودم حضرت در کتاب  
 ردی لزمه الفدا را در جا کردم ایضا که سنت اذن نمابند از ساحت  
 برایشان تبصیف کنایه جامع باشد منقرقات آیات کتب بسیار در  
 تاریخ زمان ظهور موعود کتب صحیفه و زبور و الواح و فرمود حضرت در کتاب  
 حضرت نقطه اولی قبل ذکره الی در مواضع عدیده مرتجا نموده او هر چه  
 برای هر نفسیک تراز کتابی در استدلالات و اثبات ظهور حضرت من نظیره است  
 جل جلال اسماء اعظم الاهی بنویسد پس شجاع و جیور و پر جرات نمود مرا  
 و حکم حضرت اعلی و متوکل علی الله و متوکل بنو فیه و تائید شروع نمودم و  
 و بین اجاب موجود است و طبع نشد و باین مناسبت فرمودند و این  
 دو نفر از علمای ایش میرزا موسی و اسم آفراتند که بنیم زنده منزل میرزا  
 والد میرزا حسین و میرزانی از افاضل علماء بود و در جانش تبصیف حاجی محمد کریم

ایشم و میرزانی فرمود بآن دو عالم یکی از باسیان بهائی فاضل استند از آن  
 آیات قرآن نموده بر انقضای دوره اسلام و ظهور حضرت قائم موعود ذکر نمود  
 آن آیات چیست پس خواند آیه مبارکه در سوره سجده را و در کردندان  
 که آن کافر ملعون مدوغ نوشته و گفته و بر خدا اقرار کرده است چنین آیه  
 در قرآن نیست و آوردند رساله اصل خط استاد را و خواندند و آوردند  
 کتاب سخطاب رب الارباب و زمان فضل الخطاب قرآنی از آیه مبارکه  
 غایت نمودند و در کتاب خط استاد آیات و شواهد این آیه مبارکه متعدد  
 و تبصیرت بالغذاب و ان یوما عهد ربکم کالف سنه تم انذرت  
 و یقولون منی هذا الوعد ان کنتم صادقیقن قل لا املک لنفسی نفعاً ولا ضرراً  
 الا ما شاء الله لکل امرئ اجل اذا جاء اهلهم فلا یتسناخرون ساعه ولا یتنبهون  
 قل لکم میعاد یوم لا تنسوا خرون عن ساعه ولا تنسعدمون یا سنی آدم  
 اما یا تنکم رسل منکم یقبصون علیکم آیاتی فمن اتقی واصلح فلا خوف علیهم و لکن

میزنون با این آیات مبارکات و ائمه القالات و بیانات شریفین  
 غایب انبیا و ائمه البشارات است و آن دو جاهل غافل منکر و ضعیف  
 و تائب و راجع نشوند و از خدا ترسند و از رسول خدا جدا نگرددند  
 مصفل و غفل نمیشوند و مصداق وان بر و اکل آبلین بومنا شدند و  
 بر اعراض و انکار و استکبار افزونند و گفتند در تفسیر و تفسیر آیات تعریف  
 کرده است و مرتد و ملحد است و سوال فرمود ایسا را میزانی از تفسیر  
 آیات گفتند نسیانیم پس با آنان فرمود چه کند مثل منی و شبکه شنیدند  
 این آیات را و رفت نمود و این استدلالات و بهائش آیات  
 غیب اول شما قرآن را نسیانید بفرزادید و بهائی دانست و تا  
 من بلیت عربی با اعتماد خود شما از شما ادری و اعرفم و بختین دیدم  
 تفسیر بر ما موافق با عقل و اتفاق و نفس است و صحیح و موافق است و شما  
 اقرار کردید که تفسیر آیه را هم نسیانیم بعد از آنکه انکار نمودید آیه را پس بر

بر مثل منت اگر بهائی شد منتی شد آنچه نوشته بود چون نورانی شد  
 لا عبد اکسین باز یادتی آبا تیکه در رساله خط استاد بود تا نقل و  
 از حسن معاشرت و قوت استدلالات و غلبه مناظرات است و  
 و شهرت بسیار از یهود و اسلام و طوائف و مذاهب داخل بهشت  
 آئین بهائیین شدند و بهیجان و حرکت آورد و عرق تعصب جاهلیت  
 جمال ملبس بعلم را و میداشند و ناست و پست نظری و کفرش بر شوق  
 والی را با اینکه والی از اعمام حضرت سلطان بود و دو سپرد داشت  
 ابنا و ملوک بودند بشماست و از این باب داخل والی شدند و از  
 تطبیح و منزور و مجبور بر شتر قرض شدن و اهانت و اسارت نمودن  
 کردند و ذکر کردند اگر مستر من این شخص شوی و او را اخذ و حبس نمائی  
 بهائیان بمردان و توالمش نشود بسیار میدهند برای خلاصی بزنجش زبا  
 از عمایل از آینه ابشانت پس فرستاد والی یوزباشی حسین سید بر



در طلب اسناد و ملاقات کرد است در ذکر نمود والی شما را خواست  
 و اجابت فرمودند و تشریف بردند با او بجانته او و بعد از خواب و تشریف  
 و موافقت بصفا و محبت رفتند بجانته والی و ملاقات نمود ایشان را و  
 وقت غروب و از اسمان سؤال فرمود ابو الفضل از کجا آمده  
 از کجا شاه از کجا است ابتدای سفر و کجا منتهی میشود فرمود سال گذشته  
 از طهران بهمدان آمدم و پنجاه اقامت نمودم و مسافرت بکرمانشاه کردم  
 و از آنجا بکرستان رفتم و برگشتم بهمدان و حال در حضورم و والی امر  
 نمود استبانه نزد بوزباشی همان باشید و ذکر نمودم میرزا رضا فردا  
 با شما ملاقات کند و حاجت را بیان کند و این میرزا رضا از افسار است  
 و مکاتبه داشت با استاد بزبان فارسی قدیم و رئیس مترجمان دولتی  
 علیه ایران بود بعاصمه سلطنت عثمانیه و آن زمان رئیس عدلیه بود در  
 و شرکت والی در تنب اموال ناس و اخذ رشوه می بهر قسمیکه ممکن است

و اجابت فرمودند منزل بوزباشی بسیار خوب پذیرائی نمود و خوش  
 گذشت و صبح خواست میرزا اسناد و واصل شدند و سلام کردند  
 حاضر بودند میرزا رضا جوان هفتاد و پنج ساله و پسر میرزا محمد علی خان  
 کاتب دولت و سؤال کرد از اسم و مدت سفر و قدراتشان در مدینه  
 و جواب فرمودند پس سؤال نمود از مذمت فرمودند مسلم ذکر کرد مسجد  
 که مسلم دین مسلیم اما سؤال من اینست که کدام ارزنده است اسلام  
 اعتقاد دارم فرمودند معتقد به مذمت بنیم زیرا دین اسلام دینی است تمام  
 و کامل تفرق نیست و اختلاف با قبول میکند سببه از رسول فقیر  
 در رسالت نغمه و خدا و پیش از ناقص نازل نمود تا محتاج شود تکمیل زاید  
 و خالد و تحسین فرمود میرزا رضا این جواب را پسندید و ذکر نمود صبح و  
 حقیقت است و همین قسم است چیت این اختلافات شیخیه فخریه  
 و غیرشان آنچه جناب لایب میرزا ابو الفضل فرمود حقیقت واقع است پس سؤال

نوریت اعتقاد شما در مذاهب جدید با بیه فرمود پاستیدی آن آن عمر  
 کرام معتقد مذاهب بنیتم و حضرت عالی عالم و آگاهید و میدانید قرآن و  
 احادیث بشارت داده و دوده فرموده است <sup>تمام</sup> دارالظهور مهدی و بهایان  
 ثابت میکنند ظهور حضرت قائم مهدی منتظر را پس با اعتقادشان <sup>دین</sup>  
 از ادیان الهی و نبوت مذہب از مذاهب و محض نسبت بر آن حضرت که قرآن  
 شریف بشارت نفرموده است ابد انظور شیخی از شیخ و فیلسوفی از  
 فلاسفه و یا امامی از ائمه و یا وصی از اولاد اعیان و من بسیار بسیار که بکت  
 و خیرم که بتوانم این امر را در دنیا بم و من عنایت و اعظم ظهورات و ظهور کلی  
 الهی موعود جمع ملل و ملل عالم ندانم و میرزا رضا فرموده است شدت  
 شما و استاد فرمود که آنچه که در اینستند و فرمود شما عالم و مذهب  
 و با اهل عید و میدانید استند و نغوز علمای همه از او شنیده اید قاصد  
 و تاباش رفتند خارج دینیه با تفنگت و اسلحه و تفنگت با هم <sup>میرزا</sup>  
 و منی

و منی از مسکر در شب تاریکت رنجند و هجوم کردند و کشتند و زودند و غارت  
 کردند و خانه با خراب کردند و شما جمع شوید در خانه و یا باغی بسجده  
 برای مسکری بلکه میخواهید آیات الهیه و الواح منتهه را بنا بر اگر شنیده  
 علماء و هجوم کردند بر شما و کشتند از شما اینی را چه جواب که به حکومت <sup>مملکت</sup>  
 دولت علیه ابراز شما اقامت نمودید در ایندین تدری و تبلیغ کردید <sup>سپه</sup>  
 و گرفتند آنچه گرفتند و جمع کردید آنچه جمع کردید سپس بروید و آتش فتنه  
 فساد را نگذارید در روشن شود و استاد فرمود ای سید من اما از این  
 آنحضرت که علمای هجوم میکنند بر ما و میکنند نفوس را از ما پس بر اینجهت  
 و یقین که با یکیشیم احدی را ولو هر قدر کشتند ما را و قطعه قطعه نمایند و سوزانند  
 زیرا جادو در این امر اعظم کشته شدن است ز کشتن بلکه از قتل شایسته  
 کردند و سزوات عذبه است همه دیده و دانسته اید هر قدر از ما  
 کشتند ما مترض احدی نشدیم و دفاع نمودیم و اگر ایشان یعنی علماء و

اتباعشان از انا هر تو بر کسند بافت نمیشود امدی از سلطان و رعیت  
 و مالک و ملکوت که سوال کند اقرار کند بشان چه بود و نیک بگویند  
 و مطالبه خون ما از شما و غیر شما نماند و اینرا هم نیز در سنین متواله نشاید  
 فرموده اید و اما فرمایش آنحضرت که گرفتاری آنچه گرفتاری و جیب کردی آنچه جیب  
 کردی من در دست نمیدارم شنیده و بشود از حضرت عالی آنچه را ضمیر حضرت عالی  
 نگذیب میکنند انرا ز برای جیب عاقل تصور میکنند نفوس بکس همیشه در سخن و آنچه  
 در تحت سنگین و شمشیر در راه خدا و دایانستان هستند طالب دنیا و جاه و جاه  
 فانیه دنیا باشند و اما امر جناب عالی بر حق من نیامده ام بمان برای آقا  
 و اگر نخواهید که البوم و آقا آن سفر کنم حاضر و مسرور باشم ز برانامه بگویم  
 کتاب و دیانت خود با طاعت حکومت و البته اگر بفرمائید امر و زمام  
 بروم میرود خارج مدینه و بکبرم مکاری برای مسافرت و میرزا رضا  
 بیانات استوار انصاف بنمود و تخمین فرمود و پسندید و از بعضی گفته اند  
 خود

خود شهبان شد و عذر خواست و بجان کاتب دولت فرمود مرید  
 و مجتبی کن شاید سلسله جناب لامیرزا ابو الفضل محسن عاقبت ختم شود  
 بروید خدمت حضرت والای والی و آنچه دیدید و شنیدید عرض کنید  
 از جانب من عرض کنید جناب لامیرزا ابو الفضل من فرستاد که نسبت  
 و شخص عالم فاضل عاقل لیب مذمت و بسکوبه ملایع مکتوم حکم دایم  
 و اگر امر فرماید والی مرا با سفر از همدان پیاده بروم خارج مدینه و بحضرت  
 مکاری بصیامم و برخواست میرزا محمد علیخان و رفت که تبلیغ نماید و بعد  
 از خروجش میرزا رضا ذکر نمود معروف و مشهور است که مثل شما مثل نیست  
 فرق نیست آقا آن میکویند قرینت تعضی است آنچه میخواهیم کنیم و شما  
 میکویند خدا امر فرموده و ما عالمیم و فوج نیست پس استوار فرمود  
 و عرف شد این مضحکات و کهنه و پوسیده گشت این مغز بات و نماند  
 و معدوم شد این منزهات و کدشت زمانیکه نمیکند اموال من را با این

و وسائل زیر اجمع حتی اجانب و دول خارجه بخوبی و تحقیق دانسته اند که  
 تقدیس اعمال و صفات کاتبه و تهذیب اخلاق در اهل شرق نیست  
 که در امانت بهائیه از زبایک برخواست حضرت بهاء الله برای تربیت و تهذیب  
 و تقدیس جهانیان و میرزا رضا فرمود صحیح است همین را شنیدیم و مقصودم  
 استماع جواب شما بود و مراجعت نمودم میرزا محمد علیخان از نزد والی برتبریه  
 ادوالی و تقدیم نمودم میرزا رضا و خواند و بجزئی استناد عرض کرد حال در نظر  
 یوزباشی شریف داشته باشید و معلوم شد والی خود است استاد حضرت  
 و مستقر شماست شاید در استان بماند نفوذی تقدیم نمایند و یوزباشی هم  
 والی بلد دست میدارد و جمع نفوذ را بهر وسیله بشود و اگر بخوابید و در خلعت  
 شوید لابد باید تدارک نفوذی نمایند و تقدیم کنید و علاوه بر این است  
 بر شما بشود اما و کسش نموده را در دشمن نماید و اما حضرت استاد راضی اندند  
 که وجهی دشواری بدهند و اجتمای بماند ترسیدند که قریباً بزرگ و عظیم حسابند  
 لهذا

لذا بهجاج و امیران نمودند ناراضی شدند و قرض گرفتند ۲۰ هزار در او  
 و والی اذن مسافرتش را داد که بعد از پنج روز حرکت فرماید و از نظر امانت  
 آنچه از اجاب قرض فرموده بودند فرستادند و آنان با کمال مسرت و رضا  
 ما بملکت خود بل جان خود را نثار می نمودند که بجزئی استناد آنکه از مسرت  
 و آسبگی دارد نشود مع ذلک نفوذ را در فرمودند که قرض گرفتند بودند در جاس  
 و تجدید و قبول نفرمودنشان و جره غیر قابل با بساحت اقدس مجال  
 و اسم اعظم عرض نمودند و فضاقت قدیم و بدال کریم فعل بهر دو شخص فرمودند  
 و از استاد اظهار مسرت و رضا بیشتر بنمایند که نشان و حال بندگان  
 این ظهور را منع اقدس باید چنین باشد و از بمان بدولت آباد این شهر  
 بردند و در بین راه وارد قریه شدند و عالم فاضل رئیس انقربا در آن  
 قبض حضورش را نمود و تبلیغ فرمودند او را و همان شب بموت و رفتن  
 و مصلحت و خلق جدید و سبب مجید شد و بر حضرت ارمون و در راه آباد

آیاتی اقامت فرمودند و اجاب را مستعمل و متعجب نمودند و طالبین و مجتهدین  
 از سرب لود فر اجهل کافر سرست عبد البست فرمودند و وارد قم شدند و در  
 زیارتشان شکرگشتند و از قم بکاشان نزول اجلال فرمودند و زمانی  
 اقامت فرمودند عالی زیرا اجابش بسیارند و با اینکه اکثرشان اتمی  
 و شرفا فند که کسب است ضعیف در تبلیغ و حاضر جوابی و استقامت علیا  
 عاجز نموده اند مثلاً یکی از اجاب مستی شعبان و معروف شعبان بگری  
 میکند و از خانه مجتهدی و مجتهد در خانه اسباده بوده است سلام میکند  
 جواب نیکوید و میگوید شعبان انصاف ده و بنیکه شعبان بگری ناصر  
 آن باشد دین است میگوید جناب آقا با انصاف بدمید و بنیکه  
 بلال سیاه پیش چشمی بیت قرمان غنیمی امرش باشد دین است مجتهد  
 ششم میباید و میگوید ملعون جهم شو تا نفل و چون آیین بها در کاشان از خود  
 و سر این در عروق و سربان اسلام داسر تینیان نمود لذا اجاب کلینی مسلکین  
 نوزده

نموده مجلس بزرگ را از شیخ و علمای اسرائیل که با حضرت استاد مبارک علیا  
 نمابند و متعقد شده در خانه یکی از اجاب که از عالم بود بانست و از خود  
 و اکثر اجاب مسلمان نیز بسیاری حاضر گشتند و از علمای بود و در نظر  
 طرف صحبت و مناظره بودند و اعظم دروغای مستمای بیلا مراد و در نوبه  
 و بیت المقدس تحصیل نموده و از هر جنی مخصوص خلق زیادتی بر کل داشت  
 و اعتماد زیاد بر فضل و انصاف او داشتند و مفتوح شد باب مبارک این  
 قسم فرمود یکی از آن مدافع که اسمش میرزا موسی بود بهائیان از یهودان  
 بمن نوشته اند و استدلال نموده اند بر آن حقیقت حضرت مسیح با این آیه  
 اعصای سلطنت از یهود اخذ نمیشود تا نیاید شبهاره و من جواب دارم شملیو  
 سه مسمی دارد یکی خراب است و یکی قرینه است در قدس و یکی هم سراج است  
 پس ولایت صبح بر میسی ندارد و جواب فرمود او را صاحب منزل ای  
 ستمین حضرت لامبرزا ابو الفضل و بیچک از اهل مجلس مسیحی نشینند

تا از حقیقت حضرت مسیح آسنده لال شود و این مجلس منعقد شده است  
 برای متعین دین حضرت بهاء اته و حضرت میرزا انور لیب آورد و اندر برای  
 اثبات این آئین پس باید شما محبت و صفا بشنویید بیانات آسنده  
 البتاه و در نهایت بی زحمتی و ملاطفت جواب فرمائید و مخصوصا حسب  
 منزل این بود که سائره حصر در امر اته شود و نتیجه گرفته شود و محبت و سر  
 منشی شود زیرا علمای یهود گفته بودند بهائیان امر را بر شما شسته بودند  
 و شما مطلع از نواد کما هو حق نیستند و اگر با ما صحبت کنند عاجز و  
 میشوند و خامه ناچار شد ند بر سکوت و شنیدن بیان استاد و این  
 فرمودند سوال کردم از جناب سلیمان مثال فرودش بهائی اسرائیلی که بچه  
 دلیل ته بدین کردید این دین با در حالیکه اول باید تصدیق حضرت عیسی  
 حضرت محمد و بعد حضرت مهدی نمائید و بسبب بشارت مهدی تقدیر <sup>بسیار</sup> از  
 جواب فرمودند ما ستم حقیقت حضرت عیسی و محمد و مهدی را مگر بعد از <sup>تصدیق</sup>

و ایمان و ابقان و اطمینان برین حضرت بهاء اته پس بیستم از اول  
 و محبت و برپائش بر اعتقادش فرمود ما مسخره بود را خدا و عده فرمود  
 و بشارت داد بطور رب و بودیم از قدیم منتظر ظهور و ستم قیامت  
 و فت ظهورش و ظاهر شد پس صیبت دلیل بر روش که این ظهور است  
 ظهور موعود بود و صیبت گفت مرد خای رئیس علمای اسرائیلی صحیح است  
 ما منتظر ظهور رب هستیم و لکن رب چون ظاهر شود نسخ شریعت <sup>تورات</sup>  
 سفیر باید و تجدید بنیاید بلکه ترویج سفیر باید شریعت موسی را است  
 فرمودند همین جواب و ابرادرا نمودم و لا سلیمان بدو دلیل مرقوم  
 ساکت نمود و تصدیقش نمودم یکی دلیل عقل است که حضرت رب  
 رسل و منزل کتب است و واضح سنن و شرائع با لا سال تا ب احکام و اوم  
 قبل خود نیست و دلیل ثانی نقلی است در او این فصل ثانی اشیا می نبی  
 داوا فرسی و یکم از میای نبی صبح و واضح است با بگورت و تیکه ظهور سفیر باید

شرفیت جدیده بسیار و احکامی تشریح میفرماید که موافق احوال جمیع شعبا  
 و طولانیست و طولانی شده منظره استناد و مردغای در این  
 مسئله اینک لازم شد مردغای و زلفایش و اذعان و تصدیق نمود  
 که رتب تجدد بر ترائیح و سخن میفرماید و بسبب واهی معجزات منقول از منقول  
 عوام کالاً انعام مشتبه شدند و ذکر کردند پروردگار چون ظاهر شود  
 میفرماید معجزات و خوارق عادات چنانکه موسی ظاهر نمود فرمودم  
 به لاسلیمان و ابراهیم و دلیل رد کرد اعتراض را و باده بسیار ثابت  
 کرد و مطلب حق خود را اول اینکه در اخبار معجزات دلالت ذابته مستفاد  
 بر صدق ظهور ظاهر کننده معجزات نیست و ثانی و سبب ظهور مجبوریت  
 بر انظار معجزات چه که مختار و مطلع است و بر مصالح عباد مطلع است  
 در تورات صریح است که شعب اسرائیلی مسئلت کردند از رتبه که ظاهر فرستاد  
 معجزات و پروردگار استوائشان را اجابت فرمود و وعده فرمود است

که هر کس را ظاهر فرماید کلام خود را در دهان او میگذارد یعنی معجزه است  
 و حی است و در این مسئله هم معهود و مغلوب شدند و انظار داشتند چو  
 لاسلیمان گفت و گو بمنابیم بسبب غلب و منفعل شد رتبه منزل از نصیب  
 جاهلیت و غفلت مردغای و زلفایش و فرمود آقا بان حضرت بزرگوار  
 از لاسلیمان نکابت میفرماید یکی جهت اینکه او از شماست و اسرائیلی  
 و یکی اینکه انظار فضل نفرموده باشند و از حال و بیان و توفیق برهان  
 و خلق عظیم و بناشت و عیاشان ناباست که از اعظم افاضل است  
 بهائیه اند و در اول مجلس هم معرفی نمودم و عرض کردم که حضرت بزرگوار  
 بصرف فضل قبول فرمودند و عورت را از شرفیک و ردند برای ارتباط  
 محبت و تائیس اخوت و حق پرستی و فقه دانست مگر متابعت حق  
 کجای و اجتماع را بگذارید و با انصاف و محبت مناظره نمایند زیرا که  
 که مطلع بر تکالیف حقیقه خود نشوم و مثل اجداد خود گرفتار نافرمانی نشوم

پس مردخی فرمود از علامت مجبی رب است که شیر با کوسفند بهره و نیم  
 و خوراک باشند و امثالش چنانکه در تورات مذکور است استاذ فرمود  
 بدانید که این علامات بینه مذکور است در جمیع ادیان و مقصود از این  
 که مفهومی عوام کالیه است نسبت زیرا این ظاهر در حال که محال است  
 از سن الهیه نسبت بلکه بر این معانی تحقیق است که کلمات ادیان الهیه  
 و مقصود از ارسال رسل و تشریح شرائع است مثلثی زینت با غنیمت  
 از انظار عدل و حقانیت و تاسیس قوانین الفت و محبت و صفات  
 و مساوات حقوق منصف و اقوی است و آزادی وجدان و حریت  
 و اتحاد نوع انسانت و اکتب فضائل انسانی و اقتباس حسنات  
 ملکوتی رحمانیت و مبارزه کرد مردخای مبارزه بیکدیگر کلی انسانی و  
 بجای او ظاهر شد و بخود او انظار نمودند که مبارزه است و بجای و عناد  
 پوشانیدن آفتاب است پس فرمود استاد بامردخای در فصل سادس اشیا

اشیا نامور شد من عذات که هر کس که قلوب و عبون و آذان شناسار  
 که بنشیند رشتنوبه و ادراک نماید و تفهیمه و در فصل دوازدهم دنیا  
 و انبیا بلکم مطاع پروردگار و ذوالعظمت و انبیا و افعال اسفار و کلمات تورات  
 هر کرد آیات آنها سیفیه تورات با جمیع بود گفت جمیع بود فرمود  
 کدام معنی تصدیق میکنند شما را و تکذیب مبناید و پندیر بزرگ مثل شایا  
 و انبیا را پس مردخای عاجز و مغرور و مانده شد و دست از مال گشت  
 و مهیوت ماند بعد عرض کرد ای سید و استاد من معلوم شد حضرت عالی  
 بسیار تدریس فرموده اید تورات را و در فائق و در فائق خالق تورات را  
 خوب میدانید فرمودند مشکوکی کنیم مجال تدریس این را که هر غلوط یافتند  
 و عبون و آذان بند که نشاید بر فضل و در محبت برداشت و که لکن ختم  
 کلمات و آیات کتب مقدس را لذا دانستیم شما هم مومن بنویسید تا بدانید  
 چنانکه نفوس بس که از امت امر تبلیغ مومن شده اند دانسته اند و سخن این



و صاحب منزل فرمود حضرت میرزا مکلفند بتدریس و دانش معالی حقیقت  
 تورات برای هدایت توراتیان و مناظره با شما و تدریس انجیل برای  
 ولایت انجیلیان و لازم نمودن علمای ایشان و تدریس و تدریس قرآن بحیثیت  
 و دلالت فرغانیان و مباحثه و مناظره با مجتهدان و شما خوب میدانید که چقدر  
 از روشای روحانیه و جسمانیه تحت اسلامه ایرانه برایشان و بهایان ظلم و  
 تعدی شده است و مبر کرده اند و خود را فدای امراته و دین آنه نموده اند  
 و همین استقامت و ثبات عظم ایشان اعظم و انظر از هر معجزه نیست و در این  
 قبلیه چنین معجزه نیک در تلو و عقول و مردق و شرمان نفوذ و جریان  
 نماید و همان بشهد خداست با دیده و شنیده نشده است و شما خود مستم  
 بزرگ امر انگلیان مستبد و در این مجلس انچه شما اجماع فرمودید در هر مطلبی  
 دیدید و دیدیم که حضرت ایشان معنی و تفسیر فرمودند که کل پسندیم و با عقل و  
 کتاب موافق و مطابق بود که خود شما فرمودید ظاهر میشود که بسیار تدریس

فرموده اید و شمار باست و میشت و عزت و زوستان از درس تورات  
 و ایشان خود را خدا نموده اند و شما مقیم در وطنه و ایشان مسافر و غربت  
 چرا تورات را ایندانی و لغزشیده با چنانکه ایشان خائف و هراس در مورد تورات  
 دانسته اند آیا خود این ندانستن شما و دانستن ایشان شاه سلطت نماید و  
 توین شما و توین و تائید الهی ایشان را نیست و آیا تحت الهیه را برکت  
 بالغ نمیناید پس میرزا یعقوب حکیم برخاست و زانوی استار را بوسید  
 اما مقصودش این بود که بسبب از این مرد خای رسوا و مفسخ نشود و از آن  
 سؤال نمود چیست آن تشکیک خدا و عده فرموده که پیش روی سبح است  
 بوم ظهورش فرمودند همان آتشی است که موسی را باقی انانته لا الاله الا  
 مخاطب فرمود و نامور بدعوت و تشیع شریعت تورات بود حضرت  
 مسیح را هم نامور بدعوت و تجدد به شریعت مقدمه نمود و استعاره لفظ  
 بر شریعت الهیه در تورات مکرر تفریح شده است آیه ۲ از صبح ۳۳ تورات

مثنی ( جاء الرب من سبأ و اشرق لهم من سیر و نزل من جبل فاران و انا  
بروات القدس و عن یسینة فار شریعہ لهم ) و آیه ۶ و ۷ صحاح اشیا فطاً  
الی واحد من اسرافیل و بید، جبره نار فداخذ یا بملقط من علی المذبح ۷  
و من بهانی و قال ان هذه قدمی شفیتک فانترخ الیک و کفر  
عن خلقیتک و آیه ۳ از اصحاح ۱۲ دانیال ( و الفاهون یضییون کفشیاء  
آجبله و الذین ردوا کثیر الی البر کالکواکب الی الابد ) ملاحظه فرمائید  
شرعیست نصاری را آیات انبیا که حضرت مسیح چون برخواست بر سر  
و جبات نجشی و تشریح فرمود شرعیست مقدسه را بود آتش الهی که خواست  
ججات علی را که عامل و مانعشان بود از دانستن و دیدن حق و توحید <sup>منظرو</sup>  
تعالی شان و مشاهده فرمائید باین آتش ربانی رحمانی چگونه برد پای  
غفلت و دوری بسیاری از خلق در هر ظهوری سوخته شد که غیر آنه <sup>نشان</sup> را  
کردند و جانهای شیرینشان را فدا نمودند و باین آتش سوخت پرست  
لا یبین

لا یبین از سر زمین بواسطه ایاتشان باشد و منظر ظهورش و باین آتش  
سوخته شد غایب های شما و باین آتش افزوده و روشن شد شجره موسوی  
والی الآن در احراق و سوزانیدنت و زود است که این آتش افزوده  
دست قوی قدرت آجوبه بسوزاند حجرات و سبجات و اشارت علی  
دخول عالم را که مختلف الالکال و الالانواع و العقائد و العوائد و العقول  
و المدارک و الالادیان و المذاهب و المشاربند و بسیار حکیم و اعلیٰ مجلس  
منظر کجج از جواب نیست سرور و خاضع شدند حتی بعبودت بندگان حکیم  
فرمود تعقل نبشود آتشی سوا ی این آتش پس سوال کرد سلطنت بر عود  
چسب و مقصودش چه با ای که حضرت عیسی را حق و من عند الله میدانند  
و بود در نهایت فقر و سکت و ذلت و صبح نورانی که سلطنت <sup>علیه</sup>  
ظاهر میشود فرمودند نیست برای سلطنت مسنی بجز جریان حکم و عدل و قدرت  
و قوت و شجرت این رفیع حصان قلوب و صدور کل عرض کرده اند <sup>چنین است</sup>

پس فرمودند همچنانکه برای ملوک و سلاطین بواسطه عدم چشم و خزیه و  
 در امور نظم مملکت ظاهره و جسانیه است و تعبیر کرده اند سلطنت صغیرت  
 علوم که نکت برای انبیا در سلین و جاهل و حی رب العالمین حکم و غلبه  
 و نفوذ و سلطنت و تصرف و تسخیر است در آنچه راجع بقلوب و عقائد است  
 و تعبیر کرده اند از این سلطنت سلطنت روحانیه و هر دو این بدو معنی دارند  
 بشود از لفظ سلطنت هر دو اصطلاح را بیک اطلاق میشود بر سلطنت  
 حقیقه و بر روحانیه مجازا پس نتیجه اینست که ملوک و سلاطین با عا  
 و بهر ای رعیت و زحمت و مشقت و اسباب چینهایی بسیار ایامی  
 حکمرانی مینمایند و بعد نسبتاً میشوند چنانکه ملوک بر بزم روی زمین  
 حکمرانی نمودند و حال بچیک اهل مجلس ایشان را نمیدانیم و انبیا بر  
 اسباب ظاهره و در دین و دلوب تصرف و حکم مینمایند و برای سلطنت  
 و اقتدارشان انتهائی نیست حال انصاف لازم است که بر کدام این دو سلطنت  
 اطلاق

اطلاق اسم سلطنت حقیقت است. هر در نهایت بشارت از عا<sup>ن</sup> نمودند  
 که سلطنت انبیا سلطنت ابدیه حقیقه است و سلطنت سلاطین ظن<sup>نی</sup>  
 زائل پس سوال نمود حکم بقیود معنی ابدیت شریف است چه اگر  
 از عا<sup>ن</sup> نمودیم که شرائع تغییر مینماید در هر ظهوری بحسب مصالح زمان و عا<sup>ن</sup>  
 فرمودند از آنچه در معنی سلطنت ذکر نمودیم و اصنوا<sup>ن</sup> لا تخا<sup>ن</sup> ظاهر است  
 امثال این مسائل و مثل این مشاغل زیرا سلطنت که سلطنت ابدیه است  
 تغییر نمیکند بتغییر احکام حسب مصالح وقت و مکان و عباد بلکه است  
 معنی ابدیت سلطنت ابدیت شریف حقیقه زیرا شرائع دو قسم است  
 قسمی است جبری اساسی حقیقی مقصود اصلی از وضع شرائع این قسم است  
 و لن یبدل است و در هر ظهور بعدی مکتوم و مستغفر و نفوذش در قلوب  
 بیشتر است مثل تقدیس و تنزیه حضرت غیب لایدرک و توجیه نظر نمود  
 و حسن خلق و عدل و انصاف و صدق و اتفاق و اتحاد و امثال آنکه از آنچه

متعلق بقلوب و صدور و عقول و ارواح و انکسار است و تسمی تغییر میکند  
تغییر زمان و مصالح اهل امکان اگر طبیب جسمانی علاج را تغییر دهد  
حقیقت تغییر نیست چه که مقصد صحت است همین قسم است امری  
رومانیه تغییر صلوة و صوم و مقادیر زکوة و اعمال حج و معاملات  
و مبادلات و آنچه متعلق بحکم و جسمانی است البته تغییر مینماید و علاوه  
اگر منظر ظواهر حضرت مکمل طور تغییر ندهد بعضی احکام را اولاً عالی است  
بشارت ظهور و خبر اثرش لغوات و ثانیاً جان تجدید نشده است  
و جهانیان بخلقت منبع تازه مشرف و مفتخر نشده اند پس تغییر فسی ازین  
واحکام لازم ظهور و مفهوم از آمدن موعود است آیا شرائع بعد از موسی  
تقدیر موسی و انبیای بنی اسرائیل را ننمودند آیا تورات را پس مبتدعه  
تربیه نمودند و در جمیع روی زمین منتشر کردند آیا بچپک خلق روی زمین را  
بوجهانیت و فردانیت و سلطنت و غلبت باری تعالی در ساحت حضرت

موسی و نبوت انبیای بنی اسرائیل مومن و مومن ننمودند انصاف است  
اینست ترویج یارست با تشش گذشتن روز شنبه که مغل: مذکاتی در است  
و کامرانیت و الا باید همیشه مؤمنین بتورات بغیر مؤمنین جهت است  
روز شنبه محتاج باشند و لابد چنین حکمی مجدداً نسخی لازم دارد و تقدیر  
شرح و بسط دادند این مسئله را که جمیع ذایع و فایض و فاش گشتند از  
اعترافات و احتجاجات خود عذر خواستند و منقضی شد محلس سرب در  
و بعد از این مناظره و شهرتس واقع شد بین ایشان و اکابر اسرائیلیان  
مناظرات بسیار یعنی استفاده و استفاده نمودند و جمعی مومن شدند  
و برخی محب و بعضی هم منظر یازید الطالین الا حصار شدند و با بسط  
منتشر شد امر الله در آن اطراف بین بهبود اگر از سایر بلاد ایران و ثانیاً  
فرمودند سه نفر از اکابر تجار زردشتی را و استدلال فرمودند بر ایشان  
از کتبشان زند وادوستا و بشارتشان را نشان دادند و واضح و ثانیاً

فرمودند که مقصود طلوع حضرت اعلیٰ بشر جمال اقدس الهی است و  
 تا پیش از آن اسم اعظم و جمال قدم جل شانه است و ثالث مشرق  
 عبودیت حضرت عبدالبهاست و مؤمن و مؤمن و مطمئن شدند  
 باصرار و ابرام سنت نمودند که تصنیف فرمایند رساله بزرگ متفحص باشد  
 بشارات کتبشان و ظهور موعودشان با اسم حضرت بهاء الله و تاریخ  
 ظهور مبارک اقدس را برای هدایت زردشتیان و قبول فرمودند و  
 و اسرار کتبشان را ظاهر و کشف فرمودند و آن کتاب مفصاح دراه و با  
 درود زردشتیان شد در پشت آیین حضرت بهاء الله جل جلاله و تا  
 و آشکار نمودند در آن رساله نسب حضرت جمال قدم جل جلال امیرالاعظم  
 و هرگز عمده آن سبقت آن قدم را که از ابراست و عازم مسافرت صفا  
 بودند چون آن ایام واقع شد شهادت حضرت لامبرزا اشرف اروا  
 لرتبه الغناء نوشتند و اصرار و التماس نمودند که باصفهان نشریف

عالی اصفهان بود و محض زیارت ایشان بخواست خودشان کاشان رفت  
 و آبای در خدمتشان در مجلس و محفل حاضر میشد و مجلس مناظره بهم سماع  
 و ناظر و بعد اصفهان رفت برای تدارک نشریف فرمائی ایشان که  
 حکمت نامور بها باشد و بعد حضرتشان نشریف بیادند و محض حکمت  
 وارد شد و در خان منزل گرفت و شب بخانه جناب لاسید هاشم  
 که از اجاب نامت مستقیم قدیم است و اکثر منزلش در خانه ایشان بود  
 رفت و چون وارد شد آثار عز و کدورت فوق العاده از اهل بیت  
 مشاهده نمود و از سبب سوال نمود خواستند پنهان کنند که اول ورود و تا  
 محزون و دلخوران ننموده باشند که نسبت از خارج بیت اراذل و اوباش  
 هجوم نمودند و بسبب دلین فریاد کردند و سنگ برد و دیوار و درخت  
 زدند و انداختند و در پستکی و خمایش بیاد نمودند لذا شهادت حضرت  
 لامبرزا اشرف را بیان نمودند و این شخص اشرف سید و شریف بود و از

بشروید وطن حضرت باب‌الباب روحی در روح الأجاب لغزات المذاهب  
 دستور گذشته بخت آباد صنفان تحصیل علوم شرعیته نموده در محبت شرف  
 وعبادت طالبات واصفهان واز علما فضلی معروف و بوساطه  
 حضرت زین‌المقرئین روحی زین‌الغذاء مؤمن و مؤمن ظهور آمدن  
 العادین ارحم الراحمین شد و حیات و زندگی خود را وقف امرات  
 و فدای کلمه‌الله نمود و تبلیغ فرمود و مشهور شد و ثمرات هفتاد سال  
 و با باده شیرین بخت نمود و چون اجاب آباءه محبت و دوست و یاران  
 حریت داشتند و سببی که اصطلاح قوم را بداند و بزبان علمی بنویسد  
 و تقریر و تحریر نماید و علما را ملزم نماید نداشتند اینها را نگاه داشتند  
 و خانه و مجال و آب و ملک با ایشان دادند و تقدیم نمودند برای همیشه  
 و راحت و عزتشان لذا معروف با باده شدند و فانی حضرتش را از باب  
 باصفهان خواست که در خدایات امرات و عبادت مساجد و مساکن فانی  
 باشند

باشند و چون ساده و صاف و زود قبول بودند همواره مراقبان  
 بود حتی بیکه است تنها از خانه بیرون روند آباء دیگری که بسا و اینها  
 با اینکه معروف نبودند و سی سال زیاد تر بود که هفتاد سال شریف بنام  
 بودند و با بیکه چون مسافرت کا نشان فانی پیش آمد و واجب بود  
 تا بیکه بکشد در سر نشان و ملاحظه گلستان نمود و نفوس را پاکست که مراد  
 خروج و دخول ایشان باشند و حرکت نمود و حضرت و انانیت  
 که غلظت زلفش فم مبارک جمال قدم فرموده از بهر اهی اجاب بخود در  
 و فساد و تعرض و اذیت عباد و خوشنویاری و در زندگی مایوس شده و داد  
 بیانیان از فتنه آشوب نمودن که برانند و از دخول در سیاست  
 محکم محکم مطاع واجب الاتباع محبوب و مقصودشان در کنارند و بر  
 ان تقسوانی رصنا خیر من ان تقسوا را بجان و جان و وجدان مطیع و مستقیم  
 از بهر اهی با ایشان پشیمان شد و هزار مرتبه بر عداوت او لبش افزود



ز برابر دانش خود شاه میفرمودند و میخواستند تبلیغ کنند و میفرمایند که  
 خدا امر برخواست البته واقع میشود و اگر نخواست البته نمیشود و قبل از آن  
 صحبت شبی در منزل اجاب همان بودند میفرمایند خواب دیدم حضرت <sup>ایضا</sup>  
 دست آسمان و زمین استاده اند و بدست مبارک ایشان فرمودند  
 که بیا و در خود خشت و حال طیران دیدم و پرواز نمودم و عجبم از دردم  
 افتاد و خود ایشان و اجاب بر مسعود و غرور جان جوار هستی زمین  
 نمودند و خلاصه شریف بردند بوقت وعده و سخن بوطی و فراتان  
 حکومت حضرتش را احاطه کردند و خدمت حضرت والا نقل السلطان  
 بردند و ایشان اقرار کردند و تبری بهم نمودند و فرمودند خود عالم و <sup>مستقیم</sup>  
 و عامی و متعلقه بنیم و تکلیف شرعی خود را در سب و لعن بنیدانم و چون  
 مستم شده بود بر شهادتشان امر با حضرات طواغیت نبرد که از ایشان ترا  
 بگیرند و مجلس از جمال و طافونیان لباس بیاس علم و ادب و ایمان <sup>شد</sup>

و حضرت تواب اشرف والا نقل السلطان در صدر مجلس و حضرت <sup>فرزاد</sup>  
 با زنجیر آوردند داخل این مجلس بر سطوت و حضرتش بسیار آهسته <sup>نشان</sup>  
 بود صحبت میفرمودند و در این مجلس بزرگ حکومت حضور و نشان  
 الذکر با شامین خورشان نشاندند و برای همین حاضر شده اند <sup>نشان</sup>  
 بقوت تا بیدار آهی و انقطاع عما سوی الله بلند استلال میفرمودند  
 از آیات محکمات قرآنی و احادیث مرویه متواتره شاهد بر اینکه است  
 و لعن با اسم ممنوع است و خدا منی فرموده منی مگر که که فراتان و <sup>نشان</sup>  
 خارج مجلس استاده بودند مفردات کلمات ایشان را میشنیدند <sup>نشان</sup>  
 و ایشان تعجب میکردند و علماء حاضر میشدند و میگویند نشوایم از ایشان  
 اقرار بشنویم و فتوای قضا را بهیم لذا باید شود که از ایشان اقرار <sup>نشان</sup>  
 شهادتشان را بشنویم و حکم کنیم و ایشان بصورت بلند فرمودند زنجیر را  
 از گردن من بردارند و مرا در مجلس نشانند اگر مشهور است <sup>نشان</sup>



قبول نمایند و قبول نمودند و شهادت کاذبه کاذبین مقبول شده  
 شاهزاده آزاده عباسعلی میرزا که از اجله علمای شیخیه حاشیحه کریم خانیه  
 بودند توانست تحمل نماید و برخاست و فرمود استشهد بانه خدا دینبر  
 خدا را این اسلام بخیرند و بزارند این شخص از قرآن و احادیث بر حسب  
 سنی از خودشان آگاهتر است و میگوید مسلم دین حق با جا به از رسول  
 اتمام هستم میگویند نسبت دروغ میگوئی و بهائی هستی و این سخن  
 و مرد شده ای قلت واجب است میگوید ارتداد هم میت میگویند بیا  
 هستی و بطور و آمدن قائم محمود معتقد شده ای میگوید اول اینکه معتقد  
 شده ام و خبر ندارم ثانی مؤمنین بقائم موعود منتظر دلوا اشتباه  
 کرده باشند از اسلام برگشته و مرتد شده اند و در محبت و برهان برکن  
 غالب شد و توانستند از آزاده بشنوند و بگیرند میگویند نفوسیکو  
 از او شنیده اند که گفته است قائم ظاهر شده است من مؤمن باوستم  
 میانند

سیا بند و شهادت دیند میگوید زنجیر را از گردن من بردارند و مرا  
 در مجلس جنانکه سایرین نشسته اند بنشانند و بشود در حاضر کنند اگر مرا  
 شاختند صادقانه اعتنا نمودند و بشود زور کاذب را بشنوند و بشناسند  
 کاذبین را قبول مینمایند و سفیر استعترضا معترضا از مجلس بیرون رفت  
 و از زنجیرات و آبات بیات ظهور و علم شخص نمود و برست آورد  
 و زیارت نمود و مؤمن و مدعن و مطمئن شده و از ظل عیون و تجرود زقوم  
 که طعام انیم است فرار نمود و در ظل مدود و مقام محمود که روح در جان  
 و جنة نعیم است قرار دست قرار فرمود و از معاشرت با اهل دنیا بیزار شد  
 و با الواح مفقوده را بانیه انیس و طیس و مصاحبت نادر ظلمت  
 المشی شناسنت و سرب فانیه را وداع نمود و برای استیلا گشت  
 قصه فضیله حضرت اشرف و این شاهزاده آزاده را در کتاب حیات خود  
 نوشتم و آن صبح است زیرا حال بسیار بد شده طغیان است است

غایه و قدرت ربانیه که اعمال و افعال و احوال و احوال مرفعیین باره  
 بزرگ و ذنبه منصفین قرار میرد به باره شهود زور شهادت دادند و طوا<sup>غیت</sup>  
 فتوی و حکم سلیب زدن و ملاغونیان سلیب را بلند نمودند و آرزوی خود  
 مراآت روح القدس با از دحام و حمله هشتم و سب و لعن با همی سلب  
 آوردند بقیه سلیب گشت و چه بایش متفرق شد و ناچار مظلوم را  
 بر گردانیدند بحبس و بسیاری از این سنگسار خارق العاده سلیب مندرگ  
 شدند و از تعرض و از بت با مظلوم ترسیدند حتی بعضی نقل السلطان  
 عرض کردند شهادت این شخص بر منبر سبیم برای حضرت والا مشوم باشد  
 و مورد شپیمانی و لوم و اذ قبول نمود و جراتی بدین تقلیدی می نمود  
 خود و قائم نمود که قلم از تحریرش جیامیناید و نیز ایهت نمود با این  
 غضب استه و خردای انور از مظلوم را بیدتر مذاب سر بریدند و حسب سب<sup>کردن</sup>  
 قلعه قطعه کردند و سوختند نسیم ازین مظلوم اتی منتقل بنفلیون و خود را  
 فانی

فانی و منذب در دنیا و آخرت نمودند و فانی بجهت ابی الفضل ابن  
 قهره را نوشت و خواست مصفاان تشریف بیاورند و رجای حضرت<sup>ان</sup>  
 اعظم حاجی میرزا قهرتقی وکیل الدوله و حضرات افغان و احباب یزد و قی  
 لاجیاسم و امواتهم الفدا را قبول فرمایند و یزد را نورانی نمایند و خود را<sup>یم</sup>  
 غیر قلیلی اصفاان اقامت نمود و احباب پر اکنده و لیسوخته پریشان<sup>مستبنا</sup>  
 نسلی داد و از قوت و نفوذ کلمه اتمه جمع و مسرور و مطمئن القلوب گشتند  
 و بعد عازم آباده و شیراز شد و از شیراز یزد رفت و از حضور ایشان  
 و حضرات افغان مستفیض گردید فائسل وار و یزد شدند و چهارم  
 ربیع الاول هزار و سیصد و هشت<sup>۱۲۰۸</sup> و اقامت فرمودند زمستان را و از  
 القصد و گشتند از طمانشان جواهر و جودیکه ساجده نواب استان حضرت  
 مقصود بودند و آمدند به طمانشان شیخ محمد رئیس از لبنان و کنعان<sup>بنفین</sup>  
 و عداوت و عدم ایمانش را و انظار رسیدت ثبوت و در سوخ و سب کشتن

در ساحت اقدس و این مال نفاق حال ذاتی میبسی همه از لبتین ضلعتان است  
 که نزد هر ملت و مذہب و مشرکی خود ما نشان میدهد که از آنانند و بعضی  
 اجباب انرا مشتبه نموده بود از ذکر الوهیت و ربوبیت که غلو بندهگان  
 ساحت اقدس است لذا فراموشند حضرت استاد با او مجتمع شوند و مناظره  
 فرمایند و قبول فرمودند بهر ای حضرت عند لب تشریف بردند و چون  
 سلطنت و تدبیر الی شیخ محمد را میدانستند که چون عاجز میشد و مقهور  
 و ظلم میکرد البته پرده نفاست را پاره میکند و غضب باطن و عداوتش را  
 بجهت سبحانه و تعالی ظاهر مینماید و بجملات خشن و حسبانی نفوذ و تحکم  
 مینماید که هر قدر طرف مقابل حسن الخلق و عظیم الحکم و رحیم القدر و حکیم  
 صبور باشد نمیتواند تحمل نماید و البته مقابل مینماید و مجلس کبر و دست زدن  
 و لذت لزام و عجزش مسرور مینماید و کذکف قوت قلب و شجاعت  
 و قدرت و عدم تحمل حضرت عند لب را هم سبق بودند لذا از حضرت نقل  
 کردند

که در این مجلس سکت و صامت باشند و طرف سوال و جواب مناظره  
 خود را نفرمایند و لو هر قدر پریشان کونی و مغالطه و جسارت نمایند  
 زیرا امر را بر صاحب خانه مشتبه نموده بودند و مقصودشان هدایت و ترویج  
 اشتباه است بود و راه صبر و حلم و مقابل نمودن سکرمه برون و عداوت  
 بجهت و کلام خشن بملاطفت بود و کتاب مستطاب بیان با حضرت شنید  
 و عند لب بود و داخل منزل محمود موعود شدند و حاضر بود جناب محمد  
 عطار که از ائمه بنین و اسفین مخلصین ساجدین زراب استن ن اقدس است  
 با عالی نطق و بیان که حقیقه الهام و تأیید حضرت شده به القوی است و  
 قلم و بیان عاجز است از تعداد فضائل ملکونی و صفات جبروتی موجود  
 و حاضر شد شیخ محمد اذلی با زلی آفرلا علی اکبر و استاد میشا خنده او را  
 و شیخ محمد بعد از مختص گفت اجابو هم اطلاق مینماید در میراثشان  
 مهابه الله لفظ الله و رب و جمال قدم و این نهایت غلو است و حجاب

فرمود است و این شیخ از آن حضرت بهاء از جنین قطع فرمود چنانچه این است  
 و سینه و ابواب این شهبان وصل کرد این سخنان را و گذاشت بر  
 احدی شبیه در بی در اطلاق این الفاظ و عبارات و امثالها بر مظهر  
 ظهور نور حضرت مکمل طور و ثابت و واضح و لاج فرمود بکم هیچ کس  
 و دلایل آفاقی و انفسی که ذات غیب اقدس لا بدک و لا برفست  
 و لا بذکر و لا بسیره و لا ببار و لا بعبث و لا بوصف است و نامیده نشود  
 با سبی و مقدس و متعالیست از همه این عبارات خلق فرمود که آتش  
 و شیت امکانی را نماند و با شد واسطه بین فیض اقدس و خلق او تعالی  
 و دست برج جمیع اسماء عالیه و عظمت متعالیه و موصوف با دلالت  
 و اختریت و ظاهریت و باطنیت و حاضریت و غایبیت و امثال  
 ذلک و فرمود با صبح بیان که او تبارک و تقدس مظهر امراته است  
 و عرض استوی علیه از من است. و قرآن شریف و مجمل صلی و نورانیست

عظیم بشارت داده اند کل را بطهورانته و نور رب و ظهور است و اول  
 پس بعد از آن کتب و صحف و زبر برانته دانسته و ثابت شد که  
 اطلاق فرموده است بر حضرت بهاء آنکه مثل ذکره و شانه اگر در طلاق  
 این عبارات برداعی الی الله و قائم با مراتب ملامتی است و ایراد  
 اعتراضی است بر کتب ثناء و منزل و موحی انانیت بر بهایان  
 ایراد و ملامت و اعتراض نیست و غلوی نموده اند کتب الهی را  
 تصدق نموده اند و حذارا الصدق الصادقین دانسته اند پس حق  
 با اجابت که متابعت کرده اند کتب ثناء را که زیاد از سبب شیخ  
 فرست نازل شده و شیخ ازلی ترات نفاق و نقاشی بر آنها  
 کند گفت صحیح است اگر ثابت شود بهاء آنکه مظهر امراته است  
 فرمود شما مرد پیری، سستی بر منی نیستم تکلم کنید بفرمان و ظاهر  
 فائده خلاف باطن خود را چاره نیست شمارا که اظهار کنید حضرت

بها الله جل ذكره الاعملى را مظهر كلى محلى ميدانند اگر ميدانيد پس حق با  
اجابت را اگر نديدانيد و مكنديه و با منوقف پس نكلم كنيم در اول  
مدتس و حج اشراق و ظهورش و چون ثابت بر شما شد بزخا<sup>ب</sup>  
دانت كرتى بجانب اجابت پس ظاهر شد خاق و خفقا<sup>ن</sup>  
و غبطه بر و جازلى و سباه شد روئش چه كنجواست از وساوس<sup>س</sup>  
خاسى او مطلع شوند مخصوص رت اسبت چه كرا و امر را بختان<sup>ن</sup>  
بود و گفت از ارمن بطور حضرت بها الله اجمالى است استا<sup>د</sup>  
فرمود چيست معنى اجمالى نا چارى تو يا از ار كنى سراطه و با انكار نما<sup>ئ</sup>  
واصحا و ياشبهات خود را انكار دادى گفت مرا ممكن نيست رد  
كنم ازل را زيرا حضرت نقطه اولى باب اعظم تصريح فرموده است  
در مع ازل جواب فرمود مع و ذم و اثبات و نفى بر بان<sup>س</sup> مستقل و  
مثبت نسبت مناظ و اثبات و نفى ايمان و اعراض است با<sup>د</sup>  
ايمان

ايمان با نسبت مع صدق و صحيح است و اگر مريض شده در نظره  
و با طور بعد البته مريض است سراج تار و روشن است مادحس صادقا<sup>ست</sup>  
و تحقير خوب واضح و لائح فرمود سسته نا حضرت نقطه اولى و صنوح  
اين مطلب را كراى نفسى راه سبهد و توقف گذاشت و با<sup>د</sup>  
منظور بوديم با پنج وعده و بشارت فرموده در بيان صاحب با<sup>ن</sup>  
ما ميگوئيم اين بشارت و وعده حضرت اعلى نما نا ظاهر شده در<sup>ن</sup>  
بطوع و اشراق حضرت بها الله زيرا حضرت نقطه اولى در برابر  
موضع هزار بيان نصيح و توضيح و تا كيد اكيد فرموده كه من نظره البته  
ظاهر ميشود و جاز نسبت براى بيان كه بيانات بيان منستك  
شوند و او را انكار كنند اعلى انخلن با انكارش او نى ميشود و او نى  
انخلن با فرارش اعلى پس چگونه صحيح است براى مثل شما كه سب  
مع ازل انكار كنيد و با توقف نائيد و ازل بيان استا در<sup>ا</sup>

نمود و فوراً خواندند از بیان آنچه زودت بردهن منافق بدس کلام  
 و خلاصه اسل اینک بنا شد ای اهل بیان مثل امت اسلام که بسیار  
 و آبات قرآن منسک شدند و کذب نمودند صاحب قرآن و  
 محبوب صاحب قرآنرا و در مثل نصاری که ببارت انجیل مولی  
 و مقصود صاحب انجیل وارد نمودند و کذب نمودند خاتم النبیین با  
 و در مثل یهود که بتورات استدلال کردند و در کذب حضرت مسیح  
 زبر ابد رستی و تخنق احدی غیر حضرت من بنظره الله و مؤمنین باو  
 معانی حقیقه بیان و مقصود اصلی صاحب بیان را نینداند و بسیار  
 برگشت از هر کهای اشجار جنت بیانات حضرت من بنظره الله و  
 در جواب سوال حضرت وحید ابر فرموده اند من بنظره الله اشاره  
 کرده نمیشود با اشاره من و نه با آنچه نازل شده است در بیان و  
 پرهمیزید پرهمیزید که تعجب نشود با آنچه نازل شده است در بیان  
 زیرا

زیرا بیان بیانات ظهور قبل اوست و او اعرف و اعلم است  
 و پرهمیزید و پرهمیزید که تعجب نشود با آنچه نازل شده است در بیان  
 حروف حق اند و خود صاحب بیان یعنی حضرت اعلی که افزوده  
 شود نوزده - میشود و این نوزده را حضرت اعلی واحد ربانی خوانده اند  
 و اصطلاح فرموده اند و نیز تاکید فرموده اند که اذن نیست منی کند  
 بسیار مگر حروف علیین از این بنظره الله و مؤمنین باو و درین  
 علیین و اشجار جنت یک بر لغوا من از او قیام کند و تابعین او (زیرا در  
 بیان لفظ سجین نسبت مقابل علیین دون علیین است) و نیز  
 تاکید تاکید و تفسیح و تفسیح فرموده اند که هر کلمه در حکم  
 من نازل مقصود من بنظره الله و مؤمنین باو و تعالی است و پرهمیزید  
 مقصودم اول کذب اوست و تابعین باو و هر کس این بسیار  
 ازلی انکار کرد برایش خواندند) در جواب سوال حضرت وحید ابر

که اگر عادت ثنوی من بظهور الله را بواسطه تصدیق اعلیٰ علم علای بیان  
 نشد آن با حضرت و اگر دبی آن اعلیٰ علم علای بیان توقف در بیان  
 با نموده و ذکر کردی بر او اسم اشاعت نفی کرده تا حرف نفی را برای  
 اثبات ظهور مظهر احدیت و در بیان بیان پدیده نسبت ازین  
 بظهور الله و نیز در نظر بیان نسبت مکرر من بظهور الله و جمیع احکام بیان  
 اجرائی موقوف با معنای من بظهور الله است و من بنده من بظهور  
 و مشیر بظهور من بظهور الله است و اگر ظهور او نبود خدا را ظاهر نمی نمود و اگر  
 کتاب او نبود نازل نمی فرمود خدا یا برابر من حتی هزار مرتبه بیشتر تا  
 صبح واضح فرموده است دین خود را قرار دهد که احدی احدی را بخرد  
 نماید زیرا من بظهور الله ظاهر می شود شاید حجیات مرتفعات باز نشد  
 و نتوانستی خوف کنی و ترس شوی چون دینت است که نفسی بجز  
 نتوانی نگذری بیگنی و او را بکنه بیت محزون بنیانی و چشم انصاف  
 و باره

و باره مشرقه از آن شمس الشمس التي كل الشموس ساجده للطفه من  
 با و صبوی و اما اگر نگذیب او نمودی البته چشم انصاف کور می شود و  
 ایمانت مسدود می گردد حتی فرموده است نخس و نفخس و ناخل خط  
 در امر او ظهور او بعد از اظهار و ارتفاع خدایش بر کیش با زینت  
 و در نماز است محله راه فرار و انکار را از هر طرفی مسدود فرموده و  
 و طرائق فرار و اقرار را از هر جهتی کشوده روح الوجود بحد ظاهر المبارک  
 خطبه بیان و مقدمه اش و نوزده باب مخصوص باب هفتم و شانزدهم  
 و نوزدهم هم از واحده نانی را ملاحظه فرمائید و کذکث بر بیان فارسی  
 و عربی و همه بیانات حضرت نقطه اولی صریح است که احدی نتواند  
 ادعا کند من بظهور الله موعود مشیر بیان منم الا من بظهور الله و سید است  
 و وجود ایشان پس ازلی نتوانست بر سر کند فریاد کرد که بر عفتان شما  
 کل میبندد شما معتقد به باب کلام الله بود و حضرت بهانه کلام الله است

و این مستور و مقبول نسبت ز براد و کلمه آنته در زمان واحد ظهور دو خنده  
 در یکت زمان و بدین ابطال است و علاوه ظهور قبل تکمیل نشده ظهور بعد  
 لغو است ظاهر نشد مسیح که بعد از تکمیل خلق دین موسی و ظاهر نشد  
 الا بعد از کمال دین مسیحی و ظاهر نشد باب که بعد تکمیل دین رسول  
 و در هر یکت این ادیان ثلثه بنا کردند معابد و شکل شد امت سلطنت  
 و نافذ گشت احکامش و خلق بیان تا حال نام نشده است و نوزده  
 کلماتش جواب فرمود یا شیخ آتولا از آنچه خواندم دستمال کردم که آ  
 احکام بیان منوط و ملحق باذن و امضای من بظهور آنته فرموده اند چرا  
 اعتراض شما تجویبی و وضوح داده شد لذا اشکلی بر ایمان شما که حکمی و عملی اند  
 و اجرایش با ملحق قبل از ظهور من بظهور آنته مگر که آنهی فرموده اند منجند  
 و انبیا حقیقت این سلسله بر کتب مخصوص بیان بیان نموده اند لذا  
 میگویم من تکمیل ظهور نسبت آنچه تو بهم و کن نموده اید از بنای معابد

و انفراد

و انفراد است بطول مدت و شکل سلطنت در نقل لوای امرش چنانچه  
 در مواضع بسیار بسیار تصریح فرموده است بنای باب اعظم مکتب ظهور قبل  
 ظهور بعد است هر وقت ظاهر شود تکمیل میشود حق در موعده این تکمیل  
 بشارت فرموده اند خدا عالم است از سن لایبرف من بظهور آنته  
 چه که شده است که انظار امر خود را میفرماید و لکن از اول نظر رد که  
 شده است (تاریخ) تا نه می (که بجهت است بشارت که بعد از آن ایمان  
 بیان نفع نمیشد مگر اینکه نمومن شود بظهور بعد و که لکت در سنه  
 نوزده واجب است بر هر کس بتواند کتاب در سند لال ظهور من بظهور آ  
 بنویسد و که کت مستغاث را بعد اللهم واحد واحد طرح کن شد  
 احد ناقص است الف و لام بر او زیاد کن می زیاد میاید آن سنه  
 سنه ظهور است) <sup>۱</sup>سینفات اللهم صد و شش است صد و شش  
 مرتبه نوزده نوزده مستغاث را طرح نمایند سیزده که عدد واحد است



کم میآید و لغت لام که سی و یکم است بر مستغاث بیفزاید استنشاق  
 میشود و بجهت که حتی است زیاد میآید و آن سنه سنه ظهور است در این  
 سه باب که در میانست ملاحظه فرمائید که چه قدر واضح است و کتابی است  
 از تفسیر است و اشاره واضح از توضیح انصاف لازم است و نیز  
 واجب فهم تبار است آن اقدس همین کنایات و اشارات و نشانه  
 و اندازات و نحو بغات و تاکیدات و تصریحات و تشریحات و تلوکجات  
 و تعبیرات و توضیحات حضرت اعلیٰ اعلیٰ المعجزه است و اقوی القیاس  
 پس بصراحت بیان آنچه نازل شده است از قلم و لسان مجربان  
 صاحب بیان ثابت و واضح شد که تکمیل بیان منوط و معلق با سراج  
 نیز جمال ذی العظمت و الجلال حضرت من بظهور الله جل ذکره و شانه است  
 بشنودند و اشارات بسبب سیار بر شاخار رضوان بیان عربی انما  
 القیاس من بظهور الله متی یقلب الی ان یستقر فستقر القیاس

و بر

و جز این نیست که قبله (یعنی محل توجه عباد الی الله مالک المبدء و الابد  
 من بظهور الله است و هر زمان منقلب شود منقلب میشود قبله استسفر کرد  
 پس قبله مستقر و یکنواخت میگردد و این آیه مبارکه تفسیر و توضیح فرموده  
 که قبله شخص گنیم بظهور الله است و بهر طرفی حرکت فرمایند قبله جهت  
 و حرکت میباشد یعنی طران شرف دارند قبله طرانت از افق و از  
 مشرقند و از التسلام بعد از قیامات حرکت بعدی فسطاطیه فرمودند  
 قبله تابع و خادم و طائف است و در حرکت ارض سر را تبار اندام  
 مبارکش عرش استوی علیه الرحمن فرمودند او را قبله است مدینه  
 حکما را موطن اقدام اقدس و اعلیٰ الجنان فرمودند قبله عکاست و  
 آفتاب جمال اقدس غروب نمود ان مقام محمود محل سجود است و قبله  
 مستقر شده است و در وقت طواف اعلیٰ و قبله من فی الانشا  
 و قبله مستقر شد و سرمد ابد است یکنواخت و برتر از است پس در سنین

و معجبین از این مجالسین قبله راه توجیه الی الله و خدا ندارد در آنچه  
 عرض شد عقل و نقل و انفس و آفاق شاهد صادق این است قریب  
 دو هزار سال تربیت حضرت موسی و انبیای بنی اسرائیل در ظهور حضرت  
 مسیح از صد ملبون بود و صد نفر مؤمن بجهت مسیح نشد و شصت سال  
 تربیت حضرت مسیح و حواریین در ظهور رسول اکرم معدود قلیل مؤمن  
 شدند و کذکات شجره بیک حضرت رسول اکرم غرس فرمود و در سی  
 شصت سال آتیه هدی و هزار سال عظمای اعلام اسلام آبیاری و  
 خدمتش با نمودند یوم ظهور مکمل و برداشتن نمر و گرفتن شجره از صد هزار  
 نفر مسلم بیک نفر مؤمن و مؤمنند و باقی حطب یابس و نزار و اراکس شدند  
 اما در هفت یا نه سال تربیت نطقه بیان و بشارت آن سینه ایگان  
 و یازده و یازده سال تربیت مجال اقدس سبحان در اول ارتقاء ندای  
 اقدس الهی و ارتفاع صبر بر علم قدم بالست بزنگم از صد نفر اهل بیان  
 نمودند  
 نغم

نفر سبحان و جهان در روان و وجدان بی انتانت محبوب العالم  
 وانت انت مقصود الائم و لیک اللهم لیک و صد بیک یا مجتبی  
 الاهی و صد بیک گفتند انصاف و مید گیس بیان و نفوذ کلام  
 بیان و سر بیان احکام اصیبه اولیه حقیقه اشش که اهی و اعلی اثر شجره  
 بیانت چه قوت و قدرت و نفوذ و سر بیان در عرف و سر بیان عالم  
 امکان نمود و چه تاثرات و چه تفضیلات و چه زقیات در جهان و  
 جهانیان ظاهر و مشهود فرمود سبحان ربنا الاهی و تعالی و تقدس  
 عما یتوهم المحجوبون و اما ایسکه ذکر نمودید دو کلمه الهیه در زمان و  
 صفاتی توحید و مخالف تفرید باری تعالی است این دو هم بزرگتره  
 بجهت ازاد هام اغوی است که منتهی بر و رب و دو خداست و استغفر  
 عن هذا الوهم العظیم ما و شما منظر ظهور نبوده و نسبتیم تصور است  
 و تصدیقات آن اگر موافق با ظهور مظاهر وحدانیت و فردانیت شد

صحیح و صواب است و الا سراب و اصفناک اعلام است و او بام سترت بر  
 عیسی است زیرا حضرت بر خانی صمدان گفته بود که یحیی بن زکریا علیهما  
 السلام است و ناسخ نوزاد است و سیدنا مسیح ظهرو قام علی امراته و این  
 بهر دو واجب است و ایان یکی دون ایان با فر صحیح نیست و این قول  
 و اعتقاد مستلزم اعتقاد تعدد در مظهر و مظهریت و منجز بقول بانفعا  
 دو خداست چنانکه کمان نمودید ازلی با کمال غیظ و مدت گفتن  
 نمودید باب اعظم را که تشبیهی نمودید فرمود تو میگویی و اعتراض  
 یکی بسبب جهل تو است بنام یحیی یکی نه استن سبایات نقطه اول است  
 زیرا حضرت رسول در قرآن اول مباح فرموده و حضرت عیسی در انجیل فرمود  
 تا این زمان متولد نشده است از نساء افضل از یحیی یعنی افضل از داود  
 و ابراهیم و موسی است و در بودن مثل این کلمه الهیه قیامت ظهور عیسی  
 و برخواستن بر دعوت و جهات یحیی و نوزادش و در هم در قول شماست

حضرت مسیح ظاهر شود و ظاهر شد حجت الهیه بالغ است و در وقت  
 ربانی و مظهر ظهورش ثابت شد و او بام و اعتراض و ایراد شما و سوال  
 شما بخود مانع راجع شد و بدیهی شد است که حضرت سید الشهداء با قائم  
 ظاهر میشود و بعد از هفت و یازده سال قائم را شهادت میکنند و سلطنت  
 سردی سلطنت حسین است و کذکات اهل سنت و جماعت منتقدند  
 که حضرت عیسی با حضرت مهدی ظاهر میشود و در احادیث و شیخ نیز وارد  
 شده است ان الذی یصلی خلفه عیسی هو الشیخ الی الله من سترها و  
 کبیت عبادتاشتی و حنک واحد و در معنی الرجه حضرت شیخ  
 احمد مشیر مجتهد اعلی فرموده حضرت حسین با قائم ظاهر میشود و قائم  
 ناطق است و آنحضرت صامت تا قائم را شهادت میدهند و سلطنت  
 سلطنت حسین است و اهل سلطنتش را هجرت سال نوزدهم از ظهور قائم  
 که امیر المؤمنین از آسمان نازل میشود و وزیر و قائم مقام و سردار لشکر

حسینی است مبرو باد مضمون بیان شیخ است و طبع شد که بش  
 و مستند من دون من بظهور باجته الاهی عدد الاهی و من یغنیکم  
 بعد ظهور من شیء و با یثبت و یکم من قبل شبین بظهور الله الیه  
 اگر خوبیات ابلغ از تقویات سنه ظهور مبارک جمع شود کما یست  
 جمیم میشود فلتر اقرن فرق اعظم و عظیم ثم فی سنه التبع انتم ببقاء  
 نرفون اذا خذ قیس یوسف البقاء من بد بشرة العلی الی اهل ثم  
 استشفه بجمد عرب یوسف الهباء ثم ضد علی رأسک لترتد  
 عینک بصیرا و تجد نفسک خیرا و علاوه بر همه این حج و دلائل  
 و بر این قاطعه همه جا تفسیح فرموده اند من منادی و مبشر بظهور من بظهور  
 هستم حتی همین کلمه نیز اگر شما تو این دانسته صاحب بیان ستر  
 و فخر خود دانسته است و فرموده است مثل من مثل یحیی بن زکریا است  
 و مثل زین بظهور الله مثل عیسی است و او حسین بن علی امام حق حسین است

مشابه

مشاهده فرمایید که چه شیرینی و غریب این از تفسیح تفسیح باسم مبارک  
 اقدس نموده و دیگر ملاحظه فرمایید که چه قدر باسم مبارک تعظیم و تکمیل  
 فرموده اند سال را نوزده شهر و شهر را نوزده روز و روز اول هر سال  
 و روز اول هر ماه را شهر الهباء و یوم الهباء فرموده و متعلق من بظهور  
 که محلی و منور آن سال و آناه است نموده اند بانه علیکم السلام  
 دهید و تفکر نمایند در وقتیکه حضرت باب اعظم بحکم بنیة و بین است  
 بنخواست و منیوانت جره غایب محبوب خود و عالم و مقصد خود  
 و امم را نشان دهد و بسنا ساند و میخواهد هم بشارت خود را تکمیل فرماید  
 و راه را صاف و وسیع در روشن فرماید که کور هم بی عضا و دستگیر شود  
 راه رود خوبرو و بهتر و روشنتر از این ممکن است نشاندن و محبت را  
 بر عالم و عالمیان تمام و یالغ فرمودن همه بزیاد کردن ممکن نیست  
 و علاوه در بیان تفسیح فرموده اند که کم بزل و لایزال منظر بامظهر شریف

اقرتیه بهاء الله بوده دست علیک با بهاء الله و ذوی قرابت  
 بهاء الله و شانه فی کل حین و قبل حین و بعد حین یک باب بیانت طوبی  
 لمن یظفر الامم بهاء الله و یشکره فانه یظفر ولا مرد لظفره فی کتاب  
 الی ان یرفع من یشاء و ینزل من یرید از قومی قدیر و از این قبیل تعظیبات  
 باسم مبارک لانه دل تعفی است و آنچه ذکر شد از بیان و بیانات  
 مبارک حضرت اعلی بحضرت شهبه لا میرزا احمد که ازل و ازلیان  
 نوشته اند خلاص حضرت اعلی از قبیل قلمدان و خاتم مبارک <sup>حکیم</sup> بالو  
 بطرز یککل انسان مرفوم فرموده بودند و اشتقاق بسیار از کلمه  
 (بهاء) فرموده بودند تا مورد تسلیم ازل نماید و بهاء الله در قم از او  
 اخذ فرمودند و در سنه شصت و نه شهبه شد و همه خط او را میباشند  
 با معنائش بسیار است و نزد اکثری موجود است که نتوانند بگویند  
 بهائیان تحریف نموده اند و علاوه سوال میکنیم بهائیانیکه جان را <sup>بگنجان</sup>

فرامینایند تحریف میکنند با ازلیانیکه در هر سوراخی پنهان میشوند و  
 منبر و ملا عام و هر مجلسی توب الی الله از حضرت باب اعظم تبری میباشند  
 همه گفتند محرف ازلیانند و شیخ ازل طاقش طاق شد و پرده حیا  
 و انصافت را درید و توحش خود را ظاهر نمود و آغاز فحاشی و شتم دست  
 و لعن و نعت و افزا نمود و گفت نسبت نزد شما شریعت و آداب <sup>بیت</sup> است  
 و مباح کرده است برای شما بهاء الله محرمات را و بهائیان حاضر <sup>جست</sup>  
 و تقدیبات و منفیبات آن درس کده و مجزون شدند و استناد <sup>بیت</sup>  
 اجاب از شدت که دردت خوششان بچو شش آمده است و فوج <sup>بیت</sup>  
 تمام شده است سکوت و سکون اجبارا خواست و فرمود ای شیخ  
 بر شما شنبه شده است بدستی این حال و این عقیده حال و عقیده <sup>بیت</sup>  
 و بر عالم دیده اند افعال و احوال ازلیان را که از حضرت باب را  
 چه قسم صنایع کرده اند در نظایر خلق که بدی البطلان و حقیقت شریعت <sup>بیت</sup>

داشته اند و اگر تقدیس و تشریح بر سوسنا بهاء الله و او امر و نواهی تقدیس  
 در الواح نازل اش حسن تربیت و تعلیم نبود امر فقط بیان اقیح از  
 هر قبلی در کتب تورات مذکور و بجای محو شده بود و از ما گفت خودم دیدم  
 و در کتب اقدس است و حضرت عبدالب با اینکه عهد فرموده بود  
 هر چه بشود و هر چه ازلی بگوید بحر فی تقوه نماید نتوانست تحمل نماید فرمود  
 دروغ و افتراست پس این مجلس مجلس مناظره نیست میدان محاربه و جدال  
 و او در نهایت تشدد و قهر من برخاست برود و استاد خوانستند او را  
 بنشانند که مجلس بگذرد و خشونت ختم نشود و رب البیت از صراط  
 بگذرد و داخل رضوان شود و قبول نمود و رفت کمر مستغرقه تربیت  
 من قسوده و لا محمد حسین عطار شایسته بود او را و اصرار بر اجتناب فرمود  
 و مفیدند دیو بگریزد از انقوم که قرآن خوانند و رب البیت بر اسط  
 نهی شام با نذر درون رفت بود چه که هفت ساعت از شب گذشته بود و در  
 خود

که ازلی در نهایت غضب و سخر رفت فرمود بجهنم شیطان مادر مرگ  
 خناس رجم بود و نهایت لشکر را از بیانات استاد فرمود و اظهار  
 مسرت از رفتن ازلی نمود و فرمود نبد استم شیطان به قسم و سوگند  
 میناید و انرا اغوا میکند امحمدت دیدم و دانستم آنچه را باید بدانم و از  
 مناظره این شخص فزائی استان اقدس ایی شد و کذکات او منقطع شد  
 و کل او را شیطان موسوس در صد و ناس سناخند و سناش نشناخت  
 قطع شد عاصی و انجرب ازلی از شدت خوف نزد بیع خانه از  
 طوائف عالم و مذہبی و مشربی حال خود را اظهار نمیکند و خود را از  
 و مشرب مینمایند و مشطر و مترصدند که اجابت با شخصی صحبت امری نمودند  
 و شب بستی زود بهر جلد و عذر و است خود را با و میرسانند و القا  
 شبهه مینمایند اینجا این قوم پر لوم بود تا زمانیکه ذکر مرتب در آن  
 شد و وجدانشان آزاد میان مینمایند و میخوانند برای تقوی سینه

در خط دیانت نیستند و بیدینی را تربیت و آزادی و جدان میدانند بعد  
 میسرند از وجدان سواکن و وجدان خود را حکم و حاکم نام و نمک  
 و تدبیر کن صاحب این بیانات نمیدانند است این احکام موافق این  
 این ایام نیست و این وضع فواین جرابان در برایش در این عصر و زمان  
 محال و منفع و غیر منفع است انشخص ما بد و میناید که نمیتواند نصوت  
 کند صاحب این بیانات غالب از وضع زمان و حال این عصر آگاه باشد  
 با نهایت تعجب و تخریب پس این احکام را برای چه نامیس نمود میکنند  
 و بد و دانست که دین سبب نوحش و تدانی است و با نزع و جدال دنیا  
 و انهدام بیان انسان و مانع آزادی و جدان لذا اجتماع النوع الانسان بر  
 و با هم غذا و دیانت و نبوت و رسالت انهار فرمود که غایم موعود و زمان  
 و بیانات تم تبیانت و معجزات و نبات در استقامت فرمودت بشک  
 هر چه نمیش نمودند و از تمیش کردند ثباتش بیشتر شد و علما از انبیان

عابزشند لذا خلق با او گردیدند و فدائی او شدند و اطاعت و انقیاد را  
 واجب دانستند تسبیح شریعت و احکامی فرمود که مخصوصا مخالفان دنیا  
 و جدان انسان باشد و اجرائیس را منوط فرمود بطور من نظره الهی که در آن  
 یک سال بعدی هر میشود تا دین و آیین و اسم غذا و پیغمبر که سبب خرابی  
 عالم است محو شود و خلق عالم آزاد شوند و نزاع و جدال و قتال از  
 برداشته شود انشخص لاند هب از این جواب نده و فرخنده و کفیه بشود  
 و بجان تصدقش میناید که چنین است و کرم میشود و بر معاشرت و نوازش  
 و محبت و توهم و دیانات و تخمیر نبوات میکوشند و میجوینند و محرم  
 بگذر میشوند و در بیدینی و خود پرستی و متابعت شبهات نفسانیه  
 حیوانیه متحد و در نقد یاست و در زندگی و بیساک و بیساک و دنیا  
 مال مردم متفق القول و متحد الحال و لامل و الفعل میکردند و میکوبند با  
 و عدده و بشارت سلطنت و توت و قدرت و شوکت و عظمت و نوروت

بنابین خود فرموده و عوام بل اکثر اهالی ایران موهوم پرست و دیانت  
دوست هستند پس بلوغ و حصول مأمول ما اذیت که با اسم باب و ظهور  
قائم موعود خلق را دلالت نمایند و عقل را از مقصود اصلی باب آگاه  
کنیم و عوام را شیفته و فریفته ظهور قائم نمایند که فدائی شوند و چون  
بزرگتر مانع و عقیمترند حاصل بروز و ظهور الحجاز و جنایات بهائیانست  
پس با اسم باب که مدح ازل نموده با بهائیان باید معارضه نمایم هر قدر  
آنان ضعیفتر شوند ما قوی تر میویم پس باید دم ازل را بگیریم و در  
بهائیان بگوئیم و این نمونه حالات و جنایات لانه مهبهاکی  
ایران شده است و از زمان اگر راه نفر بودند حال هزار نفر شده اند  
و گفتار و رفتار و کردار حتی نوشتهجات و اسناد ایشان شاهد این  
عرائض است و حضرت ابوالفضل رومی آثار داده لغز بهیچ کس  
فرزند ازل نوشته اند ثبت میشود تا از متبوع حال تا بعین مشهود کرد

و کلام کل منکم دلیل علی عقله و علمه منظور آید بر آن قدرس از سبب است  
عموم اهل فضل مروض میدارد که در این ایام سعیده که منواری میکنند  
بعقدوم حضرت مولی الوری ارمح العالمین لا اله الا انت ربنا  
درین نزول اندکسلس فرزند و مظهر است یکی از اهل علم از ایرانیان است  
دار السلطنه لندن است درکن بخانه بزرگ آن پای تخت نجیم که با اسم  
(بریشی موزیوم) هستی و موهوم میباشد کنایه بدست آورده از پیشانی  
میرزا یحیی معروف بازل بخط خود و پسرش رضوان علی و اگر محضو باست  
آن کتاب عباراتی عربیه در غایت رکاکت و سخافت لفظی برج  
آیات قرآن شریف و سور صحف مجید و لکن خالی از معنی و غیر منطبق  
و تمام آن اغلاط لفظیه و منویه و مخالف تواند لغت عربیه تجرک کن  
نبت انسان مطلق از لغت عربیه از استماع آن شمر نکرد و حسب  
اندک باش او نشود و عقیده این اقل عباد حضرت (عجله لهام) ادوا



العالمين لا اله الا الله  
 ابن مسعود در میان اهل ایران که میگویند کلمات باب العباد بانه غلط  
 و مخالف قواعد نحو و صرف و لغت است و دشمن است ازل کلمات  
 همین بجای ازل بود که بدون مبالغت عبارات عربیه بسیار با کلماتی  
 از خود سسرت کتب مینمود و چون بالکل از معرفت علوم ادبیه با بهره بود  
 و هر غلط و در کتب میشد و آنها را با اسم ای که کلمات رئیس طائفه بایسته  
 نشر میداد و خلق از لفظ بزرگ طائفه بایسته لفظ اولی عزیمه الا علی را  
 کمان مینمودند این بود که شهرت یافت که عبارات باب العباد بانه  
 غلط است و مانای کلماتی بود که اعداء امراته خود عهد غلط و در کتب  
 و با اسم ای که کلمات باب است در میان خلق شهرت میدادند چنانکه  
 کالم شبرازی که خواهر زاده سید اسد الله شاعر مشهور مخلص بقره بود در مصر  
 در نزد جمعی که اکنون بعضی از ایشان در حال جانشین حکایت مینمود که خال  
 غزه

غزه میفرمود که من و جماعت دیگری نشنیم آیات با ختم فلفله  
 و با اسم باب شهرت میدادیم تا مردم فریبیده اند و ندانند و گمراه گردند  
 و از شریعت خدا اعراض نمایند و با کجی شخص فاضل در لندن بقدر  
 مقدورش قدری از سوره و الواح ناز به آن کتاب را با رعایت بعضی معانی  
 با اصل و عدد صفحات منقول از آن استنساخ نموده چند جزوه را جمع  
 اندک حضرت مولی الوردی عبدالهیه ارواح المتقرین لا اله الا الله ابدا  
 و چون حکم الاثر بدل علی المؤثر بهترین موازین مقدار علم و فضل را با  
 و جهل شخص کلمات او است اذن مبارک بفرمان شرف صدور یافت  
 تا که شکر از نعم عبارات عربیه با بهره اند و شامه از اغراض نفسانی  
 فاسد نموده است آنها را ببینند و با آن مبارک که از علم علی و علم اندک  
 ملاحظه نمایند و فرق میان را نموده و در معطر ششم و در آن نشسته  
 در بایند ترانه سمانیه را از قصاید بشریه تیردیند و نغمه جلیل آسمانی را

از تفسیر غراب نفسانی است مانند بی نور آفتاب مشرق از ظلمات  
 لیل فاسق ممتاز و معلوم است و لا نزلنا ان بصیر و نشاء رحمن مخنوم  
 از سکر خمر جنبش واضح و مفهوم است لکن بر ذائقه هوشیار خیر این  
 گفته بر اهل دانش پوشیده نماند که هنوز کتاب درقال دکن حضرت  
 ذی الجلال در بوم قیام قائم موعود از و عود حتمیه التبیان است نظر فرما  
 در سوره مبارکه (ویل للطفین) که بصیرت میفرماید کلا ان کتاب  
 العجالی سحین و ما ادراک ما سحین کتاب مرموم ویل یومئذ لکن  
 و خلاصه مقصود آیه مبارکه اینست که میفرماید سحین کتاب است مرموم  
 و نوشته شده و بعد از آن میفرماید کلا ان کتاب الابرار یعنی  
 و ما ادراک ما علیون کتاب مرموم بشده المقربون یعنی بر آینه  
 کتاب ابرار و نیکوکاران در عین است و عین کتاب است نوشته  
 شده که منتزعه بن آن کتاب را مشاهده خواهند نمود و بر ویست آن  
 خزانه

خواهند گشت و این آیه مبارکه فرقا نیز صریح است و اینگونه در  
 موعود دو کتاب مشهور خواهد گشت نخست کتاب سحین که نامز تجارا  
 و پس از آن کتاب عین که دستور اهل ابرار و اخبار است صاحب محصل  
 المحیط در لغت سحین از تفسیر جلالت نقل میکند (قبل از کتاب صحیح  
 لا عمل استیاطین و الکفر) این بود که پس از شهادت نقطه اولی  
 عز اسماء اقدس الاصلی اول جی با اسم ابکر و صی نقطه اولی است شهر  
 یافت و چنین الراح که صبیان از نطق بان استجاش نمایند با اسم  
 کلمات سمدیه و دومی آسمانیت و سجزه است نزد اهل ایمان از سا  
 نمود با ابکر نقطه اولی عز اسماء اعلی در غایت صراحت در باب چهارم  
 از و آمد ششم کتاب مستطاب بیان منضمس فرموده اند که در کور بیان که  
 نبی و دومی بر حرف نخواهد شد با این تفسیر اهل بیان حیا ننوده از  
 بر صی تفسیر ننودند و شهرت دادند چنانکه مستطاب برون استشرق در

کتاب (لفظه الکاف) در مجلد بسیار کتب سوسانتی گزین (   
 نصیح نموده و با حجاب بچی را وصی حضرت باب خوانده است <sup>ری</sup>   
 پس از آنکه کتاب بچی شهرت نمود و بنظر جمیع اهل بیان رسیده   
 حق جل و عز در آورده قیام فرمود و کتب علیین یعنی الواح مقدسه   
 از قلم اعلی نازل شد و ظلمات شبهات زایل و مضمحل گشت <sup>قیام</sup>   
 حق در وسط السماء قدرت طالع شد که لکت قدر من لدن <sup>علیم</sup>   
 و با کجمله چون امر مبارکت بطبع ابن صحف خیره مسدود یافت بعضی اهل   
 فضل در صد و طبع آن برآید تا بنظر اهل فهم و در است برسد <sup>عن</sup>   
 عبارات او که اسلش بخند پسرش رضوان علی در لندن محفوظ است   
 دلالت بر مقدار قابل و لطف نایب و محبت بر جمیع من فی السموات   
 و الارضین بالغ آید و نسئل الله فی خاتمه القول ان یمهدی کل   
 الی سوا السبیل انه هو الرؤف الغفران کجمل انتهی بیانه <sup>قال لیس</sup>   
 مبارک

مبارک که در از این ازل حکایت فرموده بقوله تعالی فاذا نفرقنا <sup>نفر</sup>   
 فذلک یوم عیسر علی الکافرین غیر سیر ذری من خلقت وحیدا   
 و جعلت لمانا مدودا و بنین سهدوا و هدت له مهیدا ثم تطیع   
 ان از بد کلا از کان آ یا تا عنیدا سار همه صمودا انه فکر و قدر   
 تم مثل کتیب قدر تم نظر تم عیسر و بصر تم ادبر و استکبر فقال ان <sup>نبا</sup>   
 الاسحر بوثر ان هذا القول البشر ساصلیه سفر و ما ادراک سفر   
 لا تنقی و لا نذر لوانه للبشر علیها تسعة عشر و ما جعلنا اصحاب النار   
 الا طائفة و ما جعلنا عدتهم الا فئته للبشر ابن سوره مبارک که فراتر <sup>نبا</sup>   
 نجوم علم و عرفان و هدایت بقوله موعود و مقام محمود حضرت قائم   
 تفسیر و تعبیر فرموده اند و وحید را با بیس که با قائم معارض و محارب   
 و معاند است و بر اعراض و اعراض و تکذیب برخاسته است شیخ حر   
 اصفی شیخ احمد مشیر حضرت اعلی جل ذکره در کتاب عصمه الرجبه منبسط

فرموده است و آثار و انوار حضرت اعلیٰ و ترمیب بیان و حکام ندون  
 و جهات دروغانیه شان موافق و مطابق این آیات مبارکات است و کند  
 و حمید اسی است که حضرت اعلیٰ در لوح بچی ازل باو خطاب فرموده اند  
 ما ظنن ننگر و تدبر زمانه ناهجفت لا رطب ولا یابس ان فی کن رب العالمین  
 هو ادرک نماید و کذکک بچی را بچی با یا خوانده اند که سر با دارا <sup>شود</sup>  
 و جا هم هست سی دشت است و مطابق است با عدد و قابل و جل  
 همچنین هم ازل انهم سی دشت است و مطابق عدد و قابل و جل است  
 تفکر یک ساعت را بهتر از عبادت هفتاد سال فرموده اند تفکر و تدبر  
 و مقبره را بنزاهت و مقامات زبیر عبادت فرع مرفعت <sup>فصل</sup>  
 و در او لمسط خریف هزار و سیصد و شش هجری از یزد بخراسان حرکت فرمودند  
 و بعد از ایامی سازت و زحمت در بیابان رمل بی آب و طلع نادر و دینه  
 طس شدند که از بدن حمید انجمن است و واقع است در صحرای رمل بیابان  
 و بی

و سیمی که از لرنی منتی میشود بیلوچستان و سیستان و از جنت با این  
 و انغانسان و این صحرای قدری بی آب و آبادیت که مسافر عابر  
 باید آب و آذوقه و توشه خود و مرکبش را با خود حمل نماید و در پس  
 ملاقات فرمودند یک نفر از مشو بین حضرت باب البسات و دیدند  
 ایامی آمدند مبتلی و معتذب بشرب افیونند از وضع و شرف و غیر  
 یعنی و عالم و جمالی و مجتهد و مقلد رجالا و نساء و نادار است نفس که  
 با نیر من که حقیقت موت و واقعیت عذاب و بطالت و کت است  
 مبتلی نباشد و در غانی منزل گرفتند و منزل را پاکیزه فرمودند و تدبیر  
 چالی نمودند و دیدند در وسط خان حوض آب متعفی است و روی حوض  
 نختی است از چوهای شکسته پوسیده و بود ایام بسیار مضنک  
 و بتواب که خانجی است آمد قبل از غروب و فرس کهنه سوداغ  
 سوداغ هر وصل بسیار کشیفی را که از کثرت و سختی و کثرت کش

معلوم نبود و از بسیاری وصله اسلش مجبول بود و فرس نمود و گذاشت  
 روی فرس کثیف چهار نخه یعنی بالش که کثافت برات از فرس  
 بیشتر است و چرب و چرکت که در نخه اش از دو در شام باز جزیی  
 و شاپه اش بصرا دروشن کرد سراجی که دروغش شحم است و نه است  
 متعفن است و فانوس کهنه کثیف گذاشت روی سراج و گذاشت  
 آلات شرب افیون جیب را آنجا و آن عبارت از چوب جوز  
 یک بشری مثل نی و دو اتیت چینی یا کاشی چون دوات کتک  
 کرد می است و دهنی دارد که آن حش مجوف را سرش را داخل در این  
 دوات مینمایند و کرد دوات سوراخ کوچکی است که تریاک را درون  
 کرده بان سوراخ میچسباند و میل بارکیت آهنی نیم شبری است و سرش  
 چوبست بدست میگیرند و در آتش میگذارند و گرم شده بان میل  
 طعن بسوراخ نموده اند سوراخ مینمایند و یک نفس که آسایدند چرا  
 افیون

افیون داخل دوات میشود و سوراخ مسدود میشود باز بان میل گرم  
 که در آتش است سوراخ مینمایند و بان قسم پنج و شش مرتبه بان  
 میل گرم تریاک را سوراخ نمایند و تمام شد ترتیب این آلات و دوات  
 که ریه متعفن جنبه چایکه است و تهیه فرموده بودند رسید و وقت شب  
 و افطار صامنین شد و وارد شدند امانی بی در پی و مخلوط بودند مردان  
 و زنان و شروع کردند در آسایدن افیون بان کثافت طعونه  
 و کثافت شاربین بسیار بیشتر از کثافت تخت و فرس و مخدات  
 و آلات بود و بان وضع بود سرشان که میآمد یکم کثیف و نجوا  
 بر این فرس کثیف و میگذشت سرش را بر آن بالش کثیف و میگرد  
 بدستش دوات شرب افیون چینی را مقابل نور سراج و افیون مشتعل  
 میشد و میآساید چون آسایدن قلیان و سیگار و آن یکم بود  
 افیون را در دهانش نگاه میداشت و فرد میرد بان روشش و بر میخواست

و میجواید بپایش دیکری و همین قسم آمدند و آتش میدند و زشتی نالود  
 فخر و کمال با کثافت لباس و بشوه رنگشان زرد و ضعیف و بی طبع  
 بودند که غیره و حجیم از وجوهشان ظاهر و استند شفق و متجه انواع  
 انسان در حقیقت ایادی رجا با آسمان غفران فضائل کرم بلند  
 مینمودند و تبه و نذکر و توبه و انابه و رجوعشان از این عذاب الیم  
 همین سنت مینمودند و وقتی متحیر و منفکر و مهیوت میشدند که  
 بچه گناه و ناسپاسی مبتلای باین بلاهای عظیم عقیم شده اند و زمانیم  
 که رفتار و کردارشان از ماشا پده میفرمودند بی اختیار منجنق بندند و  
 از هر عجبی عجیب تر آنکه تمام شاربین نهایت مذمت و نیز از راه  
 از شریفان مینابند که از هر کاری باز مانده ایم و آلت مطلق  
 منقره شده ایم و چاره ناهم نداریم و مع ذلک بهر جلد و استیسا  
 متوسل میشوند که سائرین را مثل خود مبتلی و معذب مینابند و استیسا  
 در انزال

در آنحال که بشر بچای مشغول بودند تسبیح و تفسیر رب البریه مینویسند  
 و حمد و شکر و تسبیح درگاه الهی که ایشان از موقن بشر بشر طرب طرب  
 فرمود اللهم اهدنا کل صراطک المستقیم و مفضله روز اوقات  
 در آمدن بنده این بدترین حال را سایده فرمودند و همین سبب که در دنیا  
 و دانشند کل معذبند و بندگان معناد و مانوس بسیار کم با اهل دنیا  
 و علمایشان معاشرت فرمودند و از طبعش تشریف بردند و بندگان  
 خواسان چون طبعش و مشهور است بهر تبه جبره و زراعتش خوبست و  
 بیابانش بنزد با صفات و سببش بسیار دارد و فوایدش بسیار است  
 و خوبتر از آنکه درین و بلاد است و در آنجا مقبره و زیارتگاه است موسوم  
 بترتبه اجدریه و زیارت مینمایند و مشربک میدانند و در اشد و سنی  
 و در این بلد اوقات فرمودند اجنای کلیمی را در یک روز که تشریف داشتند  
 زیر امکاری در شنند و آنچه اجاب اصرار کردند که مکاری و عدد و زیارت <sup>اورا</sup> و

انچه هست بدینند قبول نکرد و از تربت بشهد مقدس وارد شدند <sup>بمقت</sup>  
روز این صحرای بر رمل بی آب و آبادی که زمین و آبش تلخ و شور است  
و حار است در نهایت شدت است قطع فرمودند و زحمت و مشقت  
مسافرت در این صحرا و لوازم تحریر و تقریر خارج است اما نسبت <sup>بجنت</sup>  
و بیایات روحانیه و جسمانیه که بر ایشان وارد شده و بسرور و شکر و <sup>رضای</sup>  
تحمل فرمودند قابل ذکر نیست لسان حال حضرت استاد و <sup>تذکره</sup>  
قلب و علو عینت و سمو شجاعت و استقامت و ثبات و عزم جزم  
و خوشان مفاد و معنی این دو بیت است بخیل لی ان النجوم ضام  
تغفل فیها خشیت من عزانی الم ندران الذهر بحفیظ امله اذا  
سکت فیه نفوس الظمعی چه که قطع آن صحرائیکه مشهور است کبریت  
نقبانهای مهلکه السوم و وزرا و امراء و علمای ایران که چون <sup>ش</sup>  
درنده میگویند که استاد و امثالشان را پاره پاره کند و خوشان <sup>را</sup>

حال استاد اینها باند <sup>ششم</sup> سؤال ۱۳۶۶ وارد مشهد مقدس عاصمه <sup>عراق</sup>  
مرفن حضرت علی ابن موسی الرضا علیه و علی آباءت هبانه من الله <sup>بکنت</sup>  
الآخرة و الا اولی شدند و ملاقات فرمودند حضرت متفاد <sup>الاجراء</sup>  
رحمه ربه الی بی میرزا محمد کاظم نخل سهندی فی سبیل الله میرزا محمد باقر <sup>تبر</sup>  
که با پدر سهندی در شیخ طبرسی فدوی حضرت قدوس و حضرت با <sup>س</sup>  
الباب بودند و ۳۱۳ نفر جان را بجان فدای استن اقدس <sup>برج</sup>  
و رجحان نمودند و بخونشان شهادت دادند و خوشان <sup>نوشت</sup>  
انفس و افاق جا کحی و زمین الباطل و شنیدند از ایشان اخبار  
و وقایع قلعه و محاربات حضرت باب الباب و رؤیت نمودند  
شجاعت حسینی را که از قبل شنیده نشده بود و ششم <sup>ذی</sup> <sup>قعدة</sup> <sup>ببین</sup>  
سال حرکت فرمودند برای عشق آباد که از املک و بطن <sup>منصرفه</sup> و آباد  
کرده دولت تهیه رو سب است و در بین راه مرور فرمودند <sup>شهر</sup> <sup>توتیا</sup>

و ملاقات فرمودند پیرزا عبدالوهاب را که از حکمای الهی و فلاسفه مشهور  
 مسلم است و نظیر داشته و امر آنه بشا رسس فرمودند و مدعی و مری  
 موقن شد و هجدهم همین ماه رسال وارد عشق آباد گشتند و آنندینه  
 اول مدن رسیده است از خاک و بلاد ترکمانیه و واقع است پانین  
 که غلبه یک فاصل است بین خاک ایران و خاک ترکمان و سرسبز  
 بیابان و مدن محروبه خوارزم است که قبل با بادی و عمار و تمدن  
 مشهورترین مدن و بلاد بود و والی و حکمران عشق آباد از قبل دولت  
 حضرت (قرادف) و مردی بود خلیق و متودب و عادل و در باب  
 و احبا گرفته بودند عشق آباد را و وطنشان زیر جمال قدم جل جلال  
 الا عظم از اولی که دولت بهتیا لکت و متصرف شد امر فرمودند  
 استان اندیش ترا که بروند عشق آباد و زمین از دولت بگیرند و خاک  
 و دکان و خان بنا کنند و عمار نمایند و هست آنندینه و دولت بهت

باراده الهیه برایشان طجا و پناه و آن ایام حدشان بسیار کم بود  
 و معروف بهبالی و حسن سیرت و سرسبزت و تهذیب اخلاق و  
 و امانت در معاملات و معاشرت بودند مخصوص نزد سپین و  
 ترکمانان و ارامنه و طوائف و ملل افغانیه که تعلقید و تقسب چون  
 شیعیان ایران خلوشان آلوده بعد اوت بهایشان نشده بود  
 اعتماد کلی داشتند و بسرور با حضرات مسامحه و معاشرت می نمودند  
 و تجارتشید و کسبه و فعله و عمل و جمال صحبت بسیار دارند اما گل  
 و یا اکثرشان از مذنبان فراریان از ابران و آذر باجانند و بدزبی  
 و درندگی و بیباکی و شرارت و شقاوت معروف و چون  
 عشق آباد را تازه فتح نموده و اخبار شرار بسیار و احباب هم تازه  
 وارد شده اند و از قانون و عدالت و مراقبت دولت بهتیه بیخبر  
 لذا احوال اجتماعی مساف ساده صادق با این خصما پر غش منافع



فصل بود هر قدر اجاب رفیق و صداقت و محبت و حلم و صبر و استقامت  
 و غفاریت مینمایند اثرات بر شرارت و سب و لعن و اذیت <sup>افزودند</sup>  
 بسو منم سوء العذاب و حضرت شهید حاجی محمد رضا رومی لری  
 الغدائم تشریف داشتند و اقامت فرموده بودند و استاد تراش  
 و مصاحب آنرا بستی گشتند و فرمود ظم و لسان من عا فرست  
 که حکایت و روایت نماید هزار یک آنچه را دیدم و دانستم از حسن  
 اخلاق و صفات ملکوتیه و سماوی ربانیه ایشان مثل سبابت  
 و قوت قلب و ثبات و استقامت کبرای عظمی و صبر و شکر  
 در طاعت طینات و نباتان از مراد و متواتر ایشان سرور  
 و با وجد و طرب و نشاط بودند که هرگز فراموش نخواهند فرمود  
 و همیشه متأسفند از مفارقت ایشان در ایام حیاتشان و <sup>بسیار</sup>  
 که حضرتش فائز و نائل میشود بشهادت کبری در راه خدا و برت

و حال معاشرتشان بجمال بود که ساعات نیند و ایشانرا احدی از  
 روسپان و سببان و ترکبانهان و ارمیان کرا که دوست داشت  
 و مدح کرد ایشانرا حق بسیار دیده و شنیده شد که همین دشمنان  
 پر شرارت و شقاوت در اقوال و افعال که بگشت اخذ نمیدادند  
 و اخلاق ایشان میشدند و با این خصائل و فضائل حیده پسندید  
 مشهور بود نزد جمیع مل و طوائف که از بهایانست و تمام ایشان  
 دوست میداشتند و احدی کرا همت نداشت سوای نامی از ایشان  
 و نفوسیکه متابعت مینمودند او را تعصباً و جهاراً و نقلیاً و عند ایشان  
 بهایان فطرت نافرین شده بود غیر فطر بکه فطر الناس علیها  
 و تعویج فرمود برای من که جمال قدم جل جلاله ایشانرا بشارت فرمود  
 که نزد یک است شهادتشان و نازل شده است در لوح مقدس  
 منیع مصخری قبل از شهادتشان و بیان مبارک اندس است

ان الشیخ فاغزناه لتبلغ مطلع عنایت مولاه و حکایت فرمود حضرت  
 لا حسینلی تا جویره ای ساکن عشق آباد برای استاد که مشرف شدیم  
 با حاجی شهید هر وقت در محضر اشرف جمال زود لفظه و الا جلال با  
 در مجلس انیری که برای مرضی و در اع حاضر و ناظر و ساجد و فانی شدیم  
 خطاب فرمود جمال اقبس حاجی را چه میخواهی یا حاج فوری ساجد شد  
 و عرض نمود شهادت فرمودند خدای تبارک و تقدس از نفوس ساجد  
 مقدس زکیه طاهره مطهره طلبیه بسیار براندازی امر و هلاک کلمه مطهره  
 فرمود و محبت بر اهل عالم بالغ شده است و کفایت و حاجی تائب  
 سجده نمود و با کمال و تضرع سئلت کرد و حضرت مقصود اندکی سکوت  
 فرمودند و فرمودند ساجی بروید عشق آباد اقامت نمائید و حاجی تائب  
 رفتن و نشان اصمغان بودند و چون از محضر اقدس بیرون آمدیم  
 حاجی تائبی سرور و شاکر بود که از تقریر خارج است که سئلت عارفانه

مرا بصرف فضل قبول و اجابت فرمودند استاد فرمود حاجی تائب  
 و دلائل شهادتشان بسیار بود و هر وقت ملاقات میفرمودند حضرت  
 حاجی تائبت و میلشان بوائت حاجی اصناف مضاعف قبل شد  
 و محترم شدند و دخل شد و شبیهان بنامی است پستان و عوارضشان  
 نهبه و تدارک سینه زدن و سکت زدن و بخود زخم زدن و سبب است  
 و خاک بر رخمن و پستانی و سر را با آلت قنایا شکن و خون جاری  
 و زخمیر بسینه و بدن خود زدن مشغول شدند و بحقیقت ایام عبودیتشان  
 و این بن پرستی و عوائد متوحشین را عزا داری و مصیبت حضرت سید  
 روحی لرسمات در الفداء اسم کند آهسته اند و در محل برای اجتماع تهیه نمودند  
 یکی از آن دو موضع متعلق بود بحضرت شهید و مجاننا داده بودند و علاوه  
 بنفود و فردش و ظروف هم مساعده نشان فرمودند و لکن ظاهر و تائب  
 از بعد که آه آن در ضمن تفریه داری و اجتماعات کید کرده اند کید بانی

دوبسه نموده اند دسائس را برای اعدای محبتی که خون جاری شود <sup>عین</sup>  
 قدیسین و مقربین و مخلصین چنان اثر را گرفتند آن وجه را از شهید که  
 معرفت تعزیه داری و ماتم حضرت سید الشهدا روح المقربین لا اله الا الله  
 و لکن رزقه و انعام و اجر و دادند بقا بن شهید تا لهم الله انی بود <sup>بچون</sup>  
 پنج روز قبل از محرم آن شهید فی سبیل الله از استاد خواست که برایش  
 وصیت نامه بنویسند فرمودند مینویسم بعد از گذشتن عاشورا <sup>منش</sup> حرم  
 فرمود وقت ننگ و منق است فرمودند فردا صبح شریف بیاید  
 منزل بنویسیم آنچه اراده فرموده اید و حاضر شدند صبح ایشان <sup>کتاب</sup> و سر  
 جناب افلا محسن اصغرنا و جناب امیر زاهدی رشتی ملهم بهاء است  
 که هر دو از فدائیان تراب استان اقدسند و نوشته اند استاد در اول  
 کتاب با طای شهید که چون دشمن و عده و بشارت گشتم و خدا  
 شد من بسیار نزدیک است و باید بجان استقبال نمایم لذا نوشتم <sup>نوشته</sup> و  
 دیان

و باین بیان خبر فرموده از وقوع شهادت و شهادت تجارب بود  
 و بواسطه محرم و تهنیه و تدارک احتفال ماتم و تعزیت مصفا شده بود  
 و هشتم محرم خدمت ایشان رسیدم و دیدم حمام رفته اند و جناب  
 کرده اند و خود را شسته اند و اباس پاکت پاکیزه پوشیده اند ذکر نمودم  
 فردا تا سوحاست و مشایخ و بزرگان در تعزیت خانه و این بنفش جناب <sup>س</sup>  
 ظریف لطیف پاک مخالفت بنو هم شعبیان با عزاداری باید <sup>غنا</sup>  
 این ایام انسان غرق کفایت و وساخت باشد بجهت عز <sup>بشهادت</sup>  
 علیه السلام در نهایت سرت و بشاشت فرموده میجویم محتاج نیبال  
 نباشم و یا ز ما نیگه میشود بد نم داشته که کند نظافت بد نم را و روز  
 عاشورا بیرون آید با شعبیان محب عادتشان و بیست اجتماع <sup>حقا</sup>  
 و تعزیت در ایشان اینست که جوانان کفن پوشیده اند یعنی <sup>بکفن</sup>  
 و اگر ایشان از گرفت شرب خمر است و در دست <sup>نوشته</sup>

و ششبر و آلات تنال و نیزند کاهی بر سرشان و وقتی بر پیشانیان  
 و زمانی بر سینه‌شان و فراب میکنند چسب یا حسین و یک ذرع خورا  
 از زمین بلند میمانند کلام قره واحده و از عقب این اشرا و از اول این  
 هفت طبقه منکر بسته و فوجی است از سر تا کرشان برهنه است و زنجیر  
 و سنان است بهت خود نیزند و بلند و کوتاه میشوند و یا حسین و یا  
 میگویند و عقب اینان فوجی است نیز بلند و کوتاه میشوند و با سنان  
 سینه‌شان نیزند چسب یا حسین کوتاه‌اند و بعد از اینها جیتی است و  
 در دستان نخسته چوب سطح الطر من است که تجس بهم شر است و مدور  
 الشکل است و نامشان کبر نه بقدری خم میشوند که سرشان نزدیک زمین  
 میرسد و یک تریک ذرع خورا از زمین بلند میمانند و دو تخته چوبی که  
 در دست دارند بقوت تمام بالای سرشان بهم نیزند و یا حسین یا  
 نفره زنانه و مقدم بر کل تجار و اکار و علما و اعیانند و حضرت شهیدان  
 نفوس

نفوس بودند و قسم نجه انور و جهان و حرمت بخارشان چون سواره  
 سوری بندر شید و حرکت و شش میفرمود با آنان در کمال وقار و وطنان  
 و نبات و استقامت در حالیکه میدانست مفاسد مقاصدش را میدید  
 سیوف و خا برشان و سنی و خوشنوازی و کثرت عداوتش را و از  
 این بیانات و حقیقات زنان و اطفال و مل و ندها هیچکس برای نماند  
 بودند در دو طرف راه عبور پشت بر پشت بگردیدند و بی‌صفت بودند  
 و پیاده و جنال و عا که دولت احاطه کرده بود این حقیقات را <sup>للفظ</sup> <sup>للفظ</sup>  
 دستادیم از منفردین و فاطمین بودند و چون شهیدان را دید  
 بچشم خشم فرمود چه کردید است نعت دارند از این عواند حشبان  
 ست پرستان و بعد از شهادت شهید سبب شد که دولت بهت این  
 عادت منکره منفره راضع فرمود و باین قسم که در آن محل و تکریم کج  
 میشوند و تهی میگردند و بیرون میآیند و در شهر میکنند سر باز گذاشت

که بگردن نیاسند و نمائش هم در خل نشود لذا خوردشان چون در بگذری را  
 بکنند از داخل شود و تفرج و نمائش حرکات جسمی از نشان نماید بکن  
 کردند و بر وضع خدائی و سیاه پوشی و خاک و گاه بر بختن و سینه زدن  
 اکتفا نمودند عاصی سال اول منع اصفهان بود بکذب حمل کردند که  
 در عشق آباد دولت بنیاد سینه بکین فوج سر باز کرده است و حاضر کرده است  
 کتبه و محل اجتماع تفریب داران را که گذارند آنها بگردن بیاسند و نمائش  
 داخل شود آتش از آسمان آمده است و بکین فوج سر باز روی را سوزانید  
 و خاک کرده است و علمای فتوی دادند و حکم کردند که شهر را یعنی اصفهان را  
 زینت نمایند و در شب چراغان کنند و زینت و چراغانی سه ایام  
 مسجد جمعه را بحضرت حاجی میرزا محمد صادق نخل بشبده کبیر حضرت میرزا  
 الشهداء حواله نمودند و ایشان بجهت اسب صده تومان در آن شب زینت  
 این کذب نمودند و حکومت اصفهان با افتداری هر چه خواست منع کردند  
 دزد

دزد در روس و دول و ملل آفری اساس نزد شبده بکنند  
 نگذارند مشهور شود نتوانست زیرا فتوی دادند و در منابر فریاد کردند  
 بر کس در این معجزه شبده کند بهائیت و فرزند است قتل و حب  
 فاعبر و ایا اولی الأ بصار فاضل و دوز و دلازد هم محرم بجوم کردند  
 بر حضرت شبده استغیا و اشرا که از آذر با بجان فرار بشتن آباد نمودند  
 و از آن استهرا بود حسین نام و علی بابا و در دستشان خنجر دق و دزد  
 مضر بهتای بسیار آند و شتی و استغیای آفری که افتادند و در حسان بکنند  
 بقا و شانه سدره المنتهی در قطب حبت علیا جوار رحمة ربه الاهی  
 پر داز نمود و بود یکی از مضبوط روس پولیس حاضر و بد سمش  
 علی بیک که آنحضرت را شهید نمودند و از خوف دولت بطرف ایران  
 فرار کردند آن شیر مرد علی بیک فوری فانتون سوار شد و از  
 قاحت و سبب فرارشان اینک تجار و علمای بروی سیکه از حاجی شهید با

تغزب دارن گرفتند و جوی هم ما بین خود تقسیم نمودند و باین شیوه  
دادند که مرتکب این جنایت و ظلم عظیم شوند چنانکه از تحقیقات و تحقیقات  
و استنطاقات بکه ذکرش از بهر میشود محقق و ثابت شد و این تقسیم و توزیع  
شهرت نمود و رسیدند که شرف شود و مواخذ و معاقبت شوند که بیک  
تدارک و قرار فرار را از قبل داده بودند و علی بیکت منابطه پولیس نزد  
مدد و ابران بان دوشقی رسید و فرمود که مال شجاعت کجا میرود که  
رسیدم بشما و نامورم از حکومت با حصار تان گفتند چه کنیم حال  
مرتکب عمل پرخطری شده ایم و چون عمل علی بیکت شده بود و دید اگر  
مقاومت نمایند دو نفر خوشخوارند و او بیکت نفر ملهم شد و فرمود بشما  
با من بدیوان حکومت و بگوئید این شخص سب کرد و بن و اتر تاراج  
ادرا و آدمیم بحکومت مطیعیم خلاص بشوید از جزا و حکومت عدالت را  
قبول میکنند و آزاد بشوید و سرافراز و بر بلند و مطمئن شدند که این حیل سب  
غلامی

خلاص است و بسیار خوب بیان حکیمان و حسن تدبیر و تأیید ربانی بود  
قانون دولت بسته هم همین است و برکنند با او بریوان حکومت تسلیم  
نمود آن دوشقی را محبس خان و محبوس شدند بپسند این قضیه و حقیقت را  
(نفتانوف) محافظه مدینه و فرستاد طبیب رسمی و رئیس پولیس مریون  
از مسلمین تعقا ز به را و کشف کردند جسد شریف آن روح مجرد را و فرستادند  
سی و یکت ضربت که برکش در بلاک کردن شخص قوی اجسم کافیه و در  
مخصوص خنجر از پیش رویش یعنی سینه شکست که از پشتش بیرون آمده  
بود و برداشتنند قیاس و نفوذ و اثر ضربات را و امر کرده اند بر برداشتن  
جسد قطعه قطعه شده و مانده جسد شریف مطروح در صبر زیاد از عادت  
و جرأت و جسارت بشنود احدی بر حشش سبب کثرت هجوم و همچنان  
عموم شیعیان که کل سب بشنودند و سنگ میزدند و تهدید می کردند  
و اخیراً آمدند حضرت لامیرزا عبده الکریم اردبیلی شیخه قومی انقلاب مستقیم

فلذا تراب استان اقدس و لا تجده فی اهل قنفا زبیر که در شب استقامت  
 نالی را میرزا عبدالکریم است و بدوش لا تجده فی هزار رحمت کنه است زیرا  
 اولاً جسد شریف قطعه قطعه شده است جمع و مجلس سوخت و صلب است و  
 ثانیاً کیمیگرانی نیست و علاوه در حالت کسالت برایشان مثل باران  
 میبرخند و تهید میسودند و شب دین میکردند و تحمل فرمودند و بردند و با  
 تجارت حضرتش بود که آشتند و باب رسد و موقوف نمودند و  
 بیرون آمدند و اراذل و اوباش شیعه بر این دو بزرگوار هجوم نمودند  
 و اگر منع و حفظ عسکر و پولیس نبود البته این دو روح مجرب در راهم از  
 مجروح نموده و خسته نشدند از این اعمال قبیحه سگه و با اینکه در این  
 بودند و دیوار بلند بود مندلک از بالای دیوار سنگ میزدند  
 و آن ساکن نشدند و نزدیک بود هجوم دو خانرا بشکنند و سار کنند  
 و با جلد جسم روح مجرب و بخون غسل داده غسل دادند و بقدریک توانستند  
 تو خشن

تو خشن و درندگیز در معاطه با بهائیان انعام حضرت حین اظهار داشتند  
 و لذت ننواستند روزانجه شریف را دفن کنند و مضطر شدند  
 که بعد از شستن و گذاشتن در صندوق حکم کتاب اقدس و گذاشتند  
 جسد را در جره و تالی کردند تا نصف شب و جناب لاخل محسن امین  
 پنجویان داد بیک نفر شیعه و صندوق را برداشتند و بردند تا  
 یک ساعت غریب مشق آباد و دفن کردند قریب قبر که از اولیای  
 زکمان بقیریکه در انجا داشتند قبلاً و در همین شب مجتمع شدند بهائیان  
 و کنگره و مشورت کردند در تکلیفشان و دیدند و دانستند که اگر کت  
 و ساکن و صابر شوند همه عند الله مقصر و معاقبتند چه کس عند الله مقصر  
 بحماست و رعایت و محافظت و عدالت دولت بیت بودند و علماً  
 در خطر عظیم و تهدید شریک و شهادتند بخصوص که شیعیان شهرت دارند  
 و تهدید و تحویف را فریاد کردند که عازم جازمند بیت و چهار نفر از کما

بهائیان را بکشند و اعلان کردند اسامی ایشان را و جناب لایزال را بکشتند  
 فرمود باید ثبات و استقامت نمود زیرا رعیت ایرانیم و برای رنج  
 محافظت ما لازم نیست و مداخله در سیاست ایران ننمایند و اگر کسی  
 شایسته و اینجانبان را بکشند لابد دولت ایران ما را با ایران میبرد  
 و آنچه میکشد و البته خدا بیک بندگانش را بآدمی عشق آباد و آباد  
 کردن عشق آباد اذن فرمود و بعضی را امر نمود و بشارت بر حق  
 و اساسی در ظل رحمت رویه فرمود تا باید و توفیق و نصرت و تمنا  
 میفرماید قومی اغلب باید باشیم و متوکل علی الله و متوسل برب  
 عطوفه تا باید تکلیف واحد با بستم و مقاومت نمایم از لوله القاصم  
 الموتید الفتوی الغالب المفسد القدير و شاه ایران او را پابلو  
 و ایرانیان تلفات کردند که کشتیم کثیر از کبار بهائیان دشمنان  
 دولت و ملت و دیانت را و از عطف و شفقت شاه پادشاه امیدوار میباشیم  
 در حق

در قلع و قمع این طائفه و از این قبیل اشخاص است که جلود و محسوس را بکشتند  
 و مضطرب میشد از شنیدنش غروب سبع بسیار شهرت دادند و فرمود  
 استناد آنچه از تاریخ دیده شده و گذشته میشود شدت نوحش و خونخواری  
 ایرانیان ساکنان عشق آباد که اکثرشان از فرزندان تبریزند که در کتب  
 ذنوب و عصیان شده اند و سخن فذاب و عقاب در دولت ایران  
 فطره حرمیند و جنگجو و خونخوارند و بد خو و رجوع کننده تاریخ و انچه بک از ایشان  
 ظاهر شد با سلطان سلیم در قرن دهم هجری زمانی که سگت دادند  
 اسمیل را زیرا بعد از فتح و داخل شدن نتوانست زبانه از یک سبوع  
 از شدت مهاجمات و معارضات ابالی اقامت نماید بلکه گذاشت  
 و خارج شد و مراجعت نمود و همین قسم رفتار کردند با ایشان سلیمان  
 که بعد از فتح رجوع کرد ناپویسا بعد از فقدان شش هزار لشکرش این حوادث  
 نادره و اعمال مشهوره مشهوره کافیت برای بدستن مقدار نوحش



طبع و سوء اخلاق این سباع الهی تبریز و زوالت و شرارتشان  
 مقدار آنچه تحمل نموده اند و دستان آستان اقدس از هزاران تبریز  
 و در نزدی و خونخواریشان که نیزند از عذاب و عتاب و صبر نیکند  
 بر آنچه مخالف طبا بیست و اطاعت بنمایند حکومت را قبول  
 نیکند قوانین مملکت را و آداب انسانیت و فرمود استاد از آنچه  
 ذکرش مجرب است و در نشان و دستن آن مطلوب در غروب در اینجا  
 شناختن و یافتن افعال حمید و اعمال پسندیده دستودن و ستایش  
 نمودن فضل فاضل است که رفتن صدیقی داشتیم از ارامنه مارین  
 مرتبط شد بین ما محبت و الفت و صداقت بجهت مناظره نیکه و  
 شه بین اینجید (و جبرئیل گابریل) ارمنی در من آباد منتهی شد بعضی  
 و محبت و وفا و صداقت و آندند نزد من (مارین و گابریل) هر مرتبه  
 در این مصیبت عظمی و دایمیه کبری و هر مرتبه اظهار داشتند که مظلومیت

و صبر و تحمل و آداب انسانیت و خصال و فضائل مشاهیر بسیار دیده  
 و دانستیم و کد لکت شرارت و زوالت و تفاوت و نسبت و  
 متناکی و بیباکی و سفاکی دشمنان شمارا هم بسیار دیده ایم هر قدر  
 رجوع نماید بجان و روان در انجامش حاضریم و بیکوشیم با کمال  
 و ماضیت ابتلای شمارا میدانیم و میدانیم قوانین دولت همیشه را میدانیم  
 و ابالی را نشیناسید لذا را جاسیناسیم که بعضی این قبیل خدمات را ابالی  
 فرمایند و فرمودند هرگز حال این دو نفر و صداقت و اظهارش را از فرمودن  
 نینمایم و بقدر قوه نشان هم غایبان در نصرت و حمایت کوشیدند  
 و با فرسائیدند و هر روز بروداد و اتحاد از فرودند و آنچه توانستند رعایت  
 نمودند و با جگر روز اول و ثان با سیال گذشت و عصر تهم با بعضی اعیان  
 در خانه نشسته بودیم و نسلی میدادیم یکدیگر را که هر قدر از غنیمت برت  
 استقامت و افتخاراتش میترست باید بگوئیم که هر دو حاضر از نشین

اینم خادم جناب لاسینل سابق الذکر آمد و ذکر کرد شمار استبیم که پیش  
 خوانده که با اجاب برود بجانزه والی (قرادف) زیرا اثر هجوم کرده اند بر  
 محازن و دو کابن اجبار برار با اسلحه و آلات قتاله و میخواستند بر سرکشند  
 و من رفتم با اجناسا هم زود بیایید و بان خادم فرمودند پیاده میکنم نیست  
 کس فایتون و حاضر کرد و سوار شدند با جناب علی اکبر صندس که یکی از کبار  
 سرکرده های روسیه بود و رفند خانه والی قرادف، و قرادف مذکور  
 و الا دلیایات خوارزم حسیه بود در سبند و داخل شدند و دیدند اجناسا  
 حاضرند در محضر و الا و چون ایضا زاد بدانت از بهایا شدند و بواسطه هجوم  
 سوال کرد شما از بهایا شنید ذکر کردند بی فرمود مزجم من حاضر نیست  
 و تا یک ساعت و نیم حاضر میبود شما تفرج نمانید در این باغ تا بساید و غنا  
 کنید مراد و مقصد خود را و مقابلی فرمود اجبار با کمال بی اشت و عظمت  
 و ظاهر و در نشان بود از جبین او آثار و انوار محبت و عطف و در آن بود  
 لاجا

که اجناسا مظلومند و منتظر شدند و بعد از سزب حاضر شدند ترحم و احسان ز کرد  
 اجبارا و داخل شدند اسناد و امیرزا عبدلکریم اردبیلی و باقی اجناسا  
 ماندند در بستان و از آنجا ثابت میکنند حسن اخلاق والی را اینست که  
 خود کرسی گذاشت برای اسناد و امیرزا با بلندی مقامش بکمرانی و با  
 و بود نشتر از اعظم سرداران روس و اسناد عرض کرد ای حضرت امیر  
 ما جماعت بهایان مشرف شده ایم بشارت دهیم آنحضرت را از آنچه  
 واجبست بر ما انظار و عرضش در بردار گشت حزب سبید از ما محرم است  
 بجد رضا بدون ادنی ذنبی سواى اینک او از بهایا است و ما شکایت  
 نمودیم و مشغول کردیم والی را بدین منظور میت خود و طلب انصاف  
 از حکومت بتقدیم عرض حال روسی زیرا امید است حکومت شما مکرر  
 عادلانه است و بیدار و بپرشیار است و لابد حکم میفرماید با آنچه  
 عدالت و کد استیم و نفوذین نمودیم او را با خیار شما و بدانیست سبیا

کت نظر ما را از مجبوریست و حال غریبی و کار جدیدی زیرا امثال این  
 جنابت عظمی و حیانت کبری بسیار واقع شده است برای ما و معاند  
 شده ایم بر تحمل نمودن تعدیات و ظلمت و معتقدیم که بزودی میسرند  
 و مشاهده مینمایند جزای صحنی جنایات را در بلاد و مدن دولت همیشه و آن  
 ابراطور تیروسته و لکن شنیدیم فریاد کردند که بر شمارا یکیشم و دریم  
 بیت و چهار نفر را معین نموده اند که اول بکشند و بر عرشان بنشینند  
 و اردو با آلات قتال هجوم کردند بر نمازن بهائیان و بر بعضی مقاصد  
 سوزنشان نضیح کرده اند لهذا آه ایم خبر کنیم شما را که چه کنیم و تکلیف  
 ما چیست سر اوار است اقامت نمائیم در بلاد شما و شما دفع شرارت  
 اشرار را بجا میمائید و حفظ میکنید اینفلوین را با شوکتین عمل از محبت فری  
 مسافرت نمائیم زیرا میخواهیم در این نسیویم که تقبل شود بر شما امر ما و  
 دهیم حکومت را و ما سوریم در دیانت خود که راحت و آسایش مکرمان را

خدمت نمائیم نزد محبت و هم و جواب فرمود با کمال بشاشت و مهرت  
 که محبت سال است در اقبه نموده ام افعال و رفتار بهائیان را در کمال  
 تکفید عقائد شما را ندانم و اعمال شما را مشاهده نمائیم بسیار بسیار دور  
 و ممنونم از حسن سلوک شما حتی اینکه در دم مخالفت قانون از حبس  
 طوائف و ملل و مذاهب حتی از رعایای اصلی دولت خود و پذیرا  
 ادنی مخالفتی از شما با اینکه میدانم از قوانین دولت ما آگاه نیستید  
 لهذا معلوم و میرهن است که فطره مذهب الاطلاقیه و در قانون  
 اداب انسانیت کامل استاد ذکر نمود ما متعهد میویم نزد حضرت  
 والی که از بهائیان ادنی مخالفتی نسبت بقوانین دولتت ظاهر نشود  
 والی فرمود متعهد نشوید زیرا ممکن نیست یک امتی به معصوم باشند  
 و از حد خود و تکالیف انسانیت تجاوز نمایند و لکن ما نخواهیم نیکینم  
 اهدیرا اگر بجزای عمل خود او جز اینکه من میگویم و مستقدم اشک در دست

هفت سال دیده و شنیده نشد از او کلاه و خطای این حال عمل  
 او دلیل است واضح بر تذبذب اخلاق و حسن سلوک و معاشرت  
 و برهانست لایح که ثابت میکند اینک معتقدات قلبی آنست بر اساس  
 محکم متین انسانیت که است شده است و معتدلت کلام و معتدلت  
 کلم شمارا از مسائلی شبیهان میگوید حاجی محمد رضا صاحب کرده اند  
 و دین دارا و با بن سبب قاطعین نتوانستند تحمل نمایند و طبعاً از خوا  
 نگاه دارند و گشتند او را و نسیم کردند خود را از محکومت بالظهور  
 از غم و حکومت آنرا از انکرفت خود آمدند استاد عرض کرد هر  
 و اقوالشان کذب و نهمت و انفرات بدلائل بسیار و بر این مبنای  
 بدستی و تخفین ما اتمه داد دست میداریم و مستقیم بایشان و اس  
 دیانت ما از اتمه است و دلیل بر این دو ماه است بستبان و در  
 روس و ارامنه محبت میداریم در عقائد و بسیار منتهی شده است سلام  
 بانه

بانه اسلام و در نهایت احترام ذکرش را نموده ایم اگر محبت و بزرگوارشان  
 صمیمی قلبی نبود نزد ایشان تعظیم و تحلیل نمینودیم سوال فرمائید شما  
 که معاشر بودیم والی فرمود صدق است و درنتیام و علاوه همین حاجی  
 محمد رضای مفتول بکت سخن اجناس را مجامعاً داد علاوه نقدیه هم آ  
 فرمود و هر روز با ایشان تفریبت داری می نمود و روز عاشورا با علما  
 و اعیان شان همراه بود چکوز تصور می شود بهر عقیده ای در دست است  
 نیز فرمود صحیح و صدق است و لکن شاید قولشان کرده و قائل لظهور  
 در غت خود را تسلیم حکومت نموده اند صدق است و میرزا عبد  
 اردبیلی جواب داد از علی بیک سوال نمائید که جلد حسن تدبیر علی بیک  
 آنرا گرفت و برگردانید پس شتم فرمود والی و فرمود خوب تیر بر حمله نمود  
 برای افند و قفس قاطعین زیرا که بسیار صعب و سخت است برای کت نفیر  
 اند و مضطرب و در نفر خنجر که در دستشان خنجر و ادوات قاتل است فرزند

ایران جانیکه فرارشان آسانست و مما ایشان بسیار و شروع فرمود در سزای  
از کیفیت ظهور باب دستاورد هر مسئله بر اجواب فرمود و واضح نمود و منته  
شد سوال در جواب بچند ساعت و فرمود نماز که میخواهند جواب دادند  
فرمود چرا معبد مسجد بنا نکنند فرمود ما در خانه پنهان از شیعیان نماز  
و نیاز مینماییم که بنشینند و غضب ننمایند و دشمنی نکنند مع ذلک  
میکنند ما را در شوارع عام پس چه خواهد شد اگر بدانند و مشا هر بنا  
معبدی داریم غیر معبدشان و مصلحتی و نمازی داریم غیر نمازشان  
و احکامی داریم غیر احکامشان فرمود ترسید و گمان نکنید مملکتی را که  
گرفته و کسوده و آباد کرده دولت قوی شوکت عظیمه روسیه بخون  
ایستادش و اموالش بگذارد و تحت اراده شیعیان بنا کند معبدی  
برای خود و یقین کنید که زود اصلاح میشود مفسد یک امر در مشا هر  
مینا تید و مضطرب و خائفید و لا برزوا عبد الکرم عرض کرد محلی را

معین نموده ایم برای معبد و بنای هم گذاشته ایم و لا نام نشده است  
و مشا کل همیشه آمده و مانع شده است فرمود تمام کنید و خبر نمانید  
و من خود حاضر می شوم و با شما نماز میکنم داریم و وعده فرمود بعد از  
و وقت این بیایات وارده بر شما منتفی میشود پریشان نباشید  
خبر بر مینمایم که ظاهر شود و چنانست منسوب و مکتوبین ز برادر و غیر  
جرات و جسارت بر قتل شخصی در معبر عمومی در مملکت منظم است  
روسیه ندارند و لا بد جمعیتی اساس این عمل شایع شده اند و تحمیل  
و سوال فرمود از اساسی نفوس بیک بر نمازین هجوم نموده اند و دوست  
بخط خود و فرمود از قبل سببنا ختم حاجی محمد رضا را و جمیع روسها  
که ایضا از اطلاعات نموده اند مدح و ستایش مینمودند و من که بکنم  
و مثال از حرم را و حال کبصو بشنا تقدیم مینمایم که با کار من باشد  
نزد بهاینا بیک بخونشان شهادت داده اند بر حقیقت و با شما نماز

مترجم توجه فرمود و اسامی مهاجمین را که نوشته بود با و داد که بد  
 به (لفظاً تلفظاً) محافظه مدینه و کجوبه بفرستد سر باز و پولیس که حفظ  
 کنند بهائیان و مخازنشان را هر شب و هر روز تا محاکمه شوند و بگیرد  
 و ضبط و بس نماید اسامی مکتوبه را و فرمود مدینه را حفظ نماید که گزاف  
 تمایزند و رفتند بعضی بهائیان با مترجم در بهائش مجازت محافظه و بعد  
 از سوال و جواب فوری فرستاد عده ای از لشکر بازر برای محافظت  
 بیوت و مخازن بهائیان تاسیح و گرفت چهار نفر اشرا را که در زین  
 از کبار اشرا بودند و اجاباً بنا بر طلب و دستور العمل والی نوشته  
 عریضه رسمی و نوزده نفر امضا کردند و ذکر کردند واقعه حاجی شهید را  
 و آنچه از اعداء برایشان وارد شد و استعدا کردند رسیدگی و محاکمه  
 نمایند و تقدیم نمودند و چون والی عازم مسافرت مرو بود فرستاد  
 عریضه استعدایه دوستانه با یکی از خواص خود نزد محافظه و امر  
 فرمود

فرمود مشغول نشود بمحاکمات و تحقیقات و توهمات و آنکه قبل از این  
 واقعه عظیمه متهمه و نه خود را بکار دیگر مشغول کند تا نام شود این محاکمه  
 پس شروع نمود مستنطق در استنطاق طرفین یعنی اجاباً آنکه و تا پس  
 و مستنطق مذکور شخص فاضل عاقل بصیر کامل و اصل را رسی بود  
 و در انشای استنطاق محقق شد سه نفر از کبار تجار ایرانی و یک نفر  
 از علمائشان که واعظ و روضه خوانست شرکت بوده اند در حق حضرت  
 شهید بلکه محرک فتنه و مؤسس این فتنه منکره بوده اند و هزاران اغوا  
 نموده اند و جوی داده اند و وعده و بشادت ترقیبات مکی هم کرده اند  
 لهذا این چهار نفره سس فتنه را هم اخذ و حبس کردند و طول کشید مدت  
 استنطاق سه ماه و در بین استنطاق چهار عالم و اکابر شیعیان مشایخ  
 و چه روسای روحانی و جسمانی مدین دجله و ایران و چه همین نفوس شرع  
 بجمع جمل و ضاع و تراود پرشتب شدند برای خلاصی از این غم و غم

و اموال و مصارف زیاد نمودند و زودند لغزافات متعدده که کثیر بکند  
 و محاسبت و رعایت و صیانت خواستند حتی بملای عساکر عالیا  
 و نجف اشرف دستفاز نمودند و طبعی شدند و اکثر علما و امرایم کوشیدند  
 و هر جلد و وسیله قشرب گشتند و کربان نمودند که نزول منها ایجاب  
 و عند الله کرم و ایحیی المنکر استی الا باطله هر چه کوشیدند قبائح  
 و شرارتان بیشتر ظاهر شد حتی مجبور نمودند حضرت سلطان ناصر الدین  
 شاه مغفور را در داخله در این قضیه و وساطت و شفاعت و فائده  
 نمود و علاوه بر جمیع دسائس و دسائوس خناسبه بر روز خیر کند بی  
 شهرت میدادند و مکانیب بی اصلی از طهران دستفاز مقدس و بلاد  
 و مدن اخری میخواندند که فلان امیر از طهران مامور شده است که بیای عشق  
 و جمیع بیانیاز معلولاً پسرا حتی عیال و اطفالش از طهران برود و از این  
 اشاعات که فلوب اجباء آید را مضطرب و متزلزل و محزون نماید در  
 و انوار

و انوار میباید اخذند و مخصوص خود اجباء آید مدت چهل سال ظلم و ستم  
 شعبان را دیده و دانسته بودند که صرف تفاوت و وجه شرارت  
 که کویارحم در قلوبشان خلق نشده است لذا اکاذیب و مغربیات  
 در سین را محمل الوقوع بلکه حتی تصور مینمودند و خائف و مضطرب  
 میشدند و نزدیک میشد که ترک محاکمه نمایند و لکن رافت در وقت  
 و انصافیت و الی فرادف تسلی میدادشان و بعدالت دولت  
 بهیه روستی بشارشان میفرمود و کذ لکن قوت استقامت بعضی  
 مذائبان امراته فلوب را قوت بخشید و مطمئن نمود و بغیرت الهی  
 من حبش لا بعلم احد مستقیم شدند و هر محاکمه کیدل و جان گشتند  
 و متوکل علی الله و متوشکل الیه مقابل نمودند و والی (فرادف)  
 سبیل استسطاق طرفین را فرستاد بطبر سبورغ و از حضرت امیر طوس  
 نمود که بفرستند قاضی عظیم عساکر را برای حکم و این قضیه زیر محاکمه

مذمت باید قاضی حربی که اوقتی القضا است و اجراء نفوذش از  
 واجبات و حقیقات است بدید و آن قاضی را اسود امینانید و  
 عکس استنباف ندارد و فرستاد حضرت امیر اطور اعظم اعظم قضا  
 حربیه و رئیس و اکبرش را با چهار قاضی عظیم (خا نویکی) و حساب  
 لقب حلیل و سر کرده بزرگت عساکر دستیه و بسیار عالم و فاضل  
 و کامل و غافل و ظاهر بود از جهه و وجه او انوار و انوار جود و فطانت  
 و هبیب و موثر بود و چون وارد شدند این قضات عظیمه القدر  
 و الشان جمیع اهل از دست و دشمن مضطرب و پریشان شدند  
 و اندامش و وحشت و خشیت جمیع طبقات ناس از ارامند و اهل  
 سنت و شیعیه حتی رو سبین اصلیه را احاطه نمود و کدکک <sup>بنا</sup> سبب  
 باندازه بی نرسیدند چه که استقامات ربانیه را لافقی مبدانستند  
 زیرا این هسیت قضات برای محاکمات بسیار عظیم دولتی و قلمی نامور  
 بودند

میشوند چنانکه بسیاری از اطراف حتی روسیه برای دانستن عاقبت  
 این محاکمه و ناموریت و اطلاع بر استنطاق طرفین بعین آید آید  
 که حیات این مرافعه را مشاهده نمایند و بعد از خبر و اعلان فرمودند  
 قضات حربیه یوم اول محاکمه را در فرستاد و اوان مطبوعه برای فرد  
 فرد طرفین و شهودشان و معین نمود مقرر محاکمه را در شریف برداشتن  
 اول روز محاکمه ساعت هشت قبل از ظهر و دید در راه جمیع سوار  
 و طرق پر شده است از نفوس مختلف المشرب و المذهب و السلطه  
 عساکر سواره و پیاده از عقب از دو حام غلق ردیف احاطه کرده اند  
 برای حفظ نظام که مبادا فتنه و فساد می نمایند مخصوصا اشتر اشقیان  
 قصد طغیان و شورش و ضررنا نموده بودند و چون اسناد او  
 محل مسعود شدند و زینب جلوس را این قسم دیدند محلی است بسیار وسیع  
 و درج بزرگتر از جمیع بناهای عشق آباد و فرزند و مستفاد و در حد  
 ش



ایوانت بلند از زمین مجلس و در آن کرسی است بزرگ و مزین و بر آن  
 جالس است قاضی حبل و از بین او چهار سر کرده قضات که بعین او  
 آمده اند و مقابل کرسی قاضی صندوقت بنایت محکم و متقن و مطرز  
 مربع و براد صورت عقابست و بر سر طرف صندوق سر جمله کلام نوشته  
 شده است بخط سحر از انانظم امیرطورهای روس که هر یک آنها  
 ادرست بقاضی که حکم بعدل و حقانیت نماید بدون ملاحظه حکومت  
 و دولت و یارعتی در غایت یک طرف از متخاصمین و در طرف  
 آخر صندوق مقابل قاضی تئال امیرطور عالیله در وقت محاکمه است  
 و از طرف راست قاضی مدعی عمومیت و اسش (بطرس کوچ) و ب  
 (برگردد) و ناموریت و وظیفه اش مدافع از طرف حکومت تئد است  
 عمومی مترافین را و طرف مدعی عمومی کاتب است و از طرف شمال  
 مدافع از مجرمین است و طرفش که تب پس اعنای محاکمه و قضات عدد  
 مبارک

مبارک است و عقب و جانب این نفوس اکابر ضباط و نامورین  
 و در ساحت وسیعش و جوه و اعانم و علل و فضلا و کتاب و کباب  
 تجار که عددشان تقریبا با صد نفر میشد و با بجله در این مجلس بسیار  
 بزرگ محل خالی نبود سواهی طریق از باب تا صدر مجلس و مجرمین را  
 مقابل قاضی بر پا داشتند و ایستاده اند و عا که اطراف است  
 قاضی خواست ابتدا در تحقیق نماید از جمیع مترجمین قسم و بین گرفت  
 که در ترجمه دقت نمایند و تحریف و زیاده و کم نکنند و حال اینکه  
 هیچیک از مترجمین ایرانی و شبیه نبودند و بعد از بدین ترتیب  
 دولت (موروری) طغیب اجندم کوری را فرمود که بدقت بیعت  
 و مراقب ترجمه مترجمین شود که اگر غلط ترجمه کردند و یا تحریف نمودند  
 برخیزد و حقیقت را برای قاضی بیان کند پس قسم داد از آن شهود را  
 و بعد قسم داد بر آن یکت کت شهود شسیار (و قرآن هم حویله بود)

که صدق شهادت دهند و طر فرما ملاحظه نمایند و تعصب نشینند و کینه  
 و خاست از بهائیان میرزا عبد الکبیرم اردبیلی را و فرمود که نسبت  
 در پیش شما عرض کردنت ما را رئیس دینی و قاضی آقا حضرت بهائیت  
 ارواحنا لاجزاء الفداء و احدی بر ما حاکم نیست مگر حضرتش و کون داریم  
 علماء که از توانین آیین حضرت بهاء الله بهتر از ما میدانند و آگاهند  
 و استادان شان داد و آذوقه بایشان نمود و فرمود قانون قسم در  
 دیانت حضرت بهاء الله محبت و چه خواست فرمود در دین ما  
 قسم نیست و لکن ما موردیم با طاعت توانین هر حکومت و دولتی که در  
 مملکت او هستیم و نتوانت مترجم زجر کند بیان استاد اگر جمله  
 اول را و فرمود یا ابا الفضل چون در دیانت شما قسم و قانون قسم  
 پس شهود در تا کید کن بر صدق و عدل اگر کذب شهادت دادند  
 البته ظاهر میشود و پنهان نمینماید و البته حکم میکنم بر آنها بحسب نفی در سبب

مثل حکم قاتل و من توانین دین شما را خوب دیده و دانسته ام و ان  
 محبت و اخوت بنوع بشر است و جمیع ذایب و ادایا را باید بجان  
 دست دارید و خدمت و محبت نمائید و برادر حقیقی روحانی خود  
 بدانید و فرق نگذارید پس این زمین و قاتلین و لوفز من کنم تا  
 و ندانند اما بحکم دیانت شما برادران شما ایند منتهی تقدی نزدیک  
 و راحت عمو قیه برادران خود را سلب نموده اند این از جهالت و تو  
 آنهاست از برادری شما خارج نشده اند پس مقصود شما راحت  
 و آسایش سایر برادرانست و تذکره و تهنه دیگران و تربیت و تادیب  
 ایشان لهذا واجب است که طر فرما ملاحظه کنید که صدق و حقیقت  
 و محبت خالصه و سؤال کرد استاد را که باطل افری وصلت و کجای  
 میانید فرمود بلی چونکه ما مورد محبت و الفت با جمیع ملل هستیم  
 لهذا هر ملتی دوست داشت و وصلت کند با ما تزویج میکنیم با او هم

میدیم و هم میگیریم و ممنوع نیست و جوازش صحیح است پس متوجه  
 شد بعد از آنکه قاضی ششید از اهل قره باغ فقاز و فرمود کجای میکنید  
 بانصاری و بود و بچس گفت بی فرمود میدیدم بایشان دختران  
 خود را عرض کرد میدیم فرمود دروغ گفتی پس امر نمود که داخل کشند  
 طرفین را در محرومی و از لشکر بان حراس و مراقب بگذارند که ابد <sup>بچس</sup>  
 با هیچکس ولو با ساره نیکم ننمایند و اذن داد با فتوح و کشودن  
 باب تحقیق و محاکمه و طلب مینمود شود در واحد واحد و از شهادت  
 میپرسید و طول کشید از ساعت ۸ صبح تا آخر یازده و مردم در <sup>سکون</sup>  
 و سکونی بودند که نفس نیکشیدند و قادر نبود نفسی ولو بخوبی نفوس  
 نماید و با سبکاری باشد حتی نفس قاضی و بعد از سه ساعت <sup>بشد</sup>  
 و بجل مخصوص برای نفس و سرحاح رفتند و اذن دادند خلق هم برای  
 استنطاق بر او از مجلس خارج و متفرق شوند و بعد از پنج دقیقه بر

رجوع بجل محاکمه راز دهند و قاضی و تمام ناسد داخل شدند برای تمام  
 محاکمه و چون فارغ شدند از شنیدن شهود شعیبان شروع کردند  
 در استماع شهود بهانیان و قاضی هر شاهدهی که تمام میشد شهادت  
 خطاب مینمود و مجربین تا نین را آیا دار بدرد و طبعی برای این شهادت  
 و یا اعتراض و ایراد و احتجاجی بگویند و بیان کنید و جواب سکفت <sup>بک</sup>  
 آنها با آنچه گمان مینمود در آن مدافع و وطن است باین نوع کیفیت  
 استماع شهود گذشت و در روز و دو شب زیرا شهود که بر ششید  
 بسیار بود و بعد از استماع شهود طرفین برخواستند مدعی عمومی  
 (بر کرد) و سه ساعت لبان روسی بفضاحت و بلاغت و طلا <sup>ت</sup>  
 و شواهد و بر این و دلالتی که کل را در جوشش و تخریب نمود و ثابت کرد  
 جنایت و جانت است نفر از زمین را و خواست اعدام شش نفر  
 و نفسی باقی را بعد برخواست مدافع از زمین و سه ساعت اعتراض کرد

بر شهادت شهود بهان بیان و دلائل و براین مدعی عموم (پرکرد)  
 و چون تمام شد اعتراضات و ابرادات مدافع از مجربین ثانیاً بجز  
 مدعی عمومی ورد کرد اعتراضات مدافع را با توضیح بیان و خواست  
 اول خواست با عدم شنس نفرو نفی باقی پس برخاستند قاضی و  
 قضات اربعه در قند در اطراف آخر برای مشاوه در حکم و نظر بود و  
 رسیدت مشاوه شان یک ساعت و نیم وزند جرس دخول را  
 و خلق و قضات فرود دخل شدند و ایستادند و در وسطشان قاضی  
 القضاة حربی و خوانند صورت حکم و خلاصه از آن حکم با عدم و  
 مشفق علی حسین و علی بابا و بنی سبیر یا و اشغال شد تا احمد  
 تاجر زدی و مشهدی حبیب و مشهدی صمد از اهل آذربایجان و بنی  
 بلاد نزدیکت دو سال و نیم نضرته و بنی ابدی باخر سبیر با ط

و در سبیر صاحب امر را نفوذ با تبه سب نود و یکم بر قتل حضرت ششید کرد  
 و قضات در حکم تصریح کردند که بر حضرت والی اقراف، سر روز  
 در تخفیف و تضعیف این حکم از هر یک از محکومین که بخواهد و بعد  
 از سر روز نفوذ و اجرائیش واجب و حتم است، و این تزییل از  
 اصول مرتبه در دستیات که ضرر رساند حکم عدل بیست تخطا  
 و اولیای امور و روز روز شهود عظیمی بود و در سخنر عظم و همه ایالی و  
 ساکنین در عشق آباد در اضطراب بسیار شدند بودند چه که چون  
 توپها با طراف عشق آباد باز شده بود و عساکر پیاده و سواره مسیح  
 شوارع و اطراف مدینه را احاطه و محاصره کرده بود و نازل شد  
 این حکم عادلانه بر دوس شیبیان نزول صاعقه و چون بنبر کرد  
 که حقت علیهم کلمة العذاب و حتم شد بر ایشان سخط و عتاب و کشتن  
 . . . . .

آمدند جماعتی از شیبیان که از خصمای بهائیان بودند مقرر گشتن نزد  
 اجباء آیه و التماس نمودند با اولیاء آیه که توسط و شفاعت نزد حکومت مخفی  
 حکم نمایند و آوردند با خود بعضی اکابر و ضابط روسی را که شفاعت کنند  
 اجباء با نفع و نوره و ندر و ندامت و سپمان از عداوت و از بیابان  
 و اظهار حاجت و پناه بردن خود را بهائیان نمودند و اجبای الهی بطلب  
 راضی بشفاعت و عفو و اعراض حقیقی واقعی بودند با اینکه میدانستند <sup>خدا را</sup>  
 اظهاراتشان و نفاق است مع ذلک بمنز استند اعراض نمایند لکن اکثر  
 نرسیدند که شاید شبهه کنند حضرت والی و قضات در صدق و حقانیت  
 شهادتشان با اینکه ظلم ظالمین اعداء آیه و منطلوبت اولیاء آیه و صدق <sup>آیه</sup>  
 درگاه جمال قدیم نزد حکومت و کل ملل اظهارش در وسط بهار بود و امری  
 تحمل آنرا ندارد حتی برادر از برادر و پسر از پدر و پدر از پسر و لکن استاد  
 و میرزا عبد الکریم راضی بشفاعت و وساطت بودند و با اجباء آیه نمایند  
 ای

که رسانی مبارکت جمال قدم و اسم اعظم روح العالم لمن استشهد فی سبیل  
 الفداء در این شفاعت است و اعظم شاهد بر حسن نیات و ثبات در  
 دیانت و تائید بجان و وجدان راضی شدند و استاد و لامیرزا <sup>الکریم</sup>  
 و شهیدی بوسف بیلانی (میلان از فرمای تبریز است) حضرت بقدر اول  
 ارض جنت فرموده اند و لا حسینی تا جز بزومی و بعضی دیگر از قبل کل  
 رفتند و مشرف شدند حضور والی حضرت (قرنف) و چون داخل نشدند  
 خدمت والی بسیاری از وجوه و اعیان از ابل سنت و نصاری حاضر  
 و مشرف بودند و بعد از تحقیق استاد عرض کرد یا حضرت والی ما  
 حال مشرف شده ایم شفاعت ندینین را از عطف حضرت عالی  
 استرحام پناه و جاد اریم و ما مشرف و شاگرد ما هستیم بجان خود  
 و ظاهر و باطن که خود حضرت ابل بذل است فرمودید در احق جن  
 و اظهار عدل و بیطرفی و ما اولاد و ذریات ما این عطف و مروت

و بزرگواری انحضرت را در عالم انسانیت ز امرش نخواهیم نمود و چنانچه  
بعد جیل ذکر خواهیم نمود و زینت و نور نیت کتب تاریخی و کتب عظیمه  
بهائیه خواهند شد و در متون کتب باقی و برتر است و با این حال  
حال آمده ایم برای شفاعت و ترقی ما این مذنبین زیر جابل بودند  
بعد از انصاف حکومت روسیه و استحکام و اتقان قوانین در نیت  
و حال متنبه شده اند پس با مومل و مرجو بهائیان عضو و انماض است  
این نفوس کناه کارند و خلاف کرده اند اطفال صغارشان و عیال  
و کسانان نقصیری ندارند با آنها ترحم و تطفل فرمائید ما از حقوق خود  
که گذشتیم و مستدعی و مستقیم از اربابان فرمائید که مراجعت با و ملک  
و بیوت خود سردرین ساگرین نمایند و نامشان از مصیبت قلوب دوام  
عمر و دولت حضرت امیر طوری را مسکت نمایند و حضرت والی بعد  
از استماع مرزوات استنادتینیر نمود و مجلس و اما در غضب از او ظاهر شد

و فرمود آون مشکرم که آمده اید برای شفاعت جماعتیکه بخون زشت  
و اگر بتوانند حتی اطفال شیرخوار همه شمارا میکشند و ما بنا بر کشتن  
یکت نفر شیبیا زار در عشق آما بد کشید آما در ایران همه شمارا میکشند  
این بر تطفل و تعطف است دستا در کمال خضوع بر عرض نمایند  
با حضرت والی عهد و شکر مینمایم در کاه حضرت احدیت را که کینه  
سبار که مظهر ظهورش حضرت بهاء الله چنان جان و روان و وسیله  
ما را تصرف فرموده و ترقی داده و تقليب فرموده که بعد از آنکه جمیع  
ممل عالم را دشمن بودیم و نجس میدانستیم حال از مصیبت قلوب دوستان  
میداریم در عایت و حمایت و صیانت و خدمتشان را و با  
میدانیم و کل را برادر حقیقی میخوانیم و از این برادران قباح و حیانت  
ظاهر شد که ما دیدیم و دانستیم اگر صبر کنیم و تحمل نمایم و مقاومت  
نکنیم این برادران جابل مرتبای بغض و عداوت همه برادران را

میکنند و عیال و اطفال برادران خود را اسیر و ذلیل مینمایند  
 لذا بطولت و رؤفت و بزرگواری آنحضرت در جهان انسانیت  
 منجی شدیم و عریضه تقدیم نمودیم و عدالت دولت ابد مدت <sup>ظهور</sup> پدید  
 مسکنت راسته عا<sup>م</sup> نمودیم و شاکر و حامد و مسروریم که حکومت بهتبه  
 رسیده که فرمود و بهائیان را در مملکت و نقل بابت خود راحت <sup>سود</sup>  
 و مسرور و وجدان را آزاد نمود و برادران طاعنی باقی خوب <sup>نشدند</sup>  
 که در حاکم دولت بهینه روسیه نینوانند تعدی و جسارت و از حد  
 خود تجاوز نمایند لذا ترتم بر اطفال صغار شیر خوارشان از جا <sup>والله</sup>  
 داریم حضرت والی قزاقان شگفت رویش و تغییر و غرضش از رفت  
 شفقت تبدیل شد و قسم فرمود و فرمود خفیه شما بهائیان دو  
 صادق این موافق جمیع نوع بشریه و در آسایش و تربیت کل جهان  
 اطفال مینمایند لکنه مطامه حضرت بهائیه چه تا بشری نموده و در <sup>ظهور</sup>

و عقول و عروق و مشربان شما نفوذ نموده و تغییر و ترقی داده و انوار <sup>سپهر</sup>  
 چون انوار پدیدار است این دین عالم گیر است و هر دشمنی را عا<sup>م</sup>  
 دوست مینماید نفوسیکه مر بای تو خوش و حیوانیت و صفت <sup>نشد</sup>  
 و جهالت بودند باین شأن تغلیب شده اند و ترقی کرده اند که  
 ملکوتی در آسمانی شده اند در مستقبل چه نزقیات فوق العاده <sup>هند</sup>  
 نمود که با ادب انسانیت و صفات ملکوتی تربیت میشوند نهایت  
 ممنونیت و شکر را از حال و الطوار و اخلاق شما دارم و کهن  
 شما عفو کردید و از حقوق خود کدشید حکومت عادلانه <sup>بشما</sup>  
 از حق <sup>خود</sup> بگذرد و بر اغفل و فتور در راحت عمومی حاصل میشود و علاوه  
 جواب ممالک منتهیه اوروپ و امریکه را چه بگوید که چنین <sup>بست</sup>  
 عظیمه و ظلم شدید و درندگی در مملکتش واقع شد و عفو و انعام <sup>نمود</sup>  
 نکرد و با همه این معاذیر مکرر میکنم صحبت اول و ثانی را <sup>را</sup> و مکرر میکنم

عظمت و محبت شما را بدستانتان که آمده اید برای شفاعت ننویسید  
 نخواهند برای شما جز شرف و آزادیان ممکن نیست و مخالف است  
 اما تخفیف جزا و عقاب را از آنها حال و عده نمیدهم نظر میکنم اگر باقی  
 راهی برای رافت و تخفیف خبر میکنم پس از آن مریضی خود ننویسیم و آری  
 و واقعه و ترجیحات خود را بکسان و افارب مذنبین رسانندیم و عیال  
 نفوسیک در محضر والی حاضر بودند و ترجیحات و تمیسات و مستعدیات  
 و استدالات اخوتیه ما را دیدند و شنیدند شهرت دادند و جمیع  
 طوائف و ملل در عشق آباد دانستند که بهائیان طلب عفو و سفاقت  
 از قاطین خود نزد حضرت والی نموده اند بعد از آنکه حکم شد بر آنان و این  
 حسن نیت موقع استحسان جمیع طوائف و ادیان و مذاهب  
 و مشارب واقع شد حتی باطراف نوشتند و تلفزات نمودند در  
 مثبت کردند و از جمال قدم و هم عظم و فعال قدیم و رب العالمین <sup>نصیب</sup> در

لیح مقدس منیع و زیاده سنائیل این عمل سرور و غیر خواجی مشکو  
 نازل شد روح الوجود کجود قله المحمود المرئی للعالمین ندا و با این  
 رافت اجناسبت باعداء اعداء تعقیب شدند و بر عداوت افزودند  
 و نماز افراء و تممت و قباحی که با جناسبت ندادند و باطراف  
 نوشتند و لانهایه کوشیدند و مصاریف باهت نمودند و تخفیف  
 حکم و جزا خواستند و از اکابر دولت ایران رجاء نمودند حتی از  
 حضرت ناصر الدین شاه مرحوم و دو تلفزات شفاعت آزادی فریبنا  
 و فرستاد نشان بطهران رسید و اموال بسیار بر این مأمول  
 صرف نمودند و شنیدیم از راست کونی که حاجی علی اصغر نا جریزوی  
 در مشهد مقدس سیمد تومان تقدیم والی مشهد نمود که تدبیری در تخفیف  
 جزای مذنبین نماید گرفته است و وعده داده است و بعد از چند  
 جواب گفته است ممکن نیست حکم خاصی حربی را تفسیر داد و لابد جاری



و نافذ است پس امر فرمود حکومت بر محکوم علیها شنیدن و شنیده را با  
 خودشان بلند کنند مقابل صبحانه نیکه در آن بودند و خود بدست خود  
 خزانید چاهیکه زیر ششقه باشد که بعد از آن کت و نزدشان از  
 در آسپناه دفن شوند و معتین کردند روز شش و احدام را آوردند بگنوم  
 علیهمارا و بدون معاون خود کنند چاه را و بلند کردند در را بر دست خود  
 در حالیکه پنج شش هزار عساکر اعاطه نموده اند و این عده یا بیشتر خلق  
 حاضر بودند و چون رسید بوم عجب سبب جمع شدند حول ششقه لشکر با  
 و ضائق اصناف مضاعف بوم حفر و در وقت معلوم ششقه پوشانیدند  
 اندو شقی را کفن و بلندشان کردند بر کرسی زیر ششقه و آوردند تا منی  
 ششیده و امر کردند که او کند مراسم دین اسلام را و توبهشان دادند  
 نمودند و این را و القانود آنچه مورد بود داد و قسکه باید رسیدن  
 بگردنشان میندازند آمد پرکردم مدعی عموم و فرمود تا مل کنیده در  
 سن

ام حضرت والی اقراد است و خوانده آنچه خلاصه است امنیت چون  
 برای من حق تخفیف بود و آمدند نزد من جمعی از وجوه بهائیان و باکام  
 شفاعت محکوم علیهم را نمودند لذا اجابت طلبهم بدل کردم حکم اعدام  
 شش تا بر علی حسین و علی بابا بنقی ابدی با اشغال شاد در سبیر با  
 و حکم نفی بر غیر آنکه و بنصف مدت نغیان و ختم و ختم شد این  
 عطیه و مصیبت شده و برای بندگان حضرت اقدس نور علی نور  
 من نورانی نور بیدی اتمه نوره من بشاء الله لهو القوی العالمی  
 و برای امداء عذاب علی عذاب من عذاب الی عذاب و تری امیر  
 مقررین فی الاصفاد و باقی و پابنده ماند حسن معامله و یافت حکم  
 عادل و در ایوانه برای بهائیان جهان جهان امتنان از دولت تهیه و ای  
 امور و اکتد رب العالمین و باید بدینم و سکرانیم و شبانه روز  
 بهائیان ده کنیم امیر طور اعظم را که از نفع خود و مملکت خود گذشت و از

و انصاف و خفایت گذشت زیرا شاه و وزرا و اراء و علمای بسیار را  
 درجا و استعدا صرف نظر دولت بهینه را از این فتنه خوانند برآید  
 و اجابت نفرمود و اگر اجابت نموده بود مرچوسان را فوایدش تزد  
 انکار و اعمال دولت بهینه بود در ایران و کتساب محبت شاه که نفس  
 برای روس بسیار بود و از فواید مابره و ادبیه سیاسیه مدد و کرایه  
 عزم دولت و اولیای امرش فرض و واجبست و بعد از این  
 اقامت فرمود استاد در عشق آباد و مشغول شد بزجر بعضی کتب عربیه  
 که در آنها ذکر امراته و یوم اته و فواید امریه بود بزبان فارسی و در  
 شبان هزار و سیصد و هفت مسافرت فرمود به بخارا و اول مره آبی بود  
 که سوار راه آهن شد و مسافت عشق آباد تا بخارا با سکه مدبسی است  
 و در راه دیدند مدینه مشهوره (مرد) را که قاضی مصلح لائری فیها  
 بنیاد و لاحقا محو شده است آنراش و غروب کرده است بخوش آنگاه  
 دور

مردی که مدید سبب شده است که بعضی اهل آنجرات شروع کرده اند  
 در بنای مرد جدید و در نمودن تربیت عالی حکومت و سبزه آرایش  
 فرمود و از مدائن مشهوره میشود فاضل و این صحرای وسیع که فتنه  
 سکه جدید از آید و شبانه روز بود در آن مآذن مشهوره و عظیمه موصوفه سلیم  
 و فنون و صنایع و بدائع و تمدن و معارف و فنا و ثروت و تجارت  
 و زراعت و قوانین و ملکوش در نهایت قوت و قدرت مثل  
 فاشهرستان و جرجان و مرد و امیر و در هر شهره میباید  
 نود علوم و نجوم آداب و معارف و بسبب جهالت ملک در سیاست  
 مدن و تقرب ریاست علمای خود پرست بیدین واقع شد اختلاف  
 مذهبی بین ایرانیان و اهل این بلدان و فتوی بر نهایت و غلبت  
 و اموال و اسیری اهل و عیال و وقت و بیع و شرای یکدیگر با هم شنیدنی  
 دادند و بعد دیده نشد در این بیابان و بسج کر سبب ضایع و شنیده نشد

کرمه ای و خوش با ایکی آب و هوایی بسیار خوب و نهر عظیم  
 مشهور که از نهرهای بهشت در آنجا که گور است در بین راه است و در  
 شنیدن آب و صدای جریانش با هوای لطیف منفتح القلوب <sup>منفتح</sup>  
 القدر و منور القیوت و جبری بنا کرده است دولت و سینه  
 از آن بسیار محکم و وسیع است که سکه صدید از رویش مرور مینماید  
 و بجانب جبر و کشتی عربیت جهت محافظت و طرف غربش در  
 اجاج است که در کتب تاریخیه از قدیم اهل شط کتبست و طرف  
 شرقش (فاریاب) شهر و محل ولادت محمد بن طرخان فیلسوف مشهور <sup>رق</sup>  
 افاریابیت (و حال فریه صغیره است و شاید در اهالی نباشد کسی  
 شنیده باشد اسم این فیلسوف عظیم القدر و اتقان را بلکه در بخارا هم  
 یافت نمیشود نسبت که بانه فاریابی از اهالی این فاریاب است و شاید  
 شعبان رسیدند و وارد شدند منزل کت نفرا از کبار و عظام <sup>حضرت</sup> اجاجیت

حاج میرزا محمود افغان سدره مبارک حضرت مشیر فقط اولی روح الامور  
 لرسمات و مه المبحی المنیر فداء و مدینه بخارا مدینه بسیار بزرگ بسیار  
 عبت است و اغنیا و ملکا و امرالسبب زیادند ولی هزار کیل قبل  
 نیند و در نهایت کثافت و وسخت است و سوادش ضعیفه  
 آبش او سخی از به است بل رنگ و بو طعمش از کثافت تغییر نموده  
 زیرا آبشان از عرض است که بسیار بزرگ است در هر محله ای که  
 آبش از نهر زرفشان است که جمیع سرفند را آب میدهد و از سرفند  
 دوسه مرتبه بنجا میبارند و کثافت و وساخت حوضها از بهت  
 که آنرا سرش باز است تا بنیامیشوند جمیع اهالی البسه خود و اطفا  
 در آن جفاض تا کثافتات و اوساخ اطراف را در آن حوضها <sup>نشان</sup>  
 را بنیاطرفش اشجار کبار مثل چنار بسیار است و بر کهایش در آنها  
 میریزد و آن آب صاف مذب ذرات زرفشان داخل این آب میشود

که رنگت و بو طعمش تغییر کرده و با بنواسط اکثری مبتلی مستند برض  
 (عرق) که بسیار صعب العلاج است عاصی چون بواسطه مهارت  
 ندی بی بین شیبید و سنی این بلاد اکثرش خراب و ویران شد و امثال  
 بخارا و سمرقند و خوقند و طاشقند هم که فی الجمله جانی داشتند از خوف  
 نه خارج شدند و نه خارج را کذا شدند داخل شود و زباده از پانصد سال  
 باین منوال گذشت که با بلاد خارجه و ممالک متدنه مرادده ننمودند  
 و عقول و افکار و اطوار و عقائد و مدارک و مشاربان ترقی نمود که  
 سهل است تدقی نمود و منجرب شد مثل تغییر وضع این جیاض متفقند از آن  
 تو خوش و تعصب و جهالت بدعت و ضلالت میدانند حضرت عباس  
 میرزا محمود افغان سابق الله که اعظم و اکبر اعظم و اکابر تجار بخارا بودند  
 مع ذلک نتوانستند لباس ایرانی بپوشند و لباس بخارانی بپوشیدند  
 در منزلشان برای گرمی هوا و خارج و داخل شدن هوا بادگیر ساختند و  
 بزبان

شبانک گذاشتند ایامی دیدند و کاکین و بازارها را بستند و دادستان  
 و دواستر میتاشان بلند شد و هجوم نمودند برای کشتن و خراب کردن  
 شبانک و بادگیر که در اسلام بدعت و ضلالت و ارتداد است و  
 دعایت دولت بتیه روسته نبود یقیناً خراب کرده بودند و از دست  
 نموده بودند فاضل استاد و حضرت افغان آب جوشانیده را  
 میکردند و میآشامیدند و بعضی ایامی در غریبهم تعلیم گرفتند و ملاقات  
 فرمودند مفتی بخارا را عالم و فاضل است و آسش ابو الفضل است و آبر  
 بخارا را هم ملاقات فرمودند و صحبت از اشراط ساعت فرمودند و  
 از اعظم علامت ساعت و قیامت ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله  
 دستا و سبل خلد حکمت و وجودت عقول ظهور آنحضرت را معنی نفرمودند  
 و تمام ایامی از امیر و میر غضب در قاص و ایامی و بعد و طلب خراب  
 عمامه دارند و نتوانستند استقامت فرمایند و دیدند عرضانه

کردنت و عازم سمرقند شدند در ۲۶ مهین شهر شعبان باره این  
 ۱۲ ساعت نظار راه آهن بمحطه سمرقند وقت فجر رسید و پاهن آمدند  
 و در محلی نزارکت جای نمودند و روشن شد و آفتاب اشراق نمود  
 نورش آفاق را پر توخشید و نظر فرمودند باطراف صحرائی دیدند بسیار  
 وسیع و مسطح تا چشم می بیند مملو است از اشجار و از بار سرت کبوتر  
 سنگ بزر و اژداه و از پارس بسیار و مختلف الالوان و جیل شکل  
 و طب الزاخره که شامه الطیف و محظوظه منجابه و ندبند جای را  
 خالی از اشجار آبدار براف که هر قدر راه آهن حرکت و می میکنند بزر  
 سبز و قرمز و پر گل و در باحن حرکت بمنایه و با جمله ندبه بودند  
 و زهنگاهای چون این صحرائی مسطح رجب و با اینکه این در بندگی  
 از نه نیست که مورد خنگی از جنات اربعه روی زمین سمرقند  
 مع ذلک هزار کتب این صفا و طراوت را که آن نیز فرمودند و

فایتون پهنی کالک شدند برای دخول سمرقند و مسافت کیست  
 در خیابان راست سنقیم که از بناها و تاسیسات دولت بهیست  
 و طولش یک ساعت بدون ادنی اعوجاجی و عرضش افلاک  
 متر و ذرع است با بنوضع که در دو طرف راه رفتن آمدن کالک  
 و از راه و امثالهما دو خیابان بسیار وسیع و از دو طرفش دو نهر  
 کوچک جاریست و دو طرف نهر اشجار بزرگ و بین اشجار بزرگ  
 اشجار و اژداه و از پارس و بعد دو خیابان راه آمد و رفت سوار  
 و بار و امثالهما همان وضع و بعد از دو طرف دو راه آمد و رفت  
 پیاده است و این دو مخصوص نیست و در هر دو می آیند و میروند  
 و عصب این دو راه از دو طرف درخت بزرگ و کوچک و گل  
 و در باحن و سگوفنهای خوشش منظر معطر و تنگها و کرسیهاست برای  
 نشستن و تفریح کردن و استنشاق هوای لطیف نمودن و بعد

از این جنابانها تا منتهای نظر باغ و بستانت بهجویی پر کل و ربا  
و سنبل و رسیدن بدین منزل کردند در خان (اکرم بای) و لکن  
در دخول سمرقند طفت یمن و شمال و زمین نشدند تا احسا کنند  
از بهشت بیرون آمده اند و درون دوزخ رفته اند بسبب کثرت ذر که  
اوساخ و افتاد که بصورتها را در بعضی و معذب میباشد و این نیست  
که از جهاد عقول و انکار و بسیاری جهالت ابا لی که تبدیل کرده است  
آب و هوای بهشت برین را بفضولت و کثافت سنجین و تحویل نموده  
فطرت و همت انسان را نیز الطبیاع حیوانی که مشر و نیز جنت و جیم  
نبت و هر کس مشاهده نموده میداند از جمیع مدن و بلاد کشفراست  
و در بین اینکو تر نبت جای میدیدند و متخیر و متفکر بودند که چگونه  
مکن است اقامت یک روز در این اقدار و اوساخ وارد شد

و دانت و برخواست و مصافحه کرد و انجا رحمت و استیانت و غلغله  
ارادت نمود و دانت پشیمانند از آمدن سمرقند و عازمند بمراسم  
سبب را خواست فرمودند اقامت در نزد ممکن نیست اگر شما  
مکن است محل نظیف لطیف خارج از این محله هر دو سخنجیل نمایند  
ممنون و متشکرم اقامت را دوست میدارم و آلا رفتن اولی در مسکن  
و لاسوسی بکمال شوق و سرعت رفت و خاز خوبی که پسندیدند  
و آمد حرکتشان داد بان منزل و اول مسکنی که سمرقند رفت خدمت  
ایشانند و لاسوسی یا برادرش لاجیم از مشهد مقدس سمرقند آمدند  
و تجارت کردند و بروج نمودند و متقابل شدند و صاحب ثروت غنی  
شدند و با اینکه خود معتزف و شاگرد بودند که ثروت و عزت  
ایشان مخصوص فضل الهی است و برکت آسمانی مع ذلک چون در  
احار ...

و معاشر شدند سرد و محمود و منجد و منجد ثروت و دنیا پرست شده  
بودند و بفضل الله و الطافه بجهت تشریف بردن ایشان و معاشرت  
روح جدید ایمان و ایقان در ایشان دمیده شد و مستقیم شدند و غیر  
بمت نمودند چنانکه واسطه شدند و اگر کلبیان سر فرزند آن طرف را  
منجد مت استاد آوردند و از سیانات استاد منجد و دوست امراته  
گشتند و حالش از اباحت آدمس من لایزب من علم من شیعی  
کردند و بواسطه ایشان لوح بدیع شیعی با قمارشان نازل شد و اول  
ادب و بیبی که در سر فرزند طافات نمودند عبد الغیوم بود و از علما  
مشهور و انجمنات و ناس با اعتماد دارند و منزوبت و کیفیت <sup>تشان</sup> <sub>تشان</sub>  
این قسم است در سر فرزند انیت و بیع مرغ و در طرف آن در  
الغ بکت ا حنید بنور فاتح شهر است و این کسی است که ترویج کرد  
علم را در زمان خود و تصنیف کردند بسیاری از عمل کتب بسیاری با هم

و در علم ریاضی و فلکیات عالم بود و امر فرمود غیاث الدین جمشید  
کاشانی را بنیای رصد مشهور (رصد الخ بکت) و صرف نمود اموال  
بسیار برای حصول این نامول و باسم او تصنیف نمود زنج مشهور  
مستعمل در شرق و غرب را و از غیاث الدین کتب مجرا کما  
و کتب اخروی موجود است و در جانب ثانی در رسد (تلا کار) است  
بنا کرده است آنرا (لبوش بهادر) که یکی از امرای دولت از کتبات  
و در جانب ثالث در رسد مستی (به شیردار) بنا کرده است  
آنرا نیز امیر مذکور و در جانب رابع جامی است مشهور و جامع عمر  
و معتقدند اول جامی است که در سر فرزند بنا شد با امر عمر بن عبد العزیز  
اموی و در وسط این بناهای عظیم ساحت و فضای بسیار وسیعی است  
برای بیع و شرا و راه رفتن و تفریح نمودن و مشهور است به (کتابت)  
چرا که مزین برکت است و استاد در انفضای جان افزایشی مبر فرمود

شبی اینجی التجیه که براد علامت علم بود در غزوه از غزف در سالی که  
 جالس سلام کرد و استند عانود بروند بالا داخل غزوه و تشریف بردند  
 و بعد از نخت شیخ فرمود مدتیست دیده ام شمارا در این شهر و در ایام  
 اهل ایرانید و خواستم تکلیف بنام شمارا ببلاقات و مؤانست و مذاکره  
 فرسیدم جواب گویند مرا ای سکتی بس تسم فرمود استاد  
 و فرمود نیستم بایندر چه عمار شیبه که بگویم بشما یا بدگیری اینکده زشت  
 خوشن را و بیان شیخ و جواب ایشان اشاره بود بدو بیت شعر عبد الرحمن  
 متخلص بجای که از شمارای مشهور مسلم است و مضمونش اینست  
 بیار مرا قدمی از شراب زیرا که در خسته شده ام از مناظره سنی و شیبه  
 سوال میکنند مرا از ند بهم میگویم نیستم عمار شیبه و نه کلب سنی و بعد  
 یک ساعت صحبت نمودند و شیخ دید حال و اخلاق و اقوال ایشان  
 باشبیهان تباین و مخالفت کلمه دارد حتی معارف و تحقیقات  
 در آن

و در میقاتشان از شراب شیخ و تشن و تقسوت و در است ولو  
 زبان و باستان ایرانیت و عرض کرد ای سبید من بدون تشنه  
 مذمب و عقیده خود را بفرمایید چه که حال و عقیده شما فریاد  
 کشید سنی و صوفی بنسبید فرمودند نیستم و بمر از خوب میدانم  
 و دوست میدارم تو متبنا از القصب جا بلیت میدانم عرض کرد  
 پس مذمب شما چیست چه که پیدا و آشکار است لا مذمب است  
 هم نیستید فرمود با بی بهائی هستم شیخ فرمود بی باستی  
 شنیده ایم اسم بی را قره الدین که این دین را تاسیس کرد کیت داز  
 کجا است از سوال شیخ او بی فاضل دانسته بشود مقدار شربوع  
 امر الله و خبرش در سمرقند معلوم است نشنیده است کسی اسم  
 ظهور را که این فاضل متیقن و مقدار سماع و معرفت با بیدر است  
 در استاد فرمود قره الدین نیست که زنی از مؤمنات موفقات



باین دین دستبرد و استیازش از غیرش بعلم و جود و جهد و سعی و کوشش  
 و جان انسانی اوست در شهر این دین تا کانس شهادت را در آن  
 خدا کمال مسرت و استغامت آساید و مؤمنان اولی این دین  
 حضرت نوح علیه السلام است در توضیح و تفسیح فرمودند و کیفیت  
 ظهور و قیام و دعوت حضرت اعلی و بشارت آنرا با سراق بر آن  
 باسم حضرت بهاء الله و انجبال اقدس است مؤمنان و مقصود  
 اذلی و در بیان آن داد بسیار از شک و تشکیک بیدل اطراف ایشان  
 داده اند و شیخ تحسین نمود و باین سبب میان ایشان و داد واقع شد  
 که طول کشید معاشرت و ایشان ناروژی استاد و جالس بود  
 در دکانی برای خرید بعضی لوازم شیخ هم محمود داشت و ذکر نمود  
 عزیزین در جزای ایشان شکرده اند و صحبت بشیرا و ذکر نام آن حضرت  
 تا نام را نکرده اند و اسناد فرمود بی با سیدی ذکر کرده اند و شکرده اند  
 در آنجا

زانیکه شما خواب بودید و از این شما خواب بودید استاد بسیار  
 نگذردند و قطع معاشرت و مودت را نمود و از علما بیکه ملاقات فرمود  
 قاضی نظام الدین قاضی سمرقند و منشی عبدالرحمن و ملا عیسی خان  
 مدرس مدرسه الخ بکنت و چون علوم و معارف در سمرقند و آنجا  
 در نهایت انحطاط است و جهل و تعصب و تقلید و ادب نام تبدیل شده  
 زیاده از جمیع بلاد اسلام لذا از معاشرشان بزار بودند و فرار نمودند  
 و معاشرت فرمودند جمیع طبقات خلق را و مشهور شدند بعباد و فضل  
 و حسن اخلاق و اعمال و احوال و بتانی تواضع و احترام می نمودند  
 ایشانرا که چون تنها و یا با اجابیکه برای زیارتشان سرفرازانند  
 بودند عبور از سوق میفرمودند از دو طرف طرا بر میخواستند و جمع  
 و اظهار خلوص ارادت می نمودند حتی میرزا جدر علی بسیار تعجب نمود  
 و عرض نمود چه کرده ای که این قسم جمیع طبقات نامس شیفته و در پیش

شما شده اند و باین قسم ادب و ممنوع بنمایند عاقی حیدر علی  
 و در خدمت حضرت افغان حاج میرزا سید علی و چند نفر از اعظم اصحاب  
 تجار عشق آباد بدعوت حضرت اجل حاج میرزا محمود روحی فداه بخارا  
 رفتم و در خدمت حضرت ایشان و جناب لا غریزانه کلیمی بهائی شرف  
 منجلی صاحب و یکت نفر دیگر از اصحاب محض زیارت حضرت ابوالفضل  
 روحی ناچاره الغداء حرکت نمودیم بسرقتند و مخصوص حضرت ایشان  
 برای شهرت و عزت امراته منجوستند حضرت را نشان خلق بدهند  
 که امثال این نفوس مبارکه از فدائیان تراب استان اقدس حضرت  
 هستند زیرا حضرت حاجی میرزا محمود افغان مقدم بر جمیع تجار بخارا  
 و سرقتند زیرا میر بخارا و تمام اعیان و امراء بودند و معروف با  
 و دیانت و صداقت و عفت و اخلاق حسنه و علمت و سعادت  
 و کرامت و کد لکت جناب جناب و سایر اصحاب که از عشق آباد

برای زیارت ایشان آمده بودند از اعظم تجار موصوف براسنی و در  
 دوستی و مهربانی و دروش و کردار بهشتی نزد کتل بودند چنانکه اعظم  
 مسلمین حتی وزیر بخارا و اعیان و روس بان و ارامنه و یهود و بعضی  
 از شیعیان متوطنین سرقتند دیدن نمودند و دعوت کردند و نشانی  
 و ولایت متوالی و مناقب شد و حضرت ابوالفضل را که طر تحت  
 و خلوص ارادت داشتند در مجالس از ظهور آتیه و امر آتیه بشارت میدادند  
 و حکایت مینمودند و استند لال میکردند بحکمت و بیابانک فایض  
 میشدند و اخر از نینمودند و اعتراض میکردند فاضل از نفوسیکه  
 ملاقات نمودند امیر اسحاق جان امیر افغانستان که شخص عالم فاضل  
 منصفی بود و محاربه کرد با امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان و در  
 دو سر که غلبه نمود و بعد مغلوب شد و پناه بدولت تبه رسیده آورد  
 و دولت ابدت حمایت و صیانت و اخر اسمن فرمود و در

کمال عزت ساکن بود عاچی چون این امیرزادانات فرمودند و  
 صحبت از امراته فرمودند فرمود اگر موافق شریعت رسول الله خانم  
 النبیین است حق است فرمودند ظهور عقلی را که دولت قرآن باشد  
 اشراق و طبع اندک است تابع شریعت رسول الله باید باشد  
 یا متبوع و حاکم است و خود صاحب شریع و قانونست فرمود اگر  
 دولت قرآن بشارت ظهور است البته مطاع و متبوع و حاکم <sup>صلوات</sup> با  
 است و قائم بالذات است و چرا علما و فضلا مدت هزار <sup>سال</sup> در  
 ندانستند باینکه قرآن میخوانند و وعده و وعیدش را محقق <sup>اصول</sup> او متبوع  
 میدانند و اعتقاد دارند و البته هزار تفسیر تا حال بر قرآن نوشته  
 اسناد فرمود کشف این نقاب و فرق این حجاب را قرآن انبیا  
 آیات فرموده و لکن در یک مجلس و دو مجلس ممکن نیست توضیح و  
 تشریح و او عرض نمود در هزار مجلس حاضریم که بشنوم برمان <sup>حجت</sup> شما  
 آیات

آیات فرازا و هر مرتبه بیک اورا ملاقات میفرمودند آیات را میخواندند  
 و تفسیر میخواندند و تطبیق میکردند و تصدیق میفرمودند که چنین است و  
 از آیات مبارکات و بیانات تیسانی مظهر ظهور بسیار زیاد <sup>بیش</sup>  
 نمود و شیفته و فریفته و عاشق فصاحت و بلاغت آیات مبارک  
 شد و میفرمود منبرم که اعتقاد کنم براتب شنی انصح و المنع از آیات  
 فراتر است و لا و جدا نمیکوید مترس حق است مؤمن و مؤمن  
 نشد اما خاضع و خاشع و ساجد و بحقیقت دوست شد و شخص  
 جلیل القدری بود و در مرتبه در خدمت ایشان این امیرزادانات  
 نمود فاضل و ملاقات فرمود در سرقت از فضیلتی <sup>نداشتند</sup> چنین <sup>دا</sup>  
 حقیقت بسیاری عقائد و عوائد و معارف و مشارب از <sup>ضمایم</sup>  
 مضاعف آنچه از قبل میباشند و از کتبشان استنباط فرمود  
 بودند بشانیکه تجوی و آسانی میتوانستند بیانات مسطور در

گفتن که مستور از ایشانست بیان نمایند تطبیق با قرآن و  
 کتب اسمانی نمایند و برایشانم باندازه‌ی که منجز نشوند مسرور  
 شوند و مضطرب نمایند و عظمت امر عظیم را بدانند از تواریخ و بطون  
 کتب دینی‌شان کشف فرمودند و از آنجا که ملاقات فرمود  
 و با ایشان مناظره نمود چند نفر از فضلاء مذہب پرورستان  
 بودند مرصع در خانه خوابیده و در راز و ند جواب فرمودند باز  
 هر کس هست داخل شود و داخل شدند و نفر که ظاهر بود از <sup>همین</sup> پیشانی  
 از ملت نصاریزند اسم یکی (هیراز) از اهل سویرا و حکیم و فیلسوفی  
 لاهوتی و دیگری (اوحاض) یعنی بوخار سلسل از مسلمانان از میر  
 از بلاد اناطولی است نصرانی شده و نیکو استند این حال او را  
 و بعد دانستند وقت اجتماع مکان فرمودند از منی است <sup>است</sup> و اما  
 ایشان از منی بود و این سه نامور از جانب مجلس و عازم <sup>چین</sup> کاشغور  
 بودند.

بودند برای بسارت و ثنبن و سلین و دعوتشان بنفرت  
 و بطول انجامید مناظره و مجادله‌شان و هر قدر عاجز شدند <sup>بنا</sup>  
 نمودند و خاضع شدند و مجادله و دبه و علینه و حقیقت کونی ختم  
 شد و شرحش بسیار است و از نفوسیکه مناظره فرمودند <sup>کنند</sup>  
 در کار مسانور پانسی است و رحمت فرج است و فتوری <sup>صل</sup> حاصل  
 و خارج و داخل نمیشدند در خانه شریف داشتند حاضر شدند <sup>از</sup> آورد  
 و محمد تقی الدین از اهل شیروان از بلاد قفقازیه و تجارت حرب  
 داشت بعد از تحت تمنا کرد که خانه او را بقدم شریف <sup>فرمان</sup> بن  
 فرمودند مرصع و تا در نیمه برض کرد ضیافت نیت تکلیف <sup>بنا</sup>  
 نداشتند مقصودش را و کرد کردند قادر نیستیم شخصی از اجاب  
 مدتشان بود و عرض نمود حاصل شده است برای این جناب <sup>تقریب</sup>  
 الدین شهبه در دین اسلام زیرا او نفر از قسین و معتلین <sup>نصرت</sup> است

صحبت کرده اند با ایشان و مناظره نموده اند و غالب شده اند  
 لذا شبهه نموده و میخواهد در حضور شما و با شما مناظره نمایند که  
 حقیقت آشکار و نمایان گردد چون دستمزد فرمودند اطاعت  
 دعوت واجبست و برای این خدمت خلق شده ام و حقیقت تو  
 و حیات جدید یافتند و برخاستند و سوار فاتیون شدند و تشریف  
 بردند بخانه لا محمد تقی الدین که خود فاضل و عالم است و داخل  
 شدند و ملاحظه فرمودند مجلس ملتواست از کس نیکو میشناسند  
 و دو نفر هم از اخصا ما حاضرند (دکتر در کار سانسور باش است  
 و نسبت بد بگویی بزرگتر و رئیس ارمنی الاصل است در مدارس  
 سویرا تحصیل کرده است و شهادتنامه داکتر لاهوتی گرفته است  
 و معارف و اطلا عاتش بسیار است و معین شده است بیشتر در  
 بلاد ماوراءالنهر و از اهل سنت غایت خرم با جو خرمندی

و از شبیه ایران محمد عبدالکریم اردبیلی و از شیعه قفقاز دوست  
 یا علی تاجرنجوانی و غیر این نفوس هم حاضرند و بعد از جلوس و  
 تحت و شرب فغان چای لا محمد تقی الدین عرض کرد اینجا  
 استاد ابن دو دوست من و کوشش کنانی دادند من بسیار  
 خوب کتابت من با کثرت اشغال و عدم فرصت کتابت  
 خواندم و مطالعه نمودم و باقم در آن کتاب اعتراضات بسیار  
 بر قرآن و مخصوص در آیه مبارکه که بشر آبر رسول بانی من بعدی آمده  
 صدق نسبت و در انجیل و تورات چنین کلمه نسبت و لفظ  
 محمد مذکور نیست اصلا. و من هر قدر عالم باشم و از هر جا مطلع باشم  
 حضرت تعالی بر اتب اعلم و افضل و ادری و بهر بی استادی و استوار  
 میکنم شما را آبا حق بالغاری است و در تورات و انجیل  
 ذکر محمد و آتش نسبت و یا قرآن صدق است و مذکور است

مستی است بیان فرماید این سلسله وصل کنید این مشکل را انقضیم  
 شد باب مناظره جواب فرمودند اگر در ادب است که در مجمل  
 ذکر اسم سیدنا محمد بلفظ محمد که باقی نبی است اعمد باشد نیست چنانکه  
 در تورات هم ذکر سیدنا مسی بصراحت نیست حال باید دید  
 و دست انچه را همای تمت نصاری از تورات استخراج نمودند  
 بطور رسیدن مسی و علمای تورات بجد و امر انکار مینمایند که  
 معانی و تفاسیر این آیات چنین نیست و از زمان نزول تورات  
 و این آیات هیچیک از علمای تورات این آیات را این قسم  
 معنی کرده اند و این تحریف است و کذب و همت و اقران  
 و صدق نیست از علمای انجیل باید شنید و قبول کرد و انجیل  
 جلیل را کتاب خدا و حضرت مسی را مسیح الله و کلمه الله و روح  
 است و با و مؤمن شد و با از حق بود و علمان شنیدند

و بودی شد و انجیل و حضرت مسی را کذب و انکار نمود بیان  
 اسناد که با مقام رسید محمد متقی الدین گفت چون کل و انجیل  
 کرد کفایت نمود و حق و ضیقت کشف شد فرمودند اسناد  
 و بر بان من تمام نشده است علمای اسلام باقی من بعدی است  
 اعمد را تطبیق نمودند با آیه مبارکه ان ذی ال الی یسر الیک  
 الفار قلیط ذاک روح الحق الذی بعلم کل شیء و ذکر کردند  
 ملاحظات و استدلالات بسیار بر صدق و صحت تطبیق فارسی  
 با باقی من بعدی است اعمد و نصاری هم سعی و کوشش بسیار نمودند  
 در تفسیر و معنی این آیه مبارکه بر نزول روح القدس بر حواریین تا  
 حضرت مسیح چنانکه مستفاد میشود از اعمال رسل و اما ناظر بصبر  
 انصاف در این آیه عظیمه شبهه مینماید که این آیه مشرب است با  
 لاهوت و لکن ما حال میکنیم این آیه مبارکه را که تفسیر میدهند

افق مناظره را بطلت مجادل و میخوانیم فصلی از عهد جدید برای حضرت  
 کشین که تفسیر فرمایند برای ما و تلاوت فرمودند اول فصل  
 یازدهم روای یوحنا ی لا یوتیرا و بعد از قرائت فرمود این آیات  
 مبنای ما را بصراحت و بداهت و بشارت با اینکه تمام مبنای  
 دین و شخص و صلاح میفرمایند عالم را و شهادت میدهند برسید با  
 عیسی و توبه میشود نشان بر خلق و غالب میشوند بر دشمنان  
 و واقع میشود بر آن دو بلایا و مصائب بسیار و ما و متبکر تواریخ عالم  
 سیر کنیم مشاهد مبناییم که بعد از حضرت مسیح تا نوم اشراف ظهور  
 حضرت بهاء الله جل ذکره احدی که او را کند از جانب خداست  
 و خلق را بجد دعوت کند و نماند شود کلماتش و امتی تکلیف نماید  
 و هر ف سهام بلا یا و در زایا و مصائب شود ظاهر نشد مگر سیدنا  
 محمد و وارث روح و امر و عیش و قائم متعاش سیدنا علی بن ابی طالب

زیرا این دو بزرگوار چون برخاستند بر دعوت و منتشر نمودند  
 الهی را و شهادت بر حقیت و حقانیت حضرت مسیح بن عبد  
 او مان دادند و نفوذ کلمه شان بشان بود که دشمنین متعقد گشتند  
 بر سالت و کلمه الهی در روح الهی حضرت مسیح و انبیاء و مرسلین  
 قتل از مسیح و خمس روی زمین را از ظلمت ضلالت و نیت بنور  
 هدایت و عدانیت حق تعالی و تقدس بن نقیبه فرمودند و ا  
 نشد بر اهل بیت احدی مثل آنکه وارد شد بر اهل بیت محمدی و  
 سلاز علویه زیرا ایشان وارث نبوت و رسالت و محل تجلی  
 انوار الهی بعد از آنحضرت بودند پس چون آفتاب مشاهد مبناییم  
 این آیات بشارت ظهور محمد است و ممکن نیست معنی شود بر  
 معلوم مشهودی سواى حضرت سید بن سیدین محمد و علی  
 پس سزاوار است باین آیات استند لال با نچه در قرآن نازل

شده است در معنی و مشر بر رسول یابی من بعدی اسما محمد نامیم  
 و اگر مقبول نیست نزد خضر بن کشتین این معنی و تفسیر پس  
 معنی فرماید و شاه پادشاهان دهند تمام اهل مجلس با کمال  
 سرور و تصدیق و اذعان نمودند که اینست حق و ما بعد الحق الا  
 الضلال و متعجب و متفکر و مهیوت و ساکت شدند و کشتین زانی  
 بعد فرمود که بر شان نبوت این فصل نام نشده زیرا برای این  
 دو شاه علامت است که تا حال ظاهر نشده است فرمود چیت و  
 کجاست و او خواند اول اصحاب نهم را از این سفر محاکمه یوحنا  
 رسول و چون فرستیدیم نوحه ستاره را دیدم که از آسمان  
 بر زمین افتاد و کلید کودبی قرنوبی داده شد و کودبی پانزده گشت  
 و بلا درت آن کوه دودها و آفتاب و هوا از دو دو گشت و نار یک گشت  
 چون در دودها

زین داده شد و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند زیرا که زمین  
 و نه هیچ سبزی و نه بد زخمی تا آید سیزدهم و فرمود کشتین این علامت  
 قبل از ظهور شاه بدین است زیرا قبل ذکر شده که آمد جراد و پوشید  
 عذاب ناس نخباه و جواب فرمود است و برای این شهید ایرا  
 دو جواب است بدینکه حضرت مسیح له المجد العظیم یحیی از فرمود  
 یوحنا ی لا هو تیرا در ابتدای این نبوت که بنویسد این حوادث  
 دو قانع را زیرا وقت ظهورش نزدیک است و در آخرش نیز امر  
 فرمود او را که هر کس این نبوت را از او قش نزدیک است  
 چنانکه در آیه دهم فصل نیت و دوم است و بی مشهود و محقق است  
 میان مدققین از اهل علم و حکمت ایستمدت اجل بین ظهورین  
 هزار سال است از سنین ظاهره هیتیه و اگر امت عکس  
 بیکونیت تعییل میشود و قبل از هزار سنه ظاهر میشود و باین



دوم بنده تصبیح فرمود حضرت مسیح که وقت نزدیکست و در واقع واقع  
 شد بر عت چنانکه خبر فرمود و نگذشت از شصت و شصت مگر کسی پس  
 اگر بگویم شاید آن تا حال ظاهر نشده اند چنانکه تفریر فرمود حضرت  
 کشیش منافیت با تصبیح حضرت مسیح در اول روز با و تاکید حضرت  
 در آخر روز یا مخفی نباشد و عذاب شدید بگو نوشته است  
 برای کسی که نشود نبوت این کتاب را و برای کسی که زیاده و کم نماید  
 اما جواب ثانی من میگویم نبوت این کتاب نام شده است  
 حرفی ز بر امراد از طاعت خاص حسین بن علی است و خاص اهل  
 بیت لهارت بود و دوست کو کسی که ساقده شد از آسمان و پیوسته  
 اشاره بشهادت است که بشهادت آنحضرت باز شد ما و بر هر  
 یعنی خلفای جائز و دو خان ظلم و شبهات تاریکیت نمود افق دنیا  
 و خارج شد جنود ظلم و خارج و منتشر شد از بر باد بر دو خان ظلم که

بناسکه در ارض دیانت و قلوب کاشته شده و انبات نموده  
 و کشودند باب جزیه را بر کسانیکه مؤمن نشدند بر رسول الله تا بوده  
 باشد بر وجهشان نشان عدم ایمان و بسبب استبداد خلافت  
 و استقلال سلطنتشان جهاد کردند با اجانب مدت یک قرن  
 و نصف که تعبیر شده است بحسب قاعده عهد عتیق پنجاه که هر روز  
 سالست و همین قسم از تیت و ظلم نمودند تا متفرق شدند از  
 و مشغول بمباراست و اخلیه گشتند پس خلاص گشتند اجانب و آغاز  
 از بدیع انامی و عقارب ظلم و در مذکک و بیرحمی و در آیام سلطنت  
 ظالمین خود و اتباعشان ظلم کردند بر خلق مخصوص بر مؤمنین ظلم  
 شدیدی که تنهای مردن و خلاص شدن مینمودند و کفایت میکنند  
 بیان شدت ظلم و کثرت تعدی و قبائح اعمال و افعالشان  
 آنچه را احصا کرده است از اعمال یکی از علل این ظالمین و او

تجیح مستفی مشهور است و کسیکه بخواند نارجحاً از او متجیح کند میدانند  
 مقدار قباح و شناعة آنچه را کردند با خلق بچهاره از دولت  
 و امانت و مقدار آنچه را تغییر دادند و تبدیل نمودند از اعمال حسنه  
 و افعال طیبه و افعال مکتوبه را بنامه را با اعمال قبیحه و افعال مذمومه  
 و افعال شیطانیه و باین قدر ضعیف از احوالشان واضح و ثابت و یسار  
 بشود که خلافتشان دلیلی عظیمی و عذاب الیم بسیار همین بود بر اسلام  
 و مسلمین پس صحیح و صدق است روایا و کذشته است و این دلیل  
 اول بود بر آنست و وقوع این اعمال از کسیکه مدعی اسلامند و  
 اوصاف شایسته خصلت مصداق اوصاف مذکوره مسطوره در تفسیر  
 از کون عذاب مثل گردن عقرب است و برایشان شورین چون  
 زمان یعنی صیحه شورشان حصر در شهادت و مقصود از هلاکت باقی  
 رئیس و اول شمس این نفسانیات است و مساویه این ابلیسیات  
 و زبانه

و نوات کسبش ناسک شود و گفت ممکن نیست ما را قبول کنیم این  
 تاویلات را زیرا آباء کفیه و منسوخین کتاب ذکر کرده اند و تفسیر این  
 آیات را اینقسم نموده اند لکن نیست ما را که تفسیر کنیم ما ویر را  
 مخالفت و جرات را بسا که و پنجاه را بعد و پنجاه سال زیرا بزرگان  
 تکلم و تقوه باین معانی نموده اند و استاد فرمود اول جواب این  
 داده شد که اگر صحیح است تفسیر بهیچ باید از ایمان بحضرت مسیح  
 لا اله الا الله محمول نمائید بر گردید و یهودی شوید و انحضرت را که  
 نمائید و حال مکرر بنمائیم اگر شما توقف نمائید و از عان ننمائید  
 بواسطه اینکه این تفسیر معقول مخالف تفسیر آباء کناست است  
 و مستحکک شوید بظواهر عبارات در معنی علامت ظهور رسیده تا  
 رسول الله و تکذیب کنید انظر اصدق الصادقین را پس از آن  
 مقدمند بر شما و بواسطه همین دو سبب که بزرگان قبل این قسم

نموده اند و ظاهر عبارات مقصود است و تکذیب کردند حضرت  
 مسیح را و مجاهد میکنند شمارا در اثبات ظهور سیدنا عیسی و تطبیق  
 بشارات بر آنحضرت زیرا همین قسب که بشارات ظهور سیدنا <sup>ل</sup>الکریم  
 در انجیل بکنایه است و بنوعی از ابهام در تورات هم بشارات ظهور  
 سیدنا عیسی مذکور است بکنایه و ابهام و در برابر اثباتی بیشتر  
 از انجیل جلیل است و این بر سنن من تغییر و من تبدیل الهیه است  
 که صادق از کاذب و دوست از دشمن و موافق از منافق جدا شود  
 و مؤمنین قائل گشته شوند و پاک و خالص از بزه امتحان بیرون  
 آیند بشارتیکه شما متمسک شده اید با آنها از کتب عهد عتیق در  
 اثبات صدق سیدنا عیسی تمام نشده است بظاهر بلکه هر چه بجهت  
 اثبات بظاهر ظاهر نشده است بلکه بتداول هم ظاهر نشده زیرا اظم  
 اقدم و علی بها ما یکم جمع اسرائیلیین از بشارات حمیه سیدنا <sup>ل</sup>الکریم  
 که در

که حضرت مسیح جمع فرما بدین اسرائیل ما در قدس بعد از آنکه متعزین <sup>تمسک</sup>  
 شده اند و بعکس آنچه بشارت داده اند واقع شد چه که قبل از ایشان  
 انجیل بمسال بنی اسرائیل جمع بودند و بعد از ظهور آنحضرت بر آنکه <sup>شده</sup>  
 و علاوه بر این فصل یازدهم از نبوت اشعیا فصل است که <sup>بصفت</sup> مسیح  
 نصاری و علما و فضلا سان اجماع دارند که بشارت ظهور حضرت  
 مسیح است و بحسب ظاهر هیچیک آن بشارات ظاهر نشده چه در  
 راه رفت کرک با کوسفند و چه زمان شیر خورد و علف مثل بقدر و در  
 عصری طفل صغیر را می کرکان و شیران و کوسفندان شد در زمان  
 ظهور حضرت مسیح و بعد از او چه وقت شنب مقدمه را جمع فرمود  
 در او شبلم و تبدیل فرمود ذات و حقا نشانه عزت و عظمت  
 و در چه وقتی گرفت طفل صغیر انعی با و برنش آورد از سوراخ و ک  
 خشکد نهر نبل مصر که بگذرند از آن نامس بانال و باینها وضع و ما <sup>است</sup>

و محقق شد که اگر متمسک شوید بظاهر عبارات و اعتماد نمائید بفرستین  
حق با یهود است در تکذیب و انکار حضرت مسیح و واجب میشود  
بر شما تا مستی و اعتدای یهود وجود زبر اظا هر نشد چیزی از معانی ظاهر  
بشارت اگر خواستید تثبیت بذیل صدق و حق نمائید اینست که  
شد و آل فرعون ما و شما اینست که شما نمیتوانید هیچ وجه از وجه نصیر  
کنید بشارت را و احمد میکنیم خدا را که حضرت بهاء الله جل ذکره  
و شانه مضبوط نمود بر ما باب دانستن بشارت و معانی آيات را و  
برداشت برای ما هراتها را و مطلع فرمود ما را بر سر اکتب مقدسه  
و دانستیم بتأیید و توفیق او جل شانزه راه وصول دقایق حقائق  
مسائل مشکوئعه در کتب آسمانی و ادیاز و نجومی و آسمانی  
منبویانیم تطبیق نمانیم معانی تا و علیه را تطبیقی که موافق باشد با نفس  
و اتفاق و ایجاد در تالی کر علی و فضلا و حکم و عقلا بر پسندند و قبول نمایند

و راحت شوند و تصدیق نمایند و اذعان کنند و حضرات و عباد  
و بیانات اتم و مطلق عالم را تبدیل کنند بحجت و صفا و لذت و وفا  
و اخوت و اتحاد و اتفاق و گذشت بر شما نوزده قرن که بحث  
مبکنید و دقت مینمائید در معانی این بشارت و ندانسته ای  
معنی یکی آنها را و خود اظهار عجز از دانستن مینمائید و اما قول شما  
ای کشیش محترم که آباء کینه تفسیر ننموده اند این قسم آبا نیستند  
یهود نام و متمسکند در تکذیب و رد و انکار حضرت مسیح تبخا  
آبای کنائشان که مخالف و مبالغه است با تفسیر آباء کنائشان  
و بسیار فرق است بین آباء کنائش یهود و آباء کنائش شما زیرا  
آباء کنائش شما منتهی میشود بساپ که اکثری او را رد کرده اند و  
مخالف انجیل جلیل و حضرت مسیح صبیح میدانند و به دکانتر که  
اکثرشان عقل و حواس ظاهر را میزان گلی میدانند نه وحی و الهام

ربا نیز و دیده نشد از باب و داکتر با مطلب بسیار گشته و برابر کند  
 و طالب را بطلوب رساند و مانند ما بین شما ندیسین قرن اول  
 مسیح و ندیدیم از ایشان کتابی که وحی آسمانی باشد و آنا بنی  
 کنائس بود منتهی می شود با بنیای بنی اسرائیل که کتب وحی و الهام  
 و در ایشان تا امروز نوزانی کننده عالم است و باقی ماند بین  
 یهود و رجال و بزرگان بیکه مهابط وحی بودند تقریباً مدت هزار سال  
 و شاید همین سبب تاخیر ظهور حضرت مسیح باشد بعد از حضرت موسی  
 از حیث طول مدت از ظهور رسول الله بعد از مسیح زیرا مدت ظهور  
 حضرت عیسی و حضرت رسول اقل از نصف ظهور موسی و مسیح  
 پس حضرت کشیش اعاده فرمود ذکر و قول اول خود را که ممکن نیست  
 ما را قبول نمائیم این تفسیر را و خطاب نمود او را جناب علی بن ابی طالب  
 ای کشیش چه قصد کرده ای بقولت ممکن نیست ما را قبول کنیم این

تفسیر را این چه کلامی است جا بلانزه صرف نقیب این مجلس مجلس  
 بحث و مناظره و برهان و کشف حقائق است و شما از پیشتر  
 و ما از تجار و کسبه و مع ذلک در نستیم و فهمیدیم حق را بدلائل و براین  
 و حج فاطمه با پنجه استدللال فرمود حضرت اسناد در معانی بشارت  
 که اگر بر ظاهر معنی شود همچکس واقع نشده است و ظاهر گشته و  
 مساویست و مثل هم است بشارت انجیل و تورات و اگر  
 برای آنهاست معانی نادیده باید برای اینها هم باشد زیرا همه  
 مثل هم است و آنچه سبب و چه برهان و چه فاعله و چه دلیل  
 تاویل میشود بشارت تورات و تاویل نمیشود بشارت انجیل  
 این چه مطلب واهی سمعی است که بشارت تورات تاویل  
 میشود و بشارت انجیل ظاهرش معقود است و معنی فرمود  
 حضرت اسناد بشارت را که ابد اعاقل منصفی شبیه نیباید

و سهو و اوضاع شهادت سید پر حق است و صدق است و صحیح است  
 و حقیقت واقع است و بطول انجامید مناظره شان زیاد و از  
 ساعت که حضرت اسناد اقامت بر بان و محبت و دلیل میفرمود  
 و ساقط شد شبهات او بشانکه نشین است از غلبت سر بلند کند  
 حق نظر میکرد بکتاب و قطرات عرق از لجه اشس میرخت بر کتاف  
 و از عجب حالش کی ای که هر قدر ملزم بشد در سینه میفرمود  
 ترجمه کتاب من چنین نیست با ای که در کتاب من جمله این تزیین  
 و ترکیب نیست و کذ لکن اعتراف من کرد بحضرت رسول که در قرآن  
 قسم دهمین بسیار است فرمودند اولاً یمن و حلف و قسم برای  
 دینانیت برای حق حق است و در انجیل بسیار است که خدا  
 و پدر اسما بر ما یاد ذکر فرموده است و منی قسم است و ما نیا  
 بر رسول صاحب شرعی سلطنت دارد و مختار است تشریح فرمایند

و حلال کند و حرام نماید بحسب وحی ربانی و معصک زمانی برین بنی  
 نشده است در اسلام بلکه در اصل است در بعضی معاملات و مبارکات  
 و در افعالت ملکیه مدینه و این از اتفاق است و اسحکام و نمانیت  
 که با محتاج امت را بیان فرموده چنانکه در تو این جمیع دول آورد  
 و امریکه دخل است با ای که مسیحی هستند در افعالت هر دو  
 بکتاب خودش قسم میدهند و انجیل را با انجیل و علاوه بر این بوس  
 رسول در رسالتش همین موجود است با ای که شایع نبود حق  
 تحلیل و تحریف نداشت و شایع حضرت مسیح بود و بوس تابع حکام  
 حضرت مسیح بود پس ثابت و محقق شد که در انجیل هم همین در معانی  
 و امور ملکی نبی شده است نه ملکونی رحمانی و کسب انکار کرد بر  
 قنودت فرمودند فصل بیان بوس رسول را و گفت در کتاب  
 من نیست و فقهه خنده از اهل مجلس بلند شد و اعتراض گفتند

با جناب کشیش در کتاب من نبوت الفرقین یثبت بکل خشیس است  
 و عجز است و از جمله ادوات بنی استناد و کشیش انکه او استدلال  
 نمود بر صدق دعوت حضرت عیسی با صحاح نهم از سفر دانیال نبی  
 دانست هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدس است مقرر  
 میباشد تا تفسیرهای آنها نام شود و گنایان آنها با انجام رسد و  
 گناه بهجت عیبان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود  
 و ردیاد نبوت مخموم گردد و قدس الافداس مسح شود پس بدین  
 و بفهم که از صد و در زمان بهجت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا  
 (ظهور مسیح هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود) و اورشلیم  
 با کبریا و حصار در زمانهای سنگی تعمیر و بنا خواهد شد و بعد از آن  
 شصت و دو هفته مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود بلکه  
 قوم این رئیس که میباشد شهر و دهه را فراب خواهند ساخت و آخر

او در آن سبب خواهد بود و تا آخر جنگ خواهد رسید است  
 و او با اشخاص بسیار در کیفیت عهد را استوار خواهد ساخت  
 و در نصف هفته قربانی و پدیده را موقوف خواهد کرد و بر کنگره  
 رجاسات خراب کننده خواهد آمد و الا الهیاء انچه مقرر است  
 بر خراب کننده رنجه خواهد شد) و گفت این آیات و اشارات  
 شنبی میشود بطور حضرت مسیح و ثابت میکند حقیقت انحضرت را  
 و استاد فرمود ما انکار نداریم صدق دعوت حضرت عیسی را  
 و مؤمن و مطهرین الصلویم که انحضرت کلام الله و روح الله است  
 و این اصحاح نهم ردیای دانیال بشارت بطور انظر نور حضرت مجسم  
 طور است و لکن دلالت این آیات مسیح و واضح نیست و  
 بیانات بود حاضر بطور سیدنا محمد اصح و واضح است و چون  
 کشیش محال فرمودند که آباء کنیه این سخن تفسیر ننموده اند و این محال است

و برهان نیست و عجز است لذلک بعضی تفسیر انجیل و حاضرین عزیز میگویند  
 بود این رو با و بشارت رجعت رو بر شما و انکار و تکذیب حضرت  
 مسیح علیه السلام این قسم معنی کرده اند منبکونیم چنانکه شما فرمودید  
 بشارت یوحنا زیرا شما سواي نیتوانیم قبول کنیم چه آبا گنبد این قسم  
 تفسیر نموده اند جوابی نفرمودید اما بود مقابل برهان شما اقامه  
 برهان نموده اند و نوشته اند بمقتضای سبوع منفصل در آیات بعد از این  
 بشارت یعنی آیه ۲۵ تا آخر فصل میرساند و واضح مینماید که مراد  
 از مسیح رئیس کورش ملک ایرانست زیرا که او در فرموده بر کرده اند  
 بنی اسرائیل بارض مقدس و آزادشان از اسارت و ذلت نمود  
 بنا فرمود برایشان همگی را ساختند و تمام کردند و در هفت سبوع  
 چنانکه دامیال خبر داد یعنی ۴۹ سال بعد از مرسلطان ایران  
 و مقصود از انقطاع مسیح بعد از شصت و دو سبوع استیلاي طوس  
 و بانیست

رو مانبت بر بیت المقدس و انقطاع حکم است از بین میبود و نشینت  
 و تفرقتانست و ذلت و اسارت و مصائب وارده بر ایشان است  
 که دانسته اند انصاف راه وصول و بلوغشان بسعادت و سیادت  
 و این تا ویلات بود صرف نظر از آنچه انسان میداند و دیده اند حکم سبوع  
 برابر که این آیات بشارت ظهور حضرت روح الله است از سبوع  
 و صیفت از تا ویلات شما زیرا آن اطلاق لفظ مسیح بر کورش پادشاه  
 ایران صراحت دارد شده است در نبوت اشعیا و ثانیاً مطابق است  
 تفسیرشان بحدوث تاریخ نیکه وارده شد برایشان و هر کس بداند  
 و ثانیاً هیچیک از علامات ظهور مسیح بظاهر ظاهر نشد بلکه مخالفش است  
 و محقق میشود است و با هم این دلائل و بر این شهادت میدهم  
 که این آیات دلالت بر صدق حضرت مسیح دارد و بشارت است  
 بر ظهور و حاقنیت انظر حق سبحان و تعالی و لکن عبارات یوحنا ی



تقدیس لایهون که برای شما خواندم دلالت و بشارتیش بر ظهور حضرت  
 رسول محمد صلی الله علیه و آله وسلم و قائم مقام آنحضرت سیدنا علی  
 و مصائب و بلیا بیک بر عترت ظاهره واقع است از اهل باوید و بر  
 و اولسان براتب اصح و اوضح است و ما با انصاف فرق نمیکند بیک  
 بین موضوعی و موضوعی دیگر و فرمود کشیش عبارت دانیال صریح است  
 گفته میشود و کوروش ملک زس گفته شد استاد فرمود گفته میشود  
 نسبت قطع میشود و از کتاب عربی و فارسی و ترکی و در  
 خوانند قطع میشود یعنی حکم تضاد است از ایشان برداشته میشود چنانکه  
 بیان نمودیم کشیش غلبت کشید و گفت در کتاب من گفته میشود  
 اهل مجلس گفته کتاب شامت نسبت بر مطلبی بر بیان میخواهد و بر ما  
 شما که در کتاب گفته میشود است او من از نسبت حکومت است  
 ای برآمد نه ما ترجمه کرده ایم نور است و نه نبود شما ترجمه کرده اید و در ترجمه

عربی و فارسی و ترکی دروسی قطع میشود است و کشیش گفت ما  
 همین ترجمه کردیم اعتماد داریم ترجمه های اخیری را اعتماد نداریم  
 اهالی مجلس بگیرند فرمودند خوب بر مصیح ما واضح و لایح و مبرهن شد  
 الزام جناب کشیش و عجزشان و فرارشان از مطلبی بطلبی و از شرطی  
 بشاخی که شاید بتوانند منالطه نمایند و الزام و عجزشان را پنهان  
 نمایند و لکن استاد بجز آنکه و قوت عاجزشان نمود و از هر طرفی  
 فرارشان را بست و نخواستند موضوع را تفسیر دهند و کل عامه  
 و شاگرد مسروریم که احقاق حق فرمودند و ابطال و از باق باطل  
 و استاد کشیش خطاب نمود: بشا تفسیر فرمودید چهار صد و  
 چهار روز را بحسب قاعده ما خوزه تصریحات کتب مقدسه  
 عهد عتیق که متبع است نزد بنی اسرائیل و متفقند علمای غت سیمیه  
 که هر روزی سالی است و این قانون کلی شده است و در کتب

در نعل کشند و اصطلاح کل شده پس چه میفرمایند در آنچه تفسیر فرمودند  
 در فصل هشتم از سفر همین نبوت و این سال از اینکه رب ظاهر میشود  
 بعد از دو هزار و سیصد روز که هر روز سالی است و آنچه تفسیر کرده است  
 باد در فصل دوازدهم از این نبوت که بر میخیزد سرور بزرگ محاسنی  
 بعد از هزار و دو سب و نو سال از هدم و خرابی بیت المقدس  
 و منع ذبیحی اسرائیل و طردشان از ارض مقدسه تا آخر فصل  
 و تحقیق نام شد بشارت کتب مقدسه و تامل بصراحت و توضیح  
 ظاهر شد که هر چه دید و هر کوشی شنید و هر طالبی رسیده و هر عاقلی <sup>یقین</sup>  
 نمود و هر قلبی ادراک کرد و هر عاشقی معشوق حقیقی خود و اصل شد و  
 با هزار هزار قدیس درود فرمود و از بسبب شریعت آتشین ایشان  
 عنایت فرمود و هزاران جان را بجان ندای ترابستان آتش نبرد  
 و ما استدلال میکنیم باین آیات و بشارت و در نحو لا تموتون الا

در قطب نصف النهار بر خفت و خفت و مدانت و فرزند نبوت  
 سلطنت و عظمت رب بهاء الله جل ذکره و نشانه و علامت نبرد  
 و فصل مذکور را و کشیش گفت ما اطلاق میکنیم هر چه مذکور است  
 مقدس است از یوم بسنه و استاد فرمود با حضرت کشیش این مجلس  
 معین شده است برای انظار خائن و کتب مقدسه نازل نشده است  
 با اصطلاح من و شما بلکه نازل شده است با اصطلاح خود کش و در خود  
 بیان شده و با خودش است و تفسیر فرموده اند اینها در خود کتاب  
 حتی یومنا هذا اطلاق روز بر سال بین ملل قاعده سنه مشهور است  
 که استدلال بان مینمایند و جاری میکنند در مناظر اتان حتی فصلی  
 لغاری استدلال نموده اند خود جناب کشیش استند که در ابتدای مناظر  
 استدلال فرمودند بر معناد هفتاد و پنج بهیمن قاعده استبد و حال سفر  
 ما اطلاق میکنیم روز را بر یک سال بنمایم ضرر ندارد اطلاق کردن

روز برسال اینغامه سلسله مشهوره که معمول به جمع مل و مذاهب  
از موسی است از آنمخل نیاید و لاجناب کسب را بنیاسانه مجادل  
و محادل و معالط لبی انصاف پس خوب بود بفرمانید ما خود نمازیم  
هر چه را بنجا ایم تصدیق کنیم و هر چه را بنجا ایم رد کنیم تنبیه کرد و تاج  
و ساکت شد و مدتی هم محاوله در وقت روز با ولادت حضرت سح  
فرمود شاید بتواند شبهه در سنه ظهور و اشراق مکمل طور حضرت جبال  
قدم نماید و ملزم فرمود اورا استاد با اول تاریخیه و برابین عقلیه  
و نقلیه و حج آفاقیه و نفسیه و واقع شد در آن شب بین استاد و کسب  
مناظرات کثیره در مسائل غامضه و چون در هر یک ملزم شد از  
خلفت غرق عرق میشد و مجدداً ختم شد و منتهی شد بحجت و سینه  
و این مناظره سبب اقبال و ابقان و اطمینان رب است لا محذوق  
الذین شد بعد از آنکه در مذمب خود بسیار منتصب بود و ابا ان بعضی

عازن و محبت آفرین که حاضر بودند و شهرت نمود و باب تبلیغ را  
مفتوح فرمود و از سلیم و نصاری و یهود بسیاری از امر آن پند  
آگاه شدند و دوست امراته و هر بهائی گشتند و کت مفضلی تبلیغ  
جری نمود و شرح این مناظره را استاد داشته ای کتاب تالیف خود  
فصل الخطاب نوشته اند و آن کتاب دو قسم است قسم اول آنرا فرمودند  
بج فاطمه و برابین لامعه و دلائل واضحه ساطعه بر ظهور رب موعود  
نزد اسلام و نصاری و یهود و زردشتی باخبار و بشارات کتبشان  
حضرت بنی اسرائیل ذکره و نشانه روح الوجود بحد قله المبارک  
الذی انشا الوجود و ابداع کل موجود الغداه و واضح فرموده اند  
علامات و امارات و بشارات و آثار و انوار و ظهور سر اسرار  
نیر آفاق را از کتب اربعه حقی مقل نامت و دین و احکام و نبوت  
و جزئیات ظهور مبارک اقدس را با اسم حضرت بهاء الله همین مشخص

و بهرین فرموده اند و محبت را بر عالمیان بالغ و کامل و تمام فرموده اند  
 و راه فرار و انکار نگذاشته اند و نمیتواند نفس شک و شبهه نماید مگر  
 کسی را که خبر فرموده است از آنها خدا و قرآن و ان بر و انکل آیه لایق  
 بها و در مقامی و ان یرو سبیل الرشد لا یجدوه سبیلا و ان یرو سبیل  
 اللی یقصدوه سبیلا و در مقامی ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و ابصارهم  
 عشاوه متم کرم عی فهم لایرجون ان هم الا کالانعام بل یضل سبیلا  
 و در ستم ثانی واضح و ثابت فرموده اند بنا برین ظهور رب رحمن رحیم  
 و اجابش عظم مریم و رسانیدش مخلصین را با فضل نسیم که لغا و زیارت  
 و عرفان جمال مبین رب العالمین است و ملاقات فرمودند  
 در سمرقند پنج سال و کتب و رسائل عدیده است لایزاله بدلائل آفاقیه  
 و نفسیه عقلیه و نقلیه و تاریخیه و حکمت و مجادله بالنی هی احسن  
 و احتیاط تالیف و تصنیف فرمودند و در بین بلاد مجاوره سمرقند

مثل خوند و مرغیایا بیکه حال از امر عثمان میسازند و اند بجان و  
 قیجان و کاشتر و حق از مدن و بلاد چین و هند این مدائن و بلاد  
 قابل است عصر اسلامی از طرف شرق و از جهت شمال طاقند  
 و بلاد متاخمه تا واسط سبیریا و از غرب تا جنوه حاصره خوارزم  
 و اورکنج و بلاد متاخمه آن و کد لکت از طرف جنوب و عارتان  
 بود مسافرت میفرمودند ایام صیبت و برین راستا و غربت  
 در سمرقند اقامت میفرمودند و در هر دو مسئول نوشتن ما نبتع به  
 العالم منتی در مسافرت جمع دلائل و براین و حج قاطعه سطله  
 لامه میفرمودند و در اقامت رتب میفرمودند تا اینجا شتی شد  
 آنچه را خود حضرت استاد نقلین فرمودند برین الا بیکه ذکر خود را  
 بحدارت و تفسیر میفرمودند و راقم تعظیم و ادب نوشت و از جوار  
 صاحبک مندرج در این کتاب است کتاب علی استدلالی شد

و بیان حال رجال در حال ابطال و بطل است با اینکه کتاب تاریخ  
 حیات آن زنده فرخنده در ملکوت اعلی و بیرون است و در جهان  
 ناموس ادنی جز در مرتبه انانی است و بسیار امیدوارم که از آن  
 سینودم که موافق و موافق شوم و تمام کنم تاریخ حیاتش را با امان و اتمام  
 حضرتان و لکن تقادیر بر تانیه و حکم باله محمدانیه که از ادراک و عرفان  
 بریده استالی و مقدس است چنین اقتضا نمود و لاینها مسرور و حامد  
 و شاکرم که حضرت من از اده الله فرج منسب از اصل قدیم سترانه  
 الاندم عمن الله ان عظم مرکز عبادته مبتین آیات الله ناصر کلین  
 رافع رایات دین الله مولی العالم والام حضرت عبدالهه رومی  
 و روح المخلصین و المقربین لراب اندام مذام بابر الرجب الوسیع  
 المصتیق علی العالمین العذاب عرف رحمت رحمة للعالمین و محض فضل  
 قدیم و بصارت و حکمت رب العالمین و تائید و توفیق حضرت شید

القولی و قدرت و توفیق رب العالمین اراده مبارک فضل و رحمت  
 سابقه محیطه شان تعلق گرفت ایثارا بلند نمایند و در چند فرزند  
 و شمع روشن اینچنین عالم دستاره درخنده ام و پادوی عباد و نور  
 و نادر رساد و و داد بلاد فرزند سرافرازان فرمودند بلج مقدس  
 منیبی که هر فرشت مضموم موقده ربانی است در افنده عاقلین  
 و هر کله اش جات بخش جهانان و جنب زنده باقیه است بر زمین  
 و آخرین احضارشان فرمودند برای عتبه بوسی و طوائف منافع  
 رومی و روح من فرادق البقاء لذات تراب مغفله لای علی لایسی و  
 و خود استاد در کتاب درز الهیه و رود و سجود و خودشان از ابدین  
 مقدس شکر و طوائف و زیارت عقبه مبارک که نوزاد و تشریف و منزل  
 حضور حضرت عبدالهه مولی الوری روح الوری لوجود قلعه المحجی  
 الریم فدارا هزار و سیصد و دوازده نوشته اند ۱۳۱۲  
 حامی صفا

قیه و الواح قدسیه جمال بی شالی تی لا یزال غنی متعال جل جلال آس  
 ال اعظم ال الهی و عم نوال فضل ان قدم ال اعلی و احاط العالمین سلطانه  
 دستق الاولین و الاخرین احسان و منت حجت و کمل بر باره که بر فرزند  
 و حیات بخش و نور افشانی ایشان بمرت فضل نازل بسیار است  
 که اگر جمع شود شاید نصف کتاب استغاب ایقان بشود که بعضی  
 جواب عرض ایشان است و اکثری قبولی اعمال و افعال و احوال  
 و اخلاق و تجرد و انقطاع و توکل و توسل حضرت است و شکر است  
 ربانیه است از خدمات انجوه انقطاع که بتأیید و توفیق ربانی عالی  
 شده اند اذانه تبارک و تقدس حمید سکور و کذکت زشتجات  
 فضلیه و بیانات رحیمه و رفاهم مرکز ایشان الله حضرت عبد الهبه  
 حلت و عظمت عبودیت و علت و کبرت رقیه و نامت و نشا<sup>حجت</sup>  
 محویته فناء باب محبوب ال الهی عبودیت و رقیه و محویته ظاهر باطن  
 باطن

باطنها و باطنها حقیقه ظاهریا و عملی نهیها نفس سترها و سترها و انصیه<sup>نیها</sup>  
 که محض با نیت و عنایت و معرفت و عظمت و شفقت و رحمتان صا<sup>صا</sup>  
 شده است بسیار است و یقیناً بقدر کتاب سبک ایشان زیاد تر است  
 و لوجیع کردن الواح مبارکه ربانیه و بیانات جمال عبودیت بر سر سبوره  
 و سنن ممکن است جمع و طبع و نشرش و البته خواهد شد اما ترتیب  
 و نشان نزد سس که هر یک بر وقت و در بر جاری نازل و صادر<sup>است</sup>  
 غیر ممکن است الا اینکه خود حضرت ایشان ضبط و ثبت فرموده<sup>شدند</sup>  
 و در نوشتهجات و اوراقشان زیارت شود که لاینا به برای آگاهی ام  
 عالم نشان نزول و ترتیب الواح ان مفید و مثمر و بصیرت بخش و  
 روح افزاست و لوح مبارک احضارشان را از سر قند بعد از مود<sup>شان</sup>  
 فانه بمصدا و قدر زیارت نمود و ضبط کرد و حال سواد میشود لیکن<sup>نظیر</sup>  
 و یطلعوا علی قدرهم بقوه تصرف قلم مرکز عبودیت برای لم تر کن<sup>شد</sup>

و شجرش و احاطه اش و رافت و عنایتش و عطوفت و شفقت نسبت

بآن بنده درگاهش و خاکش است

هوایابی

با ابا الفضل دانه و آخاه چند سیت که بوی خوش سمائی از ریانه

استغین عرفان بشام ستانان زرسید و حرارت شوقیه شعله اش

بجز من دلهای دوستان حقیقی زرسیده و حال اینکه کتب مفصلی در باب

حرف از زقت محبوب آفاق ارسال شد دلیل وصول ظهور نمود

و اشاره قبول شود گشت معلوم است که این افسردگی و پژمردگی

از شدت احراق از فراق محبوب آفاق است و این خودت از گزند

تأیرات در مصیبت کبری و لکن انوار کشف حقیقت را انولی نه

و اسواج بحر عظم را سکون و کمونی نیست فیوضات ملکوت الهی

ستراست و تجلیات جبروت اعلی مترادف بر نیسان عنایت

فانما است

فانفن است و ثمران محبت آن در جسد امکان نابض نماید از فزونی

مستجاب است و توفیق از حضرت بکر یا متواتر اگر آن آفتاب نورانی

اولی که افق امکانست غایب است از افق اعلی طالع و لایح اگر تا با

ابصار بشر بسبب سحاب جسمانی از مشاهده آفتاب نورانی محروم شود

و محجب بود حال آن جناب که در هر عهد و عصر و سید انکار بود

الغطاء کرده چه که در جمیع احوال ظهور که مظاہر احدیتش در سطح

طالع شدند بهانه اعطشان این بود که میکشند انانیت بشر

و مانده آن بشر مشکم خلاصه ظهور انظاہر احدیت را از مطالع بشریت

علت بطلان و سبب انکار میکردند و بعد از صعود مؤمن و مؤمن

میشدند زیرا بظاہر شخص بشری ملاحظه نمیکردند لهذا استنبه توت

و برهان و حج الهی میشوند و منظر بعبرت ایوم حدید میکشند چنانچه

اگر ملاحظه بفرمائید مشهود میگردد که در جمیع اعصار اعلام کلمه آنست

بعد از مسود سارن انوار با فنی اعلی کردید چه که ناس فطره ایمان بنسب  
 خوشتر دارند و دگشتر شمرند در جمیع احیان در یوم ظهور انکار نمودند  
 و استکبار در زبند و بهانه جسته و درون لانه او یام استیاز نمودند  
 چون ملاحظه مینمودند شخصی بسبیل بشری ظاهر و مشابیهت جسمانی دارند  
 از موهبت رحمانی متعجب میمانند چون بصیر شیطان که نظر در جسم خاک  
 و ظلم ترابی حضرت آدم کرد و از کفر بی پایان که اعظم موهبت الهیه  
 و اثر منفبت انسانی است کور و نابینا شد و خلقی من نارد  
 من طین گفت باری مقصود اینست که در سائر ابقان بسبیل  
 بشری را بمنزل سحاب شمرده اند و حقیقت نوزایه را بمنزل آفتاب  
 و خیزند شهردون ان ابن الانسان آتیا علی سحاب السماء بقوات  
 و مجد عظیم جبارت انجیل را با اینکه تفسیر و تاویل فرموده اند پس  
 حال وقت مثل و اشتغال است و هنگام مذاوا انجذاب فرست  
 چون

چون بحر در جوشش آید و چون سحاب در برن و غروش و چون  
 همانند حدیقه و فاد در پر از کجوشید و چون طیسور سماء بقا در نبرد  
 و نوا آید ای بلبیان کلزار پدایت و ای پدیدان سبائی سبائی  
 وقت جوشش و غروش است و هنگام نند و آهنگ است  
 من شینید محزون و در خون منجسید پرواز با وج علان آید و انوار  
 آواز در گلشن پدی نماید قصد بسازد من کنید و آهنگ با  
 حضرت منان اگر در این بهار آهلی نند نرساید در پر میوهی آواز  
 ساز نماید و بگلهای معانی مدم و بهراز کردید با ابا الفضل  
 این اشتغال با سردرگم و این اشراق انوار محبتک و این امواج  
 بحر فناگم و این نسائم رباض ابقانگ و این نغماتک انشا  
 لآذان و این نغماتک المعطره لمشام اهل الامکان این جنبه  
 و این سده صد رنگ و این بشارة روحتک و این اشتغال نغز  
 قلمک





این لوح مبارک منبع مبدء و منبع فوئحات لادایات لانهایا  
 ایست که سانی رحمت نختوم حضرت قیوم گشتند و ناشر و رفی  
 لواء امر بین ملا اسکان شدند و اگر اشجار اعظام و بحور مداد و سموات  
 و ارض فرخاسس و من فی ان مکان کاتب و ستایش فضائل مکتوبه  
 و حضائل جبروتیه ایشان نمایند لفضله البحر قبل ان تنفد و لوجیه مثل  
 مداد چه که بفضل الله و عنایت و الطاقه کلمه مکتوبه ربانیه شدند و اعظم  
 شاهد شهادت مترجم لسان اصدق الصادقین حضرت عبدالهبارت  
 بقوله روح الوجود فذاه نفوسی را مبعوث فرموده است الی توفیت  
 برهانها را در جمیع ملل عالم ماثل و مقارمی نه و تضرع و ابتهال سر  
 عبودیت کبری است بر جانه من محبوبه الاهی و مهتد الطریق الی  
 بین ملل الوجود و قائم جنود الحیوة فی ملکوت الشهود که تمام جام  
 در روان و جوارح و ارکان مویده گشتند و بر خاستند و آیین یارک  
 اللہ

و آیین با آرمین فی استیوات و الارضین عرض کردند چه که از من  
 طیبیه مبارکه که قلب قبول ایبات علم و حکمت و معرفت ربانیه منیا  
 و در ایام شرفیابی حضرتشان فانی هم شرف بود و اکثر اوقات را  
 بخوابش خودشان با حضرتشان بود و بپایند آسمانی بیانات نبیانی  
 ایشان منتقم و مرزوق و لانهایت در حق فانی رحمت داشتند  
 بشایکه عرض عا میانه فایز و لوجورانه بودند پسندیدند و قبول  
 میفرمودند و چون بشرف حضور و زیارت حضرت عبدالهبارت  
 شدند هر آن کشف حجابی برایشان حاصل و هر دقیقه نقالی از وجه  
 امراته و عظمت و جلال و سلطنت کلامه الله و تصرف و تبحر کلمه امرطه  
 مرکز ایشان الله از وجه قلب لطیف لطیفان برداشته شد که در  
 اگر نفسی علوم و رسوم و حکم و معارف ماده درو حایه ام عالم را  
 و کلهها اتم و کلکس یاد ارا باشد و با فرد فرد عالم بقدری معارف  
 نبوت

باشند که صفا و سراز قلوب و انکارشانرا بدانند و شکرش بر روی زمین  
 سیر و سیاحت کرده و عوائد و عقائد و آداب و معارف و ساریشانرا  
 گما به حق و مستحق بدانند و طواهر و بولین و حنائین و دقایق کتب  
 ربانیه را برزعم خود بدانند که در هیچ کسئون گما لیه ان نیه و حید عصر  
 و فرید زمان خود باشد و نظهور استه و اشراق انوار حضرت مکلم طور <sup>من</sup>  
 و موفن و مطمئن القلب و القواد باشد و در ظاهر ظاهر او را کت  
 نعمت قرب و فضل و موهبت لغا و احساس حضور زبارت حضور  
 حضرت عبداله با بکتای بهیتای بنده با سببان آستان آستان <sup>یا</sup>  
 ننوده باشد انسان ندیده است و معنی انسان ستری و انان <sup>را</sup>  
 ندانسته و در محبت عالم نیست و جاهل است و غرق مجاب  
 ننوده است و متوهم است و این معنی دقیق رفیق حقیقی واقعی را  
 هرگز آنکه مشرف نندم بیشتر و جدا نم دید و دانست و شهادت داد

بلکه هر مرتبه نیکو فایز میشدم بقین منبومدم که بکلی کشف غطاء فرموده اند  
 و شستی درجه عرفان و ایقان متعارفم ننوده اند و بعد که سرافراز  
 میشدم رقائق حقائق ادراک منبومدم که تصورش را ننوده بودم  
 و لا یحیطون بشئی من علمه و لا یعلم جنود ربک الّا هو قوت سب  
 و بیان حضرت عبداله با است و لذات محقق و مبرهن شد که برای  
 عبودیت و رفیت و ایمان و ایقان و عرفان و اطمینان است  
 نیست هر چه بیشتر فانی شود نفسی بیشتر متصاعد و متفارج میشود  
 و بی پایاست و لوح بدیع منبوی از حضرت مرکز میثاق استه در  
 بقای ارواح بعد از خلع از ابدان در جواب سوال از بقای روح  
 در عوالم اخری نازل و این عالم را بنزهه رحم نسبت بعوالم مجرد است  
 فرموده اند و مثل زده اند که دنیا فرزند آخر است آنچه در دنیا  
 از حسنات و یا نعوذ بانته از سستیات کشت و ذراعت ننوده اند

بعد از آن بر میدارد ان خیرا فخرنا وان شرنا شرنا طفل کتاب  
 حواس خمسہ سمع و بصر و ذائقه و شامه و لامه در دم و حسیں مینماید  
 و لکن تا در دم است محال است احساس کند چون خارج شود  
 آن کتابات رحیمه اش ظاهر میشود و اگر هم محروم شده است  
 بعد از خروج مفهوم و معلوم میگردد و چون آن لوح مبارک تقدیرا  
 زیارت نمودند بقدری مسرور و مبسوط و شرح القدر شدند که گویا  
 مست در خوش شده اند و در زمین میسند در فضای جان فزایی  
 قدس پر و از مینمایند و دوسه مرتبه خوانند و بوسیدند و سجده  
 کردند و فرمودند فلانی انچه از معارف و یقین و صفات ملکوتیه  
 و سجایای رحمانیه و اطمینان اهل بها اقتباس نموده اند از آیام  
 ظهور نور حضرت مکمل طور و باعث من فی القبول است و لکن اگر  
 هزار سال مثل میگذشت و کتاب عهدی زیارت نمیشد حضرت  
 عبدلہا

عبدلہا، بر عرسل عبودیت و رتبت و محبت فناء درگاه پیر است  
 آمدت مستوی میگشت و حکایت و غای بهد بیان بسیار بن  
 مشرود درک و عقل مرثکاف دور بین و این نکت و ترسیل  
 بدامن مبارک نور مبین و این حرارت و انجذاب و ثبات استقامت  
 بندگان استخوان رب العالمین ظاهر نمیشد بلکه اگر روح القدس  
 بشارتشان میداد که چنین موسیقی از آیام اشراف نیز آفاق در شما  
 حودیه گذاشته شده است تصور حقیقت و واقعیت و ظهورش را  
 نمیتوانستند بنمایند و کذ لک میفرمود و تیکه تفسیر کن گزافا  
 و تفسیر الم غلبت الروم اثر قلم حضرت عبدلہا، و امثالها را  
 زیارت نمودم که در اول شباب و سن مبارک بنور زده رسید  
 سخن الیقین دانستم که وارث علوم لانهایه لهای لدنی ربانی  
 حضرت فرج مشتب از اصل قدیم و فرج کریم اصل ثابت فی ارض کریم

و فرغ متدالی السماء تو ان اکلهما فی کل جن باذن ربها این وجودی است  
 بنده جمال اقدس است و چون تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم از خاتم  
 حضرت و حید فریدشان راز بارت نمودم دیدم علوم و حکم و سواد  
 لا بنیای در صحائف الواح کمون و مخزونست که حرفی از اینها  
 ظاهر نشده است و علم عبودیت بحسب وقت و زمان ظاهر خواهد  
 فرمود که لک و کذ لک و حال که بشود و لثم ترا بستاند  
 نائل و فائز شدم مشابه نمودم و دیدم جمله ادراکات بر خرابی  
 لکت حق سوار باد بتران چون ندانست طبع و عقول و عرفان خلق  
 بر قدر طیران نماید از حد خلق امکانی تجاوز نتواند و میفرمودند که  
 لوی از اثر قلم حضرت من اراده الله زیارت نمودم که ذکر اسم کی از سلاطین  
 قره ن قلبیه اولیه بود ( اسم سلطان و تعیین قرن را فرمودند) و لکن نام  
 چون از تاریخ مثل علوم و حکم اخروی بیچو به خبر ندارد لذا اسم و قرن را

توانست حفظ و ضبط نماید و دیدم مستغفرا لله و توب الی الله  
 من ان یخطی ببال استباه کرده اند و چنین نیست نه اینست  
 و نسبت حاصل شد و تفکر نمود که چه کنم در این حالت استباه راه نبرد  
 و متفکر و متحیر و مبهوت بل منضم بودم که لوح مقدس منسب از جمال  
 قدم و هم اعظم زیارت نمودم که در یکی نسبت اعتراض را با بل بیان  
 داده اند و جواب از بیانات حضرت اعلی فرموده اند و لوح آخر کتاب  
 زیارت نمودم که میفرمایند آن اعتراض اهل فرقان بود و ما حکم با  
 زبانیه تحویل اسناد نمودیم فرغانی را بیانی و جواب از بیان  
 بیان فرمودیم و این تحویل اسناد (در علم رجال) که علم حال است  
 احادیث است و مقدار و ثوق بهر یکت و از مطالب سلسله حسنه  
 مقبول است که میخواهد ذکر اسم راوی حدیث صحیحی را نماید که در  
 و عقول ثابت و واضح شود نقل میکنند از اسم راوی که موثوق نیست

باسم راوی که موثوق است و اعتماد کلی بر صدق و صحت روایت دارند  
میفرمود چون این دو لوح مبارک اقدس را زیارت نمودم راحت و آسودگی  
و مسرور و حامد و شاکر شدم و یقین نمودم بحکمتی تحویل سند فرموده اند  
و اسم سلطان قرنی را با اسم سلطان قرن آخر که سستی باین اسم است  
تعبیر فرموده اند که خضر در چرکتی را سکت صد دستی در شکست  
همت و گذشت دو سال تا سه روز قبل در بیرونی سرکار آقا ادا  
لتراب مقدمه الفداء زیارتشان شرف شدم از حیب مبارک  
مفتاحی بیرون آوردند و عنایت فرمودند که در این کنج را باز کن  
و باز کردم و کتابی را نشان دادند که بردار و بخوان تاریخ خوبیت که  
نذیده و برداشتم و خواندم و دیدم بسیدم تاریخ هم سلطان دیدم  
من که خود را خداوند تاریخ میدانم و تاریخ اعصار را ضربه اکما بو خوبیت  
و در لوح قلم ثبت است و مقابل چشم است هزار سال تاریخ را کم کرد

بودم و نینداستم کم کرده ام و سرکار آقا ارواحنا فدایت نم دادند در  
وراست نوشته اند و تحویل اسناد نفرموده اند و صبح را مشرف شدم  
و غلط در شبتهاء و تاویلات و تسلیات خود را عرض کردم و مشکرا از بگو  
هزار سال تاریخ کم کرده ام را نشانم دادند نمودم و انقدر خنوع  
و خشوع و عنایت فرمودند که از تقریر و تحریرش عاجزوم و حال  
مبارک حضرت من اراده الهی را دیدم از اخبار استبانه من بسیار  
نخل شده اند کرم بین و لطف خداوند کار گزینده کرده است  
او شرمسار و فرمودند مقصودم اخبار معجزه بیک از غیب و ضمیر من آگاه  
نبست فانی عرض نمود انحال نخلت مبارک که از اخبار استبانه  
سنا حاصل شده است اعظم از معجزات اولین و آخرین است  
و فانی بسیار بسیار عقب میکرد ایضا از اجسارت مینمود و هزار  
و ابرام داشت که اقل نصف روز را تحریر نمایند و حل مشکلات

الهیة بکدر جمیع ادیان الی یومنا بذات حق نشده است و دستور و پیمان  
 بفرمایند چراز بعد خبر نداریم و وقت را ضایع نکنند و بما منتفع بالعلم  
 صرف فرمایند و هر وقتی عذر میخواهند تا اینکه حبارت فانی  
 و سئلت در جایش از مد گذشت با نهایت شفقت و رحمت  
 و بلاشت و تبسم فرمودند من سرکار آقای عین الله العظم و تراسته  
 الا قدم الا کرم نبینم که در مجلس معیت حضور نفوس مختلف السرب  
 و المذهب و العقیده و العاده مؤاخذت بفرمایند و مطایبه نمایند  
 با مثال و حکایات شیرین که هر کس پیش پردهای او بام و تقابلید  
 و تعصبات جا بلین وینین و جنب و وطنین و سیاسته را تبدیل  
 بوحدت ادیان و اتحاد و اخوت عالم انسان بیناید و کذکنت  
 جواب سائل مشکو ادیان و علوم را بفرمایند و حل کنند و مشغول  
 کنند حضرتشان را شانی از شانی و قلم مبارکشان هم متصل در حرکت

و جوان باشد و با شرق و غرب و جنوب و شمال مخابره فرمایند  
 و سستی و بلندی و کچی زمین را استوار و راست در روشن و وسیع  
 در سکت و رفته رفوان فرمایند این شأن مخصوص حضرت ایشانست  
 و متعالی و مقدس از شریک و مثل و نظیر است و از قبل دیده نشدند  
 نشده است چیزی نوشتن من متوسط بنزل مخصوص خلوت است و بجز  
 بودن کتب بسیار از هر علمی و فنی و راحت بودن نگار است از هر طرفی  
 و این شرائط در ساحت اقدس حصول غیر ممکن است بلکه نزدیک  
 بحال زبر احوال استن اینرا نب با عبودیت و قربت و خاک راه رسیدن  
 الهی بودن مخالف و مغایر است لذا عذر من را بپذیر و قبول کن و  
 بحضور مبارک مترجم من لا یغرب عن علم من شئ و فی قبضته از من  
 عرض شد و مجال را ممکن و منیع را سهل الحصول فرمودند و بنزل مخصوص  
 معین فرمودند و کتب بسیار از هر علمی موجود نمودند و قدغن فرمودند

از صبح تا ظهر احدی ایشان را زحمت ندهد و زیارت و ملاقاتشان را  
 متناهی نماید و خود مختار باشند بهر چه میخواهند مشغول شوند و بعد از  
 آنکه در وقت فرمایند و هر کس بخواند در منزلشان مشرف شود و یاد <sup>نشانی</sup> نماید  
 و بعد از عصر هم با هر کس ایشان بخوانند گردش فرمایند و بعد  
 از مغرب هم مقرر فرمودند جوانان در خدمتشان در سس تبلیغ و از هر علمی  
 که میخواهند بخوانند و این حال که از صبح تا ظهر کسی فرام ایشان نشود  
 آخره بر ایشان ستر دستگیر و بستن شد که مصر و بیروت و ادویه  
 و امریکت و هر جا شریف داشتند جاری بود و هر چه حق اجبار هم میدا <sup>نشاند</sup>  
 و بعد از حضور مبارک تنهای اذن نمودند که روز یکشنبه مشرف شوند  
 و اذن فرمودند هر وقت بخوانند مشرف شوند و لوده مرزیه باشند  
 و غالباً صبح و عصر و بعد از عشاء در محفل عمومی مشرف میشوند و هر <sup>وقت</sup>  
 عرضی و سؤالی داشتند خلوت با بعضی بیول فایز میکشند منها  
 وقتی

وقتی فرمودند بسیار خوب و موافق مکتب و سلاح و صوابت که  
 با ستر بدون انگیزی مشهور است و معلم فارسی مکاتبه و ارسال  
 و مرسل داشته باشیم که اگر از طرف اهل بهانی ایجاد نایوس شد  
 البته ملحق بازلپهای بیدین خواهد شد و مرقع نفسانیات و شباهت  
 الغوم عدد اللد میشود و حضرت حاجی میرزا محمود افغان روسی نداده  
 هم بسیار طالب و راغب بودند و از معلم نصرت و حضرت باهرت  
 بشنودند و خواستند فانی از محضر مبارک انور سنت اذن ارسال  
 و مرسل با او را نماید و بر من رسانید فرمودند بعد از عشاء که از  
 مجلس برخاستند و اخبار متفرق شدند در خدمت آن <sup>ببین</sup> و چون  
 ذیجودین بجز قدس مشرف شویم و شدیم و حضرت ابا الفضال  
 دلائل و براین فوائد و ثمرات فکر و تدبیر شاه اعراض کردند روح  
 الوجود بچوده الغداه و گویا همه اعضا و ارکان و جوارح مبارک <sup>کیش</sup>



شده بود و اسماع فرمودند تا بر این ایشان تمام شد انوقت  
 بحر بیان مبارک متلاطم و متواج شد از جواهر معانی و بیان کرده است  
 و حکایتش را نتوانم الا بسکه مختصر جواهر بیان مبارک را بگلج و سنگ  
 ریزه عبارات خود تعبیر نمایم چاره ای ندارم مضمون اولیایم بود  
 ظهور فطرت است که هر چه در هر نفسی است باید ظاهر شود نه نیاخت  
 امراته و قدرت نصرت و شرف و تقرب کز آنه دشمنی دشمنان را  
 اسباب نصرت و انتشار امر میناید و علاوه ارسال در رسول با  
 امثال ابن نفوس امر مقدس منزله را آورده و بپول تکب دوله  
 علی مموله الیوم سبباید و ضررش بسیار است ما باید بصدق و صفا  
 درو حانیت و مجرد و انقطاع تبلیغ نمایم و خبر کل را از صمیم قلب  
 بخواهیم و بهر نفسیکه بر اینست از ماست ( و چون مرض شدیم حضرت  
 میرزا فرمودند بکیت عالم بر بان بر حسن این عمل دستم و بدو کلام سفید  
 و معایب

و معایب و مضراتش را نشان دادند و کذ لکت دستم عاقبت  
 (برون) بسیار بد است هر قدر تجربه میکنیم که نسید انیم و مظاهر  
 امر او میدانشند باز هم دست از اعتماد و اتکال مضایم خود بر  
 نسیدایم اگر در غیر این مقصود بودم یقینا با و چیزی میشستم  
 و سبب مضرات بسیار بشدم امکنه شرف بودم و متذکره  
 فرمودند فانی عرض کرد چون قصه و عزم جزئی جز خدمت ما  
 نذارید هر جا شریف داشتید ملهم میشدید که ننویسید فرمودند علی  
 چنانست حق حاضر و ناظر است و از تلامذیه بیک خدمت ایشان  
 حاضر میشدند بسیار که نشیند و خوب در هر همتی ترقی نمودند  
 لایمیرزا جیب انچه نجل رشید حلیل حضرت متقاعد الی جوار حنه  
 ربه الی بی لایمیرزا رضای شیرازی شهیر نقیاد که از اکابر و صاحب  
 معارجین از واد استلام بغداد بارض میر یعنی ادرنه و از ادرنه

بار من مقصود و نطق لواء مقصود محمود حضرت مقصود روح الوجود  
 مجوده الغذاء سرفراز و مفتخر بودند و از ابتدای شباب تا یوم  
 صعودشان بجدات بزرگ و جانفشان موفق و در هر امتحان  
 علی و افتان ملکوتی پاکتر و خالصتر در دستبرد بیرون آمدند که  
 بواقع از عباد مکر موبکه لایسبغونه بالقول و یفعلون یا یومرون  
 و لا یعیصون الله ما امرهم و یحفظون فی ظل عرشه بودند و اول و آخر  
 عاشق صادق رومی و موسی و خوی حضرت عبدالبهاء روح الوجود  
 فداء و روحی لرتبه الغداء و جناب لایمیرزا حبیب الله مذکور گمان  
 صوری و فضائل روحانیه و اخلاق ملکوتیه را از ایشان اکتساب  
 و اقتباس نمود علاوه بر آنچه از پدر بزرگوارشان بظفر اصلیه  
 و تربیت حقیقیه تعلیم گرفتند و بعد هم علوم مادیه مصطلحه آورد  
 و السن مستعدده آموختند که حال فارسی و عربی و ترکی و انگلیزی و

فرانسوی خوب میدانند و ما هرند و اول منرحم دولت علیه ابرار  
 در طهران و لطف به بهاء السلطان و بخدمت و مذاکراتی در  
 ساحمت قدس مولی الوری حضرت عبدالبهاء موفق و سرفراز  
 و اخوی کوچکشان جناب لایمیرزا حلیل در نطق مبارک بخدمت  
 و جانفشان و نامتی سپید بزرگوارشان با والدۀ ماجده و همسرشان  
 مستیج و معزز و محترم و خادم فائزند و از جمله طائفه ایشان  
 جناب لایمیرزا طراز الله و لایمیرزا عزالدین نجلین سعید بن حضرت  
 لایمیرزا محمود کاشانی علیه بهاء الله الاهی بودند که مشارالین  
 از فدائیان آستان اقدس محبوب ابی و نائبان بر عهد جمال  
 انوار علی و از جابرین دار استلام و ملازمان رکاب طلعت  
 سیهتا بودند و تا خاتمه اسحات بر خدمت قائم و جانفشان  
 در تم بینا لایمیرزا الهام الایمنه آن دو برادر هر برادر

پس از اقتباس انوار از سکوته علوم و بیان آن نیز تمام ابقان  
 دستفازده از کمالات صوری و معنوی آن جوهر الطیبان مشمول  
 کعب و تجارت شدند و تا یومنا هذا بحسن معاملة در خلافت  
 حسنه و امانت در بین خلق موصوف و معروف سلسله  
 لها فزیله التامید والتوفیق و از جمله تلامذه آن نفس نفس جناب  
 علامه عبدالرسول و جناب علامه رحمت الله علیهما بهاء الله الابی همیشه  
 زاده کان پاسبان استان و قائم بر خدمت حق حضرت بزرگوار  
 جناب علامه محمد حسن مدیر مسافر خانه علیه بهاء الله الابی بودند  
 مذکورین سعیدین نیز پس از تنعم با عظم نعمت و وصول بفضل آلاء که  
 آن معرفت حقیقه اصلیه طلعت در سیه است آنها نیز کسب  
 مشمول و بر بنات برابر حضرت معبود دستقامت بر عهد  
 میثاق طلعت مفسود مشهور و مشهور و از جمله تلامذه آن  
 در

در تنیم و زین تمهین نورین عینین حضرت زین المقربین برنا  
 نورالدین و میرزا منیرند که ملازم خدمت حضرت ایشان بودند  
 و بیشتر کوشیدند و از هر جتی ترقی کردند و حضرت عبداله با  
 الوجود کجوده الفداء بصرف عنایت و رافت بخدمت حضرت  
 بخدمت استان مقدس شان سرفراز و سر بلندشان فرمودند  
 و بخلعت چاکری عبده مقدسه ربانیه که کاتب حضور و مترجم  
 من فی قبضه از منته الامور و جزا کجود مشرف و از جنابشان  
 فرمودند و اکثرت کلام را بروج ثبات دستقامت  
 و اخلاق ملکوتیه و سبحایای عبودیت  
 مسووث فرمودند

چگونه میتوان این مورخ غیر شکر نابد عتبه متقدست حضرت عبداله  
 واسطه نبض قیاض قدیم جمال قدم در رابطه عهد نویم اسم اعظم  
 و وسیله موهبت عظمی محبوب ابی را بعد از آنکه شکر بعد از حمد  
 موهبت نیست است و احصای ادراک و احساس است  
 و مشارق سجود و مطالع ظهور حضرت احدیت تبارک و تعالی  
 طرا اظهار عجز از شکر نموده اند و عجز خود را از شکر و فقر و احتیاج  
 خود و کل را حقیقت شکر دانسته و ذکر فرموده اند پس این بر  
 چاره ندارد مگر عرض کند چون خواهند اراده فرمودند این ذکر  
 فانی نوشت در حالیکه شاعر ظاهره و باطنه اش در نهایت  
 احتیاج و احتیاج بود بشانیکه چشم خوب بیند و قوی <sup>بهر</sup> ابد <sup>است</sup>  
 نمینمود و در نوشتن کلمات و قرآت واقع شد که اطای کلمه را  
 فراموش مینمود و هر قدر میگردیدند که نمیشد میگردیدند <sup>بجواب</sup>

و بکار آخر سپرد جنت و بعد قلم مینوشت و شاید دست درج  
 نوشته باشد و در اول کتاب عذر خواست که اگر شرف بود  
 فراجهای کافور در زجاج بلور باشد نور علی نور است و در غرب  
 پس مستیس منظور است و چون با فر رسید چشمش سبز  
 دیدن دقوی از بهر اهی نمودن عاجز و فاسر و عاقل شد و در یک  
 و تصحیح لازم داشت لذا جناب محبوب معلم فدائی ترابستان  
 اسم اعظم را رسید ابوالقاسم ابن حضرت مصاعدا الی الله رسید  
 عبدالغنی سبزواری که قلم سلطان قدم آن مدینه را مدینه خضراء  
 فرموده و از اندیشه ظاهر و صیووت فرمود نفوس متقدست <sup>که</sup>  
 که ماسوی الله را زیر اقداسان گذاشتند و با تعلق اکبر بر خیزند  
 و در قص کنان و پاکوبان بقر با نگاه در راه محبوب عالمیان نشاندند  
 و جناب محبوب جان و روان فدائی استخوان اقدس محبوب <sup>جان</sup>

میرزا عبدالحسین خان نخل ریشیه اکبر لایبرزاجمه باقرخان شیرازی  
 که بنده کی استن اقدس و جانفانی فی سبیل الله از طفولیت  
 فطری ذاتی موردی شان بود زیرا حضرت والدشان حاجی ابوالحسن  
 در سفر که معظه با ایمان و باقان در خدمت حضرت اعلیٰ مشرف و مسافر  
 طلوع نیز اعظم اعلیٰ مشرف بود و این فضل را شب و شبی نبود  
 و نیت و انوار و آثار آن سوخت در خان و بنجالان با نور  
 و اعظما و اباها یا ظاهر چنانکه باذن امر حقیقی حضرت مولیٰ العالیین  
 ایشان و اخویان لایبرزاجمه خان و لایبرزاجزه خان  
 که انگلیزی دان و مسفر کرده بطواف مآ اعلیٰ مشرف شده و کار  
 دان و تمسک شده و جناب لایبرزاجمه خان قسطنطنیه تا زاده مومنان  
 برداشته و بر وجه را بنجوشی طی کردند و مضمون این شهر مشرف  
 مینمودند و مترجم بودند از فارغینان ره کعبه مقصود کل رسته

ولی راه درواز ابهری نیت و در راه اسکندریه بطواف و زیارت  
 و مشرف مغفرت گشتند و باذن مبارک من فی قبضه از تره الامور  
 حضرت را آوردند بقیعه مبارک که بیضا مطاف مآ اعلیٰ و زیارت  
 و طواف و اعکاف مشرف شدند و چنین را بقیام الله  
 عبسین نمودند و حضرت را بردند با راقبت و نگاهبانی لایبرزاج  
 عزیز الله خان و در راه کعبه امر بکاتبه گشتند و بر راه اسکندریه  
 شتافتند و در مسافرت لندن حضرت من اراده الله در کربلا  
 بجا کری در کاشان مغفرت و مینا هی گشتند و تا حاجت مبارک  
 بر طبعیام لای الباب مویده شدند و از راه مرض شان فرمودند  
 و در مانی باذن مبارک بطواف مطاف مآ اعلیٰ موفقی و در زیارت  
 حضرت را دیدن فرمودند و بر طبعیام و دت کردند و با عالی  
 و مسرت و در حانیت محض خدمت عتبه مقدسه که خدمت عالم است

دبانا سیدات روح القدس نیز از شریف بردند و بر جانفشانی  
موفق و سرور و ساکنند مفسودا که این وجودین مفسدین  
لا سببه ابوالقاسم و میرزا عبدالحسین خان، تمت فرمودند و  
کتاب را تصحیح و اصلاح نمودند و مرتب نمودند و چون شکر سبب  
حقیقت شکر سبب است لذا شکرستان را نمود و اینست در  
تأیید ایشان را از صمیم قلب تبرع سائل است ولو قابل و لا  
نبت و لا خود را از دنیا نماند خاک پای ندایان خاک پای  
اقدس میداند لذا مختصری از کل تلازمه و فداکاری ایشان  
بر من میرساند مقارن ورود در حضرت وارد شدند لا میر  
جلال و لا میر کمال نجلین حضرت لا سببه نفرات رستی با قرآنی  
که در عبودیت عبده مقدره مشرق عبودیت بجان جان ایشان  
و مناسبتی بجزرت سلطان الشهد است و در دیف شد ورود <sup>مستجاب</sup>

ادب

ادب نجل سعید جناب حسین افندی اقبال و ابن حسین افندی  
و علی افندی احسان و منیاء افندی مبسوط سب برادرند اینجال و مر با  
کوی نبات و استقامت و ستاره روشن هدایت و کلمات  
السانیت حضرت لا محمد مصطفی بنیادوی و کذکت وارد در رسته  
لا میرزا طراز استه فرزند ارجمند لا میرزا مهدی رستی که غیر دوست کجاست  
و محبوب بهمینار افند انوده است و در جانفشی مؤبد است تم  
و لسان فانی از ذکر خصائل حمیده و فضائل پسندیده آباء این  
حضرات بسی عاجز است و قلب غفلت از احصای مواهبی که  
بصرت فضل از فضال قدیم در حقشان شده لانهایه قاصر زیر بهر  
روح فرموده است و دخل ملکوت نمیشود تا شتر دخل سورخ سوزن  
نشود یعنی دخول غنی در ملکوت محال و متعناست و مجال قدم  
اسم اعظم جل جلاله الاسبغ الالتم الالقدم فرموده اند ای سفردان

با اموال فایزه بدیند که غنایست میان طالب و مملوک و عاشق  
 و معسوق هر که غنی بر مقرر قرب وارد نشود و بدینبند ز صفا و تسلیم درینا  
 مگر فعلی پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منسوس  
 نماید و از دولت ابدی محروم شود کرداند قسم باسم اعظم که نوران غنی  
 اهل آسمان از او شنی بخشد چنانکه شمس اهل زمین را انقی و این از  
 خصائص ظهور نور حضرت مکمل طور است و نفوس مذکور هر کس با  
 تشریف دارند ازل یا دوم غنی و صاحب ثروت و سماع الکلمه  
 و مطاعنه و بعدانی آستان مقدس معروف و باقدا و نامی بجز  
 سید الشهدا میزند و امثالشان در اشراق نیز عبودیت را شنی است  
 و این بیان مبارک اقدس بمنزله جبه است که انبیا استنبات  
 لاینبات نماید و بر سبب خوب لاینبات لاینبات بار آورد غنی  
 صاحب ثروت امیر عظیم فدال را آزاد منقطع از دولت آن خلق نماید

و این جوانان جان داده زلفیه حضرت عبدالبها، وارد مدرسه کتبه  
 شدند در حالیکه دکتر میرزا حبیب الله خان بخل رسیده لاینبات  
 که انشا الهی و بدیع افندی بشروید و بهایان اخوی در مدرسه بودند  
 و درستی و راستی و خطاست و فراست و خلق عظیم نزد معتقدین مشهور  
 بودند این عده و عده اخوی هم برایشان افزود و کلاً و طراً انوش  
 گشتند و خوب و خوش حرکت نمودند و معاشرت فرمودند  
 که معتقدین بر دستانی منقلب دشمن الله بهایان را منجذب و نافع  
 و غاشع تعالیم مبارک اقدس و اخلاق ملکوتی خود کردند و دکتر  
 حبیب الله بعد از گرفتن اجازه طبابت و بدیع افندی بعد از  
 گرفتن اجازه معطلی هشت ماه در ابوسنان که سر فرسخی مرینه بنا  
 عکاست با احباب در محضر مبارک انور مشرف بودند و بعد  
 از هجفا دکتر حبیب الله را مرض فرمودند و بوطن رفت و دکتر مسلم

بخدمت آستان مقدس سرفراز گردید و با حضرت امیرزاده سید  
 بقرین نظمتهای مبارک مؤید است و استحقاق فضلی ترقبات ابن  
 قلندره بسیار است و کذلت استمداد و لبانتان امید است  
 همچو یک خود را آلوده با لایس و آرابس دنیای دنیته ننمایند و در  
 وغنا و ثروت و عزت را مایه سعادت صمود و روحانیات و لیبانت  
 و ملکوتیات قرار دهند و هر یک ابو الفضل جوان رشید منقطع  
 از ماسوی استه کردند و نسبت از فضل عبده الهام و قوت قلشان  
 که سترجم لسان و قلم حضرت امدتیت بعید بلکه بسیار سهل و آسان  
 و قوت و تصرف و تخییر قلم عبده الهامی نفوس همه بسیاری از  
 فلاسفه و علما و فضیای هر ملت و مذهبی را با تعصبشان خانج نژاد  
 که افضل با منهد به آن عیار و اگر محامد و نونشان در ستایش حضرت  
 عبده الهام جمع شود البته مقدمات عدیده عظیمه میشود و عزتی از آن  
 ستایشها را

ستایشها را حضرت ابو الفضل در کتبشان بنا سبانی ذکر نموده  
 و کذلت سایر بندگان الهی هم در محرمات خویش نوشته اند و  
 منتظر است و همه جا موجود است و این آیام یکی از علمای متدین  
 متعصب مشهور اهل سنت ابن دوربانی را با عریضه تقدیم نمود  
 و فانی دانست و بعد منصرف و ابرام و اسحاق خواست و حال  
 در اینجا ثبت مینماید

ابی الباب فی امر الهام بشرا و قال الهام فی شأن عباسی  
 فاعظم بعض لواء الهام هدی و ستر آید امن نقطه الباء مظهر  
 اجلک ان تعقب فیلسوفا و استاذ حکیمیا او اما ما  
 علوت عن النظر بکل صفت و است فی نظری اعزمتا  
 مخفی نماند که تا بوسنا پدایت نفر که بر رسول بعد موسی است  
 مظهر ظهور بعد را بادب و احترام ذکر نموده این هم از خصائص




این ظهور است که ذلت را از انقباض و ضعف را از انقباض  
 و ضعف را از انقباض و چند نفر از مهندسين و درساين  
 الكافي مستند نمودند مثال ميشال را با قلم بردارند و بعضي  
 كرامت بنمودند نفس را با يوس نمايند اذن فرمودند و مقرر گشتند  
 و برداشتنند و بعد سئلت نمودند امضا فرمايند با اين لوح  
 مختصر هزار عالم معني امضا فرمودند خلق الانسان على صورة الرحمن  
 اى على صفة الرحمانه فالشمائل الجسمانية نفى بها الاطلاق  
 تبقى الروح قبض الهى و الجسم تركيب زابى فعليكم بالانطلاق  
 الرحمانه عبد الهبء عباس

این لوح مبارک هم الی آخر لا آخر لا اخلاق رحمانیه روحانیه  
 زمینی بنیاید و محض خانه ان لطافت نکر شد و او کلمه  
 نه البقی ان هی

بناين

بناين يازدهم شهر شوال المكرم ۱۳۳۲ هزار و سيصد  
 سی و سه هجری مطابق ۲۱ شهر اگست ۱۹۱۵  
 هزار و نهصد و پانزده ميلادی  
 جفا مسافر خان

وقد فرغ من شهره العبد المسكين نور الدين بن حروف الزمان  
 في ۷ شهر صفر ۱۳۳۴ هجرى

جفا سوزنا  
 در بهر حال ابدی نگردد  
  
 ۱۳۳۸

